

اقتصاد : علم انسانیت

سیری در جهان اندیشه پیرامون

مُکَنَّت و عُسْرَت

کتاب اول

تالیف محمد طیبیان

آذرماه ۱۴۰۲

نگارش اول

مقدماتی

پیشگفتار

برخی مطالب کتاب قبلاً به صورت پراکنده نوشته شده بود. با پیشنهاد جناب آقای دکتر عبده تبریزی تصمیم به تکمیل آن گرفتم لکن به دلیل ضعف انگیزه و روحیه در این مورد تردید داشتم. رخداد دیگری سبب شد که در دو ماه اخیر به جد پیگیر تکمیل کتاب شوم. در حین نوشتن مطالب متوجه شدم که آنچه در نظر دارم و لازم می دانم برای آموزش مقدماتی اقتصاد به نسل جوان تدوین شود، در یک جلد نمی گنجد. در نتیجه بخشی از مطالب را در این مجموعه که جلد اول است تدوین کردم و امید وارم فرصت تالیف جلد دوم نیز دست دهد.

این کتاب برای استفاده همگان نوشته شده بنابر این همراه هم یک روش تاریخی و کار بردی با توجه به شرایط روز در تدوین آن به کار رفته است. سعی شده از حد اقل ریاضی استفاده شود و توضیحات به نحوی ارائه شود که اگر خواننده ای با ریاضی آشنا نیست با خواندن متن بتواند ایده های اصلی را بیاموزد.

برای تدوین این کتاب از آقای دکتر عبده تبریزی قدردانی می کنم. همچنین قدردان همسرم هستم که مشوق من بوده اند و بی خوابی شبانه من برای ایشان هم مزاحمتزا بود.

این کتاب را به فرزندانم، نوه ام و تمام جوانان ایران تقدیم می کنم همراه با آرزوی آینده ای درخشان برایشان. به همین دلیل نیز کتاب بدواً به صورت

پی دی اف در اختیار عموم قرار خواهد گرفت. پرینت این کتاب به تعداد
معدود برای استفاده های شخصی و آموزشی غیر تجاری آزاد است.

محمد طبیبیان

آذرماه یک هزار و چهارصد و دو

طیبیان

فهرست

صفحه

- بخش اول: سابقه تاریخی فلسفه و اندیشه علم اقتصاد:
- مروری بر اندیشه سیستم ساز ها. ۶
- فصل اول مقدمه. ۷
- فصل دوم آشنایی با مفاهیم بنیادی علم اقتصاد. ۳۳
- فصل سوم آخرین نشست با آدام اسمیت پیرامون بحث رفتار، اخلاق و ارزش. ۵۹
- فصل چهارم دیوید ریکاردو کارل مارکس. ۸۶
- فصل پنجم تضارب عصر خرد و عصر سرخوشی. ۱۲۹
- بخش دوم: خدا حافظی با سیستم ساز ها و آشنائی با. ۱۵۷
- تکنوکرات های اقتصاد.
- فصل ششم آلفرد مارشال. ۱۵۸
- فصل هفتم نئوکلاسیک ها. ۱۹۳

- فصل هشتم مروری بر تاریخچه و شیوه های سنجش
فعالیت اقتصادی. ۲۳۶
- فصل نهم جان مینارد کینز و رکود بزرگ. ۲۵۹
- فصل دهم کینز و رکود بزرگ قسمت دوم. ۲۷۶
- فصل یازدهم کینز و رکود بزرگ: توفیق و متعاقب آن
شکست سیاست ها. ۳۰۹
- فصل دوازدهم جابه‌جایی تاریخی در دیدمان اقتصاد
و سیاست های کلان. ۳۲۹
- فصل سیزدهم جمع‌بندی: ارزش کالا و ارزش پول. ۳۵۸

بخش اول:

سابقه تاریخی فلسفه و اندیشه علم اقتصاد:

مروری بر اندیشه سیستم سازها

فصل اول

مقدمه

مبانی فلسفی و اخلاقی علم اقتصاد

هرچه در تاریخ مدون بشر از دیر باز شرحی و گفتگویی از تمدن بشر موجود است، در آن بحث از تدبیر معاش نیز به گونه‌های مختلف قابل مشاهده است. گرچه نوشته‌های کهن نیز به شکل‌های گونه‌گون از تدبیر معاش و شیوه‌ها و نتایج آن صحبت می‌کنند، لکن علی‌رغم آن صحبت از "اقتصاد" به عنوان یک رشته‌ی خاص از معارف بشری بیش از حدود دویست سال قدمت ندارد. علم اقتصاد دست آورد ظهور یک پارادایم، یا فرادیدمان، جدید در تفکر بشر است و توسعه آن نیز از همین سر منشاء ریشه می‌گیرد. این پارادایم جدید نیز کانون تحول و انقلاب فکری است که در تاریخ تمدن به **عصر روشنگری** شناخته شده است. عصری که به تدریج از قرن هفدهم با طرح بعضی از مفاهیم جدید و سرنگونی برخی ساختارهای کهن اندیشه آغاز شد.

اما این تحولات نیز خود ریشه‌های فلسفی و تاریخی خاص خود را دارد. ژوزف شومپیتر فیلسوف و اقتصاد دان به نام قرن بیستم در کتاب بسیار تاثیر گذار و آموزنده خود "تاریخ تحلیل اقتصادی" همراه با ارائه

شواهد، استدلال می کند که تمام علوم اجتماعی ریشه در یک تحول فکری مشترک دارند که در مبحث تاریخ اندیشه، به ظهور اندیشه "حقوق طبیعی" مشهور است¹.

یکی از اندیشمندان متأله قرن سیزدهم ایتالیا که در معارف کلیسایی شهره بود، به نام توماس اکیناس قدیس² در واقع پایه گذار فلسفه حقوق طبیعی بشمار می رود، دال بر این که مبنای حقوق طبیعی قوانین تعیین شده توسط دیگرانسانها، عادت‌ها و سنت‌ها و تصمیم و اراده سایر انسان‌ها نیست، حقوق طبیعی واگذار شدنی نیستند بلکه بر مبنای خلقت الهی، طبیعت و عقل، هر انسان از حقوقی بر خوردار است که زائل شدنی نیست و این مجموعه را حقوق طبیعی خواند. منظور از حقوق زائل ناشدنی این است که چون برای هر انسان این حقوق، حقوق الهی هستند و با دنیا آمدن انسان همراه او هستند با هیچ قانون و ترتیب بشری قابل زائل شدن نیستند و اگر قدرتی به حیطة این حقوق انسانی تعدی کند به حیطة اراده الهی تعدی کرده است. این حقوق با دنیا آمدن همراه هر انسان هستند، مانند حق حیات، حق امرار معاش، حق مالکیت بر چیزی که فرد کسب می کند و حق تشکیل خانواده و تداوم نسل و حق پرستش. توماس اکیناس می گوید خداوند به انسان به عنوان تنها موجود زنده نعمت عقل را اعطا کرد. گرچه حقوق طبیعی همیشگی هستند اما انسان‌ها می توانند به حکم عقل در زمان‌ها و شرایط مختلف قوانینی را برای اداره امور جمعی خود تنظیم

¹ Schumpeter, Joseph, History of Economic Analysis, (1954), part II, ch.2

² Saint Thomas Aquinas (1225-1274)

نمایند که طبیعتاً حسب زمان و شرایط متغییر خواهند بود. او همچنین تاکید می کند که انسان موظف نیست از قانونی که حقوق طبیعی را زائل و خدشه دار می کند تبعیت کند.

این ایده از قرن سیزدهم رواج و توسعه یافت. یکی از اولین نتایج این اعتقاد، ایده آزادی انسان، و قرارداد اجتماعی به عنوان تنها عامل موجه در ایجاد سازمان های اجتماعی و حکومتی، و رد مبنای حقوق الهی در امر حکومت بود.

این حقوق طبیعی معمولاً در مقابل حقوق قانونی مطرح می شوند که این دسته اخیر حقوق، بوسیله قوانین انسانی تبیین و پایدار می گردند. مبنای حقوق طبیعی در عصر روشنگری، یعنی قرن هفدهم و هجدهم میلادی، مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت و به عنوان بخشی از نظریه قرارداد اجتماعی توسعه یافت. بر پایه آن درک، نیز نظریه های سیاسی، مدنی و اجتماعی تنظیم گردید و اشاعه یافت. این اندیشه ها مبنای مشروعیت و مقبولیت نظام های سیاسی آن زمان را مورد چالش قرار داد. بهترین تشریح حقوق طبیعی توسط جان لاک مطرح شد که تاکید می کرد نتیجه این حقوق شامل برابری و آزادی، حق حیات و حق مالکیت نیز می شود. فرانسیس هچیسون³ استدلال کرد که این حقوق طبیعی و غیر قابل زائل شدن هستند که محدودیت حیطه هر حکومتی را تعیین می کنند.

³ Francis Hutcheson (1660 – 1739)

گفته شد که ژوزف شومپیتر می گوید، ماخذ تمام علوم اجتماعی فلسفه قانون طبیعی است. از نظر او، در واقع مفهوم اجتماع به معنی متعارف آن ابتکار این فلسفه است چه این که جامعه در ادبیات و فلسفه یونان قدیم به معنی حکومت بوده است نه موجودیتی جداگانه و در خور اعتناء.

(شومپیتر، تاریخ تحلیل اقتصادی ، صفحه ۴۲۸)

عصر روشنگری یا عصر خرد با رنه دکارت⁴، فیلسوف فرانسوی قرن هفدهم شروع می‌شود و به فیلسوف آلمانی امانوئل کانت در انتهای قرن هجدهم ختم می‌گردد. دکارت در کتاب "روش درست راه بردن عقل" این ایده را مطرح می‌کند که **هیچ چیز را نباید بپذیریم مگر این که با عقل خود به آن نتیجه رسیده باشیم**. و در کتاب مزبور نیز در حد آن زمان تلاش می‌کند راه درست راه بردن عقل و مراحل آن را بر شمرد. کانت نیز در کتاب "نقد خرد ناب" مبانی فلسفی خرد و علوم جدید تازه متولد شده را تشریح می‌کند. این که گفته شد عصر خرد با دکارت شروع و به کانت ختم می‌شود به این معنی نیست که بحث خرد و خرد ورزی پس از آن پایان می‌یابد، بلکه این تفکیک برای بارز کردن این دو قرن و اهمیت آن است، زیرا این مبحث در شعبه های مختلف خود پس از آن با قدرت بیشتری تداوم یافت.

اوج فکری عصر خرد در حیطه‌های اجتماعی را با اندیشه افرادی مانند ژان ژاک روسو، مونتسکیو و آدام اسمیت، ریکاردو و بنتام و مانند این ها می‌شناسیم. این تحول فکری است که، در تداوم ایده حقوق طبیعی، براساس تغییر در یک پارادایم شکل گرفت. آن نیز تغییر در تعریف و

⁴René Descartes (1596-1650)

معرفی منزلت و کرامت و اصالت فرد به عنوان واحد تشکیل دهنده جامعه بود. در چارچوب این پارادایم جدید هر فرد انسانی دارای ارزش و احترام و در نتیجه حقوق خاص خود است و هیچ فرد انسانی را نمیتوان ناچیز و فداشدنی و مصرفشدنی در مقابل امیال و آرزوها و جاه طلبیهای نظامهای سیاسی و اقتدار اجتماعی به حساب آورد. گرچه این تغییر در تمرکز فکری از نظامها و حکومتها و جوامع و طرزفکر جمع نگر و توتالیتار به طرف افکار فردنگر، به نظر تغییری ساده می‌آید، لکن همین تغییر در تمرکز فکری و به اصطلاح تغییر در پارادایم، اثرات عمیق و حیرت‌آور تاریخی به همراه داشته است. تغییراتی که جهان صنعتی غرب را از تاریخ گذشته خود و سایر جوامع بشر با شکاف فزاینده‌ای جدا کرد. با محور قراردادن منزلت و ارزش و اصالت فرد انسانی نظریه ژان ژاک روسو و توماس هابز در مورد سازمان سیاسی جوامع به صورت "قرارداد اجتماعی" و ایده مونتسکیو در کتاب **روحالقوانین** و تاکید بر نقش قانون در تنظیم سازمان سیاسی و روابط اجتماعی مطرح شد. همچنین مفاهیم حقوق و آزادی‌های اساسی افراد مورد توجه قرار گرفت. تاکید مشابهی بر محوریت فرد انسان در شکلگیری افکار اقتصادی نیز ظاهر گردید.

مهمترین تغییر در کانون اندیشه اقتصادی مربوط به تغییر در تعریف و برداشت از مفهوم **ثروت** بود. تا قبل از قرن هجدهم ثروت یک جامعه ذخائر طلا و نقره و تسلیحات آن جامعه تلقی میشد. افزایش ثروت یک جامعه افزایش در اینگونه ذخائر فهمیده میشد. فرآیندهای تولید ثروت نیز فرآیندهایی دانسته میشد که به افزایش موجودی اینگونه کالاها مانند ذخائر طلا و نقره و تسلیحات و غیره منجر شود. در نتیجه

سازمان سیاسی و اجتماعی و منزلت افراد و اقشار اجتماعی نیز در چارچوب نقشی که در این زمینه ها ایفا می‌کردند تعریف می‌گردید. در کتاب حاضر به تحولات آن حیطه اندیشه که اقتصاد خوانده می‌شود خواهیم پرداخت. روشی که در این مسیر به کار خواهیم برد یک نگاه تاریخی را شامل می‌شود و جریان تحول در مبانی فلسفی و اخلاقی که این اندیشه‌ها را شکل داد نیز در حد امکان معرفی می‌گردد. به نظر نگارنده این وجه از مطلب در بسیاری از کتاب های اقتصاد که به فارسی نوشته شده یا ترجمه شده مغفول بوده است. چه این که خلاء این بخش سبب می‌شود مبانی اقتصاد برای بسیاری از علاقمندان کاملاً دانسته نشود و درک نگردد.

آدام اسمیت، در کتاب مشهور "ثروت ملل" ثروت یک جامعه را توان تولید کالاها و خدمات قابل استفاده فرد عادی و مردم عادی جامعه تعریف کرد و ثروت را آنچیزی تعریف کرد که برای رفاه و بهروزی مردم عادی مورد استفاده قرار گیرد. شامل ظرفیت تولید خوراک، پوشاک، مسکن، کتاب، دارو، آموزش، حمل و نقل، ... طبعاً فرآیند تولید ثروت فرآیندی است که طی آن ظرفیت تولید اینگونه کالاها و خدمات افزایش یابد. کسانی در تولید ثروت مؤثر هستند که در تولید اینگونه کالاها و خدمات و ایجاد و افزایش ظرفیت تولید آنها دخیل باشند. در جامعه‌هایی که در اطراف این مفهوم ثروت سازمان یابد افراد مهمتر و مؤثرتر؛ گروه‌های مولد و دانشمند و مبتکر و خلاق، مهندسان و کارگران، حسابداران و اهل قلم و معلمان و پرستاران و حرفه های مشابه هستند. این نوع سازمان اجتماعی با سازمان اجتماعی که ثروت را به نوعی دیگر تعریف می‌کند متفاوت است. در نظام اجتماعی که طلا و نقره را

ثروت تلقی می‌کند افراد مهم عبارتند از جنگ جویان و غارت گران و ناخداها و ماجراجوها که برای کسب طلا به سرزمین های دور مسافرت می‌کنند و اشراف و درباریان و از این سنخ.

این تغییر در پارادایم از اهمیتی درحد تغییر پارادایمهای سایر علوم برخوردار بود. کوپرنیک وقتی گفت خورشید مرکز عالم است یک پارادایم جدید مطرح کرد. برخلاف نظریه‌های قبلی و نظریه‌های سنتی کهن که هیئت بطلمیوسی بود و زمین را مرکز عالم می‌دانست، وقتی این پارادایم جدید مطرح شد دانشمندان یک دنیای جدیدی را دیدند مانند اقمار مریخ و مشتری، گرچه آن دنیا طی قرون قبل نیز در مقابل چشم آنها گسترده بود و نمی‌دیدند.

در مورد اقتصاد نیز همینگونه بود. اقتصاد بر پایه چند پارادایم جدید قرار گرفت که در تاریخ تفکر بشر تازگی داشت. ما نظریه اقتصادی منسوب به ارسطو یا سایر متفکرین نداریم. اگر کسی هم در نوشته‌های قدیمی‌تر مطالبی درباره معاش یا معامله یا کشاورزی و دامداری می‌یابد و آن را به عنوان اقتصاد تعریف می‌کند این یک اشتباه است. در واقع این انعکاس ذهن یک فرد قرن بیستم و بیست و یکم است که در نوشته های قدیمی منعکس می‌شود. ممکن است ارسطو یا فرد دیگری در مورد معاش و خوراک، منزل و معامله صحبت کرده باشد ولی قبل از قرن هجدهم در مورد اقتصاد نظریه و تئوری در دست نداریم. پارادایم جدیدی که مبنای علم اقتصاد امروزی است نیز مربوط به دوره روشنگری (قرن هفدهم و هجدهم میلادی) است. آن پارادایم جدید جزئی از میراث فکری عصر روشنگری است و مربوط به شناخت منزلت فرد انسان می‌شود. برای درک اهمیت این پارادایم جدید ضروری است توجه کنیم که اگر اصالت را برای قبیله قائل شویم یا اصالت را برای طایفه، ملت،

حکومت و نظام قائل شویم یک نوع عواقب اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به همراه خواهد داشت، لکن هنگامیکه اصالت را برای فرد قائل شویم این امر عواقب و نتایج کاملاً متفاوتی در مورد روشهای سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی به همراه خواهد داشت. وقتی اصالت را بر منزلت و کرامت و فضیلت و برای حقوق و آزادی‌های فرد انسان قائل می‌شویم آنگاه تمام بحثهایی که در مورد سازمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌شود متفاوت خواهد بود. یعنی یک دنیای جدید در مقابل چشمان انسان باز می‌شود، همانطوری که تغییر پارادایم در پزشکی، نجوم، شیمی و در بقیه علوم دنیای جدیدی را باز کرد. وقتی اصالت و کرامت فرد انسانی را می‌پذیریم ابتدا حقوق فردی مطرح می‌شود سپس برای حفظ این حقوق ضرورت وجود قانون مطرح می‌شود، برای پایدار کردن قانون شکل و ساختار خاص حکومت و سازمان سیاسی جامعه مطرح می‌شود. ضرورت سازمان سیاسی و حکومت برای خدمت کردن به افراد انسانی و تنظیم روابط بین آنها مطرح می‌شود. فلسفه وجودی نظامهای حکومتی با هدف بهروزی مردم و نه انقیاد آنها مطرح می‌شود. این نکته مطرح می‌شود که حکومت بایستی خدمات خاص را به افراد معمولی کوچه و خیابان ارائه کند. آنگاه نظام حکومتی که قرار است حقوق فرد را حفظ کند و قانون برای حفظ و اعمال حقوق فرد و برای بهره‌وری فرد انسانی تنظیم کند بایستی سازمان خاص داشته باشد. نظام حکومتی بایستی محدود باشد و حکومت به شیوه و مرامی باشد محدود به حدود حقوق طبیعی مردم و قانون و تحت نظارت، و وظایف خاص و از قبل تعیین شده‌ای را انجام دهد. حال این نوع سازمان اجتماعی را مقایسه کنید با پارادایمهایی که برای فرد انسان اصالت قائل نبوده‌اند. همانطور که می‌دانیم نظامهای

مختلفی در تاریخ بشر از قدیم وجود داشت و هنوز هم وجود دارند که اصالت برای فرد انسانی قائل نیستند. اگر قرار باشد فداکردن فرد انسانی قابل پذیرش باشد و افراد را مشابه گله‌هایی از موجودات در خیابانها، کوچه‌ها، مزرعه‌ها، دهات، راه‌ها ... تصور کرده و آنها را مشابه گله‌هایی تصور نمود که می‌توان برای مصارف متعالی هزینه و ضایع کرد، طبعاً یک چنین پارادایمی نتایج و عواقب بسیار متفاوتی را به همراه خواهد داشت. برای مثال به طرز فکر حزب نازی در آلمان که هدف را تعالی و مجد و عظمت حکومت می‌دانست توجه می‌کنیم. یا می‌توان به تفکر فلاسفه ای مانند نیچه که فداکردن انسان عادی را برای ظهور ابرمرد یا انسان برتر لازم می‌دانست توجه کرد.

نظامهای کمونیستی نیز برای فرد اهمیت و اصالت قائل نبودند و اصالت را برای کل جامعه و حکومت رسمی به رسمیت می‌شناختند. در این نوع از تفکر، بزرگی برای قوم و قبیله و حکومت مطرح است. از نمونه شیوه مغول‌ها تا سایر موارد از این دست متعدد قابل ذکر است که افراد انسانی را بی‌ارزش و بی‌مقدار تلقی می‌کردند. مادامی که ما این تفاوت‌ها را تشخیص ندهیم دلیل بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را درک نمی‌کنیم و دلیل ظهور بسیاری از حوادث تاریخی روشن نمی‌شود. اگر قرار باشد این پارادایم‌های جدید را درک نکرده باشیم نمی‌توانیم دلیل توجیهی حکومت مبتنی بر قانون اساسی و تفکیک قوا را درک کنیم. این دیدگاه‌ها در مورد حکومت و قانون را افرادی مانند مونتیسکو براساس سلیقه مطرح نکردند. بلکه نتیجه قابل استنتاج از پارادایم‌هایی بود که در محیط فرهنگی، فلسفی و فکری آن زمان و در سایه تجارب دردناک تاریخ و جامعه بشری، شکل گرفته بود.

هنگامیکه آقامحمدخان قاجار حکومت ایران را تصرف کرد، تصور می‌کرد که مالک کشور است. اگر هرکاری با مردم می‌کرد مثلاً چشم همه اهالی یک شهر را درمی‌آورد یا ساکنین یک شهر را قتل عام می‌کرد، میتوان دریافت که آن نحوه حکومت و رفتار و برخورد، ناشی از پارادایم و دیدگاه و دیدمان دیگری در مورد حکومت بود. آن دیدگاه می‌گوید که اصالت مربوط به فرد حاکم است و حق هم او است و تصمیم او صحیح است. بقیه هیچ چیز نیستند و به حساب نمی‌آیند. لکن اگر قرار باشد که انسان مهم باشد و از اصالت و کرامت برخوردار باشد آن فرد عادی کنار خیابان یا مزرعه و کارگاه نیز از حقوق مساوی با حاکم برخوردار است و بایستی حقوق او محترم شمرده شود. آنگاه روابط اجتماعی بایستی بر مبنای قرارداد اجتماعی تنظیم شود. از جمله شکل حکومت یک قرارداد اجتماعی خواهد بود که هرآینه موضوع تجدید نظر و در صورت لزوم تدوین یک قرارداد مجدد است.

طبق این پارادایم جدید حکومت نیز بر اساس قراردادی است که مردم دور هم جمع می‌شوند و چون تک تک آن‌ها ارزش دارند و ارزش هیچ‌یک از دیگری بیشتر نیست، عده ای را انتخاب می‌کنند که امور جمعی آن‌ها را اداره کنند، این منتخبین، ارباب‌های مردم نیستند بلکه از خود مردم و خدمتگزاران آن‌ها هستند. از آنجا که حکومت یک ماشین پرقدرت است آنوقت لازم می‌شود که تفکیک قوا مطرح شود. قوه مجریه، قضائیه و مقننه هرکدام از یکدیگر جدا باشند تا قدرت در یکجا متمرکز نشود. زیرا این تمرکز قدرت می‌تواند حقوق افراد انسانی را به مخاطره اندازد. ملاحظه می‌کنیم که این تغییر پارادایم چه اثرات بزرگی را ایجاد کرد. به همین دلیل تغییر در تفکر بود که اکثر جوامع امروزه دارای قانون اساسی هستند. کتاب روح القوانین مونتسکیو در سال ۱۷۴۸ منتشر

شد و در سال ۱۷۵۱ به عنوان کفر آمیز بودن توسط کلیسای کاتولیک محکوم شد. اما دیری نپایید که در سال ۱۷۸۷ در قانون اساسی آمریکا اصل تفکیک قوا و پیشنهاد های او برای کنترل قدرت حکومت منعکس گردید. بعد از آن که مونتسکیو و دیگران این نظر را مطرح کردند حکومت‌هایی براساس قوانین اساسی شکل گرفت. و نظریه ضرورت محدودیت حکومت و تحت کنترل و تحت نظارت بودن آن پذیرش عام یافت. اکنون در اکثر کشورها لااقل در ظاهر نیز این دیدگاهها پذیرفته می‌شود.

اثر مشابهی را در تغییر پارادایم در تفکر اقتصادی می‌توانیم مشاهده کنیم. پارادایمی که در اینجا مطرح است تغییر در مفهوم ثروت است. این تغییر در قرون هفدهم و هجدهم، یعنی همان عصر روشنگری و دورانی که تفکر بشر در زمینه‌های اجتماعی تغییر فاحشی را ناظر بود، شکل گرفت. مهمترین نقش در تغییر مفهوم ثروت مربوط به آدام اسمیت است که امروزه پایه‌گذار علم اقتصاد محسوب می‌شود. او یک استاد اخلاق بود. دانشگاه‌های انگلستان آن زمان در واقع حوزه‌های علمیه دینی و اساتید آن عمدتاً کشیش‌ها بودند و تحولات فکری آن مقطع تا حدودی در میان کشیش‌ها نیز مطرح بود. آدام اسمیت یک معلم اخلاق بود و کتابی نوشته که به "ثروت ملل" مشهور است. آن کتاب شاید بعد از کتاب داروین "منشاء گونه‌ها"، بیش از هر کتاب دیگری به جز کتاب‌های مقدس، منتشر شده، ترجمه شده و به فروش رفته است. برای درک تفاوت در نتیجه این دیدگاه‌های متفاوت می‌توان از شواهد تاریخی مثال آورد. فتحعلی شاه قاجار تعداد زیادی همسر و فرزند داشت که در تغذیه و تامین معاش برای آن‌ها دچار مشکل بود. لیکن بر یک تخت پرمروارید و طلاکاری شده می‌نشست. ثروتی که برای خود و

حکومت و مملکت تصور می‌کرد این بود که تخت زر نشان بزرگ داشته باشد پر از طلا و جواهرات و به خودش گردنبندهای مروارید آویزان کند و نشان‌های الماس به لباس خود نصب کند و تاج جواهرنشان بر سر نهد. کسی که در تامین معاش اطرافیان دچار گرفتاری بود به نحو اولی هزینه دفاع از کشور در مقابل حمله روس‌ها و تامین معاش و تدارک قشون را نمی‌توانست تامین نماید. گرچه این فرد طبق پارادایم قدیم ثروتمند محسوب می‌شد. لیکن هم او و هم کل کشوری که او بر آن حکومت می‌کرد براساس پارادایم جدید در مورد ثروت، و اثر بخشی ثروت، فقیر بود.

نظریه اقتصادی آدام اسمیت در اطراف مفهوم جدید ثروت شکل گرفت. طبق این تعبیر ملتی ثروتمند است که خوراک بیشتری تولید می‌کند، پوشاک بیشتری تولید می‌کند، مسکن، وسایل منزل، آموزش، بهداشت، دارو، حمل و نقل و کتاب، فرهنگ و هنر ... بیشتری تولید می‌کند. ثروت در واقع ظرفیت تولید کالاها و خدمات مورد نیاز انسان عادی است. انسان کوچه و خیابان، همان انسانی است که گفتیم مبانی منزلتش و تعریف حقوق اساسی او را فلاسفه‌ای مثل مونتسکیو از قبل تعریف کرده بودند.

این برداشت و درک به خودی خود یک سازمان دیگری را برای اقتصاد ایجاد می‌کند و در چنین جامعه‌هایی افراد متفاوتی از اهمیت برخوردار می‌شوند. تولیدکننده، تاجر، حسابدار، مهندس، طراح، مدیر، صادرکننده، واردکننده، کارگر، معلم و... اینگونه افراد که در تولید نقش ایفا می‌کنند محور فعالیت اجتماعی و محور سازمان مدیریتی اجتماع می‌شوند.

چگونگی سازمان اقتصادی جوامع

بسیاری از جوامع امروزی ابر ساختارهای بسیار پیچیده هستند و از برهم‌نهادن سیستم‌هایی شکل گرفته‌اند که هر یک دارای سازمان و پیچیدگی شگفت‌انگیز است. سیستم بازارها و بازارهای مالی و پولی، سیستم کمپانی‌ها و دانشگاه‌ها. شبکه‌های انرژی و مخابرات و حمل و نقل، بهداشت و درمان، آموزش، حکومت و ارتش و امنیت، اجرای قانون و اجرای عدالت، سیستم‌های رفاه و تامین اجتماعی... اما جوامع بشری در رسیدن به این شرایط مسیر طولانی را طی کرده‌اند و شکل‌های سازمانی مختلفی در تاریخ بشر تجربه شده است.

دلیل یادآوری این مطلب این است که در بسیاری جوامع گاه و بیگاه و در برخی جوامع مکرر، افرادی با این ایده ظهور می‌کنند که بهتر است نظم‌های موجود را تخریب کنیم و به دوران شیرین و خیالی گذشته برگردیم، که اگر بتوان غنای بیشتری در آن زمان و دوران یافت غنای فقر و جهالت بوده است. به کرات در جوامع چنین افرادی خیل عوام را تحریک و نظم موجود را تخریب و فلاکت بی‌حد ایجاد کرده‌اند با ترسیم خیالی گذشته‌های شیرین و تصویر آینده‌های رنگین بر مبنای همان زنده کردن مجدد ایام گم‌شده و مرده در تاریخ. به همین دلیل شکل‌های عمده سازمان اجتماعی تاریخی را فهرست وار مرور می‌کنیم با توجه به این که بسیاری از انواع سازمان اجتماعی امتحان خود را در تاریخ پس داده‌اند.

یکم، جامعه به مثابه خانواده

ابتدایی‌ترین شکل سازمان جوامع در تاریخ بشر خانواده بوده است. روابط تولید و مصرف و مبادله در چارچوب این سازمان که در جوامع

ابتدایی به کار می‌رفته بسیار ساده و ابتدایی است. همه اعضاء خانواده به کارهایی مشغول بوده‌اند. در امر کشاورزی، جمع آوری میوه و گیاهان، شکار، دامداری، تدارک و فرآوری غذا، نگهداری از حریم خانواده و مانند آن، طبعاً همگی نیز از ماحصل تولید جمعی استفاده می‌کردند. یعنی پس از تدارک غذا همگی به گرد آن می‌نشستند و در حد محدودیت مواد غذایی و نیازهای خود از آن مصرف می‌کردند. همه اعضاء خانواده در زیر سرپناه مشترک زندگی می‌کردند. مبادله کالا بسیار محدود و احیاناً به صورت پایاپای بین واحدهای اجتماعی مختلف انجام می‌شده. این شکل بدوی سازماندهی تولید و مصرف و معیشت برای بسیاری از آرمانگراها آنچنان جذاب بوده است که در بسیاری از مقاطع تاریخی سعی در احیا و پیاده سازی آن در جوامعی کرده‌اند که پیچیده‌تر و بزرگتر از ابعاد خانواده و قبیله های کوچک بوده. در این مورد می‌توان از کسانانی مانند سنت سیمون و فوریه نام برد. آرمان نهایی کارل مارکس در مورد جامعه ای که در آن هرکس به اندازه توان خود تولید کند و به اندازه نیاز خود مصرف کند از چنین شکل‌های بدوی سازمان اجتماعی الهام می‌گیرد. تلاشهای متعدد طی قرن بیستم در ایجاد جوامع اشتراکی مانند کلخوز و کیبوتز و ترتیب‌های مشابه آن در کشورهای مختلف برای احیای این آرمان از دست رفته، انجام پذیرفته است. لکن به دلایلی که مطرح خواهد شد خواهیم دید که این شکل آرمانی و صمیمانه سازمان اقتصادی برای جوامع پیچیده‌تر قابل پیاده شدن نیست و چنانکه تجربیات مختلف نشان می‌دهد، با شکست روبه‌رو می‌شود.

دوم، جامعه به مثابه قبیله

از نظر تاریخی با پیچیده‌تر شدن جوامع شکل‌های قبیله‌ای سازمان اجتماعی مطرح شد، شکل قبیله‌ای نیز بسط روابط خانوادگی است. لکن هرچه قبیله بزرگتر می‌شود پیوندهای عاطفی ناظر بر رعایت انصاف و فداکاری برای دیگران ضعیفتر می‌گردد. همچنین امکان تنوع تولید و مبادله نیز بیشتر می‌شود. لیکن تا مادامی که تعداد کالاها محدود است و شامل کالاهای ضروری مانند خوراک، پوشاک و سرپناه می‌شود و تا مادام که امکان نظارت مستقیم جامعه بر تک تک افراد مقدور است تداوم روش خانوادگی کم و بیش امکانپذیر است. به این معنی که مالکیت امکانات میتواند اشتراکی هم باشد. هرکس به فعالیت خاصی مشغول شود و چشم ناظر سایر اعضاء خانواده و قبیله همراه با مکانیزم‌های تنبیه و تشویق از کاهلی و کمکاری و طفیلی بودن بعضی افراد مانع شود. همچنین ساده بودن محصولات امکان انباشت مازاد را برای افراد منتفی کند و همه کالاها را (مانند شیر، نان، تخم مرغ، گوشت شکار و ...) لاجرم در معرض مصرف همه قرار دهد.

بنابراین یک چنین سازمان اجتماعی هنگامی عملی است که تعداد افراد جامعه محدود باشد، چنانکه بتوانند بریکدیگر نظارت مستقیم داشته باشند. همچنین کالاهای تولید شده بایستی ساده باشد. یعنی به نحوی نباشد که کسی بتواند آن را برای خود انبار کند. اما همان جامعه هنگامی که کالاهای متنوع‌تر تولید کرد (زیورآلات، لباس بهتر و متنوع وسایل رفاهی ...) آنوقت چه اتفاقی می‌افتد؟ در این صورت دیگر حد مصرف هر فرد را اندازه معده او تعیین نمی‌کند. محدود بودن منابع سبب می‌شود هرکس که بخواهد برای مصرف خود بیشتر بردارد، لاجرم مصرف دیگران را کاهش می‌دهد. به محض اینکه کالاها متنوع شوند

دیگر سازماندهی اقتصاد براساس خانواده عملی نیست، یک عده می‌توانند محصولات را پنهان کنند یا برای خودشان جمع کنند و از دسترس دیگران دور نمایند. افزایش تعداد افراد جامعه و کاهش پیوند روابط خانوادگی سبب می‌شود که رعایت انصاف و همدلی در مورد افراد دورتر از نزدیکان خانوادگی کمتر شود. این امر نیز هزینه عاطفی محروم کردن دیگران و هزینه اجتماعی انباشت ثروت توسط قویترها را کاهش می‌دهد. در این صورت اگر فرد کشاورز است یا دامدار یا بافنده یا سفالگر، و ابزار ساز ... کالایی که تولید می‌کند ضروری است ارزش آن معلوم شود و کالاها براساس ارزش نسبی خود با یکدیگر معامله شوند. دیگر نمی‌شود کار را براساس روابط قبیلگی تنظیم کرد. هنگامی که تعداد کالاها زیاد شود آنوقت نوعی حساب و کتاب دقیقتر در تخصیص منابع ضرورت می‌یابد در این حالت ارزش تولید هر عضو جامعه باید معلوم شود. تولید افراد مختلف بایستی با هم معامله شود تا از یک طرف هزینه تولید و از طرف دیگر تمایل افراد برای مبادله مشخص گردد و در روابط بین افراد انصاف رعایت گردد. در این مورد نسبت های خاصی بین تعداد تخم مرغ با مثلاً یک کیلو شیر، بین مقادیر تخم مرغ و شیر و یک متر پارچه ... تعیین می‌شود. این نسبتها براساس فراوانی نسبی کالاها و منابع لازم برای تولید و همچنین مطلوبیت مصرف کالا برای طرفین معامله تعیین می‌گردد.

وقتی کالاها متنوع می‌شوند لاجرم فعالیتی که مطرح می‌شود "تجارت" "دادوستد" و "مبادله" است. این امر نیز ارزش نسبی کالاها را در مقایسه با یکدیگر مطرح می‌کند. به این نحو مسئله تخصیص منابع براساس شرایط تولید و مصرف محصول مطرح می‌گردد.

اگر تاریخ جوامع بشری را مطالعه کنیم درمی‌یابیم که نهادهایی مانند تجارت، مبادله و دادوستد را کسی با فکر و برنامه ایجاد نکرده. اینها دستاوردهایی است که افراد بشر در مورد اختراع آن فکر نکرده‌اند. تجارت را فرد یا افراد خاصی اختراع نکرده، بلکه به دلیل نیازهای جوامع به طور خود به خود در تاریخ ظاهر شده است. همچنین کسی نیست در تاریخ که مبتکر پول معرفی شود. پول را چه کسی ایجاد کرده؟ یک نیاز جامعه بشری برای رفع نیاز مبادله در شرایطی که تعداد کالاها و معاملات از تنوع زیاد برخوردار بوده است. پول را تاریخ اجتماعی بشر ابتدا به صورت قبول یک کالا به عنوان مبنا ابداع کرده است. در مواردی در گذشته‌های دور حتی قبل از این که حکومت‌ها ظاهر شوند مردم از نمک، صدف، دام، غلات... به عنوان واحد مبادله استفاده می‌کرده‌اند.

سوم، حکومت تامین‌کننده

اگر تاریخ را مطالعه کنیم همانطور که از خانواده به قبیله به روستا به شهر و ملت تحول یافته باز ملاحظه می‌کنیم که هنوز عادت قبیله‌ای در سازمان اجتماعی حکومت‌های اولیه بشری پایدار مانده و به درجات قابل مشاهده است. نمونه مشهور از شواهد تاریخی همان داستانی است که در کتاب‌های مقدس درباره مصر باستان آمده است و مثلاً از محتوای داستان یوسف میتوان به نوع سازمان اقتصادی آن جوامع پی برد. از آن داستان و شواهد تاریخی درمی‌یابیم که حکومت مازاد تولید را جمع‌آوری و در انبار نگهداری، و سپس در زمان ضرورت و نیاز مردم وظیفه حکومت تقسیم موجودی انبارها بین مردم بوده است. در چنین جامعه‌ای عوامل تولید عمده مانند زمین و منابع آب، ملک مشترک و در

تحت نظر حاکم بوده است. در اسناد تاریخی قدیم دیده ایم که علیرغم پیچیده‌تر شدن جوامع، حکومت هنوز سعی می‌کند نقش خانواده را ایفا کند. گرچه در آن شرایط جامعه بزرگ شده است و ملت‌ها شکل گرفته و حکومت ایجاد شده ولی هنوز عادات‌های قبیله‌ای سازمان اجتماعی پیگیری می‌شود و رئیس حکومت انبار ایجاد می‌کند مازاد محصول را جمع می‌کند وقتی نیاز عمومی مطرح است و کمیابی محسوس وظیفه خودش می‌داند و جزو وظایف حکومت دانسته می‌شود که موجودی انبار را تقسیم کند. به این نوع حکومت‌ها می‌گویند "حکومت تامین کننده" در این شاکله حکومت که در تاریخ بشر بوجود آمد، حاکم مالک همه چیز بوده و همه چیز ملک رئیس خانواده بزرگ یا حاکم تلقی می‌شده است. چنانکه به طور سنتی در چارچوب تشکیل خانواده نیز چنین تلقی می‌شود که رئیس خانواده مالک همه چیز است یا به دلیل بزرگتری و منزلت صاحب اختیار و تصمیم‌گیر به حساب می‌آید. در تداوم تحول تاریخی جامعه بشری به نظر می‌رسیده است که این نوع روابط از خود پایداری نشان داده و دلیل برخی بحران‌های تاریخی جوامع نیز همین ناهمخوانی سازمان اجتماعی با شرایط پیچیده تر جوامع بزرگ بوده است. در واقع همه دارایی ملتها در اختیار رئیس خانواده بزرگ قرار داشته لکن چون خانواده بزرگ و در حد یک ملت بوده است طبعاً روابط عاطفی نمی‌توانسته اعمال شود. به جای آن روابط اقتدار اعمال می‌شده است. در خانواده‌های کوچک و قبیله‌های کوچک، روابط خویشاوندی و عاطفی است. هر عضو دارای روابط کموبیش خویشاوندی عاطفی با سایرین است. پیوندها از نوع فرزند و برادری و خواهری است. لکن با گسترش جوامع تسری این روابط با مشکل روبرو می‌شود. نظارت جامعه در رفتار طفیلی نیز مشکل‌تر می‌شود، امکان بهره‌کشی و اخذ ماحصل

تولید دیگران عملی می‌شود، زیرا در جوامع بزرگ عامل عواطف کمتر بازدارنده است. تنوع کالاها امکان زندگی تجملی و انباشت ثروت را برای صاحبان قدرت فراهم می‌آورد و روابط غیر شخصی استثمار دیگران و انتقال نتیجه تولید آنها به افراد قدرتمند را امکان پذیر می‌سازد. بنابراین روابط مبتنی بر اقتدار مطرح می‌شود. از نظر تاریخی در جوامع اولیه و حکومت‌های اولیه هم نقش اقتدارگرایانه و هم نقش تامین کننده هر دو به همراه یکدیگر ظاهر شده و در تاریخ ثبت شده است.

موارد دیگر از این جوامع نیز قابل ذکر است. وقتی اروپاییان قاره آمریکا را کشف کردند در آنجا اقوام متمدنی زندگی می‌کردند. اقوام اینکا، مایا و مانند آن که اقوام و ملت‌های بزرگ و متمدن بومی بودند. این ملت‌ها نتوانستند درمقابل اروپاییان مقاومت کنند در نتیجه تمدن آنها مضمحل شد.

آنچه در مورد حکومت‌های این اقوام ثبت شده نشان می‌دهد که حکومت تمام محصول کشاورزی را جمع آوری و در انبارها نگه می‌داشته و سپس در زمان مصرف بین مردم تقسیم می‌کرده است. این جوامع نیز در واقع دارای حکومت تامین کننده بوده‌اند. به عنوان نمونه دیگر سازمان اجتماعی فنئودالیسم که تا قرون وسطی در اروپا رایج بود نیز در چارچوب حیطه هر فنئودال شیوه مشابهی در جریان بود. طبق شواهد تاریخی متعدد، تسری کارکردهای قبیله‌ای و خانوادگی به جوامع بزرگتر و پیچیده تر، بحرانزا بوده و موجب بی ثباتی و فروپاشی جوامع شده است.

چهارم، سازمان اجتماعی مبتنی بر تولید و مصرف مجانی
روش دیگر قابل تصور برای سازمان اقتصادی یک جامعه حالت فرضی است که همه در راه خیرات و مبرات تولید کنند و در نتیجه تولیدات خود را رایگان در اختیار دیگران قرار دهند. عده‌ای گندم تولید کنند، دیگران پارچه، افرادی کفش، بعضی دیگر ظروف و وسایل منزل و عده‌ای وسایل اداری و بعضی دارو و خدمات درمانی و هرکس محصول خود را رایگان در اختیار دیگران قرار دهد و در این راه نیز خود را خیرخواه تلقی کند. هر فرد، هدف خیر و نیک درسر داشته باشد، نه سود و فایده شخصی. این حالت خیالی نیز برای بسیاری از افراد در کشور ما جذابیت داشته است. چنانکه تولید برای سود و یا پیگیری سود شخصی ناپسند تلقی می‌شود. گویی قرار است عده‌ای، معمولاً دیگران و نه خود او، بدون ملاحظه سود و احیاناً قبول زیان به کار تولید و ارائه خدمات ادامه دهند. مثلاً استدلال می‌شود که به جای سود شخصی، خیرخواهی و دیگرخواهی بایستی انگیزه حرکت افراد باشد.

چرا چنین جامعه رویایی که هرکس داوطلبانه تولید کند و ماحصل کار خود را در اختیار دیگران قرار دهد نمی‌تواند پایدار باشد؟ چرا یک چنین جامعه‌ای نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ به چند دلیل؛ یکی اینکه در چنین شرایطی افراد طفیلی به مصرف ادامه می‌دهند بدون اینکه اجباری برای تولیدکردن داشته باشند. دوم اینکه افراد تولیدکننده انگیزه خاصی برای تلاش و کوشش و تحمل مرارت و سختی کار مولد را نخواهند داشت و حد اکثر در حد اقل رفع تکلیف یا اجبار اجتماعی عمل خواهند کرد. از همه مهمتر اینکه در چنین جامعه‌ای ساز و کارهای لازم جهت تخصیص بهینه منابع و علامت‌دهی در جهت رعایت اقتصاد در مصرف و تولید وجود نخواهد داشت. دیگری این که سازوکارهای ایجاد تعادل

بین امکانات و نیازها موجود نخواهد بود. گرچه خیرات و مبرات نیکو و پسندیده است لکن سازمان اقتصادی یک جامعه را نمیتوان صرفاً برمبنای آن قرارداد چون در بهترین شرایط نیز تولید کنندگان خیراتی بر حسب میل خود تولید می کنند نه نیاز جامعه.

پنجم، اقتصاد مبتنی بر برنامه ریزی و مدیریت مرکزی

نوع دیگر سازمان یک جامعه سازمان مبتنی بر "اقتصاد دستوری" است. اقتصاد دستوری مشابه آن چیزی است که قرار بود در شوروی سابق، بلوک شرق و چین کمونیست زمان مائو اجرا شود. نحوه اداره و سازماندهی کشورهای سوسیالیستی شوروی سابق یا آلمان شرقی یا چکسلواکی سابق و مانند آن را "اقتصاد دارای برنامه ریزی مرکزی" یا "اقتصاد دستوری" گویند.

اقتصادهای دستوری چه نوع اقتصادهایی هستند؟ اقتصادهایی که در آن مالکیت ابزار تولید در اختیار دولت بوده. رسماً مکانیزم بازار وجود نداشته و مالکیت خصوصی اساساً ناپسند است. در این نظام ها دولت برنامه های جامع تهیه می کرد و یک سیستم برنامه ریزی مرکزی موظف بود تا سر حد امکان جزئیات برنامه تولید بنگاهها و نحوه توزیع کالاها بین مصرف کنندگان را تعیین کند و برای آحاد اقتصادی از طریق تهیه جداول تراز منابع و مصارف تعیین تکلیف نماید. مثلاً برای موسسات، کارخانه ها، مزارع، شرکتها، پالایشگاهها، نیروگاهها و غیره تعیین می شد چه میزان تولید کنند و تعیین می شد محصول به چه آحادی تحویل شود. به این نوع اقتصادها می گویند اقتصادهای دارای برنامه ریزی مرکزی. در این نوع اقتصاد در یک مرکز برنامه ریزی افراد بسیار مجرب و دانشمند و کارشناسان خبره را جمع می کردند تا در

مورد تولید و مصرف کالاها و انجام سرمایه‌گذاری‌ها تصمیم‌گیری کنند و نتایج آن را پس از تصویب مراکز سیاسی به صورت جداول و دستورات عملی و بخشنامه‌ها به همه ابلاغ نمایند.

علیرغم اینکه بهترین نیروهای فکری نخبه در تشکیلات و برنامه‌ریزی به کار گرفته می‌شدند و حکومت برای اجرای برنامه‌ها اهتمام می‌کرد و تمام نظام اداری نیز در این جهت سازمان می‌یافت، لکن این نحوه سازمان اقتصادی جوامع نیز کاملاً ناموفق بود به نحوی که همگی این کشورها یا دچار فروپاشی شدند مانند شوروی و چکواسلواکی، یا قبل از فروپاشی تغییر جهت دادند مانند چین کمونیست.

دلیل عدم موفقیت این نحوه سازماندهی نظام اقتصادی را می‌توان در وجود سه عامل اقتصادی جستجو کرد. عامل اول عدم وجود انگیزه در افراد برای تلاش و کوشش و بروردادن خلاقیت‌های فردی و ریسک‌پذیری بود که از عدم وجود نهاد مالکیت خصوصی ناشی می‌شد. عامل دوم عدم وجود نظام علامت‌دهی اقتصادی صحیح و کارآمدی بود که بتواند کمیابی منابع و ضرورت استفاده بهینه را دیکته نماید. یعنی نبود سازوکار قیمت اقتصادی. عامل سوم عدم وجود سازوکارهای مربوط به ایجاد سازگاری بین تصمیم‌های تولیدکنندگان و صادرکنندگان و عدم وجود سازگاری بین منابع موجود و کمیاب با مصارف آنها. این چند مشکل نیز عمدتاً به دلیل عدم وجود سازوکار قیمت و بازار برای داد و ستد داوطلبانه و نبود حق مالکیت ظاهر می‌شد. برای مثال به یک کارخانه تولید کفش دستور داده می‌شود این مقدار چرم، تخت‌کفش، میخ و رنگ و واکس دریافت کن و کفش تولید کرده و تحویل بده. کارکنان این واحد چه انگیزه‌ای برای اجرای این دستورات دارند؟ چه ضرورتی دارد که استعدادهای خودشان را ظاهرکنند و توان‌های خودشان را به کارگیرند؟

اگر به این واحد تولیدی گفته می‌شد که موظف هستید با منابع دریافتی بیشترین جفت کفش را تولید کنید کفش های کوچک و به تعداد زیادتر تولید می‌کردند. اگر گفته می‌شد بیشترین وزن محصول را تحویل دهید بیشتر کفش های بسیار سنگین تولید می‌کردند. در نتیجه آن چه تولید می‌شد با آنچه مورد نیاز بود و لاجرم از تنوع بسیار برخوردار بود، سازگاری نداشت.

برای اینکه بخواهیم برای یک اقتصاد شامل میلیون‌ها خانواده و میلیون‌ها تولید کننده تصمیم بگیریم اطلاعات بسیار زیادی لازم می‌شود هیچ کامپیوتر امروزی هم نمی‌تواند آن حجم اطلاعات را جمع‌آوری و پردازش کند. اطلاعاتی که لازم است به طور شگفت‌آوری زیاد است به عنوان مثال یک کشور مانند چین یا شوروی دوران کمونیستی را در نظر نمی‌گیریم، بلکه حتی فقط اگر یک روستای کوچک را فرض کنیم نیز امکان برنامه ریزی مرکزی ممکن نیست. زیرا تکنولوژی تولید، سلیقه و رجحان مردم، در دسترس بودن منابع، شرایط محیطی، شرایط بیرونی و بین‌المللی در هر ساعت در حال تغییر است و برنامه ای که بتواند تمام این عوامل را به حساب آورد نیازمند حجم عظیمی داده است که پروردان آن عملی نیست. یکی از ایرادهایی که از ابتدای شکل‌گیری نظام‌های کمونیستی و در دهه ۱۹۲۰ توسط اقتصاددانانی مانند اقتصاددان اطریشی آمریکائی وُن مایرز⁵ مطرح شد همین بود. او استدلال می‌کرد امکان اداره یک کشور از طریق برنامه ریزی مرکزی منتفی است، و عملاً چنین نیز شد.

آنچه امروزه به صورت شیوه متعارف سازمان اقتصادی جوامع موفق مطرح است اساساً براساس همان سنت قرن هجدهم آدام اسمیت در

⁵ Ludwig Heinrich Edler von Mises(1881-1973)

چارچوب مکتب اصالت آزادی‌های فردی است. یعنی نظام‌های اقتصادی که مبتنی بر مکانیزم قیمت سازمان می‌یابد و مکانیزم قیمت از یک طرف و انگیزه سود از طرف دیگر محرک و سازوکار عملکرد اقتصاد را فراهم می‌آورد. این نوع اقتصاد اگر در چارچوب‌ها و قواعد خاص خود عمل کند، از نظر کارایی و رفاه اجتماعی نتایج مطلوبی به همراه دارد. هرچه از قواعد خاص خود دور شود طبعاً نتایج حاصل از نظر کارایی و رفاه اجتماعی از میزان بهینه فاصله می‌گیرد.

تمام مراوده‌های انسانی از جمله آنان که وجه اقتصادی دارند را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. مراوده‌هایی که هر دو طرف داوطلبانه در آن مراوده شرکت می‌کنند. معاملات بازار آزاد در این گروه قرار می‌گیرند. دوم مراوده‌هایی که یک طرف داوطلب است اما طرف دیگر داوطلب نبوده و مراوده به او تحمیل می‌شود مانند تولید آلودگی و اثرات بیرونی مثبت یا منفی. سوم مبادلاتی که هر دو طرف داوطلب نیستند. مانند روابطی که اجباراً توسط نهاد‌های اجتماعی به انسان‌ها تحمیل می‌شود، مانند پدر و فرزند بودن و برادر و خواهر بودن و همشهری یا شهروند بودن... این حیطة معمولاً در چارچوب جامعه‌شناسی مطالعه می‌شده اما در چند دهه اخیر علم اقتصاد نیز با این حیطةا مانند اقتصاد خانواده و اقتصاد جرم و جنایت و اقتصاد مذهب هم ورود پیدا کرده است.

در مورد هر سه گروه از این مراوده‌های انسانی حجم عظیمی از مطالعات نظری، آماری و کاربردی موجود است و پوشش مکفی از آنان در چند مجلد محدود نیز عملی نیست.

در این کتاب که جلد اول از دو جلد است محور بحث عمدتاً سازمان اقتصادی مبتنی بر داوطلبانه بودن مراودات است. و این که چگونه ممکن

است نظم خود جوش وجه اقتصادی ابر ساختار های انسانی امروز را سازمان دهد. همچنین به تشریح برخی از ناکارآمدی های چنین چارچوبی نیز خواهیم پرداخت.

در جلد دوم به مطالبی مانند موارد ناکارکردی نظام بازار و نظم خودجوش، کالاهای مشاع و کالاهای عمومی، معرفی نظریه های جایگزین، اقتصاد اطلاعات، بازار های ناقص، بازار ریسک و بازار های ناموجود، و موارد تخصیص منابع در شرایطی که یک طرف تولید یا مصرف داوطلب و یک طرف داوطلب نیست، مانند تولید آلودگی خواهیم پرداخت. همچنین مراددهایی که در چارچوب نظریه هموردی⁶ یا نظریه بازی ها قابل توضیح هستند مورد توجه قرار خواهند گرفت. البته مشروط به توفیق حق و سایر شرایط.

⁶Game theory

طبيبان

فصل دوم

آشنایی با مفاهیم بنیادی علم اقتصاد

سخن را از جایی شروع می‌کنیم که علم اقتصاد به معنی امروزی از آنجا شروع شد، یعنی کتاب آدام اسمیت⁷ “کنکاشی در ذات و منشأ ثروت ملل”⁸ که در قرن هجدهم یعنی سال ۱۷۷۶ منتشر شد. این کتاب به اختصار تحت عنوان ‘ثروت ملل’ مشهور است، و یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های تاریخ بوده است. نوشتن کتاب و کنکاش در رفتار اقتصادی و قاعده‌مندی‌های آن بر اساس وجود چند قرن تجربه سرشار از شکست و کم بهره از توفیق در امر اقتصاد در کشور‌های اروپایی است. در واقع این کتاب گنجینه جالبی از تاریخ اروپا در قرن هجدهم هم هست. آنچه او می‌آموزد و جمع‌بندی می‌کند نظریه‌ای است که آن تاریخ و تجربه را در بر دارد. او در انگلستان و در دانشگاه گلاسکو استاد اخلاق بود و علاوه بر کتاب ثروت ملل کتابی نیز در موضوع اخلاق تالیف کرده است. چون هدف تاکید بر نوشتن تاریخ نیست به اصل مطلب می‌پردازیم.

نقل قول آدام اسمیت:

”از نظر طبیعی تفاوت بین یک باربر با یک فیلسوف بسیار کمتر از مثلاً“
تفاوت بین دو گونه نژاد از سگ است. مثلاً تفاوت سگ تازی با سگ گله یا

⁷Adam Smith (1723-1790)

⁸Smith, Adam. "An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations. 1776

سگ نگهبان از نظر فطرت و توان بیش از هر تفاوت بین دو انسان است. علی‌رغم این تنوع آن گونه‌های حیوان به زحمت ممکن است فایده ای برای یکدیگر داشته باشند و در چارچوب مداوم همکاری با یکدیگر قرار گیرند. هر گونه سگ استعداد خارق‌العاده خاص خود را دارد، یکی قوی تر، دیگری چالاکتر و آن نوع دیگر باهوشتر است، اما به زحمت ممکن است این استعداد طبیعی که یک نوع از آن برخوردار است کمکی به گونه دیگر باشد. در بین انسان ها بر عکس آن، بسیار از نبوغ های متنوع و غیر مشابه یک فرد می تواند مورد استفاده و مفید فایده برای انسان دیگری باشد. از طریق حمل نقل، داد و ستد و تجارت هر کس نتیجه استعداد خاص خود را در معرض استفاده دیگر انسان‌ها قرار می‌دهد. هر کس می‌تواند در چارچوب عمومی داد و ستد هر مقدار نتیجه استعداد سایر انسان ها را خریداری کند. [”فصل دوم کتاب بررسی در ذات و منشأ ثروت ملل، آدام اسمیت].

آدام اسمیت استدلال می‌کند، نتیجه استعداد فیزیکدان، شیمی دان، مکانیک، کشاورز، بافنده، سازنده، نوازنده، داروساز ... در بازار برای خرید موجود است. این امتیاز خاص جامعه انسانی است که استعداد های کم و بیش یک نواخت بشری را به تخصص های مفید متنوع و گاه نبوغ آمیز تقسیم می‌کند و فایده آن را عمومی می‌سازد. این تقسیم کار در جامعه انسانی از وجود بازار ها یا امکان داد و ستد داوطلبانه ناشی می‌شود. هرچه اندازه بازار بزرگتر باشد این تخصصی شدن از عمق و کارایی

بیشتری برخوردار می‌شود. برای مثال تخصص در بازاری با ابعاد یک روستا نمی‌تواند در حد بازار شهر و یا کشور و یا بازار جهانی، رشد کند. این ظرفیت داد و ستد داوطلبانه یا بازارها یک ویژگی خاص انسانی است که به تقسیم کار می‌انجامد، تخصص‌ها را عمق می‌بخش، برخی دست آوردها را در ابعاد نبوغ آمیز جلوه می‌دهد و انسان‌ها را در جهت کمک به معاش، رفاه و پیشرفت یکدیگر هماهنگ می‌کند.

اگر در مورد این استدلال آدام اسمیت فکر کنیم بر اساس مشاهدات همگانی، استدلالی ساده و قابل درک است اما او انگشت بر روی نکته بسیار مهمی نهاده است. ما از خوراک، پوشاک، یخچال تلویزیون، روشنایی، تهویه، دارو، کتاب، تلفن هوشمند، تلویزیون ... استفاده می‌کنیم که نتیجه استعداد و فعالیت میلیون‌ها نفر در سرتا سر جهان است. نه آنان ما را می‌شناسند نه ما آنان را و نه از نیاز خاص ما هیچ یک مطلع بوده‌اند که متناسب با آن کاری انجام دهند. این هماهنگی عظیم فعالیت اقتصادی ناشی از مکانیزم بازار و داد و ستد داوطلبانه است. داد و ستد داوطلبانه نه تنها به بازار شکل می‌دهد و سبب تشریک مساعی انسان‌هایی می‌شود که نه یکدیگر را می‌شناسند و نه می‌بینند و نه از نیازهای یکدیگر خبر دارند، بلکه یک نقش اجتماعی هم ایفا می‌کند که باز گشایی مَهر سربسته ظرفیت استعداد و توانمندی انسان‌ها است. مسلماً اگر استیو جابز، پایه گذار کمپانی اپل، در روستایی از کشور پدریش سوریه زندگی کرده بود حد اکثر یک تعمیرکار دوچرخه یا گروهبان ارتش و یا معلم مدرسه بود.

آنچه امکان نو آوری و به ثمر رسیدن استعداد او را فراهم کرد دسترسی به بازارهایی بود که مردم بسیاری برای منافع و مطلوبیت خود آماده خرید محصولات امثال او و مردم بسیاری آماده فروش آنچه نیاز داشت و مردم بسیاری آماده سرمایه‌گذاری در ابتکارهای او بودند. می‌توان توجه کرد که سرکوب ساز و کار داد و ستد داوطلبانه یعنی سرکوب بازارها یک آسیب اقتصادی و مازاد بر آن یک آسیب انسانی است.

آدم اسمیت دلیل این امکان بهره‌مندی انسان‌ها از نتایج کار یکدیگر و کارایی که در تولید و تخصیص منابع به دنبال آن نتیجه می‌شود را 'تقسیم کار' می‌داند. تقسیم کار از نکات کانونی است و اثرات آن در اندیشه آدم اسمیت جایگاه کانونی دارد:

“وقتی که تقسیم کار در جامعه به نحو وافی برقرار شد هرکس فقط بخش کوچکی از نیازهای خود را از ماحصل کار و تولید خود می‌تواند فراهم کند و در حد محدود می‌تواند خودکفا زیست کند، اما بخش بزرگی از نیازهای هر فرد حاصل کار و تولید دیگر اعضای جامعه است. همچنین هر فرد بزرگترین بخش از نتیجه تولید خویش را نیز باید در اختیار دیگران قرار دهد و در برابر آن نیازهای خویش را تامین کند. بنا بر این هر فرد در نفس تلاش معاش خود یک بازرگان است و جامعه نیز در واقع یک جامعه تاجران و جامعه‌ای تجاری است.”

[فصل چهارم کتاب اول 'بررسی در ذات و منشأ ثروت ملل'، آدم اسمیت].

نکته مورد تاکید آدام اسمیت این است که یک کفاش نمی‌تواند همه کفش های خود را بپوشد و خیاط لباس‌های خود را دربرکند و نانوا همه نان خود را بخورد، بخش بزرگی از نیاز معاش هر کس از نتیجه مبادله تولید هر عضو جامعه با تولید کالا و خدمات عضو دیگر تامین می‌شود. به این ترتیب ما همه در کار تجارت در گیر هستیم. اگر نیک بنگریم ما در هر بیست و چهار ساعت شبانه روز در بازارهای مختلف در گیر هستیم، در طی روز در بازار کار، بازار حمل و نقل، بازار های خرید و فروش مایحتاج، ...حتی موقعی که در خواب هستیم در بسیار بازارها در گیر و فعالیم، در بازار برق و آب، مخابرات، اجاره مسکن یا وام مسکن، بیمه...به همین دلیل است که بازارها در علم اقتصاد از اهمیت فوق العاده برخوردارند. هر چه بازارها کامل تر و تکمیل‌تر و کارآمد تر باشند و هر چه امکان دسترسی وسیع‌تر به بازارها برای خرید مایحتاج و فروش کالا و خدمات از جمله نیروی کار فراهم باشد، تولید و مصرف ما کارآمدتر و زندگی ما مرفه‌تر است. باز به همین دلیل هر چه بازارها سرکوب شوند و دچار اعوجاج شوند رفاه ما آسیب پذیر و مسلماً مادون بهینه خواهد بود.

نکته مهم دیگری که از دست آوردهای فکری آدام اسمیت است توجه به اهمیت و نقش پیگیری **منافع شخصی** در سازمان اجتماعی جوامع است:

این گزاره از کتاب ثروت ملل آدام اسمیت را به دفعات شنیده ایم،
“به دلیل کرامت و بخشندگی قصاب و نوشابه فروش و نانوا نیست که ما
خوراک شامگاهی‌مان تامین می‌شود، بلکه به دلیل ملاحظه‌ای است که آنان
در مورد منافع خود دارند. (در تامین نیازها) ما بر روی انسان‌دوستی
آنان حساب نمی‌کنیم و بر مبنای انسان دوستی نیست که با آنان معامله
می‌کنیم، بلکه ملاحظه خود خواهی آنان است که عامل تامین نیازمندی‌های
ما است. ما با آنان بر اساس نیازهایمان صحبت نمی‌کنیم بلکه موضوع
منافع آنان است که مورد توجه ما قرار می‌گیرد و انگیزه آنان برای تامین
نیازهای ما است. بجز متکدیان افراد چندان دیگری را نمی‌شناسیم که
روال دائم زندگی خود را بر مبنای انتظار نیکو کاری دیگران قرار دهند...”

[از کتاب بررسی در ذات و منشاء ثروت ملل، کتاب اول فصل دوم]

ایجاد رشته اقتصاد در مسیر یک تغییر پارادایم تاثیر گذار و

دوران ساز

آدام اسمیت مبتکر یک تغییر پارادایم اساسی در نظریه و دیدمان
اقتصاد بود. یکی از اجزاء این تحول مربوط می‌شد به جابجایی در درک و
برداشت متعارف در مورد پیگیری منافع شخصی. او استدلال کرد که:

دریک چارچوب اخلاقی کلی اگر هرکس به دنبال منافع شخصی خویش باشد مانند این است که به دنبال منافع عموم هم هست و در نتیجه ساده ترین شیوه تضمین افزایش بهروزی عموم این است که عموم به دنبال منافع شخصی خود باشند. فقط کافی است که دو شرط کلی رفتار اخلاقی صدق کند یا تامین و تضمین شود. یعنی این که فعالیت در جهت تولید و تجارت کالاها و خدمات مورد نیاز عامه باشد و در بازارگاه به طور داوطلبانه معامله شود. به این گزاره اصل دست نامرئی گفته می‌شود. یعنی هرگاه مردم به دنبال منافع شخصی خود کوشا باشند، به نحوی که گفته شد، مثل این است که با یک دست نامرئی به دنبال منافع جمع هستند.

این مبنای یک ایده دیگر در چارچوب تغییر فرادیدمان تاریخ ساز نیز قرار گرفت. یعنی این که ذخایر طلا و نقره و تسلیحات ثروت جامعه نیست بلکه ظرفیت تولید کالاها و خدمات مفید به حال عامه (خوراک، پوشاک، مسکن، حمل و نقل، دارو، ...) است که ثروت یک جامعه را تشکیل می‌دهد.

برای توضیح بیشتر از یک تمثیل استفاده می‌کنم. و این تمثیل نیز از داستان یک فیلم سینمایی قدیمی است. فیلم سینمایی مورد نظر هم دارای این داستان بود که دانشمندی در زمان ساخت اولین بالن‌ها، به منظور انکشاف سوار بالنی شد و به سوی سر زمین های نا شناخته حرکت کرد تا نهایتاً باد و طوفان بالن او را در سر زمینی دور افتاده و ناشناخته به زمین نشانند. ماموران حکومت او را دستگیر و به نزد سلطان بردند. سلطان

بعد از این که فهمید او دانشمند است دستور داد تا او را به نزد دانشمندان کشورش ببرند تا با آن ها همکاری و تبادل نظر کند. او فکر کرد به یک دانشگاه یا آکادمی برده خواهد شد، در صورتی که به زندان برده شد. در آنجا با مردان بی نوایی روبرو شد که بسیار قد بلند بودند. ابتدا دلیل طول قد غیر عادی آنان را پرسید و پاسخ شنید که کار آنان ساختن اسباب بازی های سرگرم کننده برای سلطان است و هرگاه در این کار نا موفق باشند آنان را به چرخ شکنجه می بندند و از دوطرف می کشند و به همین دلیل طی سال ها قدشان کش آمده. پاداش آنان هم این که هرگاه اسباب بازی جدید و جالبی می سازند شکنجه نمی شوند. حال اگر در همان دربار سلطان کسانی هم در سرداب یا انبار مشغول ساختن تاج و کلاه زرین و شمشیر مرصع و بافتن و دوختن قبای زربفت سلطانی باشند، در نظریه جدیدی که آدام اسمیت مطرح می کند این فعالیت ها در جهت تولید ثروت یک جامعه به حساب نمی آید، چرا که کالا و خدمت برای مصرف عموم تولید نمی شود و در بازار هم رد و بدل نمی گردد. حال این پرسش مطرح می شود که ضابطه مصرف عموم چیست؟ پاسخ این که کالا یا خدمت باید به صورت داوطلبانه تولید شده و در بازار معامله شود و هر کس بتواند آزادانه به تولید و فروش آن بپردازد و یا برای خرید آن به بازار وارد یا از آن بازار خارج شود. یعنی در واقع یک بازار رقابتی برقرار باشد. تفاوت آن دانشمندان زندانی و مشتریان، سلطان تمثیلی با انسان های عادی در واقع وجود

بازاری است برای تولید و مبادله آزادانه و داوطلبانه نتیجه کار و تلاش و ابتکار انسان‌ها.

در بازارارگاه است که در واقع انسان‌های عادی سلطان هستند آنان هستند که تعیین می‌کنند چه چیز و به چه میزان تولید شود و این کار را از طریق پرداخت انجام می‌دهند، نه اجبار یا درخواست یا تکیه، و با پرداخت داوطلبانه خود تصمیم سازی می‌کنند. حال اگر همان اسباب بازی سازهای زندان سلطان در آن داستان، آزادانه و در پیگیری منافع خود به ساختن بازی کامپیوتری و گوشی هوشمند و ربات و لوازم آرایش... و سایر اسباب بازی‌های گرانقیمت مشغول می‌شدند و داوطلبانه در بازار به مشتریان عمومی می‌فروختند آنگاه نتیجه کار آنان نیز جزیی از تولید ثروت جامعه به حساب می‌آمد. با مقایسه این دو حالت فرضی می‌توان به اهمیت تغییر پارادایم مزبور، نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظر تحول در نظام اجتماعی و سیاسی که به همراه داشت نیز پی برد.

بر همین مبانی است که کتاب چهارم از کتاب ثروت ملل آدام اسمیت به موشکافی و تشریح و نقد نظری و عملی نظام مرکانتالیستی (سوداگری) می‌پردازد. نظام اقتصادی حاکم بر کشورهای اروپای غربی عمدتاً در قرون شانزدهم تا هجدهم.

نظامی فکری و سیاسی که ثروت را ذخائر طلا و نقره می‌دانست و قدرت را قدرت تسلیحات و ارتش برای باز کردن بازارها و حفظ مستعمرات

می‌انگاشت. در این سازمان بود که، به قول آدام اسمیت، تمام انرژی حکومت صرف حفظ انحصارهای داخلی به زیان همسایگان و حفظ برتری برخی شرکت‌ها و عاملین، به زیان شرکت‌ها و فعالان داخلی دیگر و به‌کارگیری نیروی نظامی در اکناف جهان برای حفظ مشتری برای آن بخش‌ها و تجار انحصاری می‌شد. در آن سیستم طبعاً افراد مهم و کار ساز یک جامعه، فرد حاکم و حکومتگران، اشراف، جنگ‌آوران فرماندهان و شوالیه‌ها تجار و صنعتگران انحصاری و بوروکرات‌های حافظ و اداره‌کننده انحصارات بودند.

مرکانتالیسم چیست؟

این کلمه می‌تواند به عنوان مکتب طرفدار سوداگری ترجمه شود. لیکن این ترجمه گویای مفهوم و کارکرد تاریخی این واژه نیست. مرکانتالیسم یک مکتب فکری اقتصادی بود که در قرون ۱۶ تا ۱۸ در اروپا و شاید همه کشورهای دارای دولت‌ملت مستقل، رواج داشت. طبق نظر این مکتب فکری، ثروت واقعی یک جامعه ذخائر طلا و نقره و فلزات قیمتی است و عاملی دیگری که به آن مربوط می‌شود ذخیره تسلیحات و امکانات جنگی است. این دو در مجموع ثروت یک ملت به حساب می‌آید. عامل تسلیحات هم از این نظر مهم تلقی می‌شد که در بدست آوردن و حفاظت از آن دیگری، یعنی فلزات قیمتی، لازم می‌بود. گذشته از غارت کشورها و سرزمین‌های دیگر برای جمع‌آوری طلا و نقره، سیاست اقتصادی کانونی این مکتب در واقع تمرکز بر تجارت خارجی دارای تراز مثبت بود. یعنی

صادرات بیش از واردات و در نتیجه کسب مازاد تجاری که به صورت طلا و نقره به کشور وارد می‌شد. به همین دلیل دولت‌ها هرگونه امتیاز برای صادرات و هرگونه محدودیت لازم برای واردات را اعمال می‌کردند. البته به این نکته نیز توجه نمی‌شد که اگر همه کشورها بخواهند مازاد تجارت داشته باشند به جز کاهش حجم تجارت بین المللی نتیجه‌ای ندارد. چنانکه در قرن هجدهم چنین شرایطی بین انگلستان و فرانسه برقرار بود.

شروع این شیوه در عمل و تئوریزه شدن آن از دولت شهرهای ایتالیا مثل ونیز که به کار تجارت مشغول بودند بود و سپس هلند، اسپانیا، پرتغال، و انگلستان و سایر کشورهای اروپای غربی در این راه گام نهادند. در آن دوران امپریالیزم و نظامی‌گری جهت باز کردن میدان‌های جدید فعالیت تجاری، و ارتش برای حفاظت از این منافع نقش‌آفرین بودند. نمونه‌های کار کرد شرکت هلندی هند شرقی (شروع فعالیت اوائل قرن هفدهم) و شرکت انگلیسی هند شرقی (در سال ۱۶۰۰ با مجوز ملکه الیزابت اول و به صورت شرکت سهامی ایجاد شد) سوابق تاریخی تاریک از ظلم و تعدی از خود باقی گذاشتند. در این دوره حکومت‌ها و ارتش‌ها از اتباع خود که به تجارت می‌پرداختند حمایت بی‌قید و شرط انجام می‌دادند و در سرکوب مردم کشورهای بیگانه که در آن فعالیت می‌کردند دست داشتند. شرکت انگلیسی هند شرقی عملاً حکومت شبه قاره هند را در دست داشت و شرکت هلندی هند شرقی نیز تجارت شرق آسیا و دخالت‌های نظامی مکرر در آن مناطق را هدایت می‌کرد. اسپانیایی‌ها عملاً غارت طلا و

فلزات قیمتی قاره جدیداً کشف شده آمریکا را پیگیری می‌کردند و انگلیسی‌ها که سهمی از این طلا مطالبه می‌کردند، بعضاً به صورت دزدان دریایی برخی محموله‌ها را غارت و سهمی هم به ملکه تقدیم می‌کردند. از طرف ملکه نیز دستور صادر شده بود که نیروی دریایی سلطنتی بایستی از کشتی‌های تجاری انگلستان در آب‌های بین‌المللی حفاظت کند.

بر این مبنای فکری، سیاست‌های کلان اقتصادی چنین تنظیم می‌شد: صادرات کالا باید تشویق شود. جلو واردات مانع ایجاد شود. زیرا صادرات منجر به ورود فلزات قیمتی و واردات منجر به خروج فلزات قیمتی می‌شود. بر اساس این مکتب فکری، صادرات به انباشت ثروت و واردات به کاهش ثروت منجر می‌شود. تولیدکنندگان داخلی از دولت‌ها مطالبه می‌کردند که با محدود کردن واردات سودآوری آنان را تضمین کنند. نمونه این حمایت‌ها قوانین غله در انگلستان بود، و ریشه اعمال این محدودیت‌ها به قرن دوازدهم برمی‌گشت و به منظور حفظ درآمد فنودال‌ها واردات غله به انگلستان محدود می‌شد. در مکتب فکری مرکانتالیسم لازم می‌آمد که دولت و نیروی نظامی در جهت تحقق هدف‌های فوق‌کمک کنند. بازرگانان بین‌المللی انتظار داشتند که دولت‌های اروپایی با قدرت نظامی و سیاسی، ورود آنان به بازار کشور‌های ضعیف‌تر را تسهیل کنند، شیوه‌ای که امپریالیسم نام گرفت.

آدام اسمیت در بخش قابل ملاحظه‌ای از کتاب هفتم و هشتم از کتاب ثروت ملل به شرح عواقب سیاست‌های اقتصادی ناشی از مرکانتالیسم

می‌پردازد. او بر این نکته تاکید می‌کند که علی‌رغم سیاست تشویق صادرات و ممانعت واردات اما در مواقعی که تقویت بنیه انحصاری تولید کنندگان داخلی ایجاب می‌کرده از صادرات برخی کالاها مثل مواد اولیه جلوگیری و یا واردات برخی کالاها ترغیب می‌شده. مجموعه پیچیده این سیاست‌ها است که از نظر آدام اسمیت یک امپراتوری جهانی پر هزینه‌ای را ایجاد کرد که هزینه تامین و نگهداری آن را عموم پرداخت می‌کردند و منافع آن عاید خواص می‌شد (فصل هشتم از کتاب چهارم).

برای مثل چند پاراگراف از توضیح آدام اسمیت از سیاست صنعتی و کشاورزی فرانسه را در پایین نقل می‌کنیم:

«آقای کولبرت⁹، وزیر مشهور لویی چهارده، یک مرد با اصول و اخلاق بود، و بسیار مبتکر و کارآمد. او از دانش دقیق نسبت به جزئیات برخوردار بود و در نکته سنجی و ریزبینی در امور مالیه عمومی از سابقه و تجربه بی‌نظیر برخوردار بود. به طور خلاصه از همه نوع صلاحیت برخوردار بود برای اعمال روش و نظم مناسب در امر کسب درآمد عمومی و چگونگی هزینه کردن آن. اما متأسفانه آن وزیر، تمام تعصبات سیستم مرکانتالیستی را نیز در وجود خود جمع کرده بود، که در جوهره و محتوای خود یک سیستم ایجاد محدودیت و اعمال مقررات است و با این ویژگی‌ها به زحمت ممکن است مورد پسند فعالان اقتصادی پرکار و مبتکر قرار گیرد. شیوه‌هایی که برای تنظیم امور ادارات دولتی به کار رفته و برای اعمال کنترل و نظارت و قرار دادن هر فعالیت اداری در جایگاه خودش تنظیم شده، برای تنظیم امور یک اقتصاد قابل کاربرد نیست. آن وزیر

⁹(Jean-Baptiste Colbert (1619 -1683)

سعی کرد که امور تجارت و صنعت یک کشور بزرگ را بر اساس همان الگوهای قرار دهد که برای یک اداره دولتی بکار می‌رود؛ به جای این که اجازه دهد هر فرد فعال اقتصادی در پیگیری منافع خود، بر اساس اصول لیبرال یعنی برابری، آزادی و عدالت فعالیت کند. او برای بخشی از رشته‌های صنایع امتیازات غیرعادی فراهم کرد در حالی که برخی دیگر را در محدودیت و عسرت غیرعادی قرارداد. او مانند بسیاری از وزرای کشور های دیگر اروپا، بر این روال معتقد بود که بیشتر به فعالیت تولیدی مناطق شهری بها دهد در مقابل فعالیت های اقتصادی مناطق روستایی، حتی برای حمایت از فعالیت اقتصادی شهر ها مایل بود فعالیت اقتصادی روستایی را سرکوب و در سطح نازل قرار دهد. این شیوه را هم برای این منظور اتخاذ می‌کرد که مواد مورد نیاز اقتصاد شهری و ساکنین شهرها ارزان تامین شود و از این راه تولید صنعتی و صادرات تسهیل گردد. در همین جهت صادرات غلات را کلاً ممنوع اعلام کرد و به این نحو ساکنین روستایی را از بازار بین المللی برای مهمترین محصولشان محروم کرد. این خود به گرفتاری قدیمی که کشاورزان فرانسه با آن روبرو بودند افزود، زیرا مقررات عتیقه ای وجود داشت که حمل و نقل محصول از یک ایالت به ایالت دیگر را محدود می‌کرد و همچنین قوانینی که انواع مالیات را بر کشاورزان تحمیل می‌نمود. این مجموعه شرایط خود سبب شده بود که کشاورزی فرانسه در وضعیت ضیف تر از آنی بود که می توانست با وفور زمین بارآور و آب و هوای مناسب داشته باشد. حالت رکود و ضعف این بخش از اقتصاد تقریباً در تمام ایالت ها حاد بود و بسیار بررسی‌ها نیز در مورد علت آن انجام شده بود. و معلوم گردیده بود که یک علت نیز همانا کار کرد شیوه‌ها و نهادهای آقای کولبرت بود در ارجحیت دادن به

اقتصاد مناطق شهری بر مناطق روستایی." (ثروت ملل، قسمت پنجم فصل نهم).

همچنین در مورد سیاست های کشاورزی فرانسه به این مطالب توجه می‌کنیم:

"تجارت داخلی محصولات کشاورزی خصوصاً غلات در فرانسه در تمام اعصار با محدودیت روبرو بوده است. هیچ تاجر غله اجازه نداشت قبل از ماه مارس هر سال، غله خریداری کند. طبق یک حکم هنری چهارم تا آن تاریخ هر میزان غله که به بازار وارد می‌شد بایستی به انبارهای دولتی فروخته شود بر حسب قیمت‌های رسمی که دولت تعیین می‌کرد. هر میزان غله که از این انبار ها فروخته می‌شد مشمول عوارض بود. که هدف آن جلوگیری از نگهداری غله در انبارها بود. اگر کسانی قرار بود انبار غله خاص خود را داشته باشند هم دولت می توانست این ذخائر را ضبط کند با پرداخت قیمتی که خود تعیین می‌کرد" (قسمت چهارم فصل هفتم).

آدام اسمیت نتیجه این سیاست‌ها را چنین خلاصه می‌کند. محدودیت تجارت داخلی سبب می‌شد مصرف کننده قیمت بالاتری بپردازد. زیرا این محدودیت‌های دولتی تعداد معدودی تجار را مورد حمایت قرار می‌داد. این محدودیت‌ها به دلائل واضح موجب کاهش تولید کشاورزی می‌شد. بخصوص کشاورزان انگیزه برای تولید مازاد نداشتند در شرایطی که می‌دانستند در فروش آن با انواع مشکل روبرو می‌شوند. از اثرات دیگر این سیاست ها افزایش فقر و رواج فساد و ناکارآمدی بود. نهایت این که این سیاست ها منجر با تامین امنیت غذایی و ارزانی مواد غذایی که اهداف اعلام شده برای این اقدامات بود نشد.

او همچنین شرح مبسوطی از قوانین محدود کننده تجارت محصولات کشاورزی در انگلستان ارائه می‌کند از جمله عواقب مخرب آنچه قوانین غلات خوانده می‌شد و هدف آن تامین منافع انحصاری برای فنوآل‌ها بود.

تاریخچه آن زمان به خوبی نشان دهنده رویکردهایی است که منجر به تنزل برخی از اقتصاد های مسلط مانند اسپانیا و پرتغال و در مقابل عروج انگلستان شد. به این نحو که اسپانیا و پرتغال و انگلستان و فرانسه و هلند محدودیت هایی برای تجارت با مستعمرات خود وضع کرده بودند، مثل محدود کردن تجارت مستعمرات به بنادر خاص، با کشتی های خاص و کارکنان شهروند خود کشورها، زمان های خاصی از سال و محدودیت نوع کالای قابل صدور به کشور مبدا و ممنوعیت تجارت با سایرین. انگلستان اولین موردی بود که به دلایلی این محدودیت ها را برداشت. به این معنی که مدافعین سیاست های مرکانتلیسی سوداگران، در واقع تجار برخوردار از امتیاز انحصاری، فنوآل‌ها، نظامیان و سیاسیون بودند که به شکل های مختلف از این شیوه ها و به زیان عموم سود می بردند و به تداوم آن کمک می کردند. اما در انگلستان ظهور طبقه صنعتگر کارخانه ای جدید فشار برای بر طرف کردن محدودیت تجارت را آغاز کردند که ابتدا قانون منع واردات غله را منتفی کرد (این ها اولین گروهی هستند در تاریخ که لیبرال خوانده شدند).

یک حادثه تصادفی دیگر نیز کمک کرد، دولت سوئد صادرات چوب، محصولات چوبی و قطران را محدود کرده بود تا از شرایط انحصاری خود

منتفع شود. تا قبل از این ماجرا انگلستان هم صادرات محصول‌های مشابه از مستعمرات خود در آمریکا را محدود به زمان‌های خاص و بنادر خاص و محدودیت مقداری کرده بود. انگلستان برای مقابله با اقدام سوئد این محدودیت‌ها را بر طرف کرد. گرچه آثار این اقدامات در قرن هجدهم هنوز مشخص نبود اما آدام اسمیت به خوبی تشخیص می‌داد که، به دلیل آزادی تجارت، وضع مستعمرات انگلستان در قاره جدید (جایی که اکنون ایالات متحده خوانده می‌شود) بهبود خواهد یافت و مستعمرات اسپانیا (مکزیک) و پرتغال (برزیل) در تنگنا باقی خواهند ماند. همین تحول ناخواسته یا برنامه ریزی نشده از دوران مرکانتالیسم به دوران تجارت آزاد انگلستان را از اسپانیا و پرتغال که در قرن‌های قبل قدرت‌های مسلط جهان بودند جلو انداخت و دوران جدیدی را در عرصه اقتصاد جهان ایجاد کرد که به تدریج ایده رجحان عملی آزادی تجارت جایگزین محدودیت ناشی از نظریه مرکانتالیسم و درآمدهای انحصاری رانت دولتی در تجارت بین‌المللی شد. گرچه هنوز بعد از چند قرن سیاست رایج در برخی کشورها مرکانتالیستی است و یا در برخی کشورها این سیاست‌ها گاهی قد علم می‌کند.

اما در تحول اندیشه آدام اسمیت رخدادهای تاریخی دیگری نیز اثر گذار بود و آن هم شرایطی بود که منجر به ایجاد فلسفه فکری موسوم به فیزیوکرات‌ها عمدتاً در فرانسه شده بود.

فیزیوکرات‌ها چه کسانی بودند و چه می‌گفتند؟

واژه فیزیوکرات در زبان یونانی به معنی قدرت طبیعت است. این مکتب فکری در فرانسه قرن هجدهم آغاز شد، و چنانکه خواهیم دید یک گام موثر در شکل‌گیری افکار اقتصادی مدرن به حساب می‌آید. بنیان‌گذار آن نیز فرانسویس کزنی¹⁰ پزشک در بار لویی پانزدهم، شاه فرانسه بود. کزنی کتابی را در سال ۱۷۵۸ منتشر کرد تحت عنوان 'تابلو اقتصاد'¹¹. البته مثل همه مکاتب فکری افراد دیگری نیز در این سابقه قابل ذکر هستند که مقدمات اندیشه فیزیوکرات‌ها را پروردند یا مطرح کرده اند، مانند ریچارد کانتیلون¹²، اما کزنی به دلیل نوشتن کتاب مزبور، همچنین جایگاه اجتماعی که امکان پیگیری اجرایی دیدگاه‌هایش را داشت، مهمترین شخصیت این مکتب فکری است. او با عده‌ای از صاحبان نفوذ فرانسه مجموعه‌ای را تشکیل داده بودند که به آنان 'اقتصاددانان'¹³ اطلاق می‌شد. اولین استفاده از این عبارت در تاریخ. اعتقاد کانونی این مکتب این بود که در واقع بخش کشاورزی را تنها بخش مولد اقتصاد یک کشور می‌دانستند، و سایر بخش‌ها مانند صنعت و تجارت و خدمات گرچه مهم، اما از نظر آنان زاینده ارزش نبودند. مثلاً استدلال می‌کردند که صنعت

¹⁰ François Quesnay(1694-1776)

¹¹ Tableau Économique

¹² Richard Cantillon (1680 –1734)

¹³ les économistes

معادل همان نهاده‌ای که استفاده می‌کند تحویل می‌دهد و رویشی در مراحل تولید انجام نمی‌شود، چنانکه در بخش کشاورزی زایش محصول انجام می‌شود، همچنین تجارت را بخش مولد به حساب نمی‌آورند. این نظریات به طور مشخص اشتباه است چه این که صنعت و خدمات ارزش افزوده ایجاد می‌کنند و برای تمام بخش‌ها ارزش افزوده مبنای تولید است.

کنزی و طرفدارانش استدلال می‌کردند که تعرفه‌های بالا بر واردات، عوارض‌گیری متعدد و مالیات‌های سنگین عامل فقر گسترده و رایج در فرانسه هستند. ذخائر طلا و نقره هم ثروت ملی نیست چون در حیات جامعه نقش مستقیم ایفا نمی‌کند. به این نحو این گروه از منتقدان سیاست‌های مرکانتلیستی محسوب می‌شوند.

همانند بسیاری از متفکران عصر روشنگری این گروه نیز استدلال می‌کردند ثروت واقعی جوامع تولید است و نه ذخائر طلا و نقره. لیکن تصور آنان از تولید از یک طرف رویش جدید و زاینده بود که در کشاورزی می‌دیدند و از طرف دیگر مشاهده این واقعیت که محصول کشاورزی برای زیستن و دوام آوری مردم لازم است. استدلال آن‌ها این بود که دولت نباید بایک مجموعه پیچیده مجوزها و مقررات برخی شرکت‌ها و انحصارات را تقویت کند و برخی بخش‌ها خصوصا کشاورزی را سرکوب نماید. تا قرن هجدهم، به دلیل نظام فئودالی حاکم بر فرانسه و مقررات خاص مربوط به حیطة نفوذ فئودال‌ها دولت‌ها به بهانه‌های مختلف

محدودیت هایی را بر تجارت محصولات کشاورزی اعمال می‌کردند از جمله ممنوعیت حمل و نقل محصولات کشاورزی از یک منطقه به منطقه دیگر. در شهرها نیز نظام‌های عتیقه صنفی بر فعالیت بازارها حاکم بودند و صنوف مختلف تشکلهایی داشتند که هرگونه فعالیت که ممکن بود رقابت را افزایش دهد را مانع می‌شدند. به همین نحو نیز از کنترل انحصاری خود برای خرید ارزان محصولات کشاورزی بهره می‌جستند. براساس این زمینه، فیزیوکرات‌ها استدلال می‌کردند چون کشاورزی ماخذ تولید ثروت است باید فقط از این بخش مالیات اخذ شود. به نظر آنان در این رشته فعالیت از بین مالک، و کشاورز و صاحب نهاده‌های دیگر، که زمین را آماده کشت می‌کنند، تنها کسانی که این ثروت را ایجاد می‌کنند عوامل خلاق، یعنی نیروی کار کشاورز و صاحب نهاده‌های کشاورزی هستند. صاحب زمین نقش فعالی ندارد و بخشی از تولید به او منتقل می‌شود. بنابر این بهتر است مالیات منحصر به عایدی صاحب زمین باشد. این پیشنهاد برای ساده سازی نظام مالیاتی و رفع انواع و اقسام مالیات های پرهزینه و مزاحمی بود که طی سال‌ها در فرانسه برقرار شده بود. از آنجا که کزنی یک پزشک بود نظام اقتصادی را مانند فیزیولوژی انسان تجسم می‌کرد و آن هم بر اساس درک از سلامت یک بدن در آن زمان یعنی توازن با تصور یک ترکیب ثابتی از عوامل و روابط، که آن را نظم طبیعی می‌خواند. کتاب تابلو اقتصاد هم در واقع مربوط به تعیین و ترسیم روابط و نسبت‌های اقتصادی بین طبقات اجتماعی و جریان وجوه بین آنان

بود که در اطراف کانون کشاورزی تنظیم می‌شد، این مکتب طرفدار تجارت آزاد بود ابتدا عبارت 'لِسِه فر-لِسِه پَسِه'¹⁴ توسط کزنی مطرح و رایج شد، و آن هم در اشاره و تاکید بر لزوم آزادی در تصمیم سازی اقتصادی. معنی این عبارت 'بگذارید آزاد باشد و جریان یابد' بعداً به فراوانی مورد استفاده و سوء استفاده قرار گرفت. او از طرف دیگر، استدلال می‌کرد که دولت باید نرخ بهره را تثبیت کند که مغایر اصل آزادی اقتصادی بود. شاید اگر در آن زمان سیاست پولی، به مفهوم امروزی، دانسته می‌شد نظر کزنی را می‌شد تحت عنوان اتخاذ سیاست پولی و نرخ بهره متناسب با رشد تولید تفسیر کرد. برخی از ایده‌های این مکتب در تصمیم سازی های اقتصادی فرانسه وارد شد. بعد از مرگ کزنی تلاش برای پیاده سازی آراء او توسط جک تورگو، خزانه دار فرانسه، ادامه یافت. اما مقاومت‌های مخالفان ذی‌نفع سبب شد که تورگو برکنار شده و فیزیوکرات‌های شناخته شده تبعید شوند. مشکلات اقتصادی فرانسه، ناشی از تاثیر برنامه‌های اقتصادی مرکانتالیستی که قبلاً توضیح داده شد همراه با نظام فنودالی سرکوبگر و تحمیل مالیات های گوناگون دولتی به طبقات ضعیف از جمله کشاورزان و وجود در بار و اشرافیت پر هزینه و ضایعه ساز منجر به انقلاب موسوم به انقلاب کبیر فرانسه شد. اما افکار فیزیوکرات‌ها با تصحیح و تکمله فراوان مورد استفاده آدام اسمیت قرار گرفت.

¹⁴ *laissez-faire, laissez-passer*

آدام اسمیت در سیر جامع خود در اندیشه‌ها و تجربیات اقتصادی پیشینیان و هم‌عصران خود، در کتاب ثروت ملل، چند فصل را هم به اندیشه‌های فیزیوکرات‌ها و تحلیل آن اختصاص می‌دهد. آدام اسمیت استدلال می‌کند که مفهوم ثروت در اندیشه فیزیوکرات‌ها، به نسبت مکاتب قبلی از جمله مرکانتالیست‌ها، به واقعیت نزدیکتر است.

زیرا تولید را مبنای ثروت می‌دانند. اما اندیشه آنان دچار این گرفتاری است که به جز کشاورزی، تولید بخش صنعت و فعالیت تجاری نیز که خالق ثروت هستند را منتفی می‌شمردند و به حساب نمی‌آوردند. او با ارائه مثال از یونان باستان که کشاورزی را اجر می‌نهادند اما صنعت و تجارت را به بردگان وامی‌نهادند (از نظر آدام اسمیت ایراد این شیوه این بوده است که بردگان چون ذی‌نفع نبوده و برای ارباب کار می‌کردند فاقد انگیزه تلاش مضاعف و نوآوری بودند و در نتیجه این شیوه نا کارآمد و کم بازده و راکد بود) و همچنین تجارت خارجی را ممنوع می‌ساختند. آدام اسمیت استدلال می‌کند که این روش‌ها به زیان بخش کشاورزی هم تمام می‌شد. استدلال او هم ساده است. عدم کارایی و ممنوعیت سایر بخش‌ها سبب کمبود محصول شده و باعث گرانی نسبی قیمت کالا های غیر کشاورزی می‌شود، در نتیجه به دلیل کمیابی و گرانی سایر کالاها، این شیوه قدرت خرید کشاورزان را هم کاهش می‌دهد و به فقر آنان کمک می‌کند.

در طی این مراحل بررسی و کنکاش است که اسمیت به مفهوم ثروت به عنوان تولید کالاها و خدمات مفید به حال عامه (چه محصول کشاورزی یا صنعتی و یا خدمات) نزدیک می‌شود.

او یک ایراد دیگر هم به فیزیوکرات‌ها وارد می‌داند که ایراد اساسی است. و آن مفهوم نظم طبیعی و ثابت بودن و توازن از پیش اندیشیده شده بین عوامل اقتصادی است. آدام اسمیت استدلال می‌کند که کزنی به عنوان طبیب که تمثیل خود را از فیزیولوژی بدن اخذ کرده باید می‌دانست که بدن انسان هم ممکن است تحت رژیم‌های متنوعی سالم و قوی باقی بماند. در مورد یک اقتصاد نیز چنین است و بنابر این توازن‌های از پیش اندیشیده شده در مورد بخش‌های یک نظام اقتصادی و روابط از پیش تعیین شده بین آنان از نظر منطقی فاقد توجیه و غیر قابل دفاع می‌نماید.

سابقه اندیشه‌های مرکانتالیستی در فرهنگ این طرف جهان

در کشور ما هرگز یک پارادایم تعریف شده اقتصادی وجود نداشته است، اما رفتار و اندیشه مشابه اندیشه مرکانتالیستی، لا اقل شبیه برخی از وجوه آن، بدون ذکر نام، پیوسته تا عصر حاضر نیز رایج بوده است.

در کتاب‌های تاریخ قدیم آمده است که چون هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ هجری قمری بغداد را تسخیر کرد خلیفه مستعصم عباسی به او تسلیم شد و کلید خزانه‌های پانصد ساله انباشته شده خاندان عباسی را به

هلاکوخان تسلیم کرد. در یک مجلس، هلاکوخان دستور داد که از خزانه یک طبق سکه های زر را آوردند و در جلو مستعصم قرار دادند. هلاکوخان به خلیفه مستعصم گفت بخور. مستعصم پاسخ داد اینها را نمی‌شود خورد. هلاکوخان گفت پس برای چه انبار کردی و صرف نکردی تا دروازه های شهر را آهن اندود کنی و به سربازانت ندادی تا از شهرت دفاع کنند و به این روز نیفتی؟ چند روز بعد هم او و پسرش را به قتل رساند.

مغول بیابانگرد هم منطق اقتصاد و نتایج اجتماعی و سیاسی آن را بهتر درک می‌کرد.

نادرشاه افشار هم به هند تاخت و جنایت های بی شمار انجام داد چنانکه هندیان هنوز کینه توز ایرانیان هستند. نتیجه کار او غارت جواهراتی بود که به کلات نادری آورد. یک شب هم برخی امیرانی که تهدید کرده بود فردا آنان را خواهد کشت به خیمه او تاختند او را کشتند و قسمتی از جواهرات از جمله تخت طاووس مشهور (تخت طاووس موجود آن تخت طاووس تاریخی نیست و به دستور فتحعلیشاه ساخته شده) قطعه قطعه شده را غارت کرده و به اکناف از جمله روسیه گریختند که روس ها هم جواهرات غارت شده را از این گروه گرفتند. ما بقی آن جواهرات و سایر جواهرات در خزانه بانک مرکزی نگهداری می‌شده و به عنوان ثروت کشور به حساب می‌آمده. در بسیاری از اعصار ثروت کشور هم همان تاج و تخت و جواهرات گنجینه سلطان تلقی می شده. هرگز در تاریخ ایران موردی پیدا

نمی‌شود که ظرفیت تولید کشور و بنیه خلاقیت مردم ثروت تلقی شده و شایسته حفظ و انکشاف باشد.

هنوز هم وقتی سخن از ثروتمند بودن ایران به میان می‌آید ذخائر نفت و گاز و معادن مطرح می‌شود... توجه هم نمی‌کنند یک شرکت مثل اپل از طریق اندیشه، و علم، نوآوری و تلاش انسانی بیش از برخی از آن ذخایر ثروت تولید کرده است. کلاً این جنبه مغفول است. برخی هم که صحبت از تولید می‌کنند توجه ندارند که چه می‌شود که در یک کشور زمینه تولید ثروت منتفی می‌شود، و چگونه ممکن است برخی اقدامات خودشان مانع تولید شده باشد.

اگر مسئولین اقتصادی دهه ۱۳۴۰ و بعد از آن، که بعضاً افراد معتبر و با آبرویی هم بوده‌اند، همان چند صفحه که در مورد تجربه کشور های اروپا از جمله فرانسه و دوران کلبرت که در قسمت های قبلی ذکر شد را از کتاب ثروت ملل خوانده بودند و آویزه گوش کرده بودند سیاست هایی را اتخاذ نمی‌کردند که در کوتاه مدت بعضاً اثرات سیاسی مفید اما در بلند مدت نتایج بنیان کن به همراه داشته باشد، البته مسئولین اقتصادی بعد از انقلاب هم بهم‌چنین. ملاحظه می‌شود که بسیاری کج‌فکری ها در جوامع مشترک بوده و تجربه آن برای ما هم آشنا است، اما در جوامع پیشرفته اندیشمندان از طریق کنکاش تدریجی، گفتمان و انباشت تجربه کلاف های درهم پیچیده و آشفته فکری و ذهنی را باز کرده به صورت اندیشه های عقلایی و سیستم‌های فکری سازگار و کارآمد تنظیم کرده‌اند.

طبيبان

فصل سوم

آخرین نشست با آدام اسمیت، پیرامون بحث رفتار اخلاق و ارزش

“شاید از تقوا بایستی بیشتر ترسید تا از بزهکاری، چه این که زیاده روی و تعدی از ممر تقوا، تحت کنترل و نظارت وجدان قرار نمی گیرد.”

این نقل قول از آدام اسمیت را می‌توان در مآخذ متعدد یافت اما در هیچکدام از کتاب های او یافت نمی‌شود. خصوصاً احیاناً بایستی در کتاب نظریه احساسات اخلاقی او درج می‌شد. گرچه این عبارت محققاً به او نسبت داده شده و احتمالاً از او نیست، اما دریچه ای بر اندیشه او پیرامون اصول اخلاق می‌گشاید.

مفاهیم اخلاق متعارف در زمان آدام اسمیت و تلاش برای بازنگری

در کشور ما مفاهیم اخلاقی به صورت سنتی در چارچوب آموزه‌های مذهبی روایت شده و چارچوب فکری این زمینه چنانکه در اروپا مطرح بوده شناخته شده نیست.

ما در مسیر بازشکافی مبانی اخلاقی اقتصاد در اندیشه آدام اسمیت به ناچار باید سری هم به اندیشه های مربوط به مبانی اندیشه اخلاق در اروپا بزنیم و این کار را نیز ضروری می‌دانیم برای این که اهمیت چارچوب اخلاقی که آدام اسمیت در کتاب “نظریه احساسات اخلاقی”¹⁵ مطرح می‌کند و تاثیری که این انکشاف در تحول تاریخ بشر داشت را در مباحث پیش رو روشن‌گری کنیم.

¹⁵Smith, Adam. The theory of moral sentiments.1759

اما ابتدا نگاهی به کتاب “در باره تبار شناسی اخلاقیات”¹⁶ فردریک نیچه فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم می‌افکنیم. این یک کتاب تاریک است، مانند بسیاری نوشته‌های نیچه، لیکن نمی‌توان انکار کرد که مانند بسیاری کارهای او تکان دهنده و بیدار کننده است.

در کتاب تبار شناسی اخلاقیات، نیچه تلاش می‌کند تاریخ تحول اخلاق رایج در جامعه اروپا را بازشناسی کند. که درک این تاریخ برای ما نیز آموزنده است. به منظور تشریح این تاریخ نیچه به دنبال ریشه‌های فرا زمینی برای مبانی اخلاقی نیست، بلکه ریشه اخلاقیات را در تحول ساختار اجتماعی و سیاسی طی تاریخ بشر جستجو می‌کند. یعنی اخلاق را زائیده آنچه در حیات تاریخی بشر واقعاً رخ داده می‌داند. مهمترین مفاهیم اخلاقی که بر قضاوت پندار و کردار بشر تاثیر گذارده با مفهوم “خوب” و “بد” شروع می‌شود. چه گروه امور، افکار و رفتار و در نتیجه چه افرادی هستند که “خوب” تلقی می‌شوند و کدامند که “بد” تلقی می‌گردند؟ اندکی توجه نشان می‌دهد که این مفاهیم در چارچوب روابط اجتماعی شکل و رنگ و معنا می‌گیرند. برای یک فرد منزوی و تنها که همه زندگی او مثلاً تنها در جنگل می‌گذرد، خوب و بد چندان معنایی ندارد جز نفس و شخص خودش. هر چه امکان دوام و بقا و زندگی او را فراهم کند خوب است و غیر آن بد و تنها شخص خوب جهان هم خودش است. وجود عزیزی که با همه تلاش و کوشش باید محافظت شود و در آن شرایط زیست پایدار بماند. نیچه این پرسش را مطرح می‌کند که در شرایطی که انسان‌های بسیار در یک جامعه زندگی می‌کنند این مفاهیم چگونه شکل می‌گیرند؟ او از یک تمثیل تاریخی، که بدون مبنا نیز نیست، استفاده می‌کند. تصور کنید زمانی در گذشته که انسان‌های قوی و جنگ آور وجود داشتند که بر

¹⁶.Nietzsche, Friedrich. On the genealogy of morality. 1887

سایر انسان ها مسلط بودند و انسان‌های ضعیفی که در جایگاه برده قرار می‌گرفتند (مانند رم ، یونان ، بابل، مصر قدیم و سایر جوامع). گرچه توجه نیجه بر تاریخ اروپا است، اما برخی جمع‌بندی‌های او می‌تواند از کلیت برخوردار باشد. در چنان جامعه ای قشر مسلط به کامکاری و رفتار دلپسند به هر نوعی دلبخواه مشغول بوده اند؛ شکار، میگساری، عیش و عشرت، مردم آزاری، جنگ و تسلط طلبی و غارت و هرچه باب میلشان بوده. اما فروستان به همان دلیل ضعف و فرو دستی قادر به پیگیری زندگی به نحو مطلوب نبوده اند، گرسنگی، فقر، بیماری، ضعف، کثیف و ژنده‌پوش بودن روال روزگار آنان بوده است. در یک چنین جامعه‌ای اخلاقیات را طبقه مسلط تعیین می‌کنند، آنچه خود انجام می‌دهند و در آن زندگی می‌کنند “خوب” و آن شرایط بردگان و رفتار، سلوک و خود آنان نیز “بد” تلقی می‌شود (مشابه این قضاوت در ادبیات حماسی و داستانی قدیم ایران نیز منعکس است). به این نحو مفهوم خوب و بد در چارچوب اجتماعی زائیده می‌شود برای آنان که مسلط هستند چاره ای نیست جز این که رفتار و خودشان را نیز خوب تلقی کنند و غیر خودشان را بد. معادله ارزش اشراف را می‌توان به این نحو خلاصه کرد؛ از راست به چپ

خوب=اشراف= قدرتمند=زیبا=خوشبخت=مورد محبت خداوند

اما اقشار فرو دست که معمولاً قدرت مقابله و زور آوری نداشتند نیز انتقام خود را از طریق رواج نوع دیگری از اخلاقیات عملی کردند. با اشاعه این باور که فقط فقرا و ضعفا و فروستان خوب هستند، و آن‌ها که نیازمند هستند، بیمارند و زشتند، آنان پرهیزکارند و آمرزیده می‌شوند و خدا آنان را دوست دارد و می‌آمرزد. به این نحو در پندار اخلاقی طبقات فرو دست، طبقات بالا دست هستند که شریر و شیطان صفت بوده و نباید امیدی به

رستگاری داشته باشند (شانس به بهشت رفتن آنان کمتر است از عبور شتر از چشمه سوزن). این طغیان فکری آن قشری بود که امیدی به بهروزی و بهبود روزگار خودش را در چارچوب آن سازمان اجتماعی نداشت.

در این میان راهبان و کشیشان نیز ظاهر شدند، اینان برای معاش خود به هر دو طبقه نیاز داشتند و برای قدرت خود کنترل فروستان را لازم می‌دانستند. و اما جایگاه خود را در میان و معادل منزلت اشراف تلقی می‌کردند. برای توفیق در این نقش به فروستان آموختند که شما فقیر و نیازمند و در مذلت هستید چون خداوند شما را در این جایگاه قرار داده و دلیل آن نیز گناهکاری شما است. به دلیل گناهکاری نیز نیازمند هدایت از طرف ما هستید و راه نجات شما جز از طریق تبعیت از ما نیست.

این شاکله کلی اخلاقیاتی بود که از عصر باستان در اروپا شکل گرفت و نتیجه آن نیز تاکید بر ضرورت این که هر طبقه و قشری جایگاه خود را بداند و از آن تعدی نکند تا نظم اجتماع حفظ شود. فقرا طبق نظم طبیعی قرار است فقیر باشند و اگر افزایش دستمزد و درآمد بیش از حد اقل معاش کسب شود قشر فرو دست به شرب و فساد می‌پردازند، البته همین امور برای اغنیا عادی تلقی شده و در مورد آن کمتر وضع و خطابه مطرح می‌شد.

اینچنین نظم اخلاقی بود که آدام اسمیت و بسیاری از اندیشمندان به دنبال جایگزین کردن آن با نظم اخلاقی بودند که رفاه عموم مردم را در نظر داشته باشد به دنبال منافع شخصی بودن را مفید بداند زیرا آن را در شرایط بسیار کلی می‌توان مترادف پیگیری نفع عام تلقی کرد و تلاش برای بهروزی را لازم و به نفع همه ارزیابی نماید.

قبلاً توضیح داده شد که طی قرن هفده و هجده میلادی در اروپا تحولات فکری عمیقی در جریان بود که مسیر تاریخ را تغییر داد و به همین دلیل این عصر را به عنوان عصر روشنگری یا عصر خرد می‌شناسند. آغاز این عصر را تدوین کتاب دکارت تحت عنوان 'گفتار در روش درست راه بردن عقل' که به اختصار 'گفتار در روش' خوانده می‌شود، رقم زد. و در واقع پیام کتاب این بود که **هیچ چیز را باور نکنید مگر این که با عقل خود به آن رسیده باشید.** این کتاب ضربه کاری به تسلط سنت و تبعیت از پیشینیان و قواعد و افکار رایج بود. در این کتاب دکارت سعی کرد برای این سر مشق و هدف، شیوه و مراحل درست راه بردن عقل را نیز برشمرد و بیاموزد و بیاموزاند که چگونه می‌توان خردمندانه اندیشید و به نتیجه رسید. یعنی خردورزی و درست اندیشیدن را نه یک کارکرد متعارف ذهن انسان، بلکه شیوه ای سیستماتیک می‌دانست که خود کار و از امکانت طبیعی عقل انسان نیست، بلکه بایستی با سعی و تلاش آموخت و قابل آموزش و فراگیری است. با این کار خط بطلان کشید بر یک روال قدیمی و ریشه دار، که همانا استناد و پذیرش گفته ها و نقل قول‌های پیشینیان یا پیشکسوتان و رهبران فکری جوامع بود، خط بطلان بر این باور که آنچه پیشینیان باور و اعتقاد داشتند مهمترین ماخذ حقیقت است و نفی لزوم اعتقاد بی چون و چرا به این آموزه‌ها. دکارت چنین روالی را منتفی و منفور دانست، و تلاش کرد برای آن جایگزینی در خور و دوران ساز معرفی کند.

یک ویژگی بارز و تعیین کننده دیگر این عصر، که در نوشته‌های تمام متفکرین این دوران درخشان است، توجه به اهمیت و کانون قرار دادن فرد انسانی، حقوق و ضرورت تامین بهروزی فرد انسانی، در مقابل اندیشه‌های جمع و اجتماع نگر است. و هر کدام از اندیشمندان این دوران به نوعی در حیطه تخصصی خاص خود، مانند حکومت و سیاست (توماس هابز¹⁷، ژان راکروسو¹⁸)، قانون و سازمان حکومت (مونتسکیو)، و جایگاه و نقش اقتصادی فرد (آدام اسمیت) و بسیاری اندیشمندان دیگر این تاکید را تشریح کرده و تبیین نمودند. پایان عصر روشنگری یا عصر خرد هم با اندیشه‌ها و کتاب‌های امانول کانت، و مشخصاً کتاب "نقد خرد ناب"¹⁹، رقم خورد. البته توجه می‌کنیم که بسیاری از دست‌آورد های این دوران ریشه در اندیشه‌های بسیاری از پیشینیان داشت لیکن یک چنین خط‌کشی، نقطه شروع و پایان یک عصر، گرچه دقیق نیست اما جنبه نمادین داشته و برای بارز کردن تحول فکری این دوران و نقش‌آفرینان آن مفید است.

چنانکه گفته شد آدام اسمیت نیز این نقش تاریخی را در مورد جایگاه فرد انسانی در حیطه اندیشه اقتصادی تبیین کرد. برای این منظور، درچارچوب همان تحول پارادایم دوران ساز عصر خرد، تحول عمیق و گسترده‌ای که در جریان بود، لازم می‌شد بسیاری از جدول‌های فلسفه اخلاق گذشتگان که در عصر او رایج و ریشه دار بود را سرنگون یا منتفی کند و فلسفه اخلاق مناسب این

¹⁷ Thomas Hobbes (1588–1679)

¹⁸ Jean-Jacques Rousseau (1712-1778)

¹⁹ Kant, Emmanuel. Critique of Pure Reason (1781)

دوران را تدوین، مطرح و باز نویسی نماید. و چارچوب اندیشه اخلاقی که کم و بیش سازگار با زمینه سازی تحول اقتصادی است را فرا دست آورد.

فلسفه اخلاق رایج در آن عصر داری دو منشاء بود؛ یکی فلسفه یونان قدیم، و دیگری فلسفه کلیسا که این دو طی قرون متمادی، بهم تنیده شده بودند. این اقدام او طی مباحث دو کتاب مشهور وی، یکی کتاب ثروت ملل که قبلاً به آن اشاره شد و دیگری کتاب 'نظریه احساسات اخلاقی'²⁰ که در سال ۱۹۷۹ منتشر شد تبیین شده است.

او کتاب های خود را برای مردم همعصر خویش می‌نوشت و بنابراین هدف مباحث این دو کتاب خواننده ای بود که با زمینه فکری و چالشی زمان او آشنا بود. به همین دلیل اهمیت بسیاری از مباحث این کتاب ها برای خواننده قرن بیستم‌ویکم که آشنایی و نزدیکی با شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قرن هجدهم انگلستان و اروپا را ندارند کار مشکلی است. اما آشنایی با آن زمینه ها برای درک تحول اندیشه اقتصادی لازم است.

به همین دلیل برخی از نکات قابل ذکر از کتاب نظریه احساسات اخلاقی و ارتباط آن با نظریه اقتصادی کتاب 'ثروت ملل' در اینجا به اختصار مرور می‌شود. به نظر نگارنده، این وجوه از اندیشه اقتصادی در آموزش اقتصاد در کشور ما مورد توجه کافی قرار نگرفته است.

²⁰ The Theory of Moral Sentiments.

برای شناخت اهمیت این مباحث شاید اولین نکته قابل توجه این که جامعه انگلستان، اروپا، تا آن زمان از یک ساختار طبقاتی خاص برخوردار بود. این ساختار طبقاتی نیز میراث هرج و مرجی بود که بعد از فروپاشی امپراتوری رم، در قرن پنجم میلادی، ایجاد شد و متعاقب آن شکل گیری نظامات اجتماعی جدید. به این معنی که برخی جنگ آوران محلی به تصرف سرزمین ها پرداخته و برای خود حیطه های جغرافیای قدرت تشکیل دادند، بعداً به اینها فئودال گفته شد. حتی بعد از این که از طریق ائتلاف اینها و یا اقدام جنگی، دولت های بزرگتر مانند فرانسه، پروس، و انگلستان تشکیل شد این قلمروها و فئودالها به حیات خود ادامه دادند. این واحدها در واقع نوعی حکومت محسوب میشدند یعنی یک کشور کوچک. و مانند یک کشور، معمولاً با درگذشت سلطان تمام سرزمین به پسر بزرگتر ارث میرسید و سایر فرزندان در این مالکیت، یا بهتر است بگوییم تسلط، سهمی نداشتند. همچنین افرادی که در این مناطق زندگی میکردند گرچه برده تلقی نمیشدند اما به سرزمین وابسته بوده و اجازه ترک داوطلبانه را نداشتند. این افراد وظیفه داشتند بر روی زمین فئودال کار کنند و در زمان جنگ برای دفاع از فئودال تحت فرماندهی او بجنگند. در مقابل این وابستگی، معاش آنان نیز توسط فئودال تامین میگردد و معمولاً از هیچ حق مالکیتی بر املاک فئودال حتی محل مسکونی برخوردار نبودند. به این ترتیب این قلمروها یک واحد اقتصادی، به منظور تولید کار آمد و تولید بیشتر و زندگی بهتر ساکنین محسوب نمیشدند. بلکه قلمرو نظامی و سیاسی بودند. اندازه و مساحت قلمرو بود که تناسب اندازه قدرت فئودال را تعیین میکرد و نه

مانند یک شرکت مدرن؛ تولید، نوآوری و سود. نه انگیزه ای برای فنوئودال برای سرمایه‌گذاری و بهبود وجود داشت و نه انگیزه‌ای برای رعایا برای تلاش. تمام روابط و کارکردها را سنت تاریخی تعیین کرده بود و این سنت‌ها غیر قابل تغییر تلقی می‌شد. این سنت‌ها به تدریج در چارچوب قوانین و رویه‌های قضایی پایدار شده و سنت ارث بردن انحصاری بزرگترین فرزند ذکور را در کشور های اروپای غربی نهادینه کرد، که از نهادهای اجتماعی است که آدام اسمیت با نظر منفی به آن می‌نگرد.

در شهرها مالکیت خصوصی ملک، به معنی متعارف وجود داشت اما مالکین بیشتر اشراف و صاحبان قدرت سیاسی بودند. در شهرها خیل عظیمی از افراد کارگر روز مزد یا شاغل موقت نیز زندگی می‌کردند و شرایط زندگی آن‌ها بسیار رقت بار بود. آنچه از نظر تاریخی قابل توجه است این که موارد ذکر شده در بالا و سازمان فکری و اجتماعی مرتبط با آن چه در مناطق تحت کنترل فنوئودال‌ها و چه در شهرها در یک چمبره ای از فلسفه اخلاقی محافظت می‌گردید که بسیار مستحکم بود و آن فلسفه اخلاق خاص نیز محصول دو رویکرد تاریخی بود. یکی سیستم اندیشه فلسفی یونان قدیم و دیگری سیستم فلسفی کشیشان و کلیسا، که نه تنها در باورها و عادات‌ها و سنت بلکه در قوانین و رویه‌های قضایی نیز پایدار شده بود.

عصاره برداشت اخلاقی رایج آن دوران چنانکه آدام اسمیت در دو کتاب مزبور مطرح کرده را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد. که این نکات در زیر چتر عمومی تقوا و زندگی منزه توسط حکومت و کلیسایان مورد حمایت و حفاظت قرار می‌گرفت. یکی اعتقاد به امساک و پرهیز از

لذتهای دنیایی و قناعت به زندگی فلاکت بار برای مردم عادی بود در حالی که اشراف و کشیشان بر حسب مرتبه از زندگی مرفه و پر زرق و برق برخوردار بودند. دوم ملاحظه اساسی در مورد احترام گذاردن و حفظ ساختار جامعه و اعتقاد به این که هر گروه در جایگاه خاصی بر نردبان منزلت قرار دارد و باید این جایگاه و سازمان اجتماعی حفظ گردد. از جمله اعتقاد متعارف این بود که بایستی سقفی بر دست مردها اعمال شود و از افزایش آن جلوگیری گردد چون نه تنها موجب اصراف در مصرف اقشار فرو دست می شود بلکه این اقشار پول بیشتری برای مصرف مشروبات الکلی و قلاشی مصرف می کنند و بهبود وضع آنان ممکن است طغیان و شورش بر علیه اقشار بالاتر را نیز به همراه داشته باشد. در نتیجه بهبود شرایط عمومی برای سلامت و نظم اجتماعی مفید نمی افتد.

در این زمینه تاریخی آدام اسمیت لازم می یابد که به چند زمینه توجه کند. یکی چیستی اخلاق، تقوا و نیکویی و دیگری نقش نهادهایی که وظیفه خود را اعمال و بر قراری این ویژگیها می پنداشتند، یعنی حکومت و دین و این مواردی است که در کتاب 'نظریه احساسات اخلاقی' به آنها می پردازد. چنانکه گفته شد آدام اسمیت یک استاد فلسفه اخلاق بود، و از این نظر تخصص مناسبی برای پرداختن به این مباحث داشت.

نظریه احساسات اخلاقی

کتاب 'نظریه احساسات اخلاقی' با این جملات شروع می شود:

“ هرچقدر هم یک انسان را خودخواه تصور کنیم بازهم در ذات و طبیعت انسان اصولی است که او را نسبت به اقبال و بهروزی دیگران علاقمند می‌کند، و شادی دیگران را برای او ضروری می‌سازد. گرچه از این بهروزی و شادی دیگران هیچ عایدی نداشته باشد به جز مشاهده آن. از همین نوع است تأثر و همدردی، احساسی که از مشاهده فلاکت و رنج دیگران داریم، خواه آن را مشاهده کنیم یا به هر صورتی در ذهن خود تصویر نماییم. این واقعیت که ما از ناراحتی دیگران احساس ناراحتی می‌کنیم چنان آشکار است که نیاز به شرح و استدلال بیشتری ندارد. برای این احساس نیز، مانند بسیار احساسات که از مبانی طبع و ذات انسانی ریشه می‌گیرد می‌توان گفت که منحصر به انسان‌های نیکوسیرت و برخوردار از احساس متعالی نیست، گرچه این نوع افراد ممکن است حساسیت بارزتری از خود نشان دهند. حتی بزرگترین خلافکاران و سرسخت‌ترین قانون‌ستیزان جامعه هم به طور کلی فارغ از این حس همدردی نیستند²¹.”

از نظر او اخلاقیات چیزی نیست که نیاز به محاسبه و کار فکری داشته باشد. بلکه طبیعی است، و به عنوان موجودات اجتماعی در وجود ما نهادینه شده. وقتی مردم را خوش حال یا غمناک می‌بینیم ما هم خوشحال یا غمناک می‌شویم. ما لذت می‌بریم وقتی مردم کارهایی انجام می‌دهند که ما می‌پسندیم و آزرده خاطر می‌شویم از این که ببینیم کارهایی انجام می‌دهند که آسیب رسان است.

بحث اخلاق و قاعده نیکویی و یا شرارت لاجرم نیازمند ارائه تعریفی از 'نفس' یا خویشتن خویش است. این مفهوم نیز برای تنظیم درک ما از

²¹ پاراگراف اول فصل اول کتاب نظریه احساسات اخلاقی.

اخلاق و نیکویی ضروری است. این که ما احساساتمان را تنظیم و تعدیل کنیم که احساسات دیگران را هم به حساب آوریم نیازمند این است که خود را بتوانیم در موضع یک ناظر مستقل و بی‌طرف برای قضاوت در مورد خودمان و دیگران قرار دهیم. به عنوان یک ناظر بی‌طرف بتوانیم بنگریم که چه نوع رفتار دیگران را می‌پسندیم و همان نوع رفتار از طرف خود را نیز بپسندیم و چه نوع رفتار از طرف دیگران را نکوهیده می‌دانیم و همان رفتار از طرف خودمان را نیز نکوهیده بدانیم. این ناظر بی‌طرف طبعاً واقعی نیست بلکه خیالی است اما به هر حال راهنمای ما خواهد بود، و از طریق کسب تجربه یک مجموعه از عادت‌ها ایجاد می‌کند که آن را اخلاقیات می‌نامیم. تعریف اخلاق با این برداشت آدام اسمیت در مورد این که انسان موجودی اجتماعی است و پیوسته خود را از دید جامعه بخصوص اطرافیان نزدیک می‌بیند و می‌سنجد، سرچشمه می‌گیرد. طبیعت به ما برخی تمایلات یا توان پرهیزها را عطا کرده که از طریق آن‌ها تداوم نوع انسان و جامعه را پیگیری کنیم این نیز در زمینه رفتار اخلاقی همچون یک دست نامرئی عمل می‌کند.

بر این مبنا است که در کتاب نظریه احساسات اخلاقی سایر مبانی اخلاق تعریف می‌شود. در مورد عدالت چنین استدلال می‌شود که برای این که جامعه دوام آورد قاعده‌مندی‌هایی لازم است که اعضاء جامعه نتوانند به یکدیگر آسیب برسانند. این‌ها قواعدی هستند که به آن **عدالت** می‌گوییم. او می‌گوید یک جامعه دزدان و جنایتکاران هم ممکن است دوام بیاورد بشرطی که همدیگر را مورد سرقت و جنایت قرار ندهند. اگر افرادی بخشنده و نیکو کردار نباشند ما نمی‌توانیم آنان را تنبیه کنیم و به اجبار به نیکویی هدایت کنیم. اما کسانی که به دیگران

آسیب می‌رسانند را می‌توان تنبیه کرد و از این راه مانع آسیب‌رسانی و بلکه ضمانت تداوم حیات جامعه شد. به همین دلیل نیز به یک سیستم اجرای عدالت نیازمندیم.

او توجه می‌دهد که طبیعت، ما را به نعمت **وجدان**، یعنی توان انتقاد از خود، نیز بهره‌مند ساخته که از عدالت به ثمربخشی و نتیجه‌رسانی نزدیکتر است. اخلاق ما را هدایت می‌کند که به عنوان ناظر بیرونی بی‌طرف به خود و دیگران نگاه کنیم، وجدان به ما یاد آوری می‌کند که دیگران هم از اهمیت برخوردار هستند. در جریان چنین مراحل قضاوت در مورد خود و دیگران که بی‌شمار موارد را شامل می‌شود، ما به تدریج به روال‌های رفتاری دست می‌یابیم که **قواعد اخلاقی** خوانده می‌شوند. ما نیازی نداریم که هر مورد که در زندگی ظاهر می‌شود را از نو ارزیابی کنیم، زیرا قواعد اخلاقی را در اختیار داریم که ما را هدایت می‌کنند. این روال و پایداری رفتار برای سلامت نظم اجتماعی مهم است. چون ما با تبعیت از این وجدان و آگاهی می‌توانیم به‌روزی نوع انسان را بدون نیت از قبل تعیین شده‌ای پیگیری کنیم. او استدلال می‌کند که قوانین انسانی از طریق تنبیه و تشویق ممکن است همین هدف را در بر داشته باشند، اما هرگز نمی‌توانند مانند قواعدی که از طریق وجدان انسان و قواعد اخلاقی که از مهندسی طبیعت در رفتار او منعکس می‌شوند با دوام، سازگار، فوری، و تاثیر گذارتر باشند.

به این نحو خلاصه اخلاقیاتی که آدام اسمیت بر می‌شمرد عبارتند از میانه روی، که زیاده‌طلبی‌های فرد را تنظیم می‌کند، عدالت که مانع زیان‌رسانی به دیگران می‌شود، همدلی و همدردی با دیگران و تسلط بر خویش‌تن که احساسات سرکش و هوس‌های ما را کنترل می‌کند. او این

نتیجه را مطرح می‌کند که به این ترتیب آزادی و طبیعت بهترین ضامن ایجاد یک جامعه هم آهنگ و کارکردی است، در مقایسه با دستور العمل های فلاسفه و اندرزگویان.

این تحلیل آدام اسمیت مربوط به قرن هجدهم است و در راستای جریان فکری است که در عصر روشنگری در زمینه های مختلف از جمله فلسفه اخلاق مطرح بود و قبل از او بسیاری به این مطالب پرداخته بودند. آدام اسمیت هم‌عصر امانوئل کانت آلمانی بود. او در سال ۱۷۲۳ و کانت در سال ۱۷۲۴ متولد شده بودند. لیکن هیچ دلیلی برای ارتباط این دو موجود نیست اما شباهت ها در نوع اندیشه و پرسش هایی که مطرح می‌کنند نشان می‌دهد که این اندیشه‌ها، شامل اخلاقیات و ارزش های اخلاقی، جزیی از جریان فکری آن دوران بوده که بسیاری به ناچار به آن پرداخته‌اند و در جریان سرنگونگی ارزش های عتیق سعی کرده‌اند جایگزینی ارائه کنند که با ذات اندیشه کانونی عصر روشنگری، یعنی محور قرار گرفتن فرد انسانی، همجهت باشد.

گرچه آدام اسمیت تحت تاثیر اندیشه افرادی بود مانند فرانسس هاچیسون²² که استاد او بود و دیوید هیوم²³ که دوست او بود قرار داشت. اما اندیشه های او از نو آوری بارز خود او نیز بهره‌مند بود. برای مثال این مفهوم که نفس و خویشتن خویش برای هر فرد مانند یک ناظر بی‌طرف باید عمل کند و به خود و دیگران با یک چشم بنگرد و قضاوت کند دست آورد او است. از نظر او نفس هر فرد زائیده روابط اجتماعی است و در ارتباط با روابط با دیگران است که ما دیگران را

²²Francis Hutcheson

²³David Hume

می‌شناسیم و از منظر نگاه آنان خودمان را می‌شناسیم و این ماخذ حس همدردی و همدلی است که پایگاه رفتار اخلاقی را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل وجود شرایط اجتماعی و روابط پایدار اجتماعی و انسانی مهم است زیرا به ویژگی‌ها و عادت‌های اخلاقی ما شکل می‌دهد.

در فلسفه اخلاق دو مفهوم نقش اساسی دارند و از زمان یونان قدیم تا کنون بسیاری مباحث فلسفه اخلاق در اطراف این دو مفهوم شکل می‌گیرند. این دو مفهوم هم virtue و در مقابل آن vice است. در زبان فارسی معمولاً اولی به تقوا و دومی به گناه ترجمه می‌شود. در صورتی که این دو واژه تقوا و گناه در زبان فارسی معمولاً به مفهومی مطرح است که به موارد مذهبی مربوط می‌شود. در فلسفه اخلاق، این دو عبارت به ریشه‌های رفتاری که ممکن است ربطی به آموزه‌های مذهبی هم نداشته باشد اطلاق می‌شود، و این تمایز را باید در نظر گرفت. به همین دلیل در متن حاضر برای اولی عبارت 'خصلت نیکو' و برای دومی 'خصلت نکوهیده' را بکار می‌بریم.

آدام اسمیت در بخش هفتم کتاب نظریه احساسات منطقی به مرور فلسفه اخلاق و مکاتب مختلف آن از زمان یونان و رم قدیم می‌پردازد و نظریه افلاطون، ارسطو، زنون، اپیکور... و خیل بزرگی از فلاسفه این زمینه‌ها را به صورت چند دسته مرور می‌کند. نتیجه‌گیری که آدام اسمیت مطرح می‌کند این است که تفاوت بین خصال نیکو و خصال نکوهیده گاهی چندان بارز نیست. زیرا خصال نیکو بعضاً حالت خاصی از خصال نکوهیده هستند. برای مثال از نظر ارسطو شجاعت از خصال نیکو است. اما اگر حالت حاد شجاعت را در نظر بگیریم بی‌پروایی و بی‌احتیاطی و خشونت است که از خصلت‌های نکوهیده هستند. یا

بخشنندگی را برخی از فلاسفه از خصال نیکو می‌دانند در حالی که حالت حاد بخشنندگی زیاد سبب تلف شدن مال فرد بخشنده و عسرت برای او می‌شود که یک خصلت نکوهیده است و همچنین بخشنندگی بسیار کم هم منجر به خست و تنگ‌نظری می‌شود که یک صفت نکوهیده است. یا برخی سیستم‌های فلسفه اخلاق قناعت را به عنوان خصلت پسندیده تلقی می‌کنند در صورتی که در حالت‌های حدی یک خصلت نکوهیده است. آدام اسمیت بر این نکته انگشت می‌گذارد که این تمایز و دوگانگی خالی از اشکال نیست و رفتار انسانی در پیگیری وظائف حیاتی را نمی‌توان به دو بخش متمایز تقسیم کرد.

در طرف دیگر بحث نظریه اخلاق برنارد ماندویل²⁴ را مطرح می‌کند. ماندویل فیلسوف و طنز پرداز بود متولد هلند در قرن هجدهم که در انگلستان زندگی می‌کرد و برای کتاب 'افسانه زنبورهای عسل' مشهور است. این کتاب در زمان خود او و هنوز نیز مشهور و پر خواننده بوده است. موضوع داستان طنز او این است که آن گروه خصلت‌هایی که نکوهیده و منفی تلقی شده هم ممکن است برای فرد زیانبار باشد اما در سطح جامعه از بسیاری خصلت‌هایی که نیکو تلقی می‌شود مفیدتر افتند. برای مثال علاقه و بهرهمندی از لذت‌زدگی، کالاهای لوکس، مبلمان و وسائل منزل متنوع و معماری زیبا و آثار هنری در واقع بی‌فایده، اگر در سطح فردی در سیستم اخلاق سنتی اخلاق نکوهیده تلقی شوند در سطح جامعه منجر به تولید و فعالیت اقتصادی و ایجاد شغل و درآمد برای بسیاری می‌شوند، که آن درآمد را برای زندگی معمول خود نیازمند هستند. به این نحو خصائل نکوهیده منجر به اثرات ناخواسته مناسب و مفید اجتماعی می‌گردند. چنانکه گویی خصائل

²⁴Bernard Mandeville(1670-1733)

نکوهیده فردی برای جامعه از خصائل نیکو بهتر هستند! گرچه آدام اسمیت این نتیجه گیری ماندویل را نمی پسندد اما معتقد است در کلیت آن حقیقتی نهفته که قابل توجه است. اگر آنچه بهرهمندی از لذت‌های این دنیایی محسوب می‌شود، در حدودی باشد که به خود فرد و جامعه آسیب نرساند از نظر سیستم اخلاقی آدام اسمیت می‌تواند قابل پذیرش باشد.

نتیجه گیری آدام اسمیت این است که؛ از قواعد اخلاق، قاعده عدالت است که از سایر قواعد دقیق تر و قابل تشخیص تراست و سایر قواعد اخلاق مبهم و سُست و قابل تفسیر دلبخواه هستند. از نظر او منظور از عدالت نیز قضاوت شخصی هر فرد در مورد خود و دیگران از منظر یک ناظر بی طرف است. بر اساس چنین قضاوت های اجتماعی است که ما از قواعد اخلاقی برخوردار می‌شویم که ما را هدایت می‌کنند، یعنی ضروری نخواهد بود که در مورد هر حالت خاص جداگانه تصمیم بگیریم بلکه قاعده اخلاقی، که به تدریج از تجربه معاشرت با دیگران به عنوان یک ناظر بی طرف کسب می‌کنیم، ما را رهنمون خواهد کرد. می‌توان جمع‌بندی کرد که یک انسان برخوردار از خصائل نیکو از نظر اسمیت فردی است، دارای ویژگی های میانه روی، عدالت، بخشندگی و مسلط بر نفس خود.

قوانین ساخته انسان نیز ممکن است چنین اهدافی را در بر داشته باشند، اما درحد قواعد اخلاقی؛ فوری، دردسترس و کارآمد نیستند. از آن گذشته بسیاری از ویژگیهای اخلاقی مانند دیگرخواهی، میانه‌روی و بخشندگی را نمی توان با زور قانون پیاده کرد.

نقش دین و دولت

در این چارچوبِ درک از اخلاق، به صورت گذرا به نقش دین و دولت در سیستم فکری آدام اسمیت می پردازیم.

در چارچوب نظریه اخلاقی آدام اسمیت مذهب اگر در چارچوب صحیح درک شود یک مآخذ قدرتمند رفتار اخلاقی می‌تواند باشد، اما از طرف دیگر هم ممکن است با فرقه گرایی و تعصب در جهت سرکوب و کنترل مردم بکار رود، و از این جهت به تاثیر منفی بالقوه آن بر رفتار اخلاقی اشاره می‌کند. این نقل قول از بخش هفتم فصل چهارم کتاب گویا است:

”مذهب هنگامی که به درستی درک شود قوی ترین نیرو برای ایجاد انسجام اجتماعی است، اما هنگامی که به خرافات آلوده شود خطرناکترین ابزار تفرقه و سرکوب است.“

و این نقل قول از بخش هفتم فصل دوم نیز قابل توجه است:

”جاه طلبی کشیشان هنگامی که از طریق افکار عمومی و عکس العمل مردمی کنترل نشود، می تواند موجب بدعت‌ها، شیوه‌ها و آیین‌هایی شوند که پیروی از آنها را برای رستگاری ضروری معرفی نمایند، و این آئین ها را با خشونت بسیار به مردم تحمیل کنند و هرگونه مخالفت و یا اعتراض را در حد خروج از دین و طغیان به حساب بیاورند.“

بنا بر این گرچه اعتقاد دینی را مفید تلقی می‌کند اما در مورد نهادهای دینی و امکان تعصب ورزی، دوری از رواداری و سرکوب هشدار می‌دهد.

مفهوم دولت هم در کتاب ثروت ملل مطرح است و هم در کتاب نظریه احساسات اخلاقی. در کتاب ثروت ملل بخش قابل ملاحظه‌ای به وظائف دولت که عمدتاً امر دفاع و تامین زیر بناها برای منافع عام و اجرای عدالت (قضائی) است، می‌پردازد. این مفهوم عدالت با مفهوم عدالت شخصی، یعنی قضاوت اخلاقی مورد نظر آدام اسمیت، متفاوت و ناظر بر اجرای روال های قضایی است. در کتاب نظریه احساسات اخلاقی نیز به نقش دولت از لحاظ اخلاق توجه می‌کند. او وظیفه دولت را علاوه بر حفظ و اجرای عدالت (قضائی) چنانکه شهروندان به یکدیگر آسیب نرسانند، رعایت ملاحظات مختلفی می‌داند که منجر به بهروزی عمومی شود. در این زمینه، محدودیت حیطة کار حکومت را نیز با توجه به این امر مطرح می‌کند که تضمینی وجود ندارد که عاملین حکومت بیش از ترتیب اجرای قانون و عدالت و ترتیب امور دفاع و بعضاً تامین برخی زیربناها توان و ظرفیت و شایستگی بیشتری داشته باشند. او نظر چندان مثبتی به کسانی که به فعالیت سیاسی می‌پردازند ندارد. چه این که این افراد شهوت قدرت طلبی را به همراه خود به حیطة اجرای مسئولیت وارد می‌کنند، از همین مجرا خود را برتر از دیگران از جمله در حیطة اخلاقیات تلقی می‌کنند و از راه غرور و جهل بر این باورند که نیازها و منافع مردم را بهتر از خودشان می‌شناسند. آدام اسمیت همچنین بر این باور است که سیاستمداران تحت تاثیر فعالان اقتصادی قرار گرفته، و به جای پیگیری منافع عموم، در جهت تامین منافع خاص متمایل می‌شوند. و دیگر این که به هر حال امکان ندارد افرادی از آن درجه اطلاعات و دانش برخوردار باشند که بتوانند برای تعداد زیادی از افراد جامعه تصمیم سازی کنند. او با اندیشمندان معاصر خود، از جمله هچیسون، هم‌عقیده نیست که گروهی از افراد عاقل و نیکو خصلت

بایستی رمه عامه مردم را هدایت کنند. بر عکس توجه او به ظرفیت و توانمندی و خصلت های اخلاقی انسان عادی است و در این ویژگی است که با متفکرین عصر روشنگری هم نظر است. نهایتاً دلیل دیگر استدلال او برای لزوم محدودیت حکومت این است که گستردگی دخالت حکومت در امور مردم مانع توسعه ظرفیت مردم برای قضاوت اخلاقی می‌شود، زیرا مانع این می‌شود که مردم در مجرای تجربه عملاً به قضاوت اخلاقی بپردازند. تبدیل شدن به انسان نیکو خصلت، آموزش تجربی از طریق مراوده مکرر انسان‌ها با یکدیگر را لازم دارد و برای این امر وجود فضای فعالیت و مراوده و آزادی عمل لازم است که پرکردن این فضا از طرف دولت فضای در دسترس مردم را تنگ کرده و مشکل آفرین خواهد بود. کسب خصلت نیکو از طریق تمرین عملی خصلت نیکو ممکن است و نه از طریق پیروی از مقاماتی که در این جهت چنین دستوراتی می دهند. اعمال قدرت حکومتی این زمینه‌ها را محدود می‌کند در نتیجه دولت باید قدرت خود را برای محدود کردن قدرت خود در این حیطة‌ها بکار برد. آن خصلت نیکویی که از طریق زور یا ترس از قانون مطرح و نمایان شود در واقع خصلت نیکو نیست، زیرا خصلت نیکوی واقعی بایستی از طریق قضاوت اخلاقی آزادانه فرد ظاهر گردد. بنابر این (به قول سعدی) "هم از آدمی شنیدیم حدیث آدمیت". سیاست اخلاقی مناسب برای دولت این است که از تبلیغ و تلاش برای اعمال سیاست اخلاقی خودداری کند.

پس از مرور نظریه اخلاق آدام اسمیت شایسته است مجدداً به این نکته توجه کنیم که آدام اسمیت را پایه گذار علم اقتصاد به حساب می آورند، و کتاب او یعنی 'پژوهشی در ذات و دلائل ثروت ملل' را نقطه آغاز علم

اقتصاد می‌دانند. دلیل این امر چیست؟ دیدیم که قبل از او هم اندیشه‌ها و پارادایم‌های اقتصادی وجود داشت و اندیشمندان بارزی هم در تاریخ اندیشه ثبت شده‌اند. افرادی مانند ریچارد کانتیلون²⁵. مولف کتاب 'رساله عام پیرامون طبیعت تجارت' و یا برنارد مندویل²⁶، مولف کتاب 'افسانه زنبوران عسل'، و بسیاری دیگر در تاریخ ذکر شده‌اند. پس چگونه است که آدام اسمیت را پایه گذار علم اقتصاد می‌دانند؟ در پاسخ چند نکته قابل ذکر است؛

یکم تکلیف یک بحث طولانی از زمان اسکولاستیک‌ها به بعد را معلوم کرد، به نحوی که توضیح داده خواهد شد. اسکولاستیک‌ها یا مدرسه‌ای یون-در مکاتب فلسفی و فکری تا قرن هجدهم مطالب بسیار دامنه داری در مورد جایگاه مفاهیم متضادی چون خودخواهی انسان و یا دیگر خواهی، پیگیری منافع شخصی و یا پیگیری خیر عمومی، در مورد تقوا یا بزهکاری و این که آیا اخلاق وجه هنجاری و ارزشی دارد و یا اینکه وجه علمی و عقلی و اصولاً چگونگی ارتباط اخلاق با ذات و طبیعت انسان، اینگونه گفتمان در جریان بود.

دیگر تا اواخر قرون وسطی بحث سنتی اخلاق، مطلب نخ نما و بی اعتباری بود. این که افرادی در زمان نداری به یک جُبه پاره و تکه‌ای نان اکتفا کرده و این را نشان از خوار شمردن دنیا و نمایش پرهیز کاری می‌دانستند و در هنگام فرصت چنان رفتار طمع‌کارانه و آزمندانه نشان

²⁵ Richard Cantillon 1680-1734

²⁶ Bernard Mandeville 1670-1733

می‌دادند که شیطان شرمش می‌شد در جوامع و فرهنگ‌های مختلف به کرات مستند شده بود، همچنین سایر حیطة‌های ریاکاری نیز عیان بود. نمونه آن راهبان اولیه مسیحی بودند که ابتدا با لباس مندرس و سرپایی به‌پا و مسافرت با پای پیاده از این روستا به آن روستا و شهر به شهر برای موعظه و ترویج حرکت می‌کردند و از طریق صدقات معاش خود را تامین و بعضاً با نیازمندان دیگر نیز تقسیم می‌کردند، و مدتی بعد که مسلط شدند برخی از آنان در کسوت پاپ و اسقف کاخ نشین و میراث خوار امپراتوران رم بودند. این تعارض وعظ و عمل طبعاً باید به نوعی مورد کنکاش قرار می‌گرفت و بازشکافی می‌شد. آدام اسمیت که خود فیلسوف اخلاق و با این سنت‌های فکری چند قرن اندیشه آشنا بود نقطه پایانی بر این مباحث گذاشت. او استدلال کرد که پیگیری منافع شخصی نه تنها نکوهیده نیست بلکه اگر در چارچوب مبانی اخلاقی خاصی انجام شود موجب تامین خیر عمومی هم هست و این دو می‌تواند مانعت الجمع نباشد بلکه لازم برای یکدیگر باشند. او به این نحو بحث اقتصاد را بر اساس ذات و فطرت انسان پایه‌گذاری کرد و بر مبنای رفتار انسانی قرار داد.

دوم، این که متوجه شد بحث نظریه اقتصاد را باید پیرامون یک نظریه ارزش سامان دهی کند. ارزش هر کالا نیز بایستی قابل سنجش باشد تا امکان ارزیابی و تحلیل فراهم شود. او مبنای ارزش را نیروی کار صرف شده در تولید هر کالا یا خدمت برشمرد. به این نحو که استدلال می‌کرد ارزش هر کالا متناسب است با میزان کاری که صرف تولید آن شده. باید

توجه داشت که این به معنی برابری ارزش با نیروی کار نبوده بلکه، طبق این نظر، ارزش متناسب است با نیروی کار صرف شده. یعنی اگر در یک جامعه بدوی فرضی برای شکار یک سمور دوبرابر نیروی کار لازم برای شکار یک آهو نیروی کار صرف می شده پس ارزش یک سمور دوبرابر ارزش یک آهو است.

این برداشت در همان بدو امر تعارض هایی را ظاهر می کرد. یکی این که در بسیاری موارد قیمت کالاها با ارزش تعریف شده بر مبنای نیروی کار هماهنگ نبود. برای این هم چاره رفع تعارض، جدا کردن مفهوم ارزش طبیعی از ارزش بازاری کالاها دانسته شد. که البته توضیح رضایت بخشی نبود. دیگر تشخیص این که برخی کالاهای بسیار با ارزش برای زندگی مانند غذا از ارزش جواهرات که فایده ای هم نداشته بسیار پایین تر بود. این هم سبب تفکیک بین ارزش و استفاده از ارزش طبیعی و ارزش مبادله ای شد. خلاصه تعارض های این مطلب برای صد سال و تا زمان کارل ماکس ادامه داشت و بعداً در نظریه کلاسیک های نو این تعارض ها پاسخ داده شد که در بحث های بعدی خواهیم دید.

سوم و دست آورد مهم فکری آدام اسمیت که کار او را بارز می کرد این بود که ارزش شامل تمام کالاهای مفید به حال عامه می شود و ارزش تولید یک کشور است که ثروت واقعی یک کشور به حساب می آید، بر خلاف نظریه مرکانتالیست ها.

این سه وجه سبب ایجاد مبانی نظری شد که علم اقتصاد خوانده شده. به قول ژوزف شومپیتر، اولین کشفیات یک علم، کشف خویشتن خویش است. آدام اسمیت این قدم اول را برداشت.

رجحان طبیعی غارتگری، نکته ای که بایستی به یاد داشت

به عنوان یک برداشت پایانی باید تاکید شود که آدام اسمیت به هیچ وجه در مورد ذات انسان دچار خوشبینی غیر واقعگرایانه نبود و انسان ها را در چارچوب رفتار اقتصادی دارای قابلیت انجام رفتار های تخریبی نیز می دانست. برای مثال این نقل قول از کتاب ثروت ملل ذکر می شود:

“اعضاء یک حرفه یا صنف به ندرت ممکن است دور هم جمع شوند، حتی برای تفریح، و صحبت آنان به یک نوع توطئه بر علیه عموم ختم نشود و یا منجر به یک نقشه برای افزایش قیمت ها نگردد. نمی توان بر اساس قانون چنین اجتماعاتی را ممنوع اعلام کرد چون از یک طرف چنین قانونی قابل اعمال نیست و از طرف دیگر مغایر اصول آزادی و عدالت است. در حالی که قانون نمی تواند مانع گردهم آیی اعضاء یک صنف یا حرفه شود اما نباید کاری کند که چنین تدارکاتی تسهیل شده و یا از آن بدتر این نوع گرد هم آیی الزامی شود” (ثروت ملل، کتاب اول فصل دهم).

(قانون نظام صنفی، مصوب ۱۳۵۰، ۱۳۵۹، ۱۳۸۲.. در واقع عکس سفارش آدام اسمیت را با شدت و حدت زمینه سازی می کند).

او به این نکته نیز واقف بود که اولین تحرک انسان‌ها برای ثروتمند شدن، در صورتی که توان و فرصت آن را در اختیار داشته باشند، غارت دیگران است. می‌گوید اسپانیایی‌ها در زمان کشف قاره آمریکا در هر ساحلی که لنگر می‌انداختند ابتدا به دنبال این بودند که آیا شهر و روستایی در آن حوالی هست که در آن طلا و نقره وجود داشته باشد و سپس تصمیم می‌گرفتند که در آن محل پایگاهی ایجاد کنند که بعداً از آن پایگاه آن مناطق را غارت کنند.

این ویژگی هم فقط مختص اروپاییان دریانورد نبوده است. شاه فرانسه یک راهب به نام پلینو کارپینو را به عنون سفیر به دربار یکی از نواده‌های چنگیز خان می‌فرستد، کارپینو گفته است که پرسش مکرر تاتارها از او این بود که آیا کشوری که از آن می‌آید، یعنی فرانسه، رمه‌های فراوان گاو و گوسفند دارد، این کنجکاوی هم برای این بود که بفهمند آیا فرانسه ارزش تصرف و غارت را دارد یا نه. چنانکه اسپانیایی‌ها طلا و نقره را غایت ثروت و در خور غارت می‌دانستند بیابانگردهای تاتار رمه‌های گاو و گوسفند را هدف غایی ثروت و غارت تلقی می‌کردند (کتاب چهارم فصل اول).

طی بیش از دو قرن اخیر، این که جوامع راه تولید و تجارت منصفانه را برای ثروتمند شدن شهروندان باز کنند و لا اقل راه غارت شدن عده‌ای توسط دیگران را چه از طریق تمهیدات انحصاری، سرقت ثروت‌ها و بودجه

عمومی، فساد اداری، یا غیر آن ببندند از مهمترین موضوعات پژوهش و سازمان دهی فعالیت اقتصادی بوده است.

طیبه‌بان

طبيبان

فصل چهارم

دیوید ریکارد و کارل مارکس

یکم- دیوید ریکاردو؛ مسئله توزیع

دیوید ریکاردو²⁷ اقتصاددانی است که اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم می‌زیست. کتاب مشهور او “پیرامون مبانی اقتصاد سیاسی و مالیات”²⁸ است که یکی از تالیفات بسیار متعدد او است. او از مهمترین اقتصاددانان بعد از آدام اسمیت محسوب می‌شود. از آنجا که نظریه اقتصادی او در کتاب “درباره مبانی اقتصاد سیاسی و مالیات” تشریح شده در این فصل از مطالب آن کتاب استفاده خواهیم کرد. همچنین به اختصار این کتاب را کتاب “مبانی اقتصاد سیاسی” خواهیم خواند.

از نظر تاریخ تحول اندیشه اقتصادی جایگاه او را چگونه ارزیابی می‌کنیم؟ آدام اسمیت توجه خود را به قانونمندی های تولید ثروت متمرکز کرده بود. دیوید ریکاردو به مسئله توزیع تولید ملی توجه کرد. به این معنی که چه قواعدی ناظر است به توزیع ثروت تولید شده جامعه در هر دوره بین عواملی که در تولید آن ثروت دخیل هستند؟

²⁷ David Ricardo (1772-1823)

²⁸ Ricardo, David. On the Principles of Political Economy and Taxation. 1817

اجازه دهید ابتدا تکلیف “توزیع ثروت” را بایک تمثیل مشخص کنیم و سپس به بحث ادامه دهیم. توزیع ثروت در اقتصاد در دو حیطة متفاوت مطرح می‌شود. در ذهن عموم برداشت از توزیع ثروت این است که چه افرادی و یا گروه‌هایی چه میزان از دارایی‌های جامعه را در اختیار دارند. کنکاش در این مورد البته جایگاه خاص خود را دارد. اما این رویکرد توزیع شامل دو حیطة است. که بایستی از یک دیگر تمیز داده شود.

تمثیل مورد نظر هم یک حالت بسیار ساده تولید و توزیع است. فرض کنید یک بنگاه (که ما هر واحد تولیدی کوچک یا بزرگ و در هر حیطة از فعالیت را بنگاه می‌خوانیم) یک نفر کارگر را استخدام می‌کند تا با سایر کارگران از جنگل نارگیل جمع‌آوری کنند. توجه می‌کنیم که گرچه این بنگاه در کاشتن و نگهداری درختان نقشی نداشته، اما صرف جمع‌آوری میوه‌ای که طبیعت عمل آورده، خود تولید محسوب می‌شود. چنانکه استخراج نفت از چاه هم تولید محسوب می‌شود. ورود این کارگر جدید تولید نارگیل شرکت یا بنگاه را در یک روز صد واحد افزایش می‌دهد. فرض کنید قیمت بازار هر نارگیل یک ریال است. میزان دستمزد برای آن کارگر در انتهای یک روز کاری چقدر است؟ نظریه اقتصاد می‌گوید در یک بازار رقابتی میزان پرداختی به هر عامل تولید، در اینجا کارگر، برابر است با ارزش تولید حاشیه‌ای یا تولید نهایی آن عامل تولید (منظور از ارزش تولید نهایی میزان افزایش در تولید ایجاد شده توسط آن کارگر ضربدر قیمت محصول است). یعنی ارزش آنچه آن واحد اضافی نیروی کار به تولید اضافه

می‌کند. زیرا اگر به او کمتر پرداخت کنند، در یک بازار رقابتی به کار دیگر مشغول و حاضر به انجام آن کار نمی‌شود و اگر بیشتر پرداخت کنند بیش از ارزش تولید نهایی خود دریافت کرده که برای بنگاه قابل تداوم نیست.

بنابراین در آخر روز این کار گر و سایر کارگران نیز (چون درآمد کارگران با مهارت مشابه برابر و معادل تولید نهایی نیروی کار است. بدون این که بتوانیم تفاوتی بین اولین نیروی کار و نفر آخر قائل شویم) مبلغ یکصد ریال ارزش تولید نهایی نیروی کار را دریافت می‌کنند.

حال اگر هر عامل تولید درگیر در یک بنگاه معادل ارزش تولید نهایی خود را دریافت کند و یا هر میزان از سهمی از ارزش تولید بنگاه را به چنگ آورد به چگونگی این رویکرد، توزیع ارزش محصول بین عوامل تولید می‌گوییم. این نوع توزیع “توزیع کار کردی”²⁹ خوانده می‌شود. اهمیت مطلب هم در این پرسش است که چه سازوکارها و قانونمندی‌های اقتصادی در این رویکرد موثر هستند.

حال اگر موقع عبور آن کارگر از جاده برای رفتن به منزل فردی سر راه او را گرفت و نیمی از دستمزد او را دریافت کرد (زور گیر، مامور مالیات بگیر دولت، رشوه بگیر، گدای سمج، ...) آنچه در انتهای روز در اختیار او است فقط پنجاه ریال است. یعنی آنچه از نتیجه تولید ثروت جامعه عاید او شده نیمی از نقشی است که در تولید آن ثروت ایجاد کرده. به این باز توزیع،

²⁹functional distribution

توزیع نهایی ثروت گفته می‌شود، در بسیاری از مباحث نیز این توزیع نهایی است که در ذهن افراد و پژوهشگران است. گرچه در اقتصاد سر فصل های مفصلی در مورد باز توزیع ثروت از مولد ثروت به دارنده نهایی آن وجود دارد اما در این بحث توجه ما به توزیع کارکردی و نقش دیوید ریکاردو در تشریح ساز و کار های آن است. اگر از واژه توزیع در این فصل استفاده می‌کنیم منظور همان توزیع کار کردی است. و بحث توزیع نهایی پس از زورگیر و رانت خوار و رشوه‌گیر و دولت، موضوع مبحث جداگانه‌ای است.

در قرن هجدهم در انگلستان، یعنی موطن ریکاردو، هنوز مهمترین بخش اقتصاد، بخش کشاورزی بود و بیشترین سهم نیروی کار در بخش کشاورزی شاغل بودند، بخش صنعت و تولید کاخانه ای نیز تازه در حال شکل گیری بود. بنابراین بحث اقتصادی ریکاردو نیز با در نظر داشتن کشاورزی در پس ذهن شکل می‌گرفت.

با این مقدمه برای ریکاردو مشخص بود که سه عامل مهم در تولید ملی دست اندر کار هستند؛ شامل نیروی کار، زمین و سرمایه. تولید سالانه کشور توسط این سه عامل انجام می‌شود و در نتیجه این سه عامل نقش‌آفرین به سهمی از تولید نیز محق هستند. پرسش این است که چگونه می‌توان تعیین کرد که هر کدام از عوامل سه گانه چه میزان تولید می‌کنند تا بتوان تعیین کرد که ارزش این تولید کشور و در نتیجه سهم منطقی هر یک از این سه گروه از تولید چقدر است؟

نکته اول این که ارزش تولید نیروی کار با اضافه ارزش تولید سرمایه با اضافه ارزش تولید زمین برابر است با ارزش کل تولید جامعه. اگر طرفین این برابری را بر ارزش کل تولید تقسیم کنیم طرف راست برابری نسبت سهم هر عامل را نشان می دهد که جمع آن می شود یک. بنابر این یک معادله در دست داریم با سه مجهول. یعنی سهم نیروی کار از تولید، سهم سرمایه از تولید و سهم زمین از تولید سه مجهول این تک معادله هستند. ریکاردو تلاش کرد که این یک معادله سه مجهولی را حل کند. شیوه ای که او به کار برد هم مبتکرانه بود. ابتدا از باز شناسی تعیین اجاره بها یا سهم زمین از تولید کل شروع می کنیم.

ریکاردو؛ اجاره، دستمز و سود و حالت ایستای روابط اقتصادی

دیوید ریکاردو ایده **بازده نزولی** به استفاده از نهاده ها را از تورگو³⁰ آموخته بود که در بحث فیزیوکرات ها به او اشاره شد. او یک اقتصاددان و دولتمرد و وزیر فرانسوی بود.

ریکاردو از این ابزار تحلیلی به خوبی در تحلیل ها استفاده کرد. ایده بازده نزولی به سادگی این است که اگر یک نهاده متغیر را بر روی یک نهاده ثابت به صورت فزاینده بکار بریم (مثلا یک، دو سه چهار... کارگر بر روی یک قطعه زمین مشغول خشت زدن شوند اگر اولی روزی دویست خشت تولید می کند و افزودن دومی روزی صد و هشتاد خشت به تولید اضافه

³⁰ Anne Robert Jacques Turgot (1727-1821)

کند و افزودن سودی روزی صد و پنجاه ... و افزایش های مکرر نهاده متغییر (تعداد کارگر) تولید اضافی (تعداد خشت اضافی) کمتر و کمتری بدست می‌دهد. گرچه ممکن هم هست که ابتدا شاهد یک اثر فزاینده تولید افراد اضافی باشیم اما در سطحی از تولید و استفاده نهاده که برای تصمیم‌گیری مهم است بازده نهایی یا حاشیه‌ای نزولی است. با استفاده از جبر دبیرستانی مشابه این مسئله است که میزان تولید را تابعی از میزان نهاده متغییر در نظر بگیریم، یعنی تعداد خشت به صورت تابعی از تعداد کارگر. مشتق اول این تابع تولید بر حسب متغییر نهاده را بازده نهایی و یا حاشیه‌ای می‌گوییم و کمیتی نزولی است. یعنی در این حالت مشتق دوم تابع، منفی است. تحلیل نهایی یا حاشیه‌ای به کرات در اقتصاد ظاهر می‌شود، در واقع هر کجا صحبت از تصمیم بهینه است، این ابزار کارساز می‌افتد.

چگونگی تعیین اجاره یا رانت³¹

در این مورد او ابتدا یک مزرعه را در نظر دارد. یکی از دست‌آوردهای بدیع ریکاردو روشننگری در مورد دلیل وجود اجاره زمین و ساز و کار آن است. او اجاره را پرداخت به ویژگی‌های غیر قابل زایل شدن زمین می‌داند. یعنی اگر کسی مزرعه‌ای اجاره کرد و سالانه مبلغی پرداخت نمود، تمام این پرداخت را نمی‌توان 'اجاره' به مفهوم اقتصادی، به حساب آورد. زیرا اگر مزرعه امکانات مانند بنا، زه‌کشی و آبیاری و

³¹ rent

حصار کشتی و مانند آن دارد بخشی از آن پرداخت در واقع مربوط به بازده تدارکات زیر بنایی و مانند آن است و بازده به سرمایه محسوب می‌شود. اجاره آن قسمت از پرداخت است که صرفاً برای ظرفیت تولیدی زمین پرداخت می‌شود. با این مقدمه چنین مطرح می‌کند که اگر در کشوری زمین مرغوب بیش از نیاز کشاورزی وجود داشته باشد طبعاً اجاره‌ای در کار نخواهد بود چه این که هر کس می‌تواند قطعه زمینی که مثلاً هزار پاند بازده دارد را انتخاب و کشاورزی کند. اما اگر داوطلبان زیادتر شوند و زمین های مرغوب قبلاً اشغال شده باشد، باید زمینی که از مرغوبیت کمتری برخوردار است و مثلاً هشتصد پاند بازده دارد را تحت کشت در آورند. آنگاه زمین های رتبه الف دارای اجاره ای خواهند شد معادل دویست پاند. چرا که برای کشاورزان جدید تفاوتی نمی‌کند که زمین با بازده هشتصد پاند را کشت کند یا زمین با بازده هزار پاند را و دویست پاند اختلاف را اجاره بپردازد. همین استدلال در مورد مالک زمین رتبه اول هم صادق است. حال اگر تعداد بیشتری متقاضی وجود داشته باشد و بخواهند کشاورزی کنند برای زمین های نا مرغوب تر نیازی به پرداخت اجاره نیست می‌توانند زمین را تصاحب و زیر کشت بیاورند. حال اگر بازده این زمین سالانه ششصد پاند باشد زمین رتبه دوم اجاره ای معادل دویست پاند و زمین رتبه اول اجاره ای معادل چهارصد پاند پیدا خواهد کرد. به این نحو ریکاردو نشان داد که بازده ضعیف ترین زمین است که اجاره سایر زمین ها را تعیین می‌کند. او اولین کسی است که نوع

تحلیل موسوم به تحلیل نهایی یا حاشیه‌ای را در اقتصاد مطرح کرد.

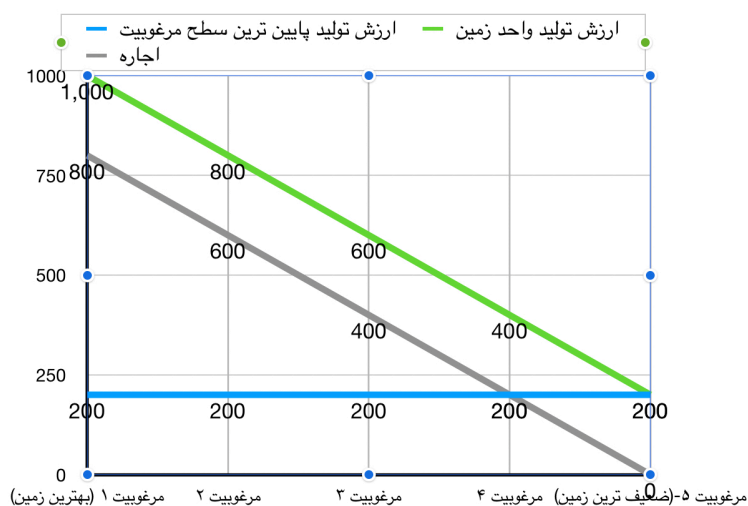
میزان اجاره را در واقع بازدهی (متوسط تولید سالانه) نا مرغوب ترین زمین که اجاره آن صفر است تعیین می‌کند. برای روشن شدن مطلب بالا در مورد تعیین اجاره بها به جدول و نمودار ۱ که در بر گیرنده اطلاعات فرضی است توجه می‌کنیم. در مورد این اطلاعات یک روایت را مطرح می‌کنیم. در جدول، پنج سطح مرغوبیت زمین و متوسط بازده هر یک (مثلاً تولید سالانه) نشان داده شده. فرض کنید افرادی به منطقه جدیدی وارد شده اند که زمین قابل کشاورزی بلا استفاده وجود دارد و اولین نفر مرغوب ترین زمین را تصاحب و در آن به تولید غله می‌پردازد و بازده این زمین هزار واحد محصول است. اجاره بهای این زمین چقدر است؟ صفر چون این زمین بایر بوده و کسی مدعی آن نبوده است. حال نفر دوم به این سرزمین وارد می‌شود، بهترین زمین قبلاً انتخاب شده و مدعی دارد، این فرد زمین برخوردار از مرغوبیت کمتری را در اختیار می‌گیرد تولید این زمین سالانه هشتصد واحد محصول است. به این نحو زمین اول از اجاره ای معادل دویست واحد محصول برخوردار می‌شود. زیرا برای فرد دوم دو حالت زیر برابر است: الف- در زمین دوم کشاورزی کند و هشتصد واحد محصول بدست آورد و یا ب- زمین فرد اول را اجاره کند. در این حالت او حاضر است فقط دویست ریال به عنوان اجاره بها بپردازد. این تفاوت در بازده دونوع مرغوبیت زمین است. توجه می‌کنیم که در این حالت اجاره

زمین با مرغوبیت درجه دوم صفر است. حال فرد سوم سر می‌رسد. و آنچه در دسترس او است زمین برخوردار از مرغوبیت درجه سه است با محصول سالانه ششصد واحد. به این نحو اجاره بهای زمین مرغوبیت اول چهارصد واحد و اجاره زمین مرغوبیت دوم دویست واحد خواهد بود. زیرا برای فرد سوم تفاوتی نمی‌کند که زمین با بازده ششصد را مورد بهره برداری قرار دهد یا چهارصد واحد به فرد اول اجاره بدهد یا دویست واحد به فرد دوم و زمین یکی از آن‌ها را اجاره کند. همین استدلال را برای فرد چهارم و پنجم هم ادامه می‌دهیم. اگر فرد پنجم از نامرغوب‌ترین زمین برخوردار بود که بازده آن سالی دویست واحد است و این زمین در اختیار هرکسی می‌توانست باشد در نتیجه اجاره این زمین صفر می‌بود. اما وجود این زمین و بهره‌بردار آن سبب می‌شود که اجاره بهای مرغوبترین زمین هشتصد و زمین درجه دوم ششصد و زمین درجه سوم چهارصد و زمین درجه چهارم دویست شود. درحالی که اجاره بهای زمین برخوردار از آخرین درجه مرغوبیت صفر است (مانند زمین‌های دیم اطراف برخی روستاها، در شرایطی که کشاورزان بتوانند آزادانه در آن‌ها محصول کشت کنند. این‌ها زمین‌های کم بازده هستند و اگر هرکس بتواند آزادانه استفاده کند اجاره آن صفر است، اما اختلاف بازده این زمین‌ها با زمین‌های مرغوب، اجاره بهای زمین‌های مرغوب را تعیین می‌کند). این موارد در جدول و نمودار ۱ تشریح شده.

نکته قابل توجه شیوه بدیع و نبوغ آمیزی است که ریکاردو به مکانیزم تعیین اجاره زمین پی می‌برد. میزان اجاره هر زمین با درجه مرغوبیت خاص عبارت است از بازده آن زمین منهای بازده زمین با پایین‌ترین درجه مرغوبیت. یعنی آن بازده زمین با پایین‌ترین درجه مرغوبیت است که اجاره سایر درجات مرغوبیت را تعیین می‌کند.

جدول و نمودار ۱- مثال فرضی در مورد تعیین اجاره بر اساس سطوح مختلف مرغوبیت و بازده زمین

اجاره	ارزش تولید واحد زمین	ارزش تولید پایین‌ترین سطح مرغوبیت
800	1000	200
600	800	200
400	600	200
200	400	200
0	200	200
جمع	3000	2000



از این تحلیل ریکاردو نتایج گسترده ای ناشی شد. **یکم این که اجاره ناشی از کمیابی است.** بنابر این توجیهی ندارد، زیرا کسی آن را خلق نکرده. البته این نتیجه به این معنی نیست که صاحب زمین استحقاق دریافت آن را ندارد بلکه به این معنی است که اگر این بخش از درآمد به عنوان مالیات اخذ شود اثری بر تخصیص منابع اعمال نمی کند.

دیگر این که **هر نوع محدودیت و کمیابی که درآمد حاصل کند این درآمد مانند همان 'اجاره' است.** مانند محدودیت های اداری و

محدودیت های دسترسی و انحصاری و سهمیه و مجوز بهره برداری از معادن و منابع جنگل ها و سایر مجوزها و سهمیه واردات و صادرات و ارز و وام بانکی و سهمیه از محصولات صنایع دولتی... که عده ای برخوردار و عموم حذف شوند، که در کشورما و سایر جوامع "رانت" خوانده می شود.

به این نحو ریکاردو در مورد تعیین سه مجهول معادله توزیع، یکی را، یعنی مسئله تعیین اجاره، با این روش حل کرد که اجاره معادل است با بهره‌وری هر رتبه مرغوبیت زمین منهای میزان مرغوبیت پایین ترین یا نامرغوبترین زمین.

لازم به تاکید است که نظریه ریکاردو در مورد اجاره مربوط به اجاره زمین است و نباید آن را با اجاره ساختمان و کارگاه و مشابه آن اشتباه گرفت.

زیرا آن اجاره بعضاً مربوط به بازده امکانات و سرمایه فیزیکی است که بر روی زمین به کار رفته است.

بازده سرمایه؛ ظهور آگاهی از نقش سهم درآمد عوامل در تنش اجتماعی

ریکارδο به این مسئله واقف بود که برای تولید، استفاده از سرمایه هم لازم است. حال پرسش این است که اگر لازم بود که کارگران بر روی زمین با مقداری سرمایه کار کنند، مثلاً هر کارگر یک بیل لازم داشته باشد، آنگاه بازده به نیروی کار و سرمایه چگونه جداگانه تعیین می شود؟

اما نظریه سرمایه مانند نظریه ارزش در چارچوب فکری آدام اسمیت و ریکارδο مبهم و در هم ریخته است. این وجوه توسط اقتصاددانان بعدی مورد بررسی قرار گرفت و توسعه یافت. در نظریه آدام اسمیت ارزش هر کالا متناسب است با میزان نیروی کار مصرف شده در آن و قیمت نسبی دو کالا نیز نسبت نیروی کار به کار رفته در آن ها تعیین می کند. اما در این مورد مشکلی مطرح می شود که قیمت های واقعی با این نسبت ها قابل توجیه نیستند. برای رفع این مشکل هم یک مفهوم و در واقع سردرگمی جدید اضافه می کنند و آن هم قیمت بازاری و قیمت طبیعی است که قیمت طبیعی متناسب با نیروی کار به کار رفته در تولید است. در قرن هجدهم که آدام اسمیت می زیست اروپا و انگلستان در مراحل اولیه صنعتی شدن بودند و در اوائل قرن نوزدهم که ریکارδο می زیست این کشور ها از پیشرفت قابل ملاحظه ای در صنعت برخوردار شده بودند به

همین دلیل نیز مسئله نقش ماشین آلات در تولید و تعیین قیمت به نحو متفاوتی وارد بحث این اندیشمندان می‌شد. چنانکه نظریه ارزش و تعیین قیمت در سه مورد تجدید چاپ کتاب اصول اقتصاد سیاسی ریکاردو دچار تغییر شده و در چاپ سوم یک فصل در مورد ماشین آلات اضافه شده است. این سردرگمی در مورد نیروی کار و اثر آن در تعیین قیمت و ارزش کالاها تا زمان مارکس هم، چنانکه خواهیم دید، ادامه داشت و توسط اقتصاددانان قرن بیستم بود که روشنگری گردید. توجه می‌کنیم که تا این مقطع یعنی ابتدای قرن نوزدهم گرچه واژه‌های عرضه و تقاضا بعضاً بکار می‌رفت اما این مفاهیم به صورت ابزار تحلیلی هنوز در دسترس نبود.

مفهوم دیگری که به تدریج ظاهر می‌شد، به دلیل ضرورت روابط اقتصادی روز، مفهوم 'سرمایه' بود. امروزه آنچه ما از مفهوم سرمایه می‌فهمیم ابزار و امکاناتی است که ظرفیت تولید یک بنگاه (شامل مزرعه) را تعیین می‌کند مانند ساختمان‌ها و ماشین‌آلات. در زمان آدام اسمیت دو مفهوم سرمایه ثابت و سرمایه متغییر از هم باز شناسی می‌شد. بنابراین میزان پنبه استفاده شده در بافندگی هم سرمایه تلقی می‌شد و میزان وجوهی که برای پرداخت دستمزد بکار می‌رفت نیز به عنوان سرمایه مطرح بود، مفهومی معادل مفهوم سرمایه در اذهان کاسبکاران ما که دارای قابل استفاده شامل پول را نیز سرمایه می‌دانند. در زمان ریکاردو با توسعه تولید کارگاهی ضروری بود که به نقش سرمایه فیزیکی و ماشین‌آلات توجه

دقیق‌تری معطوف گردد و به همین دلیل در چاپ سوم کتاب مبانی اقتصاد سیاسی یک فصل تحت عنوان ماشین آلات اضافه کرد.

در محاسبه قیمت بر حسب میزان نیروی کار صرف شده در تولید پرسشی که مطرح می‌شود این است که در فراگرد های تولید فقط معدودی نیروی کار لازم است. در بیشتر فراگردهای تولید علاوه بر نیروی کار، مواد اولیه و کالاهای سرمایه ای نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. پاسخ این معما هم از آدام اسمیت، ریکاردو تا مارکس این بود که هر چه قبلاً تولید شده (ماشین آلات، ابزار، مواد واسطه‌ای و اولیه) در برگیرنده نیروی کاری است که در تولید آن بکار رفته و بنابر این نیروی کار منسجم شده کار گران قبلی است. این ابزار و ماشین آلات به منزله نیروی کار مرده یا متحجر شده هستند، به این نحو هزینه تولید را می‌توان بر حسب نیروی کار فعال و نیروی کار متحجر شده یا مرده در ابزار و مواد واسطه‌ای تولید محاسبه کرد. این نظریه، از مشکلات متعددی بر خوردار بود. مثلاً تنوع کالاهای مورد استفاده در تولید و تنوع ابزار تولید و این که برخی تا پایان یک دوره تولید به محصول تبدیل می‌شوند برخی دیگر سال ها طول می‌کشد تا نیروی انسانی را به محصول تبدیل کنند. از این نکته فعلاً می‌گذریم و سپس مجدداً به این مبحث باز خواهیم گشت.

پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که واحد سنجش نیروی کار چیست؟ چون قیمت یا ارزش طبیعی کالاها را بر اساس نیروی کار می‌سنجند، پس نیروی کار را برحسب چه واحدی باید سنجید؟ این معما

نیز مدتی مشغله فکری اقتصاددانان این دوران بود، ریکاردو چنین جمع‌بندی کرد که کارگر نیز مانند یک فراگرد تولیدی است و تولید آن فراگرد، نیروی کار است. برای این که کارگر بتواند نیروی کار تولید کند نیازمند امکانات زندگی در حد معاش متعارف است، حد معاش متعارف هم آن است که فرهنگ جامعه در هر مقطعی تعیین می‌کند.

به این نحو به عنوان راه میانبر میزان غله مصرفی نیروی کار برای ادامه حیات و فعالیت مولد را به عنوان سنجه کار به حساب می‌آوردند. این ترتیب اندیشیدن بی‌عیبی نبود و بعداً مورد نقد و بازنگری قرار گرفت اما برای تنظیم یک تصویر کلی از نظام اقتصادی و پی بردن به برخی کارکردهای آن مفید واقع می‌شد.

حال اگر پرداخت به نیروی کار را در حد معیشت ثابت فرض کنیم (در بخش بعدی در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد) معادله سه مجهولی تعیین سهم عوامل تولید سه گانه زمین، نیروی کار و سرمایه قابل حل است. چنانکه دیدیم میزان اجاره بر حسب اختلاف بازده زمین مرغوب با بازده نامرغوبترین زمین تعیین می‌شود. سطح دستمزد را نیز معاش متعارف و در حد لازم برای ادامه کار تعیین می‌کند. بنابر این سهم سرمایه به عنوان یک پس‌ماند از اختلاف جمع این دو از کل تولید تعیین می‌شود. ریکاردو استدلال می‌کند که نرخ سود هم بین فعالیت‌های مختلف مساوی خواهد بود، زیرا سرمایه می‌تواند از یک فعالیت به فعالیت دیگر منتقل شده و اگر نرخ سود در یک زمینه بیشتر باشد جریان سرمایه از بخش‌های دیگر به آن

بخش تا جایی انجام می‌شود که نرخ بازده سرمایه در فعالیت های مختلف برابر شود.

حال تصور کنیم که در این اقتصاد تعرفه بر واردات غله از خارج اعمال شود. تاثیر این سیاست را از طریق سیستم نظری ریکاردو چگونه پی می‌گیریم؟ نتیجه این که به دلیل تعرفه بر واردات، غله کمیاب تر و گرانتر می‌شود. برای کشاورزان صرف می‌کند حتی زمین های نا مرغوبتر از قبل را نیز به زیر کشت بیاورند. بازده این زمین کمتر از بازده زمین نا مرغوب قبلی است، پس اختلاف این رقم با بازده زمین مرغوب میزان اجاره را بالا تر بدست می‌دهد. از طرف دیگر گران شدن غله و اشتغال بخشی از نیروی کار بر روی زمین نا مرغوبتر میزان محصول در اختیار نیروی کار را کاهش می‌دهد. این شرایط منجر به افزایش سهم صاحب زمین از کل و کاهش سهم نیروی کار می‌شود. این شرایط در واقع تضاد منافع بین صاحب زمین و صاحب کار را بارز می‌کند.

حال اگر به شرایط زمان تدوین چاپ سوم کتاب مبانی اقتصاد سیاسی توجه کنیم، یعنی زمانی که تولید کارخانه ای رواج بیشتری یافته بود. ریکاردو بر این باور بود که افزایش استفاده از ماشین آلات منجر به کاهش دستمزد می‌شود، زیرا ماشین آلات جایگزین نیروی کار است. توجه می‌کنیم که گرچه در کوتاه مدت این مشاهده صحیح بود، اما از نظر تاریخی این امر رخ نداد، به دلیل توسعه تکنولوژی و افزایش کارایی نیروی کار. اما این مشاهده او یک وجه تحلیلی جدیدی به مطلب اضافه کرد. به

این معنی که افزایش میزان صنعتی شدن، سهم نیروی کار را از تولید نظام اقتصادی کاهش می‌دهد. این امر می‌تواند سهم صاحب سرمایه را در مقابل صاحب نیروی کار افزایش دهد. در نتیجه تضاد بین صاحب سرمایه و صاحب نیروی کار بارز خواهد شد، نکته ای که بعداً مورد توجه کارل مارکس قرار گرفت و نظریه خود را بر مبنای آن قرار داد.

ریکارδο اشاره می‌کند که ممکن است کارگران نیز ترتیب‌های سازمانی خود را به کار گیرند، مانند سندیکاها، و از این محل مطالبه دستمزد بیشتری کنند. این ترتیب سازمانی نیز چون به محدودیت عرضه نیروی کار منجر می‌شود مانند زمین از فایده اجاره یا رانت خاص خود برخوردار می‌شود. یعنی اجاره به هر نوع نهاده ثابت تعلق می‌گیرد حتی نیروی کار و مختص زمین نیست گرچه یک عامل پر قدرت یعنی طبیعت میزان زمین قابل بهره‌برداری را پیوسته ثابت نگه می‌دارد.

تعادل حالت ایستا³²

قبل از ادامه بحث به یک مفهوم مفید اقتصادی که ریکارδο مورد استفاده قرار داد و در واقع در تحلیل اقتصادی تثبیت کرد اشاره می‌کنیم. و آن نیز **اصل بازده نزولی** است. به این معنی که اگر میزان ثابتی نهاده ثابت - مثل یک قطعه زمین کشاورزی- در اختیار داشته باشیم و بر روی آن واحد های فزاینده ای از عامل متغییر-مثل کارگر- را به کار بریم میزان تولید واحدهای اضافی نزولی خواهد بود. یعنی اگر کارگر اول هزار واحد در

³² steady state

سال تولید می‌کند کل تولید هزار واحد است و تولید نیروی کار نهایی یا حاشیه‌ای که همان یک نفر است هم هزار واحد محصول خواهد بود، اما اگر کارگر دیگری را هم بر روی همان زمین به کار گیریم کل تولید به مثلاً هشتصد واحد محصول افزایش می‌یابد، اما اینجا دیگر نیروی کار نهایی فرد دوم است و میزان اضافه تولید ناشی از کار او هشتصد واحد است. اگر کارگر سوم اضافه شود تولید به دوهزار و چهارصد واحد افزایش می‌یابد و در این حالت نیروی کار نهایی فرد سوم است و تولید ناشی از اضافه شدن او ششصد واحد تولید است. این اصل که افزایش به کارگیری نهاده متغییر بر روی میزان ثابتی از یک نهاده دیگر منجر به کاهش محصول نهایی می‌شود **اصل بازده نزولی** خوانده می‌شود. این اصل معمولاً در مورد هر نهاده ثابت و متغییر دیگر، علاوه بر زمین و نیروی کار نیز صادق است.

ریکاربدو از سیستم نظری که توسعه داد استفاده کرد تا تحرک یک نظام اقتصادی به مرور زمان را تحلیل کند. او به سادگی نشان داد که هرچه به مرور زمان سرمایه بیشتری بر روی زمین‌هایی که در مجموع مقدار ثابتی هستند به کار رود بازده نهایی یا حاشیه‌ای سرمایه پایین می‌آید، به دلیل کار برد اصل بازده نزولی که در بالا به آن اشاره شد. پرداخت به نیروی کار نیز در بلند مدت ثابت و در حد اقل معیشت باقی می‌ماند، بنابراین، آن مقداری که تولید افزایش می‌یابد در نتیجه افزایش فزاینده کاربرد سرمایه

خواهد بود و آن افزایش نیز، به صورت افزایش اجاره، عاید صاحب زمین می شود.

این تحلیل ناشی از سیستم نظری ریکاردو نه فقط در مورد کشاورزی، که به عنوان مثال استفاده شد، بلکه سایر بخش ها نیز صادق است. یعنی نهایتاً فایده افزایش تولید به عامل تولیدی که میزان آن ثابت است منتقل می شود!

یعنی اگر از سرمایه در هر بخش استفاده فزاینده صورت گیرد، به دلیل تحرک به نسبت راحت آن بین بخش ها، بازده آن در تمام بخش ها تنزل خواهد یافت. بنا بر این در بلند مدت دستمزد به سمت حداقل معاش و بازده سرمایه به صفر میل می کند و عمده افزایش تولید عاید صاحب زمین یا هرگونه امکان رانتی (نهاده با مقدار و عرضه ثابت) دیگر می شود. این **حالت را حالت ایستا می خواند.**

از تحلیل ریکاردو چند نتیجه حاصل می شود؛

یکم این که این سود یا بازده سرمایه و اجاره نیست که قیمت را تعیین می کند. بلکه بر عکس آن قیمت و ارزش کالاها است که منجر به سود و اجاره می شود و افزایش قیمت محصول است که سود و اجاره را افزایش می دهد و نه بر عکس آن. درست بر عکس آنچه که نهادهای قیمت گذاری اداری در کشور ما تصور و عمل کرده اند، یعنی از طرف هزینه می خواهند به قیمت برسند، و امروزه هم سعی می کنند چنین عمل کنند

دوم کارکرد یک اقتصاد، وقتی عرضه منابع و سطح تکنولوژی ثابت باشد، به سوی یک حالت ایستا است. یعنی حالتی که در آن سود یا بازده به سرمایه به سمت صفر میل می‌کند و انگیزه سرمایه‌گذاری را منتفی می‌نماید و درآمد نیروی کار هم به سوی درآمد حد اقل معاش متمایل می‌شود. تنها دو راه چاره برای فرار از این شرایط کار ساز است، یکی پیشرفت مداوم تکنولوژی و فن‌آوری و دیگر تجارت بین‌الملل (پیرامون کار کرد اصل امتیازات نسبی در تجارت بین‌الملل در بخش‌های بعدی مطالبی مطرح خواهد شد).

قانون آهنین دستمزد

به صورت گذرا نگاهی به نظریه جمعیت از دید توماس مالتوس³³ خواهیم انداخت و از آن در ادامه بهرهمند خواهیم شد. اثر تاثیر گذار مالتوس "یک رساله پیرامون اصول جمعیت"³⁴ بود که در سال ۱۷۹۸ منتشر شد. او کشیشی بود که در مسایل اجتماعی و اقتصاد به پژوهش مشغول بود و تالیف داشت. این رساله در اصل پاسخی بود به خوشبینی که در نتیجه انقلاب صنعتی رایج شده بود، در مورد بهبود شرایط عمومی و امکان ادامه روند بهبود شرایط اقتصادی بدون حد قابل تصور.

مالتوس در واقع اولین نظریه تحول و دینامیک جمعیت را مطرح کرد. به طور خلاصه او استدلال کرد که جمعیت بر اساس یک تصاعد هندسی رشد می

³³ Thomas Malthus (1766-1834)

³⁴ Malthus, Thomas Robert. "An essay on the principle of population (1798)." *The Works of Thomas Robert Malthus*, London, Pickering & Chatto Publisher.

کند، اما منابع در دسترس یک جامعه به صورت یک تصاعد حسابی. جمعیت بر حسب تصاعد هندسی رشد می کند چون افزایش جمعیت امروز خود از طریق زاد و ولد منجر به افزایش جمعیتی بیشتر در آینده می شود که به افزایش جمعیت ناشی از میزان موجود جمعیت اضافه می کند. بنابر این اگر نرخ زاد و ولد از نرخ مرگ و میر بیشتر باشد جمعیت به قاعده تصاعد هندسی افزایش می یابد. برای مثال یک جمعیت ۱۰۰۰ نفره که سالی ۳ درصد افزایش یابد بعد از ده سال ۱۳۴۴ نفر خواهد بود. در حالی که یک میزان زمین ۱۰۰۰ هکتار قابل کشت در دسترس که از طریق بهبود کیفیت زمین های نامرغوب سالی ۵ واحد مثلاً هکتار به آن اضافه شود بعد از ده سال ۱۰۵۰ هکتار خواهد بود. یعنی نسبت تعداد جمعیت در ازاء هر هکتار زمین افزایش می یابد (در این مثال بیست و هشت در صد برای هر نفر) و منابع غذایی را برای هر نفر محدود تر می کند. این استدلال هم بر این واقعیت استوار است که منابع طبیعی محدود هستند و اما افزایش جمعیت خود بخود تعداد را که زیاد می کند تعداد اضافی هم می توانند بعد از مدتی زاد و ولد کنند و خود عامل افزایش جمعیت مازاد بر تعداد قبلی شوند. این خاصیت تصاعد هندسی است. بر این اساس مالتوس نتیجه گرفت که هرگاه شرایط تولید مواد غذایی در طی تاریخ بهبود یافته است مشاهده می کنیم که جمعیت هم افزایش یافته و تا جایی که افزایش جمعیت منجر به کمیابی و قحطی و مرگ و میر شده و این امر تعداد جمعیت در ازاء واحد زمین قابل کشت را کاهش داده و

تبادل مجدداً برقرار می‌شده. هرگاه چنین ساز و کاری در جریان باشد سطح زندگی و معاش در حداقل قابل تامین توسط میزان زمین قابل بهره برداری تثبیت می‌شود. زیرا هرگاه بهبود در معاش حاصل شود جمعیت افزایش و بهبود را مصرف می‌کند و هرگاه جمعیت از میزان حداقل معاش کاهش یابد معاش باقیمانده از جمعیت بهبود یافته و مجدداً جمعیت افزایش می‌یابد و این امر در حالت تعادل جمعیت را در حداقل معاش نگه می‌دارد.

ریکارδο از نتیجه کار توماس مالتوس استفاده کرد و نتیجه گرفت که طی تاریخ هر کجا تولید و تنعم به هر دلیل افزایش یافته جمعیت زیاد شده است. سپس جمعیت زیادتر امکانات تولید را مصرف کرده و در مرحله بعد دچار کمبود و مرگ و میر و کاهش جمعیت شده اند. آنجا که بیماری، جنگ ها و مستبدین موجب مرگ و میر انبوه مردم نشده اند کمبود معاش جمعیت را کاهش داده است به نحوی که در حالت تعادلی دستمزدها در سطح حداقل معاش باقی مانده اند. هرگاه امکان معاش از این حداقل بالاتر رفته جمعیت افزایش یافته و موجب مصرف و کاهش سرمایه‌گذاری شده و هر جا از این کمتر شده ضرورتاً دستمزد افزایش یافته به صورتی که دستمزد در اطراف حداقل معاش باقی مانده است. ریکارδο استدلال می‌کند که حد اقل معاش برای مردم کشور های مختلف، مثل یک کشور فقیر آفریقایی و یک کشور پیشرفته تر مثل انگلستان شامل سبدهای

مختلف و متفاوت معاش است اما به هر حال در هر جامعه همان کارکرد را دارد و همان سازوکار عمل می‌کند.

گرچه در زمان ریکاردو استفاده از ریاضیات در اقتصاد شناخته شده نبود اما او اولین کسی است که یک سیستم تحلیلی در دقت ریاضی را طراحی و مورد استفاده قرار داد. کاری که بعداً در نظریه اقتصاد رایج شد. ابتدا شناختن عوامل مهم و تعیین کننده، ساده کردن و پیراستن عوامل از مطالب غیر لازم، تعیین کار کرد آن‌ها، تعریف روابط بین عوامل مختلف و سپس توجه به کارکرد این سیستم همچون یک موتور مجازی ساخته شده که بر روی میز شما به کار می‌افتد و می‌توانید روند کارکرد آن را ببینید، مانند مکانیزم تعیین اجاره، سود و دستمزد و کارکرد توأمان آنان در نیل به حالت ایستا. ملاحظه می‌شود که سیستم نظری طراحی شده توسط ریکاردو گرچه دارای ایرادهای بارز و مشخصی بود اما کماکان امکان ارائه بینش و نتایج بدیعی را فراهم کرد.

این شیوه ای بود که بعداً توسط اقتصاددانان دیگر و از جمله کارل مارکس به کار گرفته شد. نظریه اقتصادی کارل مارکس تحت تاثیر نظریه اقتصاد دیوید ریکاردو تنظیم شد.

نظریه امتیازهای مقایسه‌ای در تجارت خارجی

ریکاردو برای یک دست آورد قابل توجه دیگر در نظریه تجارت خارجی نیز مشهور است. برای مثال توجه کنیم که اگر فرانسه در تولید غله و پنیر هردو کارآمد تر از انگلستان باشد و در هردو زمینه از نیروی کار کمتری برای

تولید هر واحد غله و پنیر استفاده کند، آیا در این صورت بهتر نیست که هیچ یک از این کالاها را از انگلستان وارد نکند؟ شاید یک فهم عرفی چنین استدلال کند. در کشور ما هم معمولاً در مقابل کسانی که برای تسهیل صادرات استدلال می‌کرده‌اند، پاسخ افراد مخالف این بوده که در کشور ما همه چیز گرانتر از فلان کشور تمام می‌شود و در نتیجه زمینه‌ای برای صادرات نمی‌توان یافت.

پاسخ ریکاردو این است که **امتیازات نسبی است که در تجارت خارجی تعیین کننده هستند و نه امتیازات مطلق.** به عنوان مثل دو کشور انگلستان و فرانسه را تصور می‌کنیم که فرض می‌کنیم در فرانسه نیروی کار لازم برای تولید یک بشکه پنیر دو واحد نیروی کار، و نیروی کار لازم برای تولید یک تن گنم چهار واحد نیروی کار است. در انگلستان مثلاً تولید پنیر هفت واحد و تولید گندم پنج واحد نیروی کار لازم دارد. در این مثال فرانسه در تولید هر دو کالا مزیت مطلق دارد. اما بر حسب مزیت نسبی فرانسه در تولید پنیر نسبت به انگلستان مزیت دارد. چه این که نسبت نیروی کار لازم در تولید پنیر به گندم در فرانسه نیم و در انگلستان یک و چهاردهم است. پس به این نحو به نسبت در فرانسه پنیر ارزانتر از انگلستان تولید می‌شود و به نسبت گندم در انگلستان ارزانتر تولید می‌شود. به این شرایط مزیت نسبی گفته می‌شود. حال اگر در انگلستان یک بشکه پنیر از فرانسه وارد شود و خود یک بشکه کمتر تولید کند هفت واحد نیروی کار آزاد می‌شود که اگر به تولید گندم منتقل شود یک

و چهاردهم تن گندم اضافی تولید می‌شود. اگر فرانسه در مقابل یک تن گندم کمتر تولید کند در آن کشور چهار واحد نیروی کار آزاد می‌شود که اگر به تولید پنیر منتقل شود دو بشکه پنیر بیشتری تولید می‌کند. به این ترتیب اگر دو کشور کالایی که در آن مزیت نسبی دارند، علیرغم وجود مزیت یا عدم مزیت مطلق، را صادر و کالایی که در آن مزیت نسبی ندارند را وارد کنند مجموع تولید در هر دو کشور افزایش می‌یابد.

جدول ۲-

ارقام فرضی مزیت نسبی دو کشور در تولید و تجارت

	فرانسه	انگلستان
نیروی کار لازم برای تولید هر بشکه پنیر	2	7
نیروی کار لازم برای تولید هر تن گندم	4	5
نسبت نیروی کار لازم برای تولید پنیر به گندم	0.5	1.4

“و اما تجارت خارجی خواه محدود شود، ترغیب شود یا آزاد باشد به هر حال همیشه تداوم می‌یابد و رخ می‌دهد؛ هر چند که مشکلات نسبی بر سر راه تولید در کشور های مختلف متفاوت باشند، روند تجارت خارجی بین کشور ها فقط با تغییر در قیمت‌های نسبی در کشور ها تغییر می‌کند، قیمت‌های نسبی و نه مطلق که بر مبنای آن قیمت های نسبی داخلی کالا ها در هر

کشور تولید می‌شوند. و این تجارت بین کشورها و ذات محدودیت‌های اعمال شده نیز خود را در نهایت در توزیع فلزات قیمتی بین کشورها نشان می‌دهد (توضیح: در آن زمان که ریکاردو کتاب خود را می‌نوشت، استاندارد طلا بر قرار بود و نتیجه مبادله خارجی خواه نا خواه با جریان طلا و سایر فلزات قیمتی تنظیم می‌شد امروز این نقش را پول‌های ذخیره بین‌المللی مثل دلار و یورو ایفا می‌کنند. به زبان ساده وقتی صادرات را به صورتی ممنوع کنید واردات خواه ناخواه انجام می‌شود و تا آنجا که این محدودیت موثر بوده به جای کالا ارز خارج می‌گردد و برعکس). این نکته تاکیدی است بر اینکه هیچ مالیات، سوبسید و یارانه، یا ممنوعیت نیست که بر روی واردات و صادرات اعمال گردد و در هر دو طرف مرز نیز به نوبه خود قیمت‌های طبیعی و قیمت‌های بازار کالاها را تغییر ندهد". (ریکاردو؛ اصول اقتصاد سیاسی و مالیات فصل ۷).

ریکاردو در موضوع مالیات هم اندیشه‌های بدیعی را مطرح کرد. ریشه ایده او در مورد مالیات به همان مطلب اجاره بر می‌گردد، او معتقد است که هر نوع مالیات بر دستمزد، درآمد نیروی کار، و سود و یا مالیات بر کالا اثر مخدوش‌کننده بر تخصیص منابع اعمال کرده و موجب ناکارآمدی تولید و ضایعات منابع می‌شود زیرا تصمیم‌عاملین اقتصادی را از تخصیص بهینه دور می‌کند. بنابر این مناسبترین نوع مالیات مالیات بر اجاره است زیرا این مالیات مستقل از تصمیم بهینه در تولید است و مالیات بر ویژگی‌های غیر قابل زائل شدن زمین به حساب می‌آید. البته همین استدلال به

هرگونه رانت قابل تعمیم است. یعنی درآمدی که از ثابت بودن میزان یک نهاده ناشی می‌شود. برای مثال می‌توان تمام درآمد ناشی از درآمد یک خواننده که استعداد خدادادی خاصی دارد یا یک ورزشکار را مالیات گرفت به شرطی که بتوان تعیین کرد چه بخش درآمد ناشی از ویژگی طبیعی خاص او است، که می‌توان مانند اجاره محسوب کرد و از آن مالیات گرفت، و چه میزان مربوط به تلاش و تمرین و بازاریابی او است که نهاده متغیر محاسبه شده و مالیات‌گیری این بخش بر کوشش و تلاش و از طریق ایجاد انگیزه منفی در ایجاد هنرمندان و ورزشکاران جدید اثر نامطلوب اعمال می‌کند.

در مورد ارزش پول ریکاردو به روشنی بیان می‌کند که بدون توجه به قیمت کالاها در یک اقتصاد صحبت از ارزش پول مبنای منطقی ندارد:

“این که بگوییم قیمت کالاها افزایش یافته مشابه این است که بگوییم قیمت پول کاهش یافته است. زیرا بر حسب کالاها است که قیمت نسبی پول سنجیده می‌شود. بنا براین اگر قیمت‌ها بالا برود طلا (منظور پول قابل مبادله بین المللی است) از خارج وارد نمی‌شود تا آن کالا‌های گراننده را خریداری کند. بلکه از کشور خارج می‌شود تا کالا‌های به نسبت ارزانتر خارجی را خریداری و وارد کند.” (مبانی اقتصاد سیاسی و مالیات فصل پنجم)

بیش از دو قرن است که این اصل ساده شناخته شده است. معادله ساده ای وجود دارد، یک طرف معادله کاهش ارزش پول است از جمله به دلیل

افزایش های سریع مقدار آن یا کاهش توان تولید اقتصاد کشور یا کاهش امیدواری مردم به آینده و طرف دیگر معادله افزایش قیمت کالا و خدمات است. برای کسانی که ابتدا به این بحث پرداختند بلافاصله یک وجه دیگر این رویکرد نیز شناخته شده بود. یعنی خروج پول و دارایی قابل مبادله بین‌المللی از کشور به دلیل تورم. همین یک پاراگراف پدیده افزایش قیمت دلار و عدم بازگشت ارز صادرات و مانند آن در کشور ما را توضیح می‌دهد. از همین حکمت ساده می‌توان دریافت که زور هم چاره ساز نیست. هر چه سعی شود دارایی‌های قابل مبادله بین‌المللی مثل ارز و طلا بیشتر کنترل شده و از این طریق ارزان نگه داشته شود، میل به فرار آن‌ها هم بیشتر می‌شود. یک منطق ساده.

دوم- کارل مارکس و سرنوشت محتوم نظام سرمایه‌داری

در نیمه اول قرن نوزدهم اروپا درگیر انقلاب‌ها و بحران‌های بزرگ بود، هنوز آثار انقلاب فرانسه و به قدرت رسیدن ناپلئون و جنگ‌های او ادامه داشت که انقلاب‌های مختلف در سایر گوشه‌های اروپا شعله‌ور شد. از جمله در سال‌های نا آرامی‌هایی در سرتاسر امپراتوری اتریش-مجارستان در جریان بود (هزار و هشتصد و چهل هشت و چهل و نه میلادی)، که به انقلاب و تصرف وین توسط انقلابیون و فرار فردینان اول شاه اتریش منجر شد. در مقابل نهایتاً به شکست نظامی و سرکوب انقلاب توسط نیروهای اشراف و کُنت‌های مناطق اطراف و سرکوب انقلابیون و اعدام بسیاری رهبران انقلاب ختم گردید. این انقلابیون مخلوطی از انگیزه

های مختلف را در سر داشتند از جمله کارگران و دانشجویان که ایده‌های سوسیالیستی انگیزه بارز آنان بود و بسیاری دیگر که از نظم کهن و استبداد و فساد اشرافی به جان آمده بودند. بعد از آن شکست مجدد دورانی از استبداد و دورانی از رفعم و اصلاحات در پی آمد و زنجیره حوادث بعدی هم به جنگ جهانی اول و از هم پاشیدگی و تجزیه امپراتوری اتریش مجارستان در سال ۱۹۱۸ ختم شد.

نظریه ویکو³⁵، تاریخ دان قرن هفدهم ایتالیا، این رویکرد را توضیح می‌دهد. او تاریخ را به سه عصر تقسیم می‌کند. عصر خدایان یا خدایگانان، عصر اشراف و عصر انسان‌ها. در این مقطع از تاریخ اروپا باید عصر اشراف و فتوئال‌ها پایان می‌رسید و عصر انسان‌ها آغاز می‌شد. اما هر دو طرف در گیر آن چالش که در قرن نوزدهم اروپا در جریان بود، یعنی مردم عادی از یک طرف و اشراف از طرف دیگر، شیوه این انتقال را نمی‌دانستند. و این نیز هزینه این انتقال و تحول را برای بیش از یک قرن بسیار بالا برد.

زمانی که کارل مارکس و فردریش انگلز مانیفست کمونیسم را در ۲۱ فوریه ۱۸۴۸ منتشر کردند، اروپا در انقلاب بود و بر خلاف تصور بسیاری، این دو نفر نبودند که انقلاب سوسیالیستی را برافروختند، بلکه آن را تئوریزه کرده و از این طریق راهکار نظری در اختیار انقلابیون بعدی قرار دادند.

³⁵ Giambattista Vico (1668-1744)

چنانکه اولین جلد کتاب سرمایه³⁶ مارکس در سال ۱۸۶۷، نوزده سال بعد منتشر شد. بنابر این انقلاب مزبور تحت تاثیر عوامل دیگر بود.

گزاره زیر، پارگراف آغازین مانیفست کمونیسم مارکس- انگلز است که به نوعی شرایط تاریخی آن زمان را نیز تشریح می کند؛

“یک شبیح بر روی اروپا پنجه انداخته- شبیح کمونیسم. تمام قدرت‌های اروپای قدیم به یک اتحاد مقدس وارد شده اند تا این شبیح را برانند و دور کنند؛ پاپ، تزار، مترنیخ و گیزوت (دو نفر از سیاستمداران معروف اروپا یکی نخست وزیر اتریش دیگری فرانسه)، رادیکال‌های فرانسه، و پلیس مخفی آلمان. کجا می توان حزب مخالفی را یافت که توسط مخالفینش که در قدرت هستند مُهر کمونیست نخورده باشد؟ کجا می توان یافت حزب مخالفی که خود را از اتهام کمونیسم بری ندانسته باشد چه در مقابل مخالفین و دشمنان پیشروتر چه در مقابل مخالفین ارتجاعی‌تر؟ دو نکته از این واقعیت ناشی می شود.

یکم. تمام قدرت‌های اروپا کمونیسم را به عنوان قدرتی در نفس خود به رسمیت شناخته اند.

دوم. گاه آن فرا رسیده که کمونیست‌ها هم موضع خود را به صورت آشکار در مقابل چهره تمام دنیا نمایان سازند. و با تبیین مانیفست حزب خود، با این افسانه کودکانه شبیح مقابله کنند...”

³⁶ Capital: A Critique of Political Economy ۱۸۶۷, ۱۸۸۵, ۱۸۹۴

ممکن است پرسیده شود که اگر طبق تشخیص مارکس اروپا در انقلاب بود پس چه نیازی به نوشتن کتاب سرمایه و یا مانیفست بود. در پاسخ می‌توان گفت آنچه به عنوان کمونیسم یا سوسیالیسم مطرح بود بر اساس ایده‌های ساده‌ای بود مثل واگذاری مدیریت کارخانه‌ها به گروه‌های کارگری و ایجاد انجمن‌های کارگری برای اداره امور اجتماعی. مارکس به این نوع متنوع اندیشه‌های سوسیالیستی، سوسیالیسم عامیانه یا مدینه‌فصله‌ای اطلاق می‌کرد و کمونیسم مورد نظر خود را کمونیسم علمی می‌دانست. به این معنی که در چارچوب الگوی خود نشان می‌داد سرمایه‌داری لاجرم فرو خواهد ریخت و کمونیسم به عنوان مرحله جدیدی از تمدن و تاریخ بشر خواه نا خواه ظهور خواهد کرد. کمونیسم را زاده آینده تحول تاریخ به حساب می‌آورد، در واقع او با سایر اندیشه‌های سوسیالیستی رایج نیز در یک مقابله نظری قرار داشت.

کتاب سرمایه مارکس در سه جلد منتشر شد. کتاب اول را او خود به سرانجام رساند. کتاب دوم بعد از مرگ او توسط فردریک انگلز³⁷ جمع‌آوری و به چاپ رسید. گرچه مارکس امروزه به عنوان نقد کننده نظام سرمایه‌داری شناخته می‌شود و برخی مطالب او دست‌مایه بحث‌های سیاسی است، اما ضروری است دقت کنیم که او از واژه “سرمایه‌داری”³⁸ به ندرت استفاده کرد. در کتاب اول دو مورد و کتاب دوم که انگلز تدوین کرد ۹ مورد و کتاب سوم هیچ. اصولاً این واژه ابتدا بوسیله

³⁷Friedrich Engels (1820-1895)

³⁸capitalism

نویسندگان روزنامه و بعداً در فلسفه سیاسی استفاده شد. اما او از واژه دیگری به کرات استفاده می‌کند که در تشریح نظریه او جایگاه کانونی دارد و ما نیز بهتر است با آن آشنا شویم. آن واژه هم “شیوه تولید سرمایه داری”³⁹ است. او برای این مفهوم تعریف دقیق و بدون ابهامی معرفی می‌کند. شیوه تولید سرمایه داری آن شیوه و سازمانی از تولید است که در آن بازار کار وجود دارد و نیروی کار، در ازاء دستمزد، کار خود را به صاحب سرمایه می‌فروشد. این شیوه سه مشخصه دارد؛ یکی این که صاحب سرمایه و صاحب نیروی کار از هم جدا هستند، دوم صاحب کار صاحب سرمایه نیست و نیروی کار خود را در ازاء دستمزد می‌فروشد و سوم این که فراگرد تولید مولدِ مازاد است. این شیوه سازمان دهی تولید بعد از انقلاب صنعتی بارز شد و هیچ یک از شیوه های تولید قبلی مانند سازمان فئودالی، سازمان خرده مالکی و تولید خانوادگی از این ویژگی برخوردار نبودند. این که شیوه تولید سرمایه داری جدید و در حال گسترش برق آسا بود، برای مارکس آن را به موضوعی درخور کنکاش تبدیل کرد.

جدا از بحث مارکس به عنوان انقلابی، در متن کوتاه حاضر سعی من معرفی مارکس به عنوان اقتصاددان و معرفی این جنبه از کار او است. چنانکه گفته شد کار عمده او کتاب سرمایه است که در سه جلد تدوین شده و جلد دوم و سوم در زمان حیات او تکمیل نشد، به نظر بسیاری، دلیل این امر هم بروز تعارض های منطقی و نظری بود که خود او بعد از جلد اول

³⁹capitalist mode of production

متوجه آن ها شده بود. در واقع خواندن جلد اول جذاب و آموزنده است. اما از جلد دوم متن سرگیجه آور می‌شود چه این که مارکس برای رفع برخی ابهام‌ها به بحث های طولانی می‌پردازد که به نتیجه ای نمی‌رسد. کتاب دوم را فردریش انگلز، بعد از مرگ او، جمع بندی کرد و کتاب سوم بر اساس یادداشت های مارکس توسط انگلز تدوین شد و از این دیدگاه کتابی است مشکل دار تر از جلد دوم. به برخی از این نکات بعداً خواهیم پرداخت.

اصول نظری مارکس اصول اقتصاد کلاسیک است (به اقتصاد دانان قبل از مارکس مثل آدام اسمیت، ریکارد، مالتوس اقتصاد دانان کلاسیک گفته می‌شود). چنانکه قبلاً گفته شد، مارکس از دست‌آوردهای نظری ریکاردو بیش از سایرین بهره برده است.

مانند کلاسیک ها فرض را بر وجود یک اقتصاد رقابتی قرار می‌دهد. بحث ارزش را مانند کلاسیک ها از منظر ارزش نیروی کار می‌نگرد. لیکن با این تفاوت که برخلاف ریکاردو ارزش نسبی کالاها را متناسب با نسبت نیروی کار به کار رفته در آنان نمی‌بیند. زیرا اگر ارزش کالاها را برحسب نسبت نیروی کار محاسبه کنیم آنگاه با مشکل جمع بندی ارزش کالاها روبرو شده و در محاسبه ارزش کل به مشکل بر می‌خوریم. چون بر حسب نسبت ها این جمع بندی عملی نخواهد بود. بلکه او ارزش هر کالا را برابر نیروی کار به کار رفته در تولید به حساب می‌آورد، آن هم برحسب یک مفهوم خاص که ابداع خود او است.

نیروی کار اجتماعی لازم

برای این کار یک مفهوم جدید معرفی می‌کند؛ 'میزان نیروی کار اجتماعی لازم' مورد نیاز برای تولید کالا. او ابزار تولید و ماشین آلات را نیز نیروی کار مرده و منسجم شده تلقی می‌کند. در نتیجه ترکیب نیروی کار و سرمایه را ترکیب دو نوع نیروی کار و در واقع نقش همه را نقش نیروی کار در تولید ارزش، می‌پندارد. چنانکه مقدمات همین بحث در نظریه ریکاردو هم مطرح بود.

توجه می‌کنیم که از نظر مارکس در یک جامعه سرمایه داری نیروی کار هم یک کالا است. ارزش این کالا هم طبق نظر او مثل سایر کالاها بایستی بر اساس تعداد ساعت کاری که صرف تولید آن شده ارزیابی شود. یعنی تعداد ساعت کار که برای آموزش و نگهداری و تولید خوراک و پوشاک و امکانات زیست او صرف شده است. به این مجموعه 'میزان کار اجتماعی لازم' نام می‌نهد. پس توجه می‌کنیم که کار به عنوان ارائه خدمات کارگر در محیط کار مطرح نیست. بلکه او از عبارت 'نیروی کار' استفاده می‌کند و بنابر این نیروی کار معادل است با میزان کار اجتماعی لازم برای تولید یک کالا در روز. اگر یک کارگر در مراحل پرورش، آموزش و زندگی از امکاناتی بهره برده باشد از جمله خوراک و پوشاک و مسکن اینها همه نتیجه نیروی کار دیگران است که در این کارگر به عنوان میزان کار اجتماعی جمع شده. اگر در فعالیت روزانه معادل سه ساعت از این نیروی کار لازم باشد تا تمام امکانات روزانه مصرف و دوام آوری او را

تامین کند پس نیروی کار اجتماعی لازم در فعالیت او سه ساعت است. حال اگر یک کارگر از میزان نیرویی بر خوردار باشد که معادل سه ساعت کار برای تولید روزانه، نیاز زندگی متعارف خود او را تامین کند، اما او هشت ساعت در تولید مثلاً پارچه کار کند، بنابر این کارگر مورد نظر پنج ساعت کار انجام داده که نتیجه آن عاید سرمایه‌دار شده است. مارکس ماحصل این میزان کار اضافی را **”تولید ارزش مازاد می‌خواند.”** این کمیت را با

S

نشان می‌دهیم. در نظریه کلاسیک‌ها بازیگران اقتصاد، در سه طبقه تقسیم می‌شدند؛ کارگران، زمین‌داران و سرمایه‌داران. که البته ممکن بود یک فرد به دو یا هر سه طبقه تعلق داشته باشد (مانند یک کشاورز خرده پا که زمین و ابزار کار خود را نیز داشت و جزء هر سه طبقه بود). مارکس این سه طبقه را به دو طبقه تقلیل داد، یعنی نیروی‌کار و سرمایه‌دار. در این بحث مختصر فرصت ورود به جزییات نیست اما مارکس وارد یک بحث دَورانی می‌شود (سنجش نیروی کار برحسب کالا بر حسب نیروی کار)، در این مرحله از بحث با یکی از تعارض‌های نظریه خود روبرو می‌گردد، که تا جلد سوم کتاب هم همراه او است. یعنی چگونه می‌توان برای این نیروی کار ارزشی ملموس تعیین کرد؟ در سیستم نظری او میزان نیروی کار برحسب کالای مصرفی توسط کارگر برحسب نیروی کاری که آن کالا را تولید می‌کند سنجیده می‌شود، که در کتاب دوم گریبان بحث

اورا می‌گیرد و یکی از تعارض‌هایی است کتاب دوم را عملاً تا پایان عمر او متوقف کرد. اما در اینجا بحث را بر همین مبنا ادامه می‌دهیم.

منظور از سرمایه در نظریه مارکس چیست؟ گرچه همه متغیرهای سیستم مارکس کالا هستند و بر اساس نیروی کار سنجیده می‌شوند اما برای سادگی سنجش به این کمیت‌ها رقم‌های پولی نسبت می‌دهد. به این نحو نقش سرمایه دار آوردن سرمایه یا پول است. این سرمایه تقسیم می‌شود به سرمایه ثابت و سرمایه متغیر. سرمایه ثابت

C

در واقع ماشین‌آلات و ساختمان و ابزار است که نیروی کار متبلور شده دوران‌های قبلی است و سرمایه متغیر

V

که به کارگر پرداخت می‌شود (میزان کار اجتماعی لازم) و کارگر بر اساس آن به تولید می‌پردازد. در این تحلیل مارکس سرمایه دار کار دیگری ندارد (نه نقش کار آفرینی، نه ریسک‌پذیری و نه مدیریت و سازمان‌دهی هیچکدام مطرح نیست).

او نسبت‌های مازاد تولید به میزان سرمایه متغیر را نسبت مازاد می‌خواند

s/v

در نظریه مارکس این نسبت درجه استثمار کارگر را نشان می‌دهد.

نسبت دیگری که در تحلیل مارکس مهم است نسبت ارزش مازاد به جمع ارزش سرمایه است

$$s/(c+v)$$

به این نسبت، نرخ سود یا نرخ بهره می‌گویند. لازم به تاکید است که اقتصاددانان کلاسیک تا مارکس تمایزی بین سود و بهره قائل نبودند و هر دو را نوعی پس ماند تلقی می‌کردند. یعنی از ماحصل تولید و درآمد آن وقتی اجاره و دستمزد پرداخت می‌شد، هرچه باقی می‌ماند سود بود.

اگر از مسئله امکان جایگزینی کار و سرمایه و نقش کار آفرین در ایجاد سود بگذریم، و توجه کنیم که در نظریه مارکس تمام ارزش توسط نیروی کار، یا سرمایه متغییر ایجاد می‌شود و نقش سرمایه ثابت هم فقط باز آفرینی خویش از یک مرحله تولید به مرحله دیگر تولید است، آنگاه از رابطه بالا نتایج قابل توجهی حاصل می‌گردد. متغییر عمده در نسبت فوق

C

یا میزان سرمایه ثابت است. این متغییر با پیشرفت تکنولوژی و بهره‌کشی از نیروی کار (که قاعدتاً صرف سرمایه‌گذاری جدید می‌شود) به مرور زمان فزاینده است. اگر مشتق معادله بالا را بر حسب

C

بگیریم یک کمیت منفی بدست می‌آید. بنابر این نسبت ارزش مازاد به کل سرمایه، در نظام سرمایه داری در طول زمان با افزایش سرمایه ثابت کاهنده خواهد بود.

قانون تحرک کارکردی (دینامیک) نظام سرمایه‌داری

مارکس در چارچوب نظری فوق، در مجموع سه عنصر کارکرد نظام سرمایه‌داری، یا بهتر بگوئیم شیوه تولید سرمایه‌داری، یعنی دینامیک آن را مورد توجه قرار می‌دهد.

سرمایه داران با مشکل تنزل نرخ مازاد رو برو هستند. دائماً باید با افزایش سرمایه و فعالیت سعی کنند سود حاصل کنند چون بدون سود ادامه فعالیت غیر ممکن است و در یک چارچوب رقابتی این امر نرخ مازاد را تنزل می‌دهد و اقتصاد رقابتی این تنزل را از یک بنگاه و رشته تولید به تمام اقتصاد سرایت می‌دهد. اگر نرخ سود که همان نسبت مازاد به کل سرمایه است به صفر نزدیک شود سرمایه داران لاجرم باید تولید را متوقف و سرمایه خود را نقد کنند. این بحران در تمام اقتصاد ظاهر می‌شود به دلیل فرض وجود رقابت که قبلاً گفته شد. مارکس این بحران را “بحران نقد شدن سرمایه” می‌خواند.

سرمایه داران برای جلوگیری از بحران نقد شدن سرمایه یک راه چاره در مقابل خود می‌یابند، یعنی افزایش مازاد، و آن نیز از راه افزایش استثمار کارگران با جذب مازاد بیشتر از کار تولیدی آنان است. برای این کار نیز لازم است یک لشکر از بیکاران را در پشت در کارخانه نگه دارند و از این

طریق دستمزد ها را تنزل دهند. تنزل دستمزد ها و افزایش بیکاران نیز منجر به یک بحران دیگر می‌شود. یعنی چون کارگران مصرف کننده عمده هستند و تعداد سرمایه داران به نسبت بسیار اندک است آنگاه به دلیل کاهش دستمزد، کارگران امکان خرید کمتری دارند و از این نظر مقدار کمتری از ما حاصل نیروی مولد خود را خریداری می‌کنند. در نتیجه سرمایه دار ها با مشکل عدم فروش و کارگران با فقر فزاینده رو برو می‌شوند که آشوب و انقلاب کارگری را به همراه خواهد داشت.

وجه دیگر بحران که از دو وجه دیگر نیز مجزا نیست این است که نظام سرمایه داری با بیش تولیدی و کم مصرفی رو برو است و همیشه کوهی از تولید که به فروش نمی‌رود روی دست آن می‌ماند. این تجلی کارکرد دو مکانیزم بالا است. به این شرایط “بحران کمینه مصرفی” می‌گوید.

مارکس نشان می‌دهد که نظام سرمایه داری در میان این دو بحران که یکدیگر را تقویت می‌کنند، محکوم به فنا و از هم پاشیدن است، نه به دلیل ذات نا مناسب و نکوهیده سرمایه داران بلکه به دلیل بهترین شیوه کارکرد خود که پیوسته نو آوری می‌کند کالا های بیشتر و بهتر و جدید تولید می‌کند به پیشرفت فن آوری و انباشت سرمایه می‌پردازد و همه این رویکرد های مفید و در نفس خود قابل ستایش، روزی مُهر ختم را بر روی پیشانی آن می‌زند. او تصور می‌کند که مادر دهر آبستن می‌شود و از دل این بحران، نوع جدیدی از نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زاده می‌شود که همان کمونیسم است.

از زمان انتشار مانیفست کمونیسم در سال ۱۸۴۶ و انتشار کتاب سرمایه در سال ۱۸۶۷ بیش از ۱۶۰ سال می‌گذرد و نظریات مارکس به شیوه‌های مختلف مطرح شده است. در هیچ کشور سرمایه داری آن فرو ریزش مورد نظر رخ نداده است. انقلاب کمونیستی در روسیه و چین تحقق یافت که هیچیک صنعتی نبودند. و آن انقلاب‌ها هم بر اساس آن ساز و کاری که در نظریه مارکس مطرح شده، رخ نداد.

بعد از انقلاب فرانسه و عواقب طولانی آن و شورش‌هایی که منجر به تغییر نقشه‌های اروپا و امپراتوری اتریش-مجارستان شد، اروپاییان دیگر اشتباهی برای انقلاب نداشتند. انگلیس‌ها هم از انقلاب و آشوب چهار ساله که از سال ۱۶۶۰ شروع شد درس خود را گرفته بودند. علاوه بر این اصلاحات مختلف در اروپا همراه با پیشرفت فن آوری، زندگی کارگران را بهبود بخشید. بلوغ فکری کارگران نیز آنان را در چارچوب احزاب کارگری سازمان داد که نقش مسئولانه و نه تخریبی در حکومت‌ها ایفا کردند. علاوه بر این نکات تاریخی، ایرادهای تئوری در نظریه مارکس وجود داشت که با تصحیح آن‌ها دیگر آن نتایج حاصل نمی‌شد، یکی این که مهمترین عامل مولد، سرمایه انسانی است و نقش سرمایه انسانی از سرمایه فیزیکی مهم‌تر است. دوم در یک نظام رقابتی منطقی استثمار ظاهر نمی‌شود. بنابر این فرض اقتصاد رقابتی که برای کارکرد مکانیزم‌های نظری او لازم است همراه با وجود و تداوم استثمار سازگار نیست. علاوه بر آن نظریه ارزش او مبتنی بر ارزش نیروی کار و ارزش نیروی کار

برمبنای نیروی کار لازم اجتماعی، دارای ایراد منطقی و کاربردی است. آخر این که در دموکراسی ها ایراد ها مطرح و قبل از فرو پاشی بالقوه برای آن‌ها چاره جویی می‌شود.

اما حد اقل یک درس از کار نظری مارکس می توان گرفت و آن این که یک جامعه یک نظام دینامیک است با ساز و کارها و کشش و کوشش‌های درونی و با عمل و عکس العمل های خاص خود. در واقع می توان ایده امکان طراحی یک نظام توأمان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دینامیک را مهمترین دست آورد مارکس دانست، گرچه تلاش او در این زمینه از نظر تاریخی قابل توجه است اما نتایج نظری آن هم کمتر از ایده آل است.

از ویژگی این نو آوری مارکس ایده به نسبت جدیدی است که جامعه یک فرد یا تعدادی فرد نیست بلکه خود یک موجود خاص با قوانین تحرک و تحول خاص خود است که از نیت و خواست افراد می تواند متمایز باشد.

اگر تحت آن فروض مارکس، نظام مورد نظر او در عمل کارگر نیافتاد اما می‌توان از آن درس‌های مختلفی گرفت. مثلاً این که اگر در هر نظام و سازمان اجتماعی اقتصادی یا سیاسی عده‌ای آموختند به دیگران تحمیل و تعدی کنند و دیگران را مورد بهره‌کشی قرار دهند، و برای خود امتیازهای خاص قائل شده و در راه حفظ امتیازات خود دیگران را تحت فشار و محرومیت قرار دهند یا به گوشه برانند باید بدانند که از طرف آن دیگران هم عکس العمل های تشدید شده و به اضعاف بزرگ شده، بدون اراده و

نیت و برنامه شخصی و با همان سازوکار سیستم اجتماعی ظاهر خواهد شد و آنان را گرفتار خواهد کرد.

درس دیگری که می توان از نظریه مارکس گرفت زیر بنا بودن روابط تولید و تعیین شدن روابط اجتماعی و سیاسی بر مبنای این زیر بنا است. مرور تجربه سازمان اقتصادی فنودالیزم، مرکانتالیسم (سیستم سوداگری) ، فیزیوکراتها و جامعه به اصطلاح بورژوازی یا صنعتی که هر یک سازمان اقتصادی و روابط تولید مجزای خود را دارد نشان می دهد که هرکدام نظم و سازمان سیاسی، سلسله مراتب اجتماعی و روابط سیاسی و اجتماعی خاص خود را ظاهر می کند. با تحول سیستم اقتصادی و روابط تولید، مثلاً از فنودالیزم به سیستم سوداگری و صنعتی، ناگهان نظم های کهن اجتماعی و سیاسی فرو می ریزد و نظم دیگری ظاهر می شود.

طبيبان

فصل پنجم

تضارب عصر خرد و عصر سرخوشی (رومانتیزم)؛

مطلوبیت‌گرایی و نقش جان استوارت میل⁴⁰ و جرمی بنتام⁴¹

“نگران این هستم که حیوانات به انسان‌ها بنگرند و آنان را موجوداتی از نوع خود بپندارند، اما موجوداتی که به صورت بسیار خطرناکی عقل سلیم حیوانی خود را از دست داده‌اند - تبدیل شده‌اند به حیوانی دیوانه، حیوانی خندان، حیوانی گریان و حیوانی بسیار ناخوشنود.” (منسوب به فردریک نیچه)⁴².

“ای عشق عقل را تو پراکنده‌گویی کن / ای عشق نکته‌های پریشانم آرزو است

ای باد خوش که از چمن عشق می‌رسی / برمن گذر که بوی گلستانم آرزوست” (مولوی)

قبل از پرداختن به نظریه اقتصادی استوارت میل و جرمی بنتام، لازم است یک مقدمه کوتاهی پیرامون اندیشه فلسفی و اجتماعی در پایان قرن هجدهم و ابتدای قرن نوزده اروپا مطرح شود.

قرن هجدهم را قرن روشنگری می‌شناسند قرن باز آفرینی راه خرد و به همین دلیل نیز به این دوران عصر خرد هم گفته‌اند. عصر خرد با رنه دکارت شروع شد و به امانوئل کانت ختم گردید و در این فاصله مجموعه بزرگی از

⁴⁰ John Stuart Mill (1806–73)

⁴¹ Jeremy Bentham (1748–1832)

نیچه دور شدن از ذات حیوانی را یکی از گرفتاری‌های انسان می‌داند این مفهوم در نوشته‌های مختلف او از جمله
ماخذ زیر مورد تاکید است.

Untimely Meditations (1876)⁴²

نویسندگان و متفکرین و دانشمندان قرار داشتند. از نتایج این دوران شکست و عقب نشینی کلیسای کاتولیک در حیطه اندیشه و کاهش اعتبار و نقش اجتماعی و سیاسی آن بود. با تنزل نقش کلیسا جای خالی اخلاق و رحمت محسوس بود که البته کلیسا نیز در این زمینه و رای ادعا، دست آوردی نداشت.

به همین دلیل نیز برخی نسبت به خشکی و قاطعیت عصر خرد و قدرت و کارکرد و کاربرد انقلاب صنعتی و تحول عظیم و ناگهانی در شیوه زندگی، فرو ریزش نظم فئودالی، و تحول در سازمان اجتماعی در حیطه‌های مختلف عکس العمل نشان دادند که به این عکس العمل روشنفکرانه جنبش رومان‌تیسیم گفته‌اند. اوج این عکس‌العمل در نیمه اول قرن نوزدهم به تحرک‌هایی در اندیشه، هنر و ادبیات و خلق آثار بسیار با ارزشی در این حیطه‌ها انجامید. که تاکید این دست آوردها بر فردگرایی و لزوم شناخت و خودآگاهی احساسی و بر انگیزتن احساسات و شوق شدید بود. این گرایش را به عنوان پیش نیاز لازم برای بهبود شرایط اجتماعی و بهبود روزگار انسان‌ها به حساب می‌آوردند. این تحول به نوعی از خلاقیت‌های روشنفکرانه، فکری و فلسفی و ادبی، هنری و اجتماعی دامن زد که کانون جنبش رومان‌تیسیم محسوب می‌شود. موضع‌گیری در مقابل خشکی خرد و عطف توجه به سرخوشی و احساس. در این مکتب در حیطه ادبیات با نام‌هایی مانند گوته، فردریک شلینگ، گاتلیب فیچ، شکسپیر، الکساندر دوما، ویکتور هوگو، الکساندر پوشکین، ادگار آلن پو آشنا هستیم. این دوران

علاوه بر حیطه ادبیات، تعداد زیادی ستاره درخشان در موسیقی (بتهوون، موزارت، شوپن، چایکوفسکی، مندلسون، وگنر، اشتراس، ریمسی کورساکوف...)، نقاش و سایر حیطه های هنر از انگلستان تا روسیه و آمریکا بوجود آورد. در میدان فلسفه نیز می توان ژان ژاک روسو، هگل و شوپن هاور و نیچه را نام برد.

مکتب فکری رمانتیسم به شعبه ها و تمایلات متعددی منشعب شد بعضاً بسیار متفاوت و ضدونقیض (ویکتور هوگو احساس را در جهت محبت و بخشش و ترحم به فروافتادگان ترغیب می کرد بتهوون در جهت دوستی و انسانیت سنفونی می ساخت (به عنوان نمونه 'بخش چهارم سنفونی شماره ۹' در ستایش سرخوشی⁴³). تصنیف این بخش سنفونی توسط فردریک شیلر شاعر آلمانی و دوست بتهوون سروده شد. از این بحث نمی توان گذشت بدون نگاهی به بخشی از آن تصنیف؛

این تصنیف را فردریک شیلر دوست بتهوون در سال ۱۸۰۸ سروده بود و بتهوون قسمت آخر سنفونی شماره نه را بر مبنای آن ساخت.

بخشی از تصنیف در ستایش سرخوشی؛

آه، دوستان

نه با این نغمه!

بلکه اجازه دهید نغمه دلپذیرتری ساز کنیم.

و نغمه ای شادتر

سرخوشی!

سرخوشی!

⁴³ Ode to joy

سرخوشی، شراره زیبای الهی،

دختر 'الیسیوم'.

ای وجود آسمانی، ما به پناهگاه تو وارد می‌شویم

سرمست و بر افروخته!

جادوی تو دوباره پیوندمان می‌دهد،

در آنجا که رسوم، اکیداً تفرقه می‌افکنند.

همه مردم دوباره به سوی برادری می‌روند،

با بال‌های ظریفی که عنایت کرده‌ای.

آنان که در تلاش عظیم موفق شده‌اند،

که دوستِ دوستان باشند.

و هر کس توانسته است عشق همسری زیبا را بدست آورد،

و در این برایش عشرتی است.

بله و حتی کسی که فقط یک وجود زنده را می‌شناسد که در این دنیا او را از آن خود بدانند!

و البته کسی که چنین لیاقتی را در پیوند زدن ندارد باید به حال خود بگرید

....

ای میلیون‌ها انسان! در آغوش بگیرید

این بوسه به تمام جهان را!

برادران، در بالای چتر نیلگون پرستاره

بایستی پدری دوست داشتنی سُنکی گزیده باشد.

ای میلیون‌ها انسان! آیا فرو افتاده اید؟

آیا خالق را حس می‌کنید، دنیا را چطور؟

او را جستجو کنید، در بالای چتر نیلگون پر ستاره!

بالاتر از ستاره‌ها، آنجا بایستی نشسته باشد.

طرف دیگر طیف، از نیچه فیلسوف آلمانی می‌توان نام برد که از ضعف و میانمایگان و کم‌کاران و مسئولیت‌گریزها ابراز نفرت می‌نمود و آنان را در خور نابودی می‌دانست. استدلال می‌کرد که ارزش‌های مبتنی بر شفقت و مدارا و مانند آن ارزش‌های گمراه‌کننده‌ای هستند که انسان را از نائل شدن به ابرانسان یا انسان برتر باز می‌دارد. توضیح این نظر را در کتاب‌های مختلف خود و از همه مهمتر کتاب شگفت‌انگیز “چنین گفت زرتشت” ارائه کرده است:

“اگر در بازارگاه از ابرمرد و انسان برتر صحبت کنی، اجامر عوام‌الناس پشت چشم نازک خواهند کرد و خواهند گفت؛ ما به انسان برتر باور نداریم، ما همه برابریم، در مقابل خدا، ما همه برابریم!” (کتاب چنین گفت زرتشت، فردریک نیچه)⁴⁴.

این فیلسوف نیز نظریه خود را براین قرار می‌دهد که مهمترین تقوا، زندگی کردن در خطر است و این که ارزش‌های متعارف عصر خرد مانند برابری را باید کنار گذاشت، اگر لازم باشد انسان عادی را فدا کرد و جهان را برای ظهور انسان برتر، یا ابرمرد، آماده ساخت. اندیشه‌هایی که مورد توجه و عمل حزب هیتلر قرار گرفت و فجایع انسانی تاریخی ببار آورد.

به طور خلاصه در حالی که خردگراها بر واقعیت‌ها، مشاهدات، حسابگری و کاربرد خرد متمرکز بودند رومانتیست‌ها به احساس، شوق و به زیبایی‌های طبیعت توجه داشتند. و نوع تنوع اندیشه‌های آنان از لطیف

⁴⁴ Thus Spoke Zarathustra (1883-5)

ترین احساسات تا شدید ترین بروز و ظهور خشم و درماندگی را دربر می‌گرفت.

در بخش بعدی به معرفی دو نفر از اندشمندان اقتصادی عصر رومان‌تیسیم می‌پردازیم؛ یکی جان استوارت میل و دیگری جرمی بنتام.

جان استوارت میل

جان استوارت میل⁴⁵ از بزرگترین اقتصاددانان مکتب لیبرالیزم از لحاظ دست آوردهای تئوری محسوب می‌شود. خصوصاً نظریاتی که در کتاب “مبانی اقتصاد سیاسی”⁴⁶ مطرح کرد حائز اهمیت است. این کتاب از تاثیر گذار ترین کتاب‌های قرن نوزدهم بود و در زمان او هفت بار تجدید چاپ شد. جان استوارت میل، اما در زمان خود در حیطه پیشنهاد‌های سیاست گذاری، از زمره مجموعه اقتصاددانان رادیکال به حساب می‌آمد و دلیل آن نیز تاثیر پذیری از اندیشه عصر رمانتیسیم بود. رادیکال به این معنی که نظم موجود جامعه انگلستان را معیوب می‌یافت و به جد و جهد در جهت تصحیح آن از طریق تالیف و مباحثه و مشارکت در فعالیت سیاسی می‌کوشید. آنچه می‌توان به او، پدرش و جرمی بنتام نسبت داد مکتبی است که به **مطلوبیت‌گرایی**⁴⁷ معروف شده است. این مکتب به مرور زمان از توجه و اهمیت بیشتری برخوردار شد و همچنین اندیشه‌های مکتب

⁴⁵ John Stuart Mill (1806-1873)

⁴⁶ Mill, John Stuart. Principles of Political Economy (1848)

⁴⁷ Utilitarianism

مطلوبیت‌گرایی مورد بدآموزی و کج فهمی نیز قرار گرفت. در قسمت بعدی به معرفی این مکتب، که فیلسوف عمده آن جرمی بنتام است، می‌پردازیم. لیکن لازم است از تاثیر عصر رومان‌تیزم بر اندیشه‌های جان استوارت میل سخنی گفته شود. جان استوارت میل تحت اندیشه شاعران انگلستان عصر رومان‌تیزم قرار داشت و نقش آنان در اندیشه و تالیفات او قابل مشاهده است. جان استوارت میل، بخصوص تاکید آنان بر اهمیت فرد انسانی، انسان دوستی و طغیانگری آنان را می‌ستود. از جمله شاعر معروف ساموئل کولریج⁴⁸ بر اندیشه‌های او تاثیر به‌سزایی داشت. برای درک حالوهوای فکری این دوران چند سطر از شعر تصنیف درماندگی⁴⁹ کولریج در پایین نقل می‌شود

ای بانو!
ما به جز از کشته ندرّویم،
و فقط در طی زندگی ما است که طبیعت زنده است:
آنچه آن ما است لباس عروسی او می‌شود، و از او برای ما فقط کفنی ارمغان است.
آیا ما لیاقت چیزی با ارزشتر را داریم،
که این دنیای بی جان سرد فراهم کند،
برای این جمعیت انسان‌های بی‌نوای بری از عشق،
آه، فقط از روان ما است که ممکن است نوری بتابد، یک نشان شکوه، یک هاله مبهم روشن، که
زمین را در آغوش بگیرد-
و فقط از روان ما است که می‌توان نوایی ساز کرد، شیرین و پر قدرت که فقط زاییده روح
می‌تواند باشد،

⁴⁸ Samuel Taylor Coleridge

⁴⁹ Dejection: An Ode

بهتر و فاخر تر از هر شیرینی که از زندگی و عوامل دنیا حاصل شود.

اگر بخواهیم این فرازها را خلاصه کنیم بخش اول این شعر با این بیت
خیام قابل توصیف است،

کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست / فردا همه از خاک تو برخواهد رُست
(خیام)

و این که در این دنیای خشک و بی روح فقط تجلی زیبایی روح و روان ما
است که می تواند زندگی را برای ما و همه انسان ها مطبوع کند. قسمت
آخر شعر را هم می توان با این بیت مولوی خلاصه کرد،
در این خاک، در این خاک، در این مزرعه پاک / بجز مهر، به جز عشق،
دگر تخم نکاریم (مولوی)

آنچه از تاثیر عصر رومانتیسم در آثار او منعکس است یکی اعتقاد به
آزادی افراد برای انتخاب شیوه زندگی خود بدون دخالت و تعدی دولت و
دیگران، اعتقاد به این که مادیات به تنهایی نباید هدف زندگی باشد
و مهربانی و طلب بهروزی برای همه انسان ها خود هدفی فاخر است و
دیگر این که طبیعت یک منشأ زیبایی و الهام بخش اندیشه انسان و
کیفیت زندگی است. این مشاهده که مادیات نباید مهمترین هدف باشد، و
عوامل دیگر نیز مهم هستند، سبب شد او "مطلوبیت" و "شادمانی" و
پرهیز از "رنج و ادبار" را به عنوان ضابطه اخلاقی برای مبانی اقتصادی
معرفی کند. خوشحالی، شادمانی و مطلوبیت علاوه از مادیات از طبیعت،
زیبایی، مهربانی، روابط انسانی، هنر و ادبیات و مفیدو مولد و خلاق بودن

شخص هم حاصل می‌شود، منکر اهمیت مادیات نیز در این باب نمی‌توان بود. گرچه پایگاه فلسفی جان استوارت میل بر خرد و استدلال استوار بود، همانند اندیشمندان عصر روشنگری، نظریه اقتصادی او نیز بر مبنای اصل آزادی فعالیت اقتصادی استوار بود، اما از تاثیر عصر رمانتیسم هم بهره وافر داشت.

تکمیل نظریه “حالت ایستا”، که قبلاً در بحث دیوید ریکاردو با آن آشنا شدیم، از دست آوردهای نظری او است. او متوجه این نکته شد که به دلیل رشد جمعیت، با توجه به نظریه توماس مالتوس، و قاعده بازده نزولی به موجودی سرمایه و زمین، به تدریج نظام اقتصادی به یک حالت تعادل و ایستایی میل می‌کند. بنابر این تصور رشد اقتصادی دایمی و بهبود زندگی مردم از مجرای توقع افزایش مداوم تولید غیر واقع‌بینانه است. در نتیجه به دلیل محدودیت لاجرم کمیت، آنچه باید مورد توجه قرار گیرد بهبود کیفیت زندگی است. گرچه پس از او پیشرفت تکنولوژی و توسعه تجارت جهانی یک دوران طولانی رشد اقتصادی را فراهم کرد اما در شرایط سکون رشد تکنولوژی و سکون کارایی، منطق “حالت ایستای اقتصاد” منطق صحیحی است.

او متوجه این نکته بود که بهبود شرایط اقشار تنگ دست ممکن است بخودی خود تحقق نیابد و نیازمند انجام برنامه‌هایی است که بعضاً ورود دولت را ضروری می‌سازد. از جمله طرفدار تصویب قوانین حداقل دستمزد، حقوق کارگران، حق ایجاد تشکل کارگری، آموزش عمومی و دخالت دولت

در جلوگیری از انحصار بود. برخی نظریات او مقدمه‌ای بر مباحثی محسوب می‌شود که بعداً تحت عنوان شکست بازار و اقتصاد رفاه مطرح گردید.

مکتب فکری که با نام او و جرمی بنتام عجین است مکتب مطلوبیت‌گرایی است. هر تحول در اندیشه اقتصادی همراه با یک ایده اخلاق خاص آن تحول بوده است. چنانکه در مورد بحث آدام اسمیت دیدیم. در این مورد هم جان استوارت میل، در رساله مطلوبیت‌گرایی⁵⁰ ابتدا مبانی فلسفه اخلاق از زمان‌های باستان را تشریح می‌کند و نتیجه‌گیری می‌کند که **باور به پیگیری بیشترین خوشحالی برای بیشترین افراد بهترین مبنای اخلاقی برای فرد انسان و جامعه و حکومت است.** در قالب نظریه مطلوبیت اصل اخلاقی خاص این نظریه را چنین تصریح می‌کند؛ هر عملی اخلاقاً صحیح است اگر خوشحالی عمومی را تقویت و رنج و درد عمومی را کاهش دهد یا مانع شود. عملی بد است که منجر به کاهش مطلوبیت دیگران یا ایجاد درد و رنج و ادبار دیگران شود. هیچکس نباید مجبور شود برای خوش آیند دیگران زندگی کند و برای رضایت دیگران سبک زندگی خود را انتخاب کند. درجه‌ای از دیگرخواهی وظیفه همه است، از آن بیشتر داوطلبانه و بر اساس اصل شایستگی است.

فلسفه مطلوبیت‌گرایی به سادگی بر چند اصل قرار دارد؛ اصل مقبولیت. همه افراد به دنبال خوشحالی، لذت بردن از زندگی و اجتناب از درد و رنج

⁵⁰ Mill, John Stuart. Utilitarianism (1861)

هستند، این نکته مورد توافق همه انسان‌ها است. دوم اصل شمول، نیل به خوشحالی و مطلوبیت برای مردم به عنوان یک هدف برای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی اجتماعی کافی است. اگر حکومت‌ها بر افزایش خوشحالی و کاهش درد و رنج مردم تمرکز کنند، به عنوان وظیفه حکومت، کفایت می‌کند. سوم بی طرفی، یعنی خوشی همه به صورت مساوی مورد نظر است و خوشی هیچکس به دیگری رجحان ندارد.

او به این امر قائل است که لذت سطوح مختلف دارد. بالاترین سطوح لذت، لذائذ ذهن و فکر هستند که از احساس اخلاقی، اندیشه خلاق و هنر حاصل می‌شود. سپس لذت ناشی از فعالیت و تلاشگری است و سایر لذائذ را خوشی‌های منفعل به حساب می‌آورد.

در حیطه اجتماعی هدف تعریف شده مطلوبیت‌گراها ضرورت تصمیم جمعی یا حکومتی در جهت حد اکثر کردن مطلوبیت بیشترین تعداد افراد جامعه و پرهیز از ایجاد درد و رنج و ادبار تعیین می‌شود.

در زمان او هم منتقدانی که ایده مطلب را نمی‌گرفتند یا به نفع جایگاه و منافع خود نمی‌دیدند، این نظریه را تحت عنوان تشویق خوش گذرانی و بی‌مبالاتی‌گری مطرح و نقد می‌کردند. او در رساله مطلوبیت‌گرایی به این ایرادها نیز پاسخ می‌دهد.

یک زمینه تفسیر نادرست از این نظریه نیز توسط فلاسفه اخلاق قرن بیستم مطرح شد، مثلاً با طرح معماهایی از این دست؛ اگر مثلاً پنج بیمار که در

بیمارستان منتظر دریافت عضو بوده، مانند قلب و کلیه و سایر اعضا حیاتی و در معرض مرگ هستند، آیا صحیح است که یک فرد سالم که برای مشکل جزیی به بیمارستان مراجعه کرده بوسیله پزشک میرانده شود و اعضای بدن او صرف نجات جان پنج نفر دیگر شود؟ افرادی که این پرسش را مطرح می‌کنند پاسخشان نیز این است که از دید فلسفه اخلاق مطلوبیت‌گراها این عمل اخلاقی است. زیرا جان یک نفر فدا شده و جان پنج نفر نجات یافته و مجموع خوشحالی و مطلوبیت افزایش یافته است.

این نوع استدلال مربوط به عدم درک فلسفه اخلاق و عدم درک فلسفه مطلوبیت‌گرایی است. یکم وظیفه اخلاقی پزشک گرفتن جان افراد نیست و این مطلب قبل از تصمیم برای نجات بیماران دیگر مطرح است و حیطة عمل پزشک بایستی حیطة اخلاق خاص خود را داشته باشد. دوم این که این نوع کسب مطلوبیت و حذف مطلوبیت قابل محاسبه نیست. اگر حتی فرض کنیم که مطلوبیت در امور معمول زندگی مثل تغذیه، استفاده از مسکن و فرهنگ و تشکیل خانواده حتی قابل سنجش عددی⁵¹ (که معمولاً نیست) یا قابل تصور مقایسه⁵² ای باشد، اما در مورد اینگونه موارد فرضی، موضوع از حیطة محاسبه قابل سنجش بیرون می‌رود. اگر کسی نا خواسته تلف شود عدم مطلوبیتی بیش از آن برای آن فرد قابل تصور نیست. می‌شود عدم مطلوبیت وی را بی نهایت تصور کرد. فرضاً افرادی که زنده مانده اند، به دلیل آن پیوند اعضا، نیز هر یک بی نهایت مطلوبیت

⁵¹Cardinal

⁵²Ordinal

کسب کرده اند، چون از مرگ نجات یافته اند. اما چون بی‌نهایت یک عدد نیست و ریاضی دانان بی‌نهایت‌های مختلف دارند، پنج بی‌نهایت مثبت باضافه یک بی‌نهایت منفی عددی مبهم است و نمی‌توان روی آن حساب کرد. بنابراین موضوع‌هائی از این دست خارج از مبانی مطلوبیت‌گرایی است.

یک مثالی که برخی فلاسفه اخلاق مطرح می‌کنند و بر اساس بر داشتی که خودشان از مطلوبیت‌گرایی دارند تفسیر می‌کنند، موردی است مربوط به غرق یک کشتی انگلیسی در سال ۱۸۸۴. سه نفر از خدمه این کشتی در قایق نجات شناور شدند. برای سه هفته در دریا بدون آب و غذا سرگردان بودند تا این که دو نفر از سرنشینان تصمیم به قتل پسر ۱۷ ساله که مستخدم کشتی بود، و تغذیه از گوشت او، گرفتند و بالاخره نجات یافتند. پس از رسیدن به ساحل آن سرنشینان دستگیر و پرونده ای برای آنان تشکیل شد. برخی ناظرین و روزنامه‌ها استدلال می‌کردند که به هر حال هر سه نفر قرار بود بمیرند. با این اقدام دونفر زنده مانده و یک نفر مرده است. اگر از دید سرجمع مطلوبیت نگاه کنیم بایستی قاعدتاً مثبت بوده باشد، این پرونده در دادگاه انگلستان مطرح بود و نهایتاً رأیی که صادر شد یک زمینه برای بسیاری از آراء قضایی بعدی شد. رای نیز این بود که نیاز توجیه کننده انجام جنایت نیست.

حال اگر افرادی به خواهند بر اساس محاسبه جمع مطلوبیت در این مورد قضاوت کنند، به این نحو که گرچه یک نفر تلف شده اما دونفر نجات

یافته‌اند و سرجمع مطلوبیت افزایش یافته، این نیز مانند مثال قبلی نمی‌تواند مصداق چارچوب مطلوبیت‌گرایی باشد.

اصولاً و از این گذشته، موضوع بحث اقتصاددانان در ارتباط با مطلوبیت انجام امور و فعالیت‌های معلوم مثل اجرای برنامه‌های رفاهی، بهبود قوانین، رفع مزاحمت‌های حکومتی، بهبود شرایط برخورد با مردم در مراوده‌های دولتی و خصوصی، کمک به توسعه سرمایه انسانی مردم، مطبوع سازی محیط‌های اجتماعی، بهبود محیط زیست، در دسترس قرار دادن کالاهای مشاع مانند کتابخانه، مراکز ورزشی، مراکز هنری و تفریحی، پارک‌ها، پارک‌های جنگلی، امکان دسترسی عمومی به سواحل دریا، تدارک برای حفظ حقوق و حفظ عزت نفس انسان‌ها، خدمات رفاهی و پوشش بیمه‌ای، انسانی کردن فراگردهای دادرسی و زندان و مجازات و مانند این‌ها است.

پاسخ به این نوع پرسش‌ها و ایرادها، که نمونه آن در فرازهای قبلی مطرح شد، بر مبنای اصول نظریه مطلوبیت‌گرایی، می‌تواند این باشد که یک فرض مبنایی و زمینه‌ای که باید در نظر داشت، **حفظ حقوق طبیعی** است. که یکی از آن حقوق حق حیات است. زائل کردن حق حیات افرادی بر اساس هیچ نوع محاسبه‌ای جایز نیست. از آن که بگذریم، چنانکه گفته شد، وارد شدن عدد بی نهایت هر محاسبه‌ای را مبهم می‌کند، در چارچوب علم اقتصاد زمینه‌هایی که ممکن است مطلوبیت افرادی کم شود تا مطلوبیت دیگران افزایش یابد مسئله مالیات یا قانونگذاری‌هایی است که

عده ای را به نفع دیگران محدود می‌کند، از جمله محدودیت های محیط زیستی، محدودیت انحصارها، و مانند آن. که این موارد نیز نظریات و مباحث خاص خود را دارند.

چنانکه گفته شد، جان استوارت میل به دلیل اندیشه‌های اصلاحی که داشت، به پیشنهاد برخی دوستان داوطلب نمایندگی مجلس شد. او سه سال به عنوان نماینده انتخاب گردید و در این سال ها برای حق رای زنان، تعیین حد اقل دستمزد و گسترش آموزش عمومی تلاش کرد. در مورد دوره مبارزه انتخاباتی مطلبی را در کتاب خاطراتش⁵³ نوشته که جالب است. او می‌نویسد که طبق معمول دوره تبلیغات انتخاباتی، گروه‌های مختلفی او را برای سخنرانی در مورد برنامه هایش دعوت می‌کردند. از جمله به یک گردهم‌آیی تشکل کارگری هم دعوت شد. در انتهای سالن عده ای بنری را در دست گرفته بودند به نقل از او که زمانی در جایی گفته بود “کارگران دروغگو هستند”. در پایان جلسه، مجری از او پرسید که نظر تو در مورد مطلب آن بنر چیست؟ جان استوارت میل جواب داده که درست است اما جمله کامل این است که من گفته ام کارگران دروغ می‌گویند اما کارگران انگلیسی کمتر دروغ می‌گویند. کارگران به شدت برای او کف زدند و او را تشویق کردند. مجری پرسید می‌دانید چرا شما را تشویق کردند؟ برای این‌که به آن ها راست گفتید. سایر کاندیداها پیوسته مطالبی را در زمان

⁵³ Autobiography of John Stuart Mill (1873)

مبارزه انتخاباتی گفته اند که دروغ از آب درآمد. و کار چگران از دروغ شنیدن از سیاست بازان بیزار هستند.

این نکته خود جالب است که در قرن نوزدهم کارگران انگلیسی به درجه ای از بلوغ اجتماعی رسیده بودند که برای صداقت و واقع گرایی ارزش قائل باشند و کسانی را که قول های غیر عملی و فریبنده می دهند بشناسند. نهایتاً هم توانستند به تدریج حزب خاص خود را تشکیل دهند که یک پایه از سیستم سیاسی انگلستان بوده است.

جرمی بنتام، مطلوبیت‌گرایی و مبانی قانونگذاری

بنتام معاصر جان استوارت میل و همکار او و پدرش بود. او اقتصاددان، حقوق‌دان و فیلسوف بود و نقش قابل ملاحظه‌ای در هر سه زمینه ایفا کرد. مهمترین کتاب او "یک مقدمه بر مبانی اخلاق و قانونگذاری"⁵⁴ از تاثیرگذارترین آثار او در زمینه پیوند مطلوبیت‌گرایی و حقوق و قانونگذاری است. کتابی است که برای قانون‌گذاری و اصلاحات حقوقی جهت‌های روشن و کاربردی را مشخص می‌کند. آنچه در کتاب مزبور آمده قانونگذاری را از سطح اقدامات موردی و ردیف کردن بندها و تبصره‌ها به سطح بالاتری ارتقاء می‌بخشد که آن نیز ارائه ابزاری برای بهبود مطلوبیت اجتماعی و اجتناب از اعمال درد و رنج و ادبار به مردم است. اصل اخلاقی پیشنهادی او نیز مبتنی بر مطلوبیت است. هرچه مطلوبیت، شادمانی و خوشحالی جامعه را افزایش دهد "خوب" و هرچه درد و رنج و

⁵⁴ Bentham, Jeremy. An Introduction to the Principles of Morals and Legislation. (1789)

ادبار را افزایش دهد "بد" است. او استدلال می‌کند که مباحث اخلاقی فلاسفه اخلاق گذشته پیچیده و غیر قابل کار برد اما مبنای "مطلوبیت" ساده و قابل کاربرد است. به همین دلیل نیز در کتاب مبانی اخلاق و قانونگذاری شرح مبسوطی از انواع و اقسام خلاف و مراحل دادرسی را بررسی می‌کند. به عنوان نمونه برخی از پیشنهادها کتاب مزبور در پایین آمده است؛

از نظر بنتام انسان بیش از هر چیز تحت کنترل خوشحالی و بدحالی، لذت بردن از زندگی یا تحمل درد و رنج است. این حالتها مهمترین انگیزه‌های تعیین خوب و بد برای انسانها هستند، و تمام انگیزه‌ها و حرکتهای و تلاش‌های ما را کنترل می‌کنند. این دو حالت را تحت عنوان "اصل مطلوبیت" مورد بررسی قرار می‌دهد. اصل مطلوبیت را چنین تعریف می‌کند؛ آن اصلی است که هر عمل را در هر حال یا تایید یا رد می‌کند، و این کار برحسب سازگار بودن آن عمل با افزایش یا کاهش رضایت خاطر طرف ذی‌ربط انجام می‌شود. خواه یک فرد باشد یا مجموعه‌ای از افراد یا هر تصمیم حکومت. منظور از مطلوبیت نیز آن ویژگی اشیاء است که منفعت و فایده‌ای ایجاد کند، شادمانی، خوشحالی یا شغف بوجود آورد یا به آنچه دلخواه است ختم شود، یا این که جلوگیری و ناراحتی را بگیرد.

در کاربرد اصل مطلوبیت نیز بنتام توجه می‌دهد که برخی از آنچه در کوتاه مدت مطلوبیت حاصل می‌کند، مانند زیاده روی در خوردن، ممکن است در آینده به ایجاد رنج و عدم مطلوبیت ختم شود. بنابراین آنچه در اصل مطلوبیت مورد توجه است جمع جبری این دو است و اگر چیزی اکنون لذت بخش باشد و در آینده درد و ناراحتی بیشتری حاصل کند،

چنانکه جمع جبری آن دو منفی باشد، براساس اصل مطلوبیت بایستی از آن اجتناب شود.

بنام سپس به مرور برخی فلسفه های کُفّ نفس و دوری از مواهب جهان و پیگیری زهد و بدور انداختن خوشی های جهان، که از زمان باستان مطرح بوده می‌پردازد. او جمع‌بندی می‌کند که برخی فرقه‌ها چنین شیوه‌هایی را در پیش گرفته‌اند و افرادی نیز خود را به فلاکت انداخته‌اند و متحمل درد و رنج و محرومیت کرده نه به اجبار بلکه بعضاً به اختیار. اما این افراد و گروه‌ها هر چند که ممکن است فضیلتی در سطح شخصی برای خود قائل بوده باشند اما موردی یافت نمی‌شود که مجبور کردن دیگران به این شیوه‌ها را فضیلت بشمارند یا وظیفه خود بدانند که آن فلاکت را به دیگران نیز تحمیل کنند. این فرقه‌ها ممکن است خودآزاری و خودزنی را در حدی فضیلت تلقی کنند اما تحمیل همان را به دیگران گناه می‌دانند. اگر برخی فرقه‌ها زهد و تنبلی ناشی از آن را توصیه می‌کنند، گرچه زهد-به عنوان کناره گیری و تنبلی- مادر همه فسادها است، اما این را به عنوان یک فضیلت در نظر ندارند بلکه به عنوان مسیری برای تقدس بحساب می‌آورند.

طی تاریخ این شیوه های زهد و ترک دنیا و تحمیل درد به خویشان نتوانسته به شیوه رایج و مبنای اخلاق اجتماعی تبدیل شود. اما پیگیری مطلوبیت و اجتناب از درد و رنج می‌تواند. بخصوص بنام رعایت این اصل را در ملاحظات قانون گذاری لازم می‌داند. او استدلال می‌کند که خوشحالی و ایمنی مردم و هرآنچه در همان میزان است یعنی اجتناب از ایجاد درد و رنج و ادبار برای جامعه، تنها هدفی است که قانون‌گذار در امر قانونگذاری بایستی پیگیری کند.

بنتام معتقد است، چهار گروه سرچشمه وجود دارد که شادمانی، خوشالی و لذت یا درد و رنج از آن نتیجه می‌شود، این چهار گروه عبارتند از منشاء فیزیکی، سیاسی، اخلاقی و مذهبی. و از آنجا که خوشنودی و ناخوشنودی مطلوبیت یا عدم مطلوبیت از هرکدام نتیجه می‌شود او به تشریح جزییات عوامل موثر بر مطلوبیت و عوامل ضد مطلوبیت می‌پردازد و اهمیت هر یک و تاثیر هرکدام بر مبانی اخلاق را تشریح می‌کند. برای مثال لذت‌ها را به این موارد تقسیم می‌کند؛ لذت حواس، لذت ثروت، لذت مهارت، لذت دوستی، لذت حسن شهرت، لذت قدرت، لذت مهربانی، لذت بخشندگی، لذت خیرخواهی، لذت خاطر، لذت خیال پردازی، لذت امیدواری، لذت عضو جماعت بودن، لذت حس آسودگی. و عکس همین موارد را نیز عکس مطلوبیت یا عامل دچار بودن به درد و رنج و ناراحتی می‌داند. درد محرومیت، درد های ناشی از حواس، درد ناشی از غیرعادی و غیرمتعارف بودن، درد دشمنی، درد بدنامی، درد حس همدردی،... از نظر او این زمینه ها می‌توانند در امر قانونگذاری مورد توجه قرار گیرند.

در کتاب مبانی اخلاق و قانون گذاری به تحلیل ریزه کاری‌های قانون گذاری و امر دادرسی و ملاحظات مربوط به این زمینه‌ها می‌پردازد که مباحث بسیار قابل توجهی هستند، لیکن ما در اینجا از ورود به آن مباحث اجتناب می‌کنیم و صرفاً به چند نکته که به منظور اصلی بحث مربوط می‌شود بسنده می‌نمائیم. یعنی به تشریح چند نکته از کار برد اصل مطلوبیت در امر قانونگذاری می‌پردازیم.

از نظر بنتام هدف عمومی که همه قوانین بایستی داشته باشند، افزایش شادمانی و مطلوبیت جامعه، و در درجه اول تا آنجا که ممکن است،

جلوگیری از و حذف هر چه بیشتر از عواملی که منجر به کم شدن شادمانی و مطلوبیت می‌شود، یعنی تا حد امکان حذف بدکرداری و شرارت.

بنتام اضافه می‌کند، تا آنجا که به قوانین مربوط می‌شود باید توجه کنیم **هر نوع تنبیه خود نوعی بدکرداری و شرارت است**. همه تنبیه‌ها در ذات خود شیطانی هستند. بر مبنای اخلاق مبتنی بر مطلوبیت اگر قرار باشد برخی تنبیه‌ها پذیرفته شود، باید بتوان از آن تنبیه انتظار داشت که یک نوع شر بزرگتر را مانع شود. در نتیجه در موارد زیر هیچ تنبیهی نباید اعمال شود. یعنی قوانین لازم است به نحوی تنظیم شوند که هیچ نوع تنبیه در موارد زیر اعمال نشود؛ یکم مواردی که تنبیه جایگاهی ندارد، یعنی مواردی که شرارتی نیست که تنبیه مانع آن شرارت شود یا بهانه تنبیه اصولاً شرارت محسوب نشود. دوم زمانی که بی‌تاثیر باشد، یعنی تنبیه نتواند به نحوی انجام شود که تاثیری در ممانعت از بدکرداری مورد نظر داشته باشد. سوم هنگامی که مقرون به صرفه نباشد، یا بسیار پرهزینه باشد و بدکرداری ناشی از تنبیه بیشتر از آن بدکرداری که قرار است جلوگیری کند باشد. پنجم زمانی که تنبیه لازم نباشد، یعنی بدکرداری خود بخود متوقف شود و یا با هزینه ناچیز ممانعت گردد.

او، بر همین مبنای مطلوبیت و متناسب بودن تنبیه با جلوگیری از جرم به تشریح شرایط مختلف جرم و چگونگی قانونگذاری برای آن می‌پردازد. برای مثال چون دستگیر شدن مجرم یک رخداد احتمالی است (یعنی احتمال فرار و دستگیر نشدن وجود دارد) هزینه تنبیه بایستی بیش از منفعت جرم باشد، به زبان امروزی بایستی امید ریاضی تنبیه جرم (احتمال ضربدر هزینه) بیش از امید ریاضی منفعت جرم باشد تا در

محاسبه منطقی مجرم، نتیجه ممانعت را بدست دهد. یا اگر فردی در ارتکاب یک جرم، جرم‌های دیگر انجام داد تنبیه آن جرم‌ها در قوانین بیش از جرم اولی باشد تا این خود ارتکاب جرم را محدود کند. مثلاً اگر کسی با هدف دزدی نان وارد فروشگاه شد و یک قطعه نان از فروشگاه دزدید و علاوه بر آن قفسه فروشگاه را نیز سرنگون کرد، مجازات قسمت دوم که می‌توانسته اجتناب شود بسیار بیش از قسمت اول تعیین گردد.

ملاحظه می‌شود معرفی این مباحث در حقوق و قانونگذاری بسیار بدیع بود. بکار بردن اصول اقتصاد در حیطة قانونگذاری می‌توانست تحول قابل ملاحظه‌ای ایجاد کند و در طی قرن نوزدهم و بیستم چنین کرد.

گرچه ایراد مفهومی اساسی در مورد سنجش مطلوبیت و جمع‌پذیری آن از طرف منتقدین مطرح شده است، با این وجود جرمی بنام اصول مطلوبیت‌گرایی را در حیطة قانونگذاری مورد استفاده قرار داد و نظریه‌های حقوقی جامعی در اطراف این حیطة معرفی کرد. جان استوارت میل و جرمی بنام تلاش بسیاری انجام دادند برای اصلاح نظام حقوقی و قانونگذاری انگلستان. به‌طور خلاصه امروزه همه شیوه‌های مدیریت سیاسی و تصمیم‌گیری در کشورهای غربی معمولاً براین اصل استوار است که حداکثر مطلوبیت برای مردم فراهم شود و از ایجاد درد و رنج اجتناب شود. حتی در امر مجازات متخلفین نیز نظر

این است که بیش از آنچه برای اجتناب از تکرار جرم و تنبّه دیگران لازم است مجازات تحمیل نشود.

خواندن این کتاب و سایر نوشته های بنام برای هر فرد علاقمند به مبحث حقوق و اقتصاد و علوم سیاسی و همچنین قانونگذار و مسئول حکومتی ضروری است.

برای درک اهمیت این تحولات فکری در امر مبانی اخلاق و تبدیل آن به مبانی قانونگذاری و سیاست‌گذاری لازم است زمینه اجتماعی انگلستان در چند قرن قبل از ظهور این اندیشه ها را در نظر بگیریم. توضیح مبسوطی از شرایط رقت بار و دردناکی که بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت شهری در آن زندگی می‌کردند شامل فقر، بیکاری، بیماری زندگی در مسکن های جمعی کثیف و مصرف مشروبات الکلی حتی توسط کودکان در منابع مختلف تاریخی و مستندات آمده است. در اینجا به عنوان نمونه چند فراز از فصل بیست و هشتم کتاب سرمایه کارل مارکس نقل می شود⁵⁵.

«از قرن پانزدهم که سیستم فئودالی فرو ریخت و بسیاری از نیروی کار وابسته به زمین رها شدند یا از محل زندگی قبلی اخراج گردیدند جمعیت بیکار شهری در انگلستان بسیار افزایش یافت. بسیاری از این جمعیت که کاری نمی یافتند به گدایی، دزدی و مشاغل مشابه و آوارگی و خیابان‌گردی پرداختند. از زمان هنری هشتم در قرن شانزدهم احکامی صادر شد که هرکس در خیابان به گدایی مشغول بود را بایستی چنان شلاق بزنند که از پشت او خون جاری شود. اگر چنین فردی برای بار دوم دستگیر شد علاوه بر شلاق بایستی بخشی از گوش

⁵⁵Marx, Karl. The Capital, volume 1 ch.28. 1887

او بریده شود و اگر برای بار سوم دستگیر شد اعدام گردد. پس از آن ادوارد ششم حکمی صادر کرد که هر کس که بیکار بود می تواند بوسیله فردی که او را معرفی کند به عنوان برده اجیر شود و در مقابل غذا موظف است کار کند. اگر آن فرد فرار کرد، ماموران انتظامی موظف به یافتن این بردگان فراری و تنبیه آنان هستند و این گونه افراد بایستی با آهن داغ بر روی سینه علامتگذاری شوند. فرزندان افراد بی‌خانمان می توانند بوسیله هر کس به عنوان کارگر به زور به کار گرفته شوند پسران تا سن ۲۴ و دختران تا سن بیست سالگی، اگر فرار کنند مامورین قهریه موظف به دستگیری آنان هستند و ارباب می‌تواند مانند سایر برده‌ها یک حلقه آهنی به دور گردن آنان ببندد. با وجود این شرایط، دستمزد ها هم کنترل می‌شد و دادگاه‌ها اختیار داشتند در مورد سقف دستمزد بر حسب نوع حرفه و فصل سال مقررات وضع کنند."

در اوائل قرن هجدهم بود که به تدریج مجالس نمایندگان سعی در ملغا کردند احکام و قوانین قبلی به خصوص سقف دستمزدها کردند و این تا سال ۱۷۹۶ بود که قوانین واحکام سقف قیمت منتفی و سطوح حداقل دستمزد معرفی گردید.

گرچه حرکت های اجتماعی مختلفی برای بهبود شرایط زندگی بی‌نویان شهری و روستایی آغاز شد اما نباید نقش تحول فکری که اقتصاددانانی مانند آدام اسمیت، جان استوارت میل و بنتام ایجاد کردند را دست کم گرفت چنانکه عادی بودن شرایطی مانند آنچه در بالا ذکر شد با اندیشه لزوم بهروزی و شادمانی برای همه، و ایجاد نظم اقتصادی به این منظور، جایگزین گردید. تا این که برای اولین بار در

تاریخ بشر، در یک سند تاریخی در ۱۷۷۶، در بیانیه استقلال آمریکا، علاوه بر حق حیات و حق آزادی حق پیگیری شادمانی نیز به عنوان حق غیر قابل زائل شدن برای مردم تصریح شد.

ویلفردو پارتو⁵⁶ و ضابطه پارتو

پارتو یک اقتصاد دان، ریاضی دان، و جامعه شناس ایتالیایی قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بود. برخی از دست آورد های او در اقتصاد و آمار جایگاه ماندگار دارد. از جمله توزیع پارتو که از بررسی های او در قاعده مندی های توزیع درآمد حاصل آمد و امروزه در رشته آمار هم مورد استفاده است. اما در این بخش هدف ما معرفی ضابطه پارتو است که با بحث مطلوبیت که در بالا معرفی شد ارتباط دارد.

چنانکه در بخش های قبلی هم مطرح شد مطلوبیت یک مفهوم ذهنی است و برای همین نیز نمی توان آن را بین افراد مختلف مقایسه و جمع بندی کرد و از این جمع بندی مطلوبیت اجتماعی را بدست داد. پارتو یک ضابطه بسیار کار آمد و مفید برای مقایسه دو حالت بر مبنای مطلوبیت بدست داد. ضابطه او نیز چنین است:

حالت ب در یک شرایط اجتماعی یا سیاسی یا اقتصادی نسبت به شرایط الف بر حسب مطلوبیت مرجح است اگر یک نفر شرایط ب را به الف ترجیح دهد و هیچکس نباشد که شرایط الف را به ب ترجیح دهد، یعنی برای آن

⁵⁶ Vilfredo Pareto (1848-1923)

ها شرایط الف و ب بی تفاوت باشد. می توان تصور کرد که این حالت مشابه شرایط است که در وضعیت ب وضع همه نسبت به وضعیت در حالت الف بهتر شده است. چون می توان بخشی از افزایش مطلوبیت آن یک نفر از حرکت از حالت الف به حالت ب را از او گرفت و بین همه تقسیم کرد.

برای درک مطلب یک مثال می‌زنیم. تصور کنید در کلاس درس تعدادی دانشجو نشسته اند و پنجره ها بسته است. این حالت را حالت الف می‌دانیم. فردی پیشنهاد می‌کند که برای تغییر هوا پنجره باز شود. باز شدن پنجره را حالت ب تلقی می‌کنیم. اگر همه موافق بودند طبعاً شرایط ب نسبت به الف بر اساس ضابطه پارتو مرجح است و مطلوبیت جمع افزایش یافته. اگر فقط همان یک نفر موافق بود و سایرین بی تفاوت بودند باز هم شرایط ب نسبت به الف از نظر مطلوبیت جمعی مرجح است. مثل این که تصور کنیم فردی که از بازبودن پنجره مطلوبیت کسب می کند به عنوان قدردانی به هرکدام از سایرین یک ریال بدهد، یعنی بخشی از مطلوبیت اضافی خود را باز توزیع کند. در این صورت مثل این که وضع همه در حالت ب بهتر شده و مطلوبیت همه افزایش یافته است.

در همین مثال اما اگر همه موافق باز کردن پنجره بودند و فقط یک نفر مخالف بود، در این صورت با ضابطه پارتو نمی توان حالت الف و ب را مقایسه کرد. زیرا عدم مطلوبیت فرد مخالف با مطلوبیت افراد موافق قابل جمع‌بندی نیست زیرا مطلوبیت برای هر کس برداشت ذهنی است. برای مثال ممکن است موافقین اندکی از هوای تازه لذت ببرند اما فرد مخالف به

دلیل عارضه حساسیت، به مشکل تنفسی و در و رنج شدید مبتلا شود. میزان عدم مطلوبیت او با مطلوبیت دیگران را نمی توان مقایسه و جمع بندی کرد.

توجه می کنیم که ضابطه پارتو یک ضابطه کارایی است، و یک ضابطه عدالت نیست. یعنی اگر با یک سیاست یا تمهید عده ای از هر شرایط به شرایط دیگری منتقل شدند و مطلوبیت برخی افزایش یافت بدون این که مطلوبیت هیچکس کاهش یابد، می گوئیم **بهبود پارتو** اتفاق افتاده. اگر شرایطی وجود داشت که با بهبود وضع عده ای حتی یک نفر، بدتر شدن شرایط حتی یک نفر را به همراه داشت به آن شرایط **بهینه پارتو** می گویند. بهینه است زیر تغییر مورد نظر، وضع کسی را بهتر نمی کند و وضع حد اقل یک نفر را بد تر می کند.

برای مثال وجود تولیدکننده انحصاری از نظر اقتصاددانان شرایط نا کارآمد تلقی می شود. آیا به دلیل این که انحصارگر به مصرف کننده اجحاف می کند؟ اقتصاددان نمی تواند قضاوت شخصی انجام دهد، زیرا شرایط انحصاری گرچه به مصرف کننده اجحاف می کند اما برای تولید کننده مفید است. بنابر این چگونه می توان گفت که حالت انحصار ناکارآمد است؟ می توانیم نشان دهیم که بر طرف شدن انحصار دارای منافع اجتماعی قابل ملاحظه ای است و اگر بخشی از آن منافع را به تولید کننده باز گردانیم وضع او هم بهتر از قبل می شود، در نتیجه رفع انحصار یک بهبود پارتو تلقی می شود. زیرا با رفع انحصار می توان وضع همه از

جمله انحصارگر را بهبود بخشید بدون این که وضع هیچکس بدتر شود.
ضابطه پارتو در مباحث اقتصاد رفاه و بررسی کار آمدی سیاست‌های
مختلف کارگر افتاده است. در مورد پارتو در فصل‌های آتی توضیح داده
خواهد شد.

طیبتیان

طبيبان

بخش دوم

خدا حافظی با سیستم سازها و آشنایی با تکنوکرات های
اقتصاد

طیلسیان

فصل ششم

آلفرد مارشال 57

“ اگر اقتصاد سیاسی را می فهمیدی اینگونه بی پروا صحبت نمی کردی!!” (طعنه یک همکلاس به آلفرد مارشال، زمانی که دانشجوی ریاضی بود).

آلفرد مارشال در یک خانواده متوسط در لندن در سال ۱۸۴۲ بدنیا آمد و از کودکی استعداد خود را در ریاضی آشکار کرد و در همین زمینه هم در دانشگاه به تحصیل پرداخت. سپس به فلسفه اخلاق گرایش پیدا کرد و به این زمینه دل داد. او افکار و ایده های بلند نظرانه و آرمانی در مورد اصلاحات اجتماعی داشت و در مورد آن ها با هیجان صحبت می کرد. روزی یک همکلاس به او گفت “اگر اقتصاد سیاسی را می فهمیدی اینگونه بی پروا صحبت نمی کردی.” نکته ای که شاید در کشور ما هم بتوان به بسیاری افراد گوش زد کرد که البته گوش شنوا هم کم است. اما آلفرد مارشال با شنیدن این طعنه به خود آمد کتاب های آدام اسمیت، جان استوارت میل، بنتام و ریکاردو و متفکرین فرانسوی و آلمانی را خواند و اقتصاد را به عنوان رشته اصلی مورد نظر خود برای پژوهش و مطالعه انتخاب کرد. کتاب مشهور او “ مبانی اقتصاد ” در شش جلد تدوین شده

⁵⁷ Alfred Marshall (1842-1924)

است. او در این کتاب، بسیاری از دست‌آورد‌های خود را مطرح می‌کند. مارشال تا سال ۱۹۴۲ که در گذشت، استاد اقتصاد در دانشگاه کمبریج بود.

خداحافظی با سیستم سازها

تا قبل از مارشال اقتصاد دانان، از آدام اسمیت تا ریکاردو، مالتوس، کارل مارکس، جان استوارت میل، و جرمی بنتام کلیت نظام اقتصادی را در نظر داشتند و در ارتباط با کمیت‌های کلان و ارتباط آن با یکدیگر به مطالعه و اندیشه ورزی می‌پرداختند. آلفرد مارشال تلاش عمده خود را بر آنچه امروزه اقتصاد خرد خوانده می‌شود متمرکز کرد و تلاش نمود بسیاری از ابهام‌ها و سردرگمی‌های پیشینیان خود را از طریق درک ساز و کارهای اجزاء تشکیل‌دهنده نظام اقتصادی روشن‌گری کند. از جمله ابهام در مورد قیمت کالاها و خدمات که چنان‌که دیدیم عموماً پیشینیان تلاش کردند از طریق مبنا قراردادن مقدار نیروی کار صرف شده برای تولید، توضیح دهند.

در مورد ساز و کار تعیین قیمت کالاها و خدمات، زمینه دانش ریاضی آلفرد مارشال بسیار مفید واقع شد. گرچه در پشت دست‌آورد‌های او بهره‌برداری از ریاضیات نهفته است اما او نتایج کار را به زبان ساده و با بهره‌برداری حداقلی از ریاضی بیان می‌کرد چنانکه برای طیف وسیعتری از مردم قابل درک باشد. در پایین به معرفی برخی از دست‌آورد‌های او می‌پردازیم.

ابزار عرضه و تقاضا

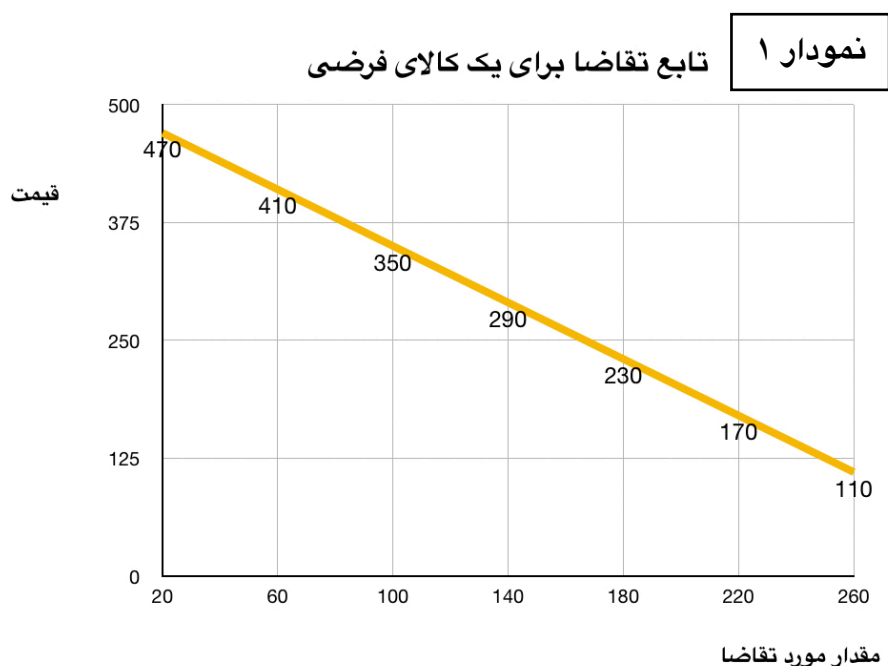
شاید در اقتصاد ساده‌تر از ابزار تحلیلی عرضه و تقاضا ابزاری وجود نداشته باشد که در عین حال از درجه عمق تحلیلی و کار بردی فوق العاده ای نیز برخوردار است. در نتیجه برای هر کس علاقمند به فراگیری اقتصاد است ضروری است که این ابزار ساده را به خوبی فراگیرد. همچنین ابزاری است که بسیار مورد سوء برداشت قرار گرفته است. در اینجا چند ویژگی عمده این ابزار به اجمال معرفی می‌شود:

تابع تقاضا

اگر عواملی مثل سطح درآمد افراد و سلیقه آنان و قیمت سایر کالاها را ثابت تصور کنیم با کاهش قیمت یک کالا معمولاً مقدار مورد تقاضا از آن کالا افزایش می‌یابد. مثلاً اگر قیمت گوشت مرغ کاهش یابد و درآمد و ربحانها و قیمت گوشت گوسفند و سایر کالا های مرتبط ثابت باشد با کاهش قیمت گوشت مرغ مقدار تقاضا برای آن افزایش می‌یابد. این قاعده به جز در موارد معدود استثناً در مورد بیشتر کالاها و خدمات صادق است.

از نوآوری‌های مارشال یکی این بود که تقاضا را به صورت یک رابطه یا تابع ریاضی بیان کرد و حالت ساده آن را بر روی یک نمودار ترسیم نمود. چنانکه بر روی محور عمودی قیمت کالا و بر روی محور افقی مقدار مورد تقاضا از کالا در هر سطح قیمت نشان داده می‌شد. فرض کنیم رابطه قیمت و مقدار برای یک کالا مانند چای در نمودار زیر ترسیم شده. اعداد

بکار رفته در جدول نیز زیر نمودار آمده. توجه می‌کنیم که این نمودار تابع تقاضای یک فرد نیست بلکه تابع تقاضای تمام خریداران چای است یا بزبان دیگر تابع تقاضای بازار است.



مقدار مورد تقاضا	قیمت
20	470
60	410
100	350
140	290
180	230
220	170
260	110

برای سادگی مشاهده سطوح قیمت متناظر به هر میزان تقاضا (مقادیر قیمت داخل جدول و نمودار ۱)، در زیر منحنی نیز نشان داده شده که

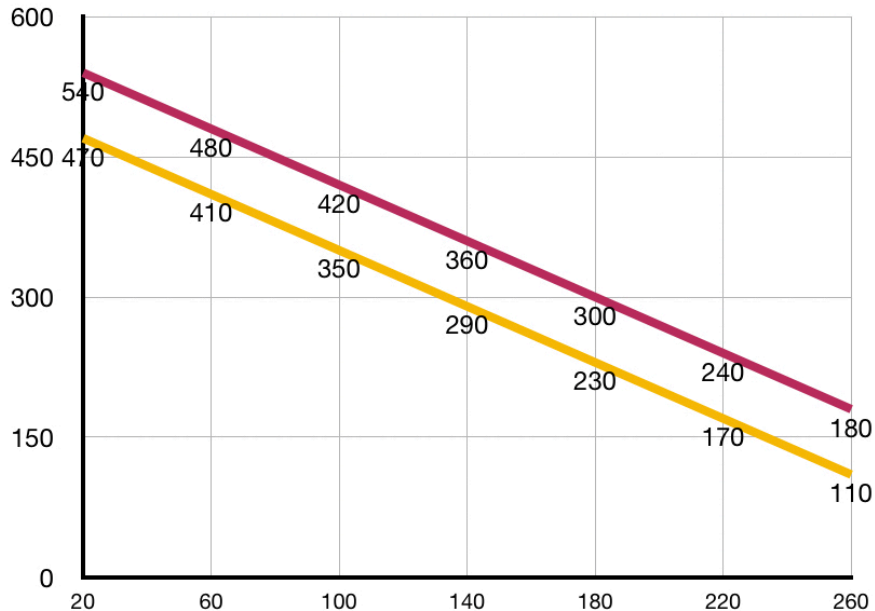
نظیر مقادیری بر روی محور عمودی هستند. مثلاً در قیمت ۲۹۰ ریال مقدار مورد تقاضا از این کالا ۱۴۰ واحد است و برعکس. و در قیمت ۱۷۰ مقدار تقاضا ۲۲۰ واحد است. این شیوه نمایش قیمت ها بر روی منحنی‌ها، به منظور توضیح دهی بهتر، در سایر نمودارها نیز به کار خواهد رفت.

بر روی این نمودارها بر عکس شیوه رایج ریاضی، متغییر وابسته بر روی محور افقی است. یعنی مقدار مورد تقاضا از کالا و مقدار مورد عرضه بر روی محور افقی و قیمت همان کالا بر روی محور عمودی است. بنابراین توابع تقاضا را با یک منحنی و یا خط نزولی و تابع عرضه را با یک منحنی صعودی بر روی محور مختصات نشان می‌دهیم.

به سادگی مشخص است که اگر قیمت تغییر کند ما از یک نقطه بر روی منحنی (نمودار ۱) به نقطه دیگری منتقل می‌شویم. مثلاً اگر قیمت چای از ۲۹۰ به ۲۳۰ ریال کاهش یافت مقدار مورد تقاضا از ۱۴۰ به ۱۸۰ واحد مثلاً تن یا کیلو افزایش می‌یابد.

اما عواملی هستند که اگر تغییر کنند کل منحنی تقاضا جابه‌جا می‌شود (نمودار ۲). برای مثال اگر درآمد خانوارها افزایش داشته باشد، یا سلیقه مصرف‌کننده به نفع آن کالا تغییر کند و یا قیمت کالاهای جایگزین (مثل قهوه) گرانتر شود کل معادله تقاضا به طرف سمت راست جابه‌جا می‌شود (منحنی قهوه‌ای رنگ در نمودار دوم). عکس این تغییرات هم منحنی را به طرف چپ و پایین جابجا می‌کند. این جابجایی به سمت راست (چپ) را افزایش تقاضا (کاهش تقاضا) گویند و بایستی بین این رویکرد و رویکرد

تابع تقاضا برای یک کالای فرضی هنگامی
که تقاضا افزایش یافته است



جا به جایی بر روی منحنی تقاضا تفکیک قائل شویم. جا بجایی از یک نقطه روی منحنی به نقطه دیگر، به علت افزایش یا کاهش قیمت انجام می شود. جا بجایی کل منحنی، در نتیجه تغییر در درآمد، سلیقه و قیمت کالاهای جایگزین یا مکمل صورت می پذیرد. به این جا بجایی تغییر در تقاضا می گوئیم. در نتیجه بیاد خواهیم داشت که تغییر در کل تابع است که، تغییر، افزایش یا کاهش تقاضا خوانده می شود.

همچنین هر مقدار ثابت کالا، مثلاً ۱۴۰ واحد بر روی محور افقی در سطح تقاضای اول از قیمتی معادل ۲۹۰ ریال و پس از افزایش تقاضا از قیمتی معادل ۳۶۰ ریال برخوردار است.

در نمودار ۲ می توان دید در نتیجه افزایش تقاضا، در هر قیمت مقدار بیشتری کالا مورد تقاضا است. مثلاً در قیمت ۳۰۰ ریال در حالت اول و منحنی دست چپ معادل ۱۴۰ واحد کالا و پس از افزایش تقاضا به ۱۸۰ واحد (برروی محور افقی) کالا افزایش می یابد.

ضریب کشش تقاضا

از ویژگیهای جالب ابزار تابع تقاضا کارکرد و تفسیر ضریب کشش تابع تقاضا است. بیاد می آوریم که در ریاضی شیب یا ضریب زاویه یک منحنی یا خط، عامل مهمی در تعیین ویژگی آن است. اما در اقتصاد برخلاف ریاضیات شیب این منحنیها اطلاعات مفیدی در اختیار ما قرار نمی دهد. زیرا رقم ضریب زاویه با تغییر در واحد سنجش تغییر می کند. یعنی اگر قیمت را با تومان بسنجیم و یا ریال ضریب زاویه این منحنیها تفاوت می کند در صورتی که ذات آن کالاها تغییر نمی کند (همچنین است در مورد واحد وزن که کیلو باشد یا تن ضریب زاویه متفاوتی بدست می دهد). به همین دلیل هم مارشال مفهوم ضریب کشش را به کار برد.

ضریب کشش قیمتی تقاضا برای یک کالا به این نحو تعریف می شود؛

ضریب کشش تقاضا = درصد تغییر در مقدار تقاضا تقسیم بر درصد تغییر در قیمت کالا.

ضریب کشش نسبت دو "درصد" است بنا براین واحد سنجش خاصی ندارد. مثلاً اگر قیمت تخم مرغ ده درصد کاهش یافت و میزان تقاضا برای آن پانزده درصد افزایش یافت ضریب کشش تقاضا برای تخم مرغ یک و نیم است که البته عدد منفی است لیکن به صورت قدرمطلق نشان می‌دهند. این ارقام از اهمیت بسیاری برخوردار هستند.

برای مثال مطالعات آماری در آمریکا در سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۰۵ نشان داد که میانگین ضریب کشش تقاضا برای شیر ۰/۱۱، برای گوشت ۰/۱۸، و برای تخم مرغ ۰/۱۴، و برای سیب زمینی ۰/۲۸ بوده است. یعنی مثلاً اگر در یک سال عرضه سیب زمینی به دلیل شرایط آب و هوایی یا بهبود تکنولوژی پنج درصد افزایش یابد قیمت سیب زمینی معادل هجده درصد کاهش می‌یابد (با استفاده از فرمول بالا که در آن درصد افزایش مقدار و ضریب کشش را جایگزین می‌کنیم و برای درصد تغییر قیمت معادله را حل می‌کنیم که می‌شود ۵ درصد تقسیم بر ۰/۲۸ یعنی حدود ۱۸ درصد). که علیرغم بهبود تولید معادل پنج درصد، درآمد کشاورزان معادل سیزده (هجده منهای پنج) درصد کاهش می‌یابد. این نوع مشاهدات سبب شد که در کشورهای پیشرفته برنامه‌های حمایت از کشاورزی (که برای بسیاری محصولات به جز برخی میوه‌ها و سبزی‌های تازه ضریب کشش قیمتی تقاضا کوچکتر از یک است) تنظیم و اجرا گردد.

می‌توان تصور کرد که برای کالاهای غیر ضروری عکس این امر صادق است و ضریب کشش تقاضا بزرگتر از یک است و مثلاً پنج درصد افزایش در میزان تولید، قیمت کالا را کمتر از پنج درصد و مثلاً دو درصد کاهش می‌دهد. در نتیجه برخلاف محصولات کشاورزی، در مورد این مثال، افزایش عرضه علیرغم کاهش قیمت، جمع درآمد تولید کننده را سه درصد افزایش می‌دهد.

در برخی مطالعات ضریب کشش قیمتی تقاضا برای اتومبیل جدید در آمریکا معادل $1/2$ و پرواز با هواپیما $2/4$ برآورد می‌شود، که به دلیل ضریب کشش قیمتی بزرگتر از یک آن‌ها را در رده کالاهای غیرضروری قرار می‌دهند.

لازم بیادآوری است که در نمودارهای فوق تابع تقاضا را خطی رسم کردیم جهت رعایت سادگی موضوع. در مورد تابع تقاضای خطی ضریب کشش در نقاط مختلف خط متفاوت است. می‌توان نشان داد که در وسط خط معدل عدد یک، در قسمت بالایی یعنی دست چپ نقطه وسط بزرگتر و برای قسمت دست راست نقطه وسط کوچکتر از یک است. اما می‌توان توابع تقاضایی را در نظر گرفت که ضریب کشش در تمام نقاط ثابت باشد مثل تابع لگاریتمی زیر.

$$\ln(q) = 100 - 0.8 \times \ln(p)$$

در این معادلات معمولاً مقدار را با q و قیمت را با p نشان می‌دهیم، اگر از q که مقدار را نشان می‌دهد بر حسب p که قیمت را نشان می‌دهد

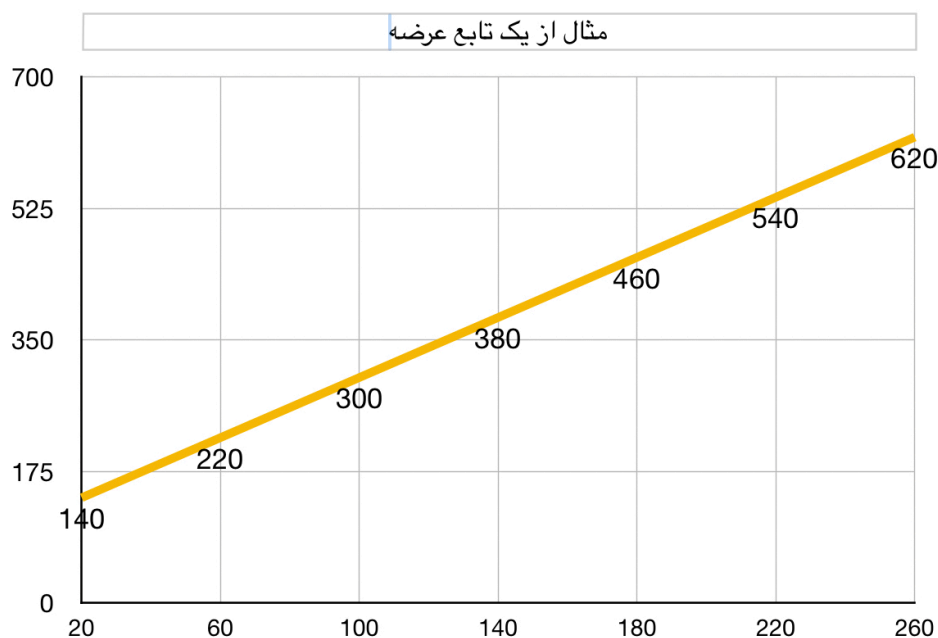
مشتق بگیریم و درصد تغییرات مقدار برحسب درصد تغییرات قیمت را محاسبه کنید (که مشتق لگاریتمی همین را نشان می دهد) مشاهده میکنیم که در تمام نقاط تابع، ضریب کشش برابر است با ۸/۸.

ضریب کشش تقاضای یک کالا بر حسب درآمد خانوارها و برحسب قیمت سایر کالاها به همین ترتیب قابل محاسبه است و این ارقام در موارد مختلف برای سیاست گذاری و تعیین اثرات سیاست بر تقاضا مورد استفاده قرار گرفته است.

چنانکه قبلا مطرح شد تابع تقاضا از رفتار خانوارها ریشه میگیرد. اما تابع عرضه از رفتار بنگاههای تولیدی و توسط ساز و کار تکنولوژی تولید تعیین میشود. اگر تکنولوژی تولید و قیمت نهادههای تولیدی ثابت باشد با افزایش قیمت یک کالا میزان عرضه آن کاهش نمییابد (یا ثابت میماند یا افزایش مییابد). مثلا اگر قیمت گوشت مرغ افزایش یابد، تکنولوژی تولید ثابت و قیمت نهادهها برای واحدهای مرغداری ثابت، با افزایش قیمت گوشت مرغ، انگیزه بیشتری برای تولید و عرضه فراهم میشود.

این مطلب را میتوان بر روی نموداری نشان داد، که به آن **منحنی یا تابع عرضه** میگویند.

در مورد عرضه نیز مانند تقاضا بایستی بین حرکت از یک نقطه بر روی تابع عرضه به نقطه دیگر که با تغییر قیمت انجام میشود و با تغییر و جابهجائی کل منحنی تمایز قائل شویم. در این مورد نیز مانند مورد تقاضا منظور از تغییر عرضه جابهجایی کل منحنی است. نکته متفاوت اما عوامل



جدول ۱

مقدار عرضه	قیمت
20	140
60	220
100	300
140	380
180	460
220	540
260	620

تعیین کننده جابه‌جایی منحنی عرضه است که با عوامل جابه‌جایی تقاضا متفاوت هستند.

چون تقاضا از رفتار مصرف کنندگان حاصل می‌شود عواملی مثل درآمد خانوار و یا تغییر ربحان‌ها در جابه‌جایی آن موثر بود. اما از آنجا که عرضه از رفتار بنگاه‌ها حاصل می‌شود عواملی مانند تغییر تکنولوژی و تغییر در قیمت نهاده‌های تولید موجب جابه‌جایی آن می‌گردد.

ضریب کشش عرضه

تعریف ضریب کشش عرضه نیز دقیقاً مانند ضریب کشش تقاضا است. یعنی نسبت در صد تغییر در مقدار کالای عرضه شده تقسیم بر در صد میزان تغییر در قیمت همان کالا. گرچه نحوه محاسبه مشابه است اما در مورد شناخت ضریب کشش از طریق مشاهده نمودار نکاتی وجود دارند که لازم است مورد توجه قرار گیرد.

برای یک تابع عرضه خطی بر حسب اینکه کدام محور را قطع کند و یا از مبدا مختصات بگذرد ضریب کشش آن متفاوت است. یعنی اگر امتداد آن از مبدا مختصات بگذرد ضریب کشش یک است. اگر محور عمودی را قطع کند بزرگتر از یک و اگر محور افقی را قطع کند کوچکتر از یک است. البته توجه می‌کنیم که اگر تابع عرضه خطی نبود از هر نقطه مورد نظر یک خط مماس ترسیم و ملاحظه می‌کنیم آن مماس محور عمودی یا افقی را قطع می‌کند و یا از مبدا می‌گذرد و به این نحو می‌توانیم در مورد ضریب کشش عرضه قضاوت کنیم.

برای مشاهده مطلب به مورد زیر توجه کرده و ضریب کشش این تابع عرضه را محاسبه می‌کنیم.

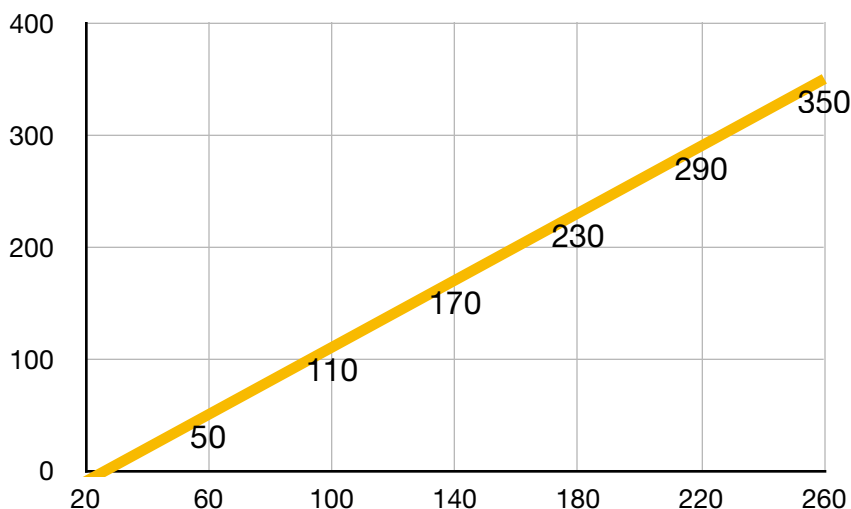
ابتدا فرمول ضریب کشش را به صورت ریاضی می‌نویسیم:

$$es = (dq/q) \div (dp/p) = (dq/dp) \times (p/q)$$

در عبارت فوق از سمت چپ اولین عبارت داخل پرانتز درصد تغییرات مقدار و دومین عبارت داخل پرانتز در صد تغییرات قیمت است و این دو که برهم تقسیم شوند طبق تعریف، ضریب کشش را بدست می‌دهند. پس از دور در دور و نزدیک در نزدیک کردن، عبارت سمت راست برابری دوم حاصل می‌شود. عبارت داخل پرانتز اول همان عکس ضریب زاویه و دومی هم نسبت قیمت به مقدار است که در عکس ضریب زاویه ضرب شده.

حال همین مقادیر را از نمودار محاسبه می‌کنیم. ضریب زاویه این تابع مشخصاً ۳۵۰ تقسیم بر ۲۶۰ است. عکس آن می‌شود ۲۶۰ تقسیم بر ۳۵۰. عبارت دوم داخل پرانتز سمت راست هم نسبت قیمت به مقدار است. که ۳۵۰ تقسیم بر ۲۶۰ است. ضرب این دو نسبت نیز عدد یک را بدست می‌دهد.

یک تابع عرضه با ضریب کشش یک



خواننده متن می‌تواند برای موارد دیگر هم که عرضه محور افقی یا عمودی را قطع می‌کند با همین روش ضریب کشش عرضه را تعیین کند.

چنانکه گفته شد، ضریب کشش عرضه نسبت به قیمت نیز قابل سنجش است. گرچه تعریف مشابهی دارد، اما بر حسب این که ما کوتاه مدت (یعنی دوره ای که برخی نهادهای تولید ثابت؛ مثل تاسیسات و ساختمان و سایر نهاده ها؛ مثل مواد اولیه و نیروی کار متغییر هستند) یا بلند مدت (دوره زمانی که تمام نهاده ها تغییر می‌کنند) را در نظر داشته باشیم متفاوت است. چون در کوتاه مدت تکنولوژی تولید و قیمت نهاده‌ها کم و بیش ثابت هستند تابع عرضه کوتاه مدت نزدیک به خط عمودی است. در بلند مدت که این کمیت ها فرصت تغییر بیشتری دارند تابع عرضه نزدیک به خط افقی است. به همین دلیل در کوتاه مدت ممکن است امتداد منحنی عرضه محور افقی را قطع کند، یعنی ضریب کشش عرضه کمتر از یک، و در بلند مدت برای همان کالا محور عمودی را قطع کند و ضریب کشش عرضه بزرگتر از یک باشد.

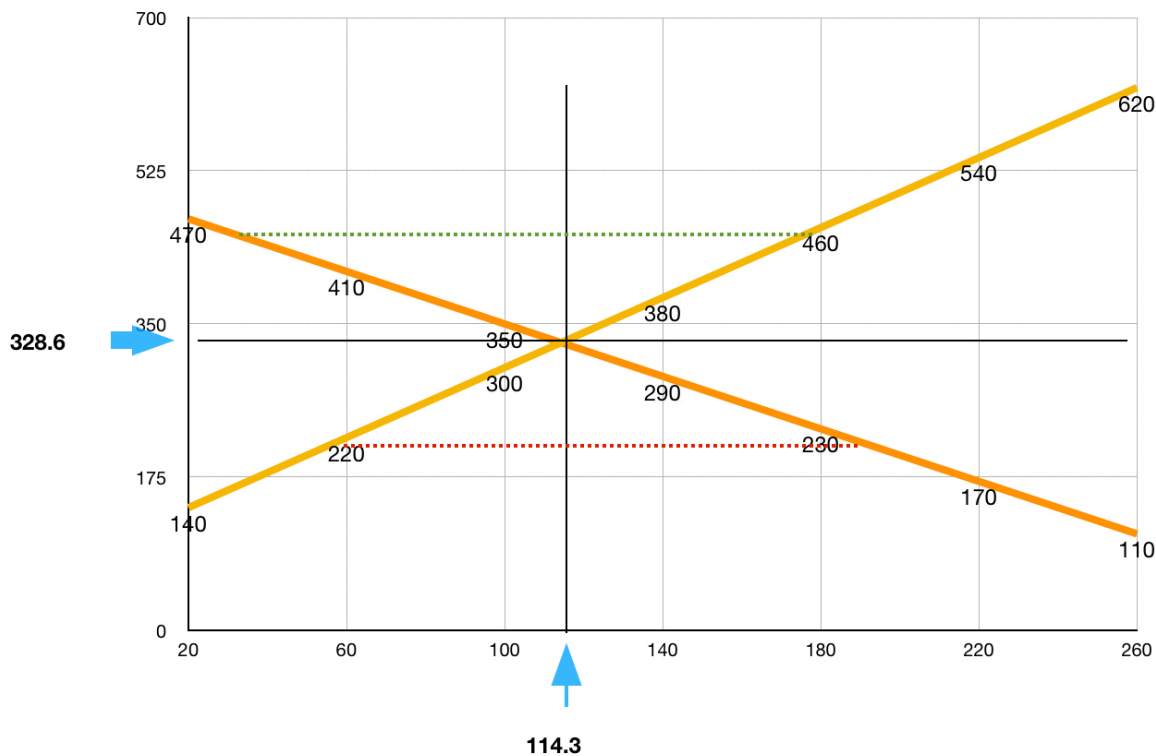
لازم به یاد آوری است که این نحوه توجه به منحنی عرضه و تقاضا و ضریب کشش برای استفاده تحلیلی مفید است. در موارد کار بردی، این کمیت‌ها یعنی پارامترهای عرضه و تقاضا و ضریب کشش‌ها، از طریق روش‌های اقتصاد سنجی محاسبه می‌شوند.

تعادل بازار

به طور معمول در اقتصاد به وجود عرضه و تقاضا برای یک کالا بازار می‌گویند. چنانکه قبلا اشاره شد هزاران یا میلیون ها خانوار تقاضا برای یک کالا را ایجاد می‌کنند که ما با یک معادله نشان می‌دهیم. هزاران تولید کننده یا بنگاه که آن کالا را فراهم می‌کنند نیز عرضه را ایجاد می‌کنند که ما با یک تابع عرضه نشان می‌دهیم، چنان که قبلا توضیح داده شد. حال اگر این دو عامل را کنار یکدیگر قرار دهیم یک بازار را تشکیل می‌دهند. بنابر این مفهوم بازار در اقتصاد با مفهوم بازار در کاربرد متعارف متفاوت است. بازار از نظر اقتصاد نهاد مبادله داوطلبانه را نشان می‌دهد که برای یک کالا با توجه به تقاضا و عرضه مطرح می‌شود.

با برهم نهادن یک تابع عرضه و یک تابع تقاضای کالای خاص می‌توان به شرایط تعادل بازار آن کالا توجه کرد. برای این کالای خاص مفروض که عرضه و تقاضای آن در بخش های قبل مطرح شد می‌توان نمودار زیر را ترسیم کرد. از محل تلاقی این دو تابع نقطه تعادل مشخص می‌شود. یعنی قیمتی وجود دارد که میزان تقاضا برای این کالا توسط هزاران خانوار با میزان عرضه آن توسط بنگاه های مختلف برابر است. در نمودار ۳ نیز آن قیمت $۳۲۸/۶$ و مقدار عرضه و تقاضا نیز $۱۱۴/۳$ است.

توابع عرضه و تقاضا برای یک کالا و تعادل بازار



در این تمهید ساده، یعنی به کار بردن دو خط یا منحنی یا معادله برای عرضه و تقاضا، نگرش‌های عمیقی وجود دارد که برخی در اینجا ذکر می‌شود:

الف- با این که برای یک کالا هزاران نفر مشتری متفاوت در بازار موجود و هزاران فروشنده مختلف نیز وجود دارد، این‌ها هم از نیازها، امکانات و تصمیم‌های یکدیگر مطلع نیستند و هریک جداگانه تصمیم می‌گیرند اما باوجود این تفرق و پراکندگی، یک قیمت وجود دارد که در آن قیمت برنامه هزاران خریدار و هزاران فروشنده همخوان می‌شود، بدون این که نیازی به دخالت دیگری باشد.

ب- اگر قیمتی پائین تر از قیمت تعادلی تحمیل شود، مثلاً اگر دولت یا عامل قاهره دیگری به بهانه کمک به نیازمندان یا دلایل دیگر، به جای قیمت تعادلی قیمتی پائین تر تحمیل کند (مثلاً قیمت ۲۲۰ در خط نقطه چین قرمز رنگ)، مازاد تقاضا ایجاد می شود. زیرا در این قیمت، مقدار تقاضا چنانکه از محور افقی نمودار مشخص است برابر ۱۸۰ و مقدار عرضه برابر ۶۰ خواهد بود و مازاد تقاضایی برابر ۱۲۰ واحد در بازار ایجاد می شود. یعنی بازار تسویه نمی شود و برخی متقاضیان دست خالی می مانند، و عواقبی مانند ایجاد صف، نوبت، سهمیه، و بازار سیاه ایجاد خواهد شد.

ج- اگر قیمتی بالاتر تر از قیمت تعادلی تعیین شود مثلاً قیمت ۴۶۰ در نمودار ۳. در این قیمت مازاد عرضه ایجاد خواهد شد. می توان میزان عرضه در این قیمت را از نمودار مشاهده کرد که بر روی محور افقی ۱۸۰ واحد است. میزان تقاضا را هم اگر حساب کنیم ۲۶ بدست می آید (در نمودار نشان داده نشده). میزان عرضه ۱۵۴ واحد بیش از میزان تقاضا خواهد بود (خط نقطه چین سبز رنگ) یعنی افرادی در این قیمت داوطلب فروش هستند که تقاضا کفاف نمی دهد.

فرضیه های مربوط به ثابت بودن سایر متغیرها

در بخش قبل در ترسیم منحنی عرضه و تقاضا بعضاً فرض می شود وقتی یک متغیر مستقل تغییر می کند (مثل مقدار تولید یک کالا، یا سطح تکنولوژی و یا درآمد مردم) سایر متغیرها یا عوامل ثابت بمانند. اگر سایر

عوامل ثابت نماندند چه می‌شود؟ با افزایش درآمد مردم، با تغییر سلیقه و رجحان به نفع کالای مورد نظر، با افزایش قیمت کالاهای جایگزین و کاهش قیمت کالاهای مکمل کالای مورد نظر ما کل تابع تقاضا به طرف راست جابه‌جا می‌شود. با تغییر عکس در کمیت های ذکر شده کل تابع تقاضا به طرف چپ جابه‌جا می‌شود.

در مورد تابع عرضه نیز به همینین. با بهبود تکنولوژی تولید و کاهش قیمت نهاده‌ها تابع عرضه به سمت راست جابه‌جا می‌شود و بر عکس با کاهش سطح تکنولوژی و افزایش قیمت نهاده‌ها کل تابع عرضه به سمت چپ جابه‌جا می‌شود.

طبعاً این جابه‌جایی‌ها بر روی نقطه تعادل، قیمت تعادلی و مقدار تعادلی تاثیر می‌گذارد اما نتایج بالا کماکان بر قرار هستند. یعنی در صورت ثابت بودن سایر عوامل تابع تقاضا در قیمت نزولی (دقیقتر است بگوییم غیر صعودی) و تابع عرضه صعودی (دقیقتر است که بگوییم غیر نزولی) است.

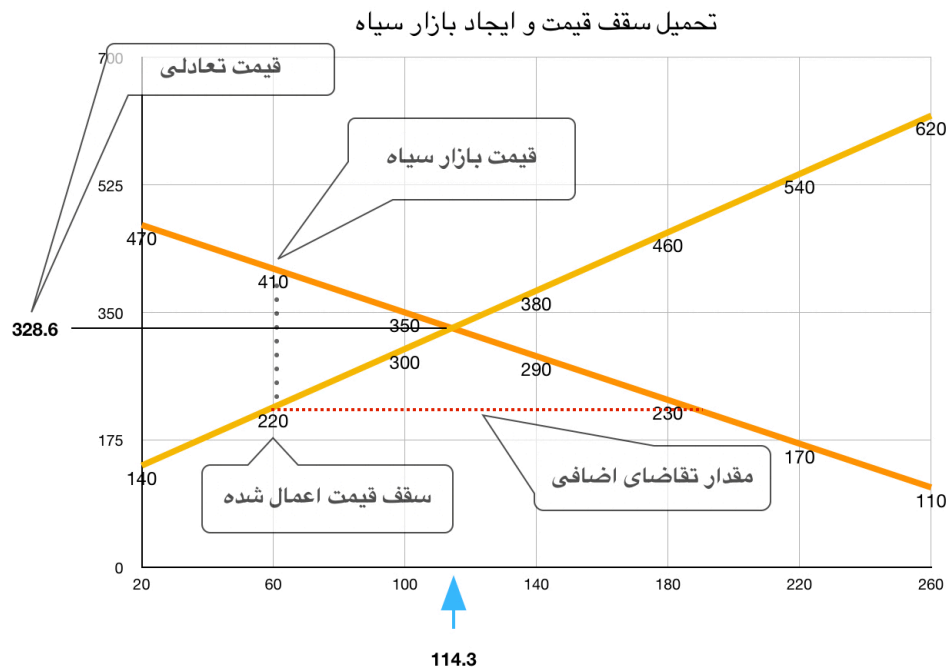
قیمت و هزینه بازار سیاه

با استفاده از ابزار ساده منحنی‌های عرضه و تقاضا می‌توان به ساز و کار بازار سیاه پی‌برد. در نمودار ۴، که همان اطلاعات نمودار بالا را در دسترس قرار می‌دهد، که در آن قیمت تعادلی معادل $۳۲۸/۶$ تعیین شد، اگر مثلاً دولت قیمت ۲۲۰ را به عنوان سقف قیمت تحمیل نماید، در آن صورت تقاضای اضافی ایجاد می‌شود. میزان تقاضای اضافی در نمودار با خط

نقطه چین صورتی نشان داده شده. اما در این قیمت عرضه کننده فقط حاضر است ۶۰ واحد کالا عرضه کند. درحالی که در این قیمتی که پایین تر از قیمت تعادلی است، مقدار تقاضا ۱۸۰ واحد است. اما در مقدار عرضه ۶۰، بر روی نمودار تقاضا مشخص می شود که قیمت برابر با ۴۱۰ خواهد بود. این قیمت بازار سیاه است.

تفاوت قیمت بازار سیاه ۴۱۰ و قیمت دولتی ۲۲۰ را هزینه صف می گویند. زیرا وقتی که قیمت پایین تر از قیمت تعادلی است و بازار سیاه تشکیل می شود همه متقاضیان نمی توانند در این قیمت اعلام شده کالا را بدست آورند، اگر تخصیص بر اساس نوبت انجام شود هزینه ای که هر دریافت کننده برای در نوبت ماندن متقبل می شود همان فاصله، یعنی اختلاف قیمت بازار سیاه و قیمت دولتی اعلام شده است.

نمودار ۴



در مواقعی که قرعه‌کشی یا پارتی بازی انجام می‌شود این فاصله میزان رانت ناشی از تخصیص اداری را نشان می‌دهد. به هر حال، این فاصله هزینه اجتماعی اعمال قیمت پایین‌تر از قیمت تعادلی است.

کاربرد مفاهیم عرضه و تقاضا برای سنجش تغییر در سطح رفاه

بسیاری از سیاست‌ها مانند مالیات‌ها و یا اجرای طرح‌ها و پروژه‌های عمومی اثرات متفاوتی بر بخش‌های جامعه دارند. مثلاً برخی طرح‌ها منافع به مصرف‌کنندگان منتقل می‌کنند اما هزینه‌هایی را به تولیدکنندگان متوجه می‌سازند یا برعکس. در مقایسه با اجرای طرح‌ها و پروژه‌های خصوصی که ارزیابی بر مبنای سود و زیان انجام می‌شود، ارزیابی اجتماعی طرح‌های عمومی بر اساس ضوابط متفاوتی انجام می‌شود. طرح‌های عمومی را باید بر اساس ضوابط رفاهی سنجید.

برای نمونه اجرای طرح یک سد جدید هزینه‌ای به کشاورزانی که خانه، زمین و دارایی‌های آنان پشت سد قرار می‌گیرد و زیر آب می‌رود، وارد می‌کند. در عوض فوایدی ایجاد می‌کند مثلاً ایجاد امکان کشاورزی جدید در مناطق جلو سد، ایجاد امکان تولید برق آبی و تامین آب شرب شهرها و روستاها. این سد طبعاً هزینه‌های مستقیم احداث و بهره‌برداری و نگهداری هم خواهد داشت. علاوه بر آن هزینه‌ها و فواید محیط زیستی هم

دربر دارد. چگونه می‌توان هزینه و فایده این پروژه را از دید اجتماعی بر آورد کرد؟ به این معنی که بررسی مالی و هزینه فایده چنین طرحی که فواید و هزینه های اجتماعی وسیع دارد، متفاوت از بررسی هزینه فایده مثلاً احداث یک مرغداری یا کارگاه تولید لوله است. شاید در موارد اخیر هزینه فایده مالی و سود آوری کفایت کند. اما در مورد یک پروژه با تاثیر اجتماعی وسیع معنی دار ترین راه این است که **ارزش حال خالص** 'مازاد مصرف کننده' و ارزش حال خالص 'مازاد تولید کننده' ناشی از این پروژه را محاسبه کنیم. به همین دلیل در اینجا به اختصار مفاهیم 'مازاد مصرف کننده' و 'مازاد تولید کننده' معرفی می‌شوند. این مفاهیم و شیوه سنجیدن آن نیز ابتدا توسط آلفرد مارشال، و با استفاده از توابع عرضه و تقاضا، تبیین شد که در زیر توضیح داده خواهد شد.

مازاد مصرف کننده و مازاد تولید کننده

مازاد مصرف کننده. یک حالت فرضی را تصور می‌کنیم. در شهر فقط یک تولید کننده یخچال برقی وجود دارد که اولین واحد یخچال تولید شده را برای فروش آماده کرده. طبعاً این تنها یخچال شهر توسط یک فرد ثروتمند خریداری می‌شود و بسیار گران مثلاً صد سکه طلا. اگر این تولید کننده دو واحد یخچال تولید کند در این حالت دیگر قیمت نمی‌تواند یکصد سکه باشد و به نود سکه تنزل خواهد کرد. و این قیمت برای هر دو واحد اعمال می‌شود. برای فرد اول که حاضر بود یک یخچال را صد سکه خریداری کند

و اکنون نود سکه پرداخت می کند ده سکه مازاد مصرف کننده وجود دارد یعنی مطلوبیت کالا برای او صد سکه بوده اما نود سکه پرداخت کرده است. اگر کارخانه مزبور سه واحد یخچال تولید کند، به دلیل نزولی بودن تابع تقاضا قیمت تنزل می کند مثلاً برای هر یخچال هشتاد سکه. برای خریدار اول که اکنون می تواند یخچال را معادل هشتاد سکه خریداری کند معادل بیست سکه مازاد مصرف کننده و برای خریدار دوم که آماده بود نود سکه پرداخت کند ده سکه مازاد مصرف کننده وجود دارد. در این بازار در قیمت هشتاد سکه، جمعاً سی سکه مازاد برای مصرف کنندگان وجود دارد. اگر تعداد تولید به چهار افزایش یابد و نزولی بودن تابع تقاضا قیمت را به هفتاد سکه کاهش دهد و چهار خریدار هر واحد از این کالا را به قیمت هر واحد هفتاد سکه خریداری کنند آنگاه میزان مازاد مصرف کننده معادل چهل سکه خواهد بود.

به طور خلاصه می توان دریافت که در یک بازار دارای تعادل میزان کل مازاد مصرف کننده مساحت بین تابع تقاضا و خطی است که از محور عمودی به نقطه تعادل وصل می شود. اگر تابع تقاضا برای یک کالا موجود و قیمت تعادلی (محل تلاقی عرضه و تقاضا) مشخص باشد، این مساحت را در تابع تقاضای مارشالی می توان با واحد پول سنجید. مازاد مصرف کننده در نمودار ۵ با مساحت آبی رنگ نشان داده شده. بنابر این مازاد مصرف کننده میزان فایده ای است که به خریدارانی که حاضر بوده اند مبالغ بیشتری بپردازند و اکنون قیمت تعادلی را می پردازند تعلق می گیرد.

مازاد تولید کننده. مازاد تولید کننده سود اقتصادی ناشی از تولید است. سود اقتصادی به چه معنی است؟ تابع عرضه به سادگی هزینه نهایی تولید را نشان می‌دهد. هزینه به مفهوم اقتصادی آن (هزینه از نظر اقتصاددانان با هزینه حسابداری تفاوت هایی دارد) یعنی زمانی که به هر نهاده شامل نو آوری و کار آفرینی به اندازه هزینه فرصت آن پرداخت شود. به این نحو مساحت زیر تابع عرضه تا نقطه تعادل، هزینه تولید را نشان می‌دهد. از طرفی مساحتی که با حاصل ضرب قیمت در مقدار معین می‌شود کل درآمد تولید و مابه التفاوت این دو مازاد تولید کننده را نشان می‌دهد که در نمودار زیر به رنگ صورتی نشان داده شده است.

مجموع مازاد مصرف کننده و مازاد تولید کننده فایده رفاهی پروژه را نشان می‌دهد. در مثال ساده زیر این میزان برابر است با مساحت دو مثلث تعیین شده و به ترتیب برابر است با

مازاد مصرف کننده:

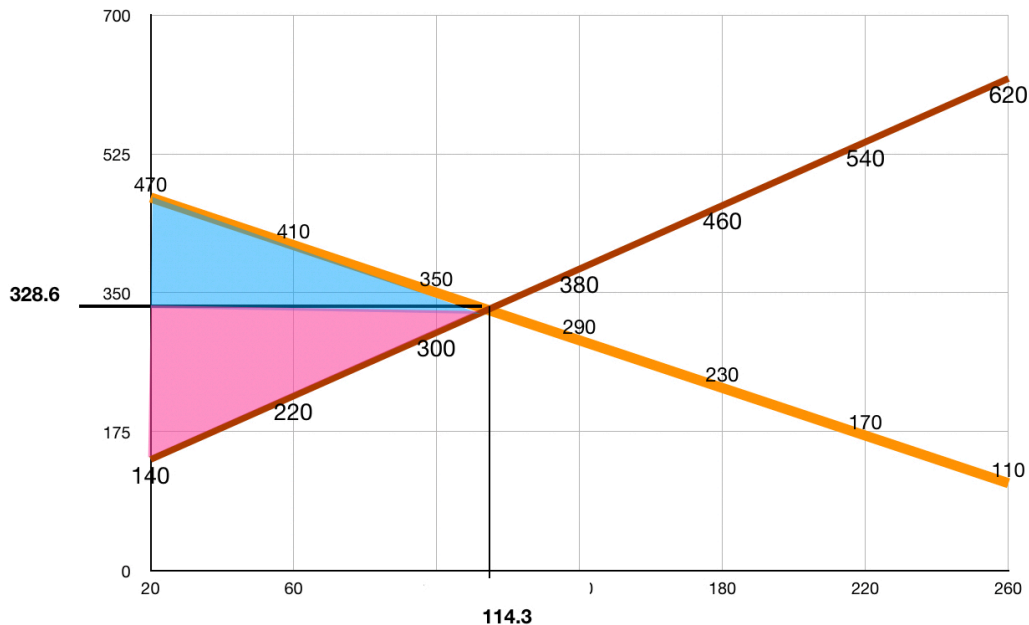
$$(470-328.6) \times (114.3-20) \div 2 = 6667$$

مازاد تولید کننده:

$$(328.6-140) \times (114.3-20) \div 2 = 8892$$

جمع اثر رفاهی یا فایده این طرح از جمع این دو عدد بدست می‌آید. البته توجه می‌کنیم که در موارد کاربردی این شیوه‌ها از پیچیدگی و جزئیات

توابع عرضه و تقاضا و مازاد مصرف کننده و مازاد تولید کننده



خاص خود برخوردار هستند و روش های انجام این تحلیل ها خود رشته های تخصصی خاص برای فراگیری به شمار می آیند.

تغییراتی که منجر به جابه جایی تابع عرضه و تقاضا شود میزان مازاد مصرف کننده و مازاد تولید کننده را تغییر می دهد و نتیجه این تغییرات می تواند تغییر در میزان رفاه را نشان دهد.

اثر رفاهی مالیات

به عنوان مثال دیگر از کاربرد ابزار عرضه و تقاضا اثر رفاهی مالیات بر کالا را مورد توجه قرار می دهیم. از طریق برخی سیاست ها مثل مالیات، رقم هایی از مردم به دولت منتقل می شود. اما هزینه تحمیل شده به پرداخت کننده بیش از درآمد دولت است (مثل هزینه معطلی، مراجعه مکرر، تهیه مدارک، ارتشاء...).

این سیاست‌ها منجر به تحمیل هزینه‌ی مرده می‌شود (هزینه‌ی ای که یک طرف پرداخت می‌کند و اما طرف دیگر دریافت نمی‌کند، مانند هزینه معطلی و سردرگمی در ادارات که وقت مراجع ضایع می‌شود و ارزش اقتصادی دارد و همانند پرداخت است، اما این پرداخت عاید دولت نمی‌شود).

پرسش این است که چگونه می‌توان وجوه منطقی چنین رویکرد‌هایی را شناخت و چگونه بر آوردی از هزینه‌های مربوط بدست داد؟ در این مورد هم می‌توانیم در صورت در دست داشتن توابع عرضه و تقاضا⁵⁸ (امروزه ادبیات و پژوهش‌های متعدد و دامنه‌داری در زمینه سنجش و تخمین این توابع وجود دارد⁵⁹) می‌توان از تغییر در توابع عرضه و تقاضا تغییر در مازاد تولید کننده و مصرف کننده را سنجید⁶⁰.

در نمودار ۶ فرص می‌شود مقداری مالیات از هر واحد یک کالا اخذ می‌شود. مثلاً ده ریال از هر بطری نوشابه. تابع عرضه به دلیل افزایش هزینه نهائی تولید، معادل میزان مالیات به طرف بالا جابه‌جا می‌گردد. در نمودار میزان درآمد دولت از این مالیات و هزینه مردم به صورت از دست رفتن مازاد مصرف کننده و تولید کننده نشان داده شده معمولاً این هزینه بیش از درآمد دولت است که اختلاف آن را هزینه مرده می‌خوانند. چون

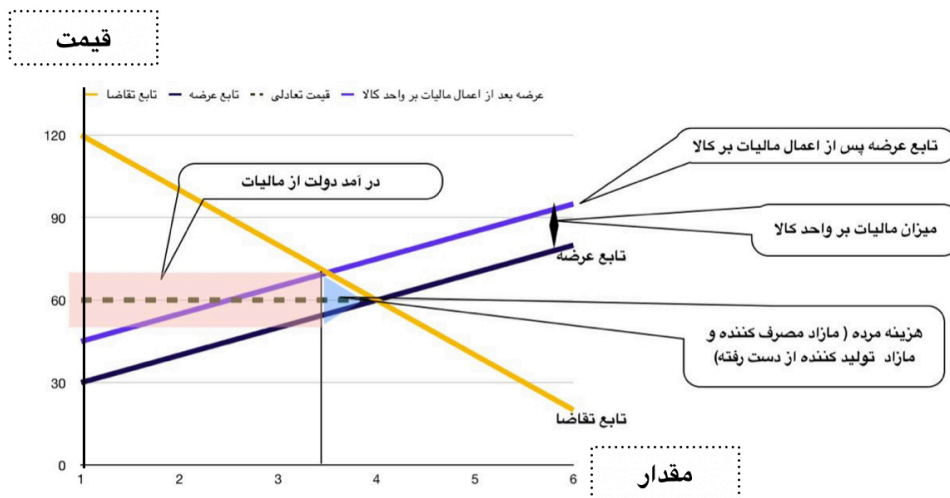
⁵⁸ <https://www.nobelprize.org/prizes/economic-sciences/2015/press-release/>

⁵⁹ <https://www.nobelprize.org/uploads/2018/06/mcfadden-lecture.pdf>

⁶⁰ https://scholar.google.com/citations?user=rvFjcQIAAAAJ&view_op=view_citation&citation_for_view=rvFjcQIAAAAJ:d1gkVwhDpl0C

مردم متحمل شده اند و دولت دریافت نکرده است. این میزان هزینه مرده با مثلث آبی رنگ نشان داده شده است. میزان این هزینه بر حسب ضریب کشش توابع عرضه و تقاضا، برای کالاهای مختلف، متفاوت است.

نمودار ۶



آلفرد مارشال و نظریه رابطه مقداری پول و معادله تراز نقدی

دست‌آورد های فکری مارشال حیطة های وسیعی از اقتصاد را پوشش می‌دهد. اما در این بحث به توضیح در مورد یک حیطة دیگر یعنی بحث پول و تورم بسنده می‌کنیم. او این زمینه را ابتدا در یک نوشته تحت عنوان “پول” مورد بحث قرار داد⁶¹. از آنجا که موضوع پول و تورم برای سال‌ها

⁶¹ Whitaker, John K. The early economic writings of Alfred Marshall, 1867–1890. Palgrave Macmillan, 1975.

در کشور ما بسیار مطرح و مورد بحث بوده است، بازکاوی این نظریه ضروری است.

نظریه مارشال گرچه مربوط به اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم است و از آن زمان این حیطة توسعه بسیاری یافته، لیکن برای درک مبحث پول و سطح قیمت بسیار بنیادی و ضروری است. در فصل های بعد وجوه دیگری از این مبحث نیز ارائه خواهد شد.

رابطه مقداری پول ابتدا توسط دیوید هیوم در قرن هجدهم مطرح شد و مورد توجه اقتصاددانان کلاسیک نیز قرار گرفت. به طور خلاصه این رابطه در شکل اولیه به صورت زیر است.

$$P \times Q = v \times M$$

در این رابطه Q سطح تولید ملی حقیقی (تولید فیزیکی مثلاً طی یکسال) و P سطح عمومی قیمت است.

طرف راست نیز حجم پول M ضربدر v سرعت گردش پول است. منظور از سرعت گردش پول متوسط تعداد دفعاتی است که هر واحد پول طی آن زمان فرضاً یک سال، دست بدست شده و گردش کرده است.

این رابطه به صورت یک اتحاد است، یعنی دو طرف منطقاً و همیشه برابر هستند.

برای مثال اگر کل تولید ملی حقیقی یک اقتصاد در سال صد عدد سبب باشد. و قیمت هر سبب هم ده ریال بنابر این ارزش اسمی یا ریالی تولید این جامعه هزار ریال در سال است. حال اگر حجم پول در دسترس معادل پنجاه ریال باشد بنابر این کل حجم پول در این اقتصاد به طور متوسط بیست بار در سال گردش کرده است. به این کمیت سرعت گردش پول گویند. تا زمان مارشال این برابری کم و بیش به این نحو و به عنوان رابطه **مقداری پول** شناخته می‌شد.

برای مثال استدلال می‌شد که سرعت گردش پول به ذات نهاد های مبادله مربوط است (مانند میزان رواج به کار بردن اسکناس و مسکوک یا پول بانکی و چک و حواله و یا معاملات اعتباری و قولوقراری) و کم و بیش با ثبات است. در نتیجه سطح قیمت را میزان تولید و حجم پول تعیین می‌کند. اگر حجم تولید، که به سطح تکنولوژی و منابع تولیدی در دسترس اقتصاد مربوط می‌شود، ثابت باشد هر میزان افزایش حجم پول مستقیماً به سطح قیمت ها منتقل می‌گردد.

آلفرد مارشال از مفاهیم عرضه و تقاضا استفاده کرد و در واقع این رابطه را به شکل اولیه **تقاضا برای پول** تبدیل نمود. عرضه پول را فعلاً یک کمیت تابع سیاست پولی و داده شده تلقی می‌کنیم.

مارشال رابطه فوق را به ترتیب زیر، با تغییر شکلی ساده اما یک تغییر محتوایی قابل ملاحظه و به نام **رابطه تراز نقدی**، تغییر داد.

$$Md = k Y$$

در این رابطه؛

Y = سطح درآمد اسمی

Md = میزان تقاضا برای پول

k = سرعت گردش پول.

از نظر مارشال مردم در سطح کلان میزانی پول برای انجام معاملات خود نگهداری می‌کنند که متناسب با درآمد اسمی است. این نسبت را با k نشان می‌دهد. در مثال قبل که درآمد ملی اسمی را ۱۰۰۰ ریال و حجم پول را ۵۰ ریال فرض کردیم این نسبت برابر ۰.۰۵/ یا پنج درصد است. مارشال استدلال می‌کرد که در هر زمان متناسب با نهادها و عاداتهای معامله و پرداخت و شرایط درآمد و نگرانی و امیدواری در مورد اوضاع اجتماعی و سیاسی، مردم نیازمند هستند حجم خاصی از پول را در اختیار داشته باشند. تا مادام که شرایط، عاداتها میزان خطرکرد و نهادهای معامله تغییر نکند این نسبت کم و بیش ثابت می‌ماند. بنا بر این بر حسب معادله فوق، مثال مورد نظر به صورت زیر نوشته می‌شود

$$50 = 0.05 \times 1000$$

از طرف دیگر در هر حال عرضه پول برابر تقاضا برای پول خواهد بود. چون خواهناخواه هرچه پول توسط دولت یا بانک مرکزی ایجاد شود در دست مردم ریخته خواهد شد. مثلاً اگر در مثال قبل بانک مرکزی ده واحد پول اضافی ایجاد کند و عرضه پول به شصت ریال افزایش یابد برابری بالا به هم می خورد

$$60 > .05 \times 1000$$

در این صورت مردم متوجه می شوند که میزان پول در دسترس آنان بیش از آنچه است که درآمد آنان ایجاد می کند. در این حالت شروع به جایگزینی پول با سایر دارایی ها می کنند. در این حالت هر کس پول را مانند سیب زمینی داغ در دست نفر دیگری پرتاب می کند. عده ای ملکمی خریدن فروشنده ملک طلا می خرد فروشنده طلا ارز می خرد فروشنده ارز وسائل منزل و عتیقه می خرد... نتیجه این که در هر گردش پول، قیمت ها افزایش می یابد تا وقتی حاصل

$$Y = P \times Q$$

افزایش یابد و به ۱۲۰۰ ریال برسد. لازم به توجه است که در رابطه بالا افزایش پول اثر قابل ملاحظه ای بر تولید حقیقی، در این مثال تعداد سیب، اعمال نمی کند چون تولید حقیقی نیازمند منابع حقیقی است و افزایش

حجم پول به معنی افزایش امکانات حقیقی تولید نیست و فقط منجر به افزایش قیمت ها می‌شود. حتی اگر دلایلی بیابیم که افزایش نقدینگی اثری کوتاه مدت نیز بر تولید حقیقی داشته باشد باز هم همین استدلال ساری خواهد بود، یعنی جا به جایی پول با سایر دارایی‌ها تا جایی ادامه می‌یابد که برابری فوق برقرار شود. این جا بجایی پول با دارایی تا کجا ادامه می‌یابد؟ تا جایی که دوباره همان نسبت برقرار شود یعنی تا حد درآمد اسمی هزار و دویست ریال.

$$60 = 0.05 \times 1200$$

این توضیح مارشال در مورد تقاضا برای پول بعداً توسط کینز و فریدمن گسترش یافت. تکمله ای که می‌توانیم اضافه کنیم این است که مطالعات آماری نشان داده ضریب

K

در رابطه تراز نقدی، خود تابعی از متغیرهای مختلف است شامل بازده انواع دارایی ها مانند اوراق قرضه و نرخ بهره و از همه مهمتر تورم انتظاری و سطح درآمد دایمی حقیقی. منظور از درآمد دائمی تصویری است که جامعه از درآمد خود در یک افق زمانی دارد (مثلاً میانگین بازده دارایی های خانوار در طول عمر آن دارایی ها). مفهوم درآمد دائمی

مفهوم مهمی است. درآمد خانوار همیشه دو مولفه دارد درآمد با ثبات و درآمدهای موقتی و گاه‌گاهی. یک میانگین بلند مدت این دو است که درآمد دائمی را تشکیل می‌دهد (البته در سطح خانوار یک مفهوم ذهنی است گرچه در سطح کلان می‌توان آن را از روش آماری تخمین زد) و مردم بر اساس برداشت خود از درآمد دائمی است که تصمیم اقتصادی اتخاذ می‌کنند.

در برخی مقاطع تاریخی، حرکت‌های به ظاهر غیر قابل توضیحی در سطح قیمت ارز، طلا، املاک و سهام در کشور ظاهر شده و بازارها به شدت دچار بی‌ثباتی می‌شوند. به سادگی می‌توان این تلاطم را با استفاده از این نظریه توضیح داد و درک کرد. طی سال‌ها نقدینگی یا حجم پول افزایش یافته، ناگهان تحریم و شرایط بین‌المللی تصور مردم از درآمد دائمی حقیقی را کاهش داده و تصور از نرخ تورم انتظاری (تصویری که در ذهن جامعه از تورم آتی شکل می‌گیرد و ممکن است با نرخ تورم آماری که دولت اعلام می‌کند متفاوت باشد) را افزایش دهد، در این شرایط مردم به این نتیجه می‌رسند که میزان نقدینگی متورم در دست آنان بیش از آن نسبتی است که با واقعیت‌های اقتصادی (یعنی آن تصویری که از درآمد دائمی و نرخ تورم انتظاری حاصل شده) همخوان باشد. پس شروع به از دست دادن نقدینگی برای کسب دارایی، یا به زبان دیگر جابه‌جایی پول با دارایی می‌کنند، این پول از یک بازار دارایی مثل طلا و ارز به بازار دیگر مثل ملک و اتموبیل، سهام و کالا منتقل می‌شود... و

در هر گردش قیمت‌ها را بالا می‌برد این افزایش قیمت‌ها وقتی متوقف می‌شود که قیمت‌ها به حدی برسد که درآمد اسمی در نتیجه افزایش سطح قیمت‌ها با حجم موجود نقدینگی همخوان شود. ملاحظه می‌شود بر خلاف ادعاها، اقدامات ثبات بخش دولتی هم اگر بر تورم انتظاری و درآمد دائمی اثر نداشته باشد، که معمولاً ندارد، این جابه‌جایی پول و دارایی تا بر قراری تعادلی تراز نقدی ادامه خواهد یافت و آنگاه است که آرامشی ظهور می‌کند تا دور بعدی بحران. به جز این نیز هر اقدام دیگر، مانند مبارزه با گرانفروشان، دستگیری ارز فروشان، سهمیه‌بندی کالا.. معمولاً جز نتیجه منفی، نتیجه دیگری ندارد.

حال اجازه دهید، بر اساس این درک از تقاضا برای پول و معادله تراز نقدی، به صحت چند گزاره که گاهاً مطرح می‌شود توجه کنیم؛
آیا گزاره‌های زیر صحیح هستند؟

”به دلیل افزایش سرعت گردش پول نرخ تورم افزایش یافته است.“
”قیمت سهام افزایش یافته و نسبت حجم پول به شبه پول افزایش یافته، چون شبه پول به پول تبدیل شده سرعت گردش پول افزایش یافته موجب تورم شده است.“

”نقدینگی درون‌زا است و افزایش نرخ تورم سبب و زمینه ساز افزایش نقدینگی شده است.“

“افزایش قیمت ارز سبب شده که سایر قیمت ها نیز افزایش یابد و تورم ایجاد کند.”

“بانک مرکزی نرخ بهره را افزایش داده، هزینه تولید افزایش یافته و تورم ایجاد شده است.”

تمام این گزاره ها اشتباه هستند. ممکن است به دلیلی قیمت یک کالا نسبت به کالای دیگر افزایش یابد مثلاً قیمت طلا در بازار بین‌المللی افزایش یابد، اما این افزایش یکباره قیمت یک دارایی نسبت به سایر دارایی‌ها تورم نیست. ممکن است تولید مسکن کاهش یابد و عرضه کاهش یافته و قیمت مسکن افزایش یابد این نیز تورم را نیست، فقط قیمت نسبی یک دارایی به دارایی‌های دیگر تغییر کرده. تورم افزایش مداوم سطح عمومی قیمت‌ها است و نه افزایش قیمت مورد یک یا چند کالا.

افزایش سرعت گردش پول تورم را نیست بلکه بر عکس است افزایش انتظارات تورمی و یا وقوع حوادثی که به مردم بفهماند درآمد دائمی آنان کاهش یافته و ایجادگرانی از آینده، این‌ها متغیرهایی هستند که سرعت گردش پول را تغییر می‌دهند سرعت گردش پول یک معلول است نه علت. حجم نقدینگی درون را نیست کنترل و سر رشته آن فقط در اختیار مقام پولی است.

طبيبان

فصل هفتم

نئو کلاسیک ها 62

از گلستان سعدی؛ ' اعرابی را دیدم در حلقه جوهریان بصره که حکایت همی‌کرد که وقتی در بیابانی راه گم کرده بودم و از زاد معنی چیزی با من نمانده بود و دل بر هلاک نهاده که همی ناگاه کیسه‌ای یافتم پر مروارید هرگز آن ذوق و شادی فراموش نکنم که پنداشتم گندم بریانست باز آن تلخی و نومیدی که معلوم کردم که مرواریدست. '

مطلوبیت ناشی از مصرف، یک مبنای ارزش ذهنی و جزء اجتناب نا پذیر از ارزش عینی است.

اقتصاددانان از آدام اسمیت تا کارل مارکس (از اول قرن هجدهم تا اوائل قرن نوزدهم) به استثنای خود مارکس را اقتصاد دانان کلاسیک می‌خوانند. گرچه اقتصاد مارکس هم بر پایه مبانی نظری اقتصاد کلاسیک پایه گذاری شده است. نظریه اقتصادی کلاسیکها گرچه میدان هایی چون پول و تجارت خارجی و مالیات و دولت را نیز در بر می‌گرفت اما توجه کانونی نظریه آنان متمرکز بود بر تشریح و شناخت سازوکار های تولید و توزیع. یعنی کشف قانونمندی‌های ناظر بر تولید ثروت در جامعه و قانونمندی‌های ناظر بر توزیع نتیجه تولید بین عوامل مختلفی که تولید را انجام دادهاند یعنی کار، زمین و سرمایه. نظریه عموم این اقتصاددانان بر همین محور بود و در این رابطه بر مورد لزوم آزادی تجارت چه تجارت داخلی و چه تجارت بین‌المللی نیز

استدلال می کردند و ضرورت آن را نه بر اساس ایدئولوژی (اعتقاد به آزادی) بلکه بر اساس اثبات کار آیی آن در کمک به تولید و افزایش رفاه سفارش می نمودند.

البته این سفارش ها نیز برحسب تجربه کشورهای مختلف در تلاش برای کنترل تجارت و ضایعات مختلف ناشی از آن انجام می شد که به عنوان نمونه آن می توان به قوانین غلات (۱۸۱۵-۱۸۴۶) در انگلستان اشاره کرد که برای حمایت از مالکین فنوئال واردات غلات را ممنوع کرده بودند و این قانون طی کشمکش طولانی ملغی شد، ممنوعیت صدور دام و محصولات دامی (از جمله قانون موسوم به قانون پشم ۱۶۹۹ در انگلستان)، در قرن چهاردهم (از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳) جنگ های موسوم به جنگ های صد ساله (در واقع ۱۱۶ ساله) بین انگلستان و فرانسه از جمله به دلیل رقابت و محدودیت های تجارت پشم رخ داد. به عنوان نمونه از قوانین زوری برای فایده رساندن به ذی نفعان خاص می توان به قانون کلاه پشمی اشاره کرد. در انگلستان در سال ۱۵۷۰ قانونی تصویب شد که همه مردان انگلیسی به جز اشراف باید در روز یکشنبه برای رفتن به کلیسا کلاه پشمی بر سر بگذارند، منظور از این قانون نیز ایجاد بازار برای محصولات پشمی بود. این قانون برای ده سال اجرا می شد. جورج سوم پادشاه انگلستان تجارت پشم از مستعمرات به جز با انگلستان را جرم اعلام کرد و مجازات این کار قطع دست راست متخلف اعلام شد. این قوانین محدود کننده و رانتی همیشه علاوه بر تبعات منفی مستقیم تبعات غیر مستقیم گسترده ای از جمله اشاعه فساد و ارتشاء را داشته است. در انگلستان پشم ماخذ ثروت بود به نوعی که در مجلس لرد ها صندلی رئیس مجلس یک کیسه پشم بود. این سنت از قرن چهاردهم به بعد به دستور ادوارد سوم پایه گذاری شد که رییس مجلس لردها باید

بر روی یک کیسه پشم بنشینند. این تاکید برای این بود که اهمیت تجارت پشم برای انگلستان را نشان دهد. هنوز هم به صندلی رییس مجلس لرد ها کیسه پشم گفته می شود (woolsack). دخالت های سیاسی و منافع مختلف قوانین متناقضی را ایجاد کرد قوانینی برای ممنوعیت صدور پشم تصویب می شد اما برخی مجوز قانونی می گرفتند که پشم صادر کنند. برخی قوانین واردات پشم را ممنوع می کرد برخی قوانین مجوز های واردات می داد، بستگی به این که چه کسانی چه نفوذ سیاسی داشتند و چه منفعی ایجاد می شد.

در اسپانیا تا سال ۱۷۸۶ هر کس گوسفند صادر می کرد با مجازات مرگ روبرو می شد. از جمله موارد دیگر می توان به ممنوعیت صدور طلا اشاره کرد. فهرست این قوانین و احکام بسیار طولانی است. می توان به ممنوعیت صادرات و واردات بسیاری کالاها اشاره کرد که نه تنها در انگلستان بلکه بسیاری از کشورهای اروپا بر قرار و گرچه به نفع منافع خاص تصویب می شد (در بحث مرکانتالیست ها به محدودیت تجارت گندم و چوب الوار اشاره شد) و مانعی در افزایش درآمد و رفاه در کشورها بود. بر بسیاری فعالیت های تجاری نیز قوانین و احکامی ناظر بود که در عمل مانع فعالیت اقتصادی به شمار می آمد از جمله ممنوعیت انتخاب شغل خارج از حیطه فعالیت موروثی افراد.

برای درک عواقب زیان بار اینگونه دخالت ها در امر فعالیت اقتصادی، لازم نیست ما به عمق تاریخ برویم شاید قوانین و مقررات و دستور العمل های ضد و نقیض و مشکل دار کشور ما در نوع خود بی نظیر باشد. محدودیت های واردات و صادرات و تجارت داخلی انواع مجوزها و استثنایها و گسترش قاچاق و فسادهای مختلف، کسانی که در چارچوب

قوانین قرار می‌گیرند و کسانی که قرار نمی‌گیرند... و نا کارائی و ضایعات اقتصادی، چنان گسترده همه‌گیر و رایج و تکراری که متأسفانه دیگر عادی به نظر می‌رسد. تا جایی و به کرانه‌هایی رفته‌ایم که برخی رسماً تحریم ملت را نعمت می‌خوانند و با همه قوا در تداوم آن می‌کوشند. و کولبری خود قاعده رایج تجارت خارجی شده است. گرچه این شیوه در واقع از معدود ممرهای روان بازرگانی خارجی است اما ممنوع هم هست...

در تالیفات و نگارش‌های تمام اقتصاددانان کلاسیک مروری از اینگونه محدودیت‌ها و تحلیل آثار سوء آن‌ها قابل مشاهده است و ادبیات قابل ملاحظه‌ای از این مشکلات، نا کارایی و فساد در اکثر کشورهای اروپایی از جمله انگلستان، فرانسه، و اسپانیا در قرن‌های هفده تا نوزده تالیف شده که در بحث مرکانتالیست‌ها به آن اشاره گردید.

این که یک عده‌ای به صورت همزمان به طرح این چاره رسیدند که مدافع تجارت آزاد و کاهش دخالت‌های دولت باشند بی‌دلیل نبود و سلیقه‌ای و سیاسی و مانند آن نیز نبود. یعنی این طور نبود که برخی از خواب بر خیزند و شعار تجارت آزاد سر دهند. بلکه بر اساس تجربه و واقعیت‌های عینی و حجم بزرگی از تالیفات، مستندات و فرهنگ وسیع بحث و تبادل نظر و چالش بود که ایده تجارت آزاد از زمان فیزیوکرات‌ها در فرانسه مطرح شد و بوسیله کلاسیک‌ها تکمیل گردید و سعی کردند بر حسب تجربه نشان دهند آزادی فعالیت اقتصادی، تحت شرایطی، کارآمدترین ترتیب سازمان اقتصادی است. اصطلاح (**laissez faire**) ، به معنی **بگذارید انجام شود** که یک عبارت فرانسوی است بوسیله فیزیوکرات‌های فرانسه رایج شد اما از زمانی به بحث فلسفه

سیاسی وارد گردید مورد تفسیر های پراکنده و سوء استفاده فراوان قرار گرفت. اقتصاددانان نئوکلاسیک هم مانند کلاسیکها در همین سنت فکری و بر اساس همین سابقه، مدافع آزادی فعالیت اقتصادی بودند، اما تفاوت‌هایی هم در دیدگاه این دو مکتب وجود داشت که در ادامه مورد توجه قرار خواهد گرفت.

دست آورد نئو کلاسیکها

اقتصاد دانان کلاسیک مبنای ارزش و تعیین قیمت کالاها و خدمات را نیروی کار می‌دانستند گرچه چند تفسیر متفاوت از این مطلب را در ذهن داشتند (یادمان باشد امروزه در اقتصاد تمایزی بین کالا و خدمت قائل نمی شویم جز این که خدمات در زمان تولید مصرف می شوند). بنابراین، در بحث حاضر اگر از واژه کالا صحبت کردیم منظور چشم پوشی از اهمیت خدمات نیست بلکه منظور هر دو است). این تاکید بر نیروی کار سبب می‌شد که رشته فکری کلاسیک ها مسئله ارزش و قیمت را صرفاً از دید هزینه مورد توجه قرار داده و ارزش زهنی کالاها و خدمات از دید مصرف کننده را اصولاً مورد بی‌توجهی قرار دهند. در این مورد بعداً توضیح بیشتری ارائه خواهد شد.

یک نتیجه این بی‌توجهی ظهور پارادوکس ارزش بود. به این معنی که نمی توانستند توضیح دهند چرا ارزش برخی کالاهای بسیار مفید مانند آب و هوا در حد صفر است و ارزش کالاهایی که ارزش استفاده خاصی ندارند مثل الماس بسیار بالا است. دیگر این که مشاهده می‌کردند که قیمت کالاها در بازار معمولاً هماهنگ با میزان مطلق یا نسبی مقدار نیروی کاری که برای آنان صرف شده نیست. در این مورد

نیز توضیح کلی آنان این بود که دو نوع قیمت وجود دارد یکی قیمت مبادلاتی و دیگری قیمت واقعی و در بلند مدت قیمت مبادلاتی به سوی قیمت واقعی که همان ارزش نیروی کار است متمایل می‌شود. که البته این توضیح وافی به مقصود نبود.

لازم به تاکید است که در نوشته‌های کلاسیک در مواردی به مفاهیم عرضه و تقاضا اشاره می‌شده اما مفهوم فنی دقیقی از این عبارتها مورد نظر نبوده و این عناوین به صورت سازمان یافته در مباحث آنان ظاهر نمی‌شده است. اولین کسی که این مفاهیم را مورد کنکاش قرار داد استنلی جوانز انگلیسی بود (و همچنین کارل منجر اتریشی و لئون والرا فرانسوی به صورت مستقل به این مفهوم رسیدند و شایان ذکر هستند، چنانکه دیدیم مفاهیم عرضه و تقاضا توسط مارشال تکمیل گردید). جوانز یک کارمند بخش عمومی و کادر آموزشی بود با آموخته های ریاضی بسیار غنی. او مبتکر ایده **مطلوبیت نهایی** است که شروع مکتب نئوکلاسیک ها از این خط فکری است که بعداً در مورد موضوع توضیح داده خواهد شد. اما کسی که از شهرت بیشتری برخوردار است و در واقع این موضوع را به صورت نسبتاً جامع مورد کنکاش قرار داد اقتصاد دان انگلیسی آلفرد مارشال بود (در فصل های قبلی کار او معرفی شد).

مارشال پیوند بین مطلوبیت و تقاضا را تشخیص داد و موضوع ارزش را نیز از آموزش های کلاسیک ها استنتاج و با استفاده از ابزار عرضه و تقاضا نشان داد که قیمت در یک بازار رقابتی تحت تاثیر دو رویکرد عرضه و تقاضا، که مارشال آن را با توابع ریاضی نشان داد، تعیین می گردند و به این نحو ارزش کالاها همان قیمت تعیین شده در بازار رقابتی تحت تاثیر روابط عرضه و تقاضا هستند و عامل مافوق

طبیعه و یا انتزاعی در مورد ارزش کالاها و خدمات دخیل نیست.

طرف تقاضا

با توجه به این که کلاسیک ها اصولاً بحث تولید و توزیع و سازوکار تولید را مورد توجه قرار می دادند توجه آنان مبذول به جنبه عرضه بود و توجه چندانی به طرف مصرف کننده، یعنی طرف تقاضا مبذول نمی‌داشتند. در تاریخ عقاید اقتصادی اولین گروهی که طرف تقاضا را به صورت وافی به مقصود مورد کنکاش قرار دادند، به نئوکلاسیک ها مشهور هستند. گرچه تعداد زیادی متفکر و نویسندگانه به این مکتب کمک کردند، اما چهره های عمده این گروه عبارتند از:

استنلی جوانز (انگلیسی)⁶³

لئون والرا (فرانسوی)⁶⁴

کارل منجر (اتریشی)⁶⁵

ویلفردو پارتو (ایتالیایی)⁶⁶

آلفرد مارشال (انگلیسی)⁶⁷

Stanly Jevons (1835-1882)

⁶³

Leon Walras (1834-1910)

⁶⁴

⁶⁵ Carl Menger (1840-1921)

⁶⁶ Vilfredo Pareto (1848-1923)

Alfred Marshal (1842-1924)

⁶⁷

چوانز یک فیلسوف و ریاضی دان انگلیسی بود. والرا اقتصاد دان و ریاضی دان فرانسوی، کارل منجر استاد دانشگاه وین، پارتو یک مهندس فیلسوف و ریاضی دان ایتالیایی، اجورث یک ریاضی‌دان و آماردان و فیلسوف انگلیسی، و مارشال نیز چنانکه قبلاً گفته شد یک فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی بود.

در صورتی که بخواهیم در مورد جزئیات کار هر یک وارد بحث شویم سخن به درازا می‌کشد. فقط به چند نکته توجه می‌کنیم. یکم این که این اقتصاددانان در اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم می‌زیستند و اکثر آنان شاهد بسیاری از حوادث و بحران‌های اجتماعی و سیاسی اروپا در این دوران از جمله جنگ جهانی اول بودند. همچنین تحولات عمیق و تاثیر گذار در حیطه فلسفه و اندیشه اجتماعی و سیاسی را دیده، سنجیده و پیرامون آن اندیشیده بودند. در بحث‌های قبل به بحران‌های اجتماعی اروپا در پایان قرن هجده و اول قرن نوزدهم اشاره شد. به اختصار می‌توان از اندیشه کارل مارکس، جنبش کمونیستها در اتریش و کومون پاریس⁶⁹ (۱۸۷۱) و جنبش رمانتیسم در ابتدای قرن نوزده نامبرد. در حیطه تحولات فکری بایستی به فلسفه امانوئل کانت، فردریک هگل، اوگوست کامپت و دیوید هیوم و جان لاک نیز اشاره شود. می‌توان دریافت که اقتصاددانان نئوکلاسیک از ورزیدگی ذهنی و ثروت نظری بالایی برخوردار بودند. دوم این که عموماً زمینه ریاضیات قوی داشته و از این نظر به توسعه دامنه نظری و کاربرد اقتصاد کمک

Francis Ysidro Edgeworth (1845-1926)

⁶⁸

⁶⁹ Paris Commune.

شایان توجهی نمودند که شاید بدون استفاده از ریاضی امکان‌پذیر یا ساده نبود. برای مثال استنلی جوانز اولین کتاب اقتصاد ریاضی را تألیف کرد. مارشال مدتی در دانشگاه در زمان دانشجویی رشته ریاضی را پیگیری کرد. والرا، اجورث و پارتو از زمینه تحصیلی با آموزش ریاضی قوی برخوردار بودند. دیگر این که برخی مفاهیمی که در ادامه توضیح داده خواهد شد به صورت مستقل توسط این افراد فرادست آمده بود. یعنی در زمان تدوین اندیشه و نظریه اقتصادی خود در کشورها و مناطق مختلفی می‌زیستند و بعضاً ابتدا ارتباطی با یکدیگر نداشتند.

کشف تحلیل حاشیه‌ای یا تحلیل نهایی

یک نکته را یاد آور شوم و آن این که در اقتصاد یک شیوه محوری، تلاش دائمی برای یافتن پاسخ بهینه است. این یک تلاش دائمی در اکثر زمینه‌های نظری و کاربردی است. توجه داشته باشیم که در هر بحث بهینه‌سازی انجام تحلیل حاشیه‌ای که بعضی تحلیل نهایی نیز می‌گویند اجتناب‌ناپذیر است. همه در تصمیم‌های روزمره در ذهن خود بعضاً به صورت ناخودآگاه یا آگاهانه از این شیوه استفاده می‌کنند. هر تصمیمی که به دلیل اطلاعات ناقص یا اشتباه محاسبه غیر از این روش اتخاذ شود غیر بهینه است.

در اینجا ما از عبارت تحلیل نهایی استفاده خواهیم کرد، در حالی که تحلیل حاشیه‌ای گویاتر است. گرچه در فصل‌های قبلی این مفهوم معرفی شده اما به دلیل اهمیت آن، در بخش بعدی پیرامون این که تحلیل حاشیه‌ای یا نهایی چیست توضیح بیشتری ارائه خواهد شد.

یک بحث دُورگذر؛ تحلیل نهایی چیست؟

قبل از ورود به بحث، برای روشن شدن ایده تحلیل نهایی، یک مثال مطرح می‌کنیم. فرض کنید دانشجویی فقط ده ساعت وقت دارد که برای آمادگی دو امتحان مطالعه کند. یکی فیزیک دیگری ادبیات فارسی. پرسش این است که تصمیم بهینه او در تخصیص ده ساعت وقت به مطالعه دو موضوع درسی باید چگونه باشد؟ فرض کنید اگر تمام ده ساعت را صرف مطالعه فیزیک بکند از ادبیات نمره ۸ و از فیزیک ۱۸ می‌گیرد. اگر تمام ده ساعت را ادبیات بخواند از ادبیات نمره ۲۰ و از فیزیک ۶. آیا باید یکی از این دو حالت را انتخاب کند که معدل ۱۳ نصیبش می‌کند؟ آیا باید وقت خود را به صورت مساوی تقسیم کند؟ روش یافتن پاسخ بهینه به مسئله این دانش آموز کدام است؟ ملاحظه خواهیم کرد که تنها روش کار ساز برای یافتن پاسخ، استفاده از تحلیل نهایی است. چگونه؟ دانش آموز پیش خود می‌اندیشد که اگر تمام وقت را صرف مطالعه درس ادبیات بکنم و هیچ وقت برای درس فیزیک تخصیص ندهم جمع نمره می‌شود ۲۶. حال اگر یک ساعت کمتر ادبیات بخوانم و در آن یک ساعت فرمول‌ها و نتایج عمده کتاب فیزیک را مرور کنم مثلاً ۴ نمره از ادبیات از دست می‌دهم اما در عوض ۸ نمره فیزیک اضافه بدست می‌آورم. نتیجه این جابه‌جایی یک ساعت از این درس به آن درس افزایش ۴ نمره به کل نمرات است. پس به نفع او است که این جابه‌جایی را انجام دهد. اگر یک ساعت دیگر (که اکنون می‌شود جمعاً دوساعت) از آموزش ادبیات کم کند و به آموزش فیزیک تخصیص بدهد ۳ نمره از ادبیات کمتر بدست می‌آورد اما ۴ نمره فیزیک بیشتری حاصل می‌کند. پس صرف می‌کند که این جابه‌جایی را هم انجام دهد. چون یک نمره دیگر به کل نمرات اضافه می‌شود. اگر

جابه‌جا کردن ساعت سوم از مطالعه ادبیات به فیزیک را انجام دهد و ۲ نمره از ادبیات کمتر بگیرد و ۲ نمره بیشتر در فیزیک، در این نقطه تفاوتی نمی‌کند که جایگزینی انجام شود یا نه. پس در این مثال تخصیص بهینه، صرف هفت ساعت از وقت برای مطالعه فارسی و سه ساعت برای مطالعه فیزیک خواهد بود. چرا که مجموع نمرات او را بیشینه می‌کند. این یک نمونه از تحلیل نهایی در انتخاب بهینه بود. همیشه تصمیم بهینه از تحلیل نهایی بدست می‌آید، یعنی وقتی قدم به قدم هزینه و فایده تغییر در یک تصمیم با هم مقایسه شود. ذات این مطلب ریاضی است و برخی افراد به صورت ریاضی مطلب را بهتر درک می‌کنند، می‌توان از روش زیر استفاده کرد؛ ابتدا به تبیین معادله برای نمره هرکدام از درس‌ها بر حسب ساعت مطالعه می‌پردازیم، سپس دو معادله را جمع می‌کنیم تا جمع نمرات بدست آید. نهایتاً از طریق مشتق‌گیری و برابر صفر قرار دادن مشتق حل بهینه را بدست می‌آوریم.

در روابط زیر معادله اول رابطه فرضی نمره و تعداد ساعت مطالعه برای ادبیات فارسی و دومی مربوط به فیزیک است. در این معادلات

x

تعداد ساعات مطالعه ادبیات فارسی و

$10-x$

تعداد ساعت مطالعه درس فیزیک است که چون کل ساعات در دسترس ده ساعت است به صورت ده منهای ساعات مطالعه درس ادبیات فارسی نشان داده می‌شود.

y_2, y_1

هم به ترتیب نمره این دو درس را نشان می دهد. این مسئله به صورت زیر نوشته می شود:

$$y_1 = f(x)$$

$$y_2 = g(10-x)$$

$$z = y_1 + y_2 = f(x) + g(10-x)$$

$$dz/dx = df(x)/dx + dg(10-x)/dx = 0$$

$$df(x)/dx = dg(10-x)/dx$$

از دبیرستان بیاد می آوریم که برای یافتن پاسخ بهینه بایستی از معادله مشتق گرفته آن را مساوی صفر قرار دهیم. در مشتق بالا یک نکته را باید توجه کرد، و آن این که مشتق داخل پرانتز یک منفی ایجاد می کند که با انتقال عبارت دوم به سمت راست مثبت می شود. نتیجه این که هر انتخاب بهینه نیازمند برابر قرار گرفتن تغییرات یک متغیر وابسته با تغییرات متغیر وابسته دیگر بر حسب تغییر یک متغیر مستقل است. البته توجه می کنیم که در عمل دانشجویان برای نمره و ساعات تخصیص به مطالعه از معادلات استفاده نمی کنند. بلکه این ها ابزار تحلیلی است که اقتصاددانان استفاده می کنند برای تشریح فراگرد های ذهنی که هر نوع اتخاذ تصمیم بهینه بایستی رعایت کند و به جز آن تصمیم غیر بهینه حاصل می شود.

البته برای مواردی مانند عایق بندی بهینه لوله های عبور آب داغ در یک کارخانه و فراگرد صنعتی که مثال آن بعداً مطرح خواهد شد، لازم می شود که مانند مثال بالا معادلات مربوطه استخراج و به دقت ریاضی حل شود (این مسئله به عنوان تمرین در قسمت بعدی مطرح شده) اما در مراحل تصمیم گیری فردی این شیوه به صورت ذهنی پیگیری می شود.

یک مثال دیگر؛ فرض کنید آرش ۲۰۰ ریال (یا هزار یا میلیون ریال یا “همت”، بستگی به قیمت های این دوره و زمانه) از مادرش پول توجیبی دریافت می‌کند. او دوست دارد در کافه قنادی سر کوچه شیر و کیک یزدی مصرف کند. او می‌خواهد برای تخصیص ۲۰۰ ریال به مصرف دو کالا تصمیم بگیرد به نحوی که یک تصمیم بهینه اخذ کرده باشد، به این معنی که مطلوبیت یا رضایت خاطر خودش را با هزینه کردن پول موجود بیشینه کند. برای سادگی فرض می‌کنیم قیمت هر لیوان شیر و یک کیک یزدی برابر و معادل ۵۰ ریال است.

در جدول زیر مطلوبیت نهایی هر مجموعه انتخاب که ما سبد کالا می‌گوییم درج شده است. مطلوبیت نهایی یعنی تغییر در رضایتمندی ناشی از مصرف در نتیجه افزایش یک واحد مصرف. برحسب معنی جبری آن برای یک تابع، می‌شود مشتق یعنی تغییر در صورت تقسیم بر تغییر در مخرج کسر. وقتی هم مقادیر مصرف نهایی را داریم از طریق جمع فزاینده آنان جمع کل مطلوبیت بدست می‌آید.

حال به مسئله آرش توجه کنیم. او بایستی یک استدلال مانند مراحل زیر انجام دهد تا جواب بهینه را بیابد؛ با هزینه ۱۰۰ ریال یک لیوان شیر و یک کیک یزدی می‌تواند خریداری کند طبق جدول مطلوبیت نهایی (و کل مطلوبیت در این مرحله) کسب شده ۶۰ و هزینه انجام شده ۱۰۰ ریال است (چون قیمت هر یک ۵۰ ریال است). در مرحله بعد دو تصمیم پیش رو دارد. این که ۵۰ ریال بعدی را صرف شیر یا صرف کیک کند. طبق جدول، خرید لیوان دوم شیر ۱۹ واحد و اما خرید واحد دوم کیک ۳۱ واحد مطلوبیت اضافی ایجاد می‌کند. بنابراین دومین واحد کیک مطلوبیت نهایی بیشتری بدست می‌دهد. سبد مصرف او تا این مرحله یک لیوان شیر و دو عدد کیک را در بر دارد. و هزینه لازم ۱۵۰ ریال است. اکنون باید در مورد

۵۰ ریال آخر تصمیم بگیرد. طبق جدول، یک واحد سوم کیک ۲۵ واحد مطلوبیت و واحد دوم شیر ۲۹ واحد مطلوبیت اضافی دارد. پس ۵۰ ریال آخر صرف خرید شیر می‌شود. سبد مصرف او در این مقطع شامل دو لیوان شیر و دو عدد کیک و کل هزینه هم ۲۰۰ ریال و کل مطلوبیت ۱۲۰ است (که از جمع مطلوبیت نهایی کالاهای موجود در سبد مصرف حاصل شده). این تصمیم بهینه است زیرا با دویست ریال موجود آرش نمی‌تواند با انتخاب هیچ سبد دیگری این میزان مطلوبیت را خریداری کند.

تعداد لیوان شیر قهوه	تعداد کیک یزدی	هزینه	مطلوبیت نهایی	جمع مطلوبیت
1	1	100	60	60
1	2	150	31	91
2	1	150	19	79
1	3	200	25	116
2	2	200	29	120
3	1	200	14	93

در این مورد هم توجه می‌کنیم که افراد برای تصمیم بهینه، در بسیاری موارد به صورت نا خود آگاه چنین محاسبه ذهنی را انجام می‌دهند اما معمولاً کسی به تهییه جدول مشغول نمی‌شود. معمولاً تصمیم‌های غیر از این است که غیر بهینه بوده و بعداً اسباب پشیمانی از تصمیم اتخاذ شده را فراهم می‌کند.

سه تمرین برای شما در مورد تصمیم بهینه.

یکم. مدیر یک بنگاه پرورش دهنده طیور دو سالن دارد که در یکی مرغ و در دیگری بوغلمون پرورش می‌دهد. او مقدار ثابتی خوراک طیور در انبار

دارد که باید روزانه به این دو سالن تخصیص دهد. هدف او این است که در زمان ارسال محصول به کشتارگاه (یعنی هنگامی که تمام خوراک طیور مصرف شده بود) ماکزیمم وزن گوشت طیور را حاصل کند. فرض کنید صاحب بنگاه از رابطه ریاضی بین تغذیه و افزایش وزن مرغ و بوغلمون مطلع است (در فراگرد های صنعتی مرغداری این روابط استاندارد و شناخته شده است). با تحلیل نهایی نشان دهید که موجودی خوراک طیور بین دو سالن چگونه تخصیص داده شود تا صاحب بنگاه به هدف بهینه ماکزیمم وزن گوشت نائل آید.

دوم. خانم بلو یک رستوران کوچک دارد و آقای بلو، همسرش، تنها کارگر او است. کارش پوست کردن سیب زمینی برای تدارک خوراک بندری توسط خانم است. او پس از اتمام کار وقت اضافی خود را به تکی در خیابان بغلی می‌گذراند که هر ساعت مقدار ثابتی درآمد دارد (برای رعایت سادگی این فرض را کردیم). خانم بلو مثل اکثر خانم‌ها بسیار حساس است که پوست سیب زمینی‌ها نازک گرفته شود تا از گوشت سیب زمینی ضایع نشده و دور ریخته نشود. آقای بلو اگر با عجله کار کند مقدار بیشتری از بدنه سیب زمینی همراه با پوست جدا و دور ریخته می‌شود در عوض زودتر به شغل دوم می‌رسد و درآمد او در کوچه بغلی بیشتر می‌شود، چون وقت بیشتری را به گدایی می‌پردازد. خانم بلو در کتاب خوانده است که وزن پوست حدود ۵ درصد وزن کل سیب زمینی است. پس از انجام کار روزانه پوست سیب زمینی را وزن و بر حسب میزان ضایعه از دستمز همسر کم می‌کند.

حال هر جور می‌خواهید فکر کنید، آقای بلو هم مثل یک بنگاه است که با یک مسئله تخصیص بهینه منابع روبرو است. میزان بهینه ضایعه سیب زمینی را (مثلاً بر حسب ماکزیمم کردن درآمد آقای بلو از مجموع دستمزد

رستوران و تکی یا کار جانبی دیگر) از طریق تحلیل نهایی تعیین کنید. بسیاری مسائل آبرومندانتر هم بر اساس اصول مبنایی در همین حدود هستند! می‌توانید یک مدل ریاضی ساده تدوین کرده یا از طریق ذهنی مانند مثال‌های قبلی این مسئله را حل کنید.

سوم. یک کارخانه پتروشیمی بایستی آب داغ را از لوله‌ها (مثلاً به طول صد متر) عبور دهد. تبادل حرارت از لوله‌ها به محیط پیرامون هزینه است و هزینه سوخت را افزایش می‌دهد. بایستی لوله‌ها عایق بندی شود. هر میزان عایق بندی (برحسب متر مربع پوشش پشم شیشه) مقداری از نشت حرارت را جلوگیری می‌کند که از بازده نزولی برخوردار است. این مسئله را به صورت یک الگوی ریاضی تبیین و میزان بهینه عایق بندی را تعیین کنید.

اگر این سه مسئله را حل کنید و به مثال‌های بالا عنایت داشته باشید یک مقداری از مبانی ایده‌های نئوکلاسیک‌ها در زمینه تحلیل نهایی برایتان روشن می‌شود، چه در حیطه تولید و یا مصرف.

ورود ریاضی دان‌ها و بحث مطلوبیت نهایی

نئوکلاسیک‌ها متوجه یک نکته دیگر نیز بودند، فرض کنید وقت و نیروی کار بسیار صرف شود تا متن کامل یک کتاب بر روی یک سوزن حکاکی شود. اگر کسی مایل به خرید این سوزن نباشد علیرغم میزان نیروی کاری که صرف آن شده این کالا ارزشی نخواهد داشت. بنابر این صرف میزان نیروی کار صرف شده سبب نمی‌شود یک کالا ارزشمند باشد. نکته دیگر این که اصولاً برای وجود قیمت یا ارزش ضرورتی ندارد که کالا تولید شده باشد. به این معنی که در یک اقتصاد صرفاً مبادله‌ای بدون تولید هم کالاها ارزش و قیمت دارند. برای مثال در اردوگاه‌های اسرای جنگی،

صلیب سرخ بین زندانیان بسته های یکسانی از سیگار، شکلات، مسواک و خمیر دندان، صابون و شامپو... توزیع می‌کرده. مشاهده شده است که در این اردوگاه‌ها نیز بازار ایجاد می‌شود و کالاها مبادله می‌گردند و معمولاً یک کالا نیز جای واحد پول را پر می‌کند (عملاً سیگار چنین نقشی داشته است) بنابر این با این که در این اقتصاد ساده هیچ تولیدی انجام نمی‌شود و هزینه ای مطرح نمی‌شود باز کالاها از ارزش و قیمت برخوردار می‌شوند. آنچه از نظر اقتصادی مهم است **قیمت های نسبی** است یعنی نسبت بین مبادله کالاها با یکدیگر که به عنوان نمونه در مطالعات مربوط به اردوگاه اسیران جنگی مشاهده شده است (قیمت‌ها بر اساس و به نسبت تعداد سیگار قابل مبادله تعیین می‌شده). مشاهده‌ها و موردهایی از این دست این ایده را مطرح کرد که ارزش، یک وجه ذهنی و ارزیابی انسانی نیز دارد و فقط به هزینه تولید مثل هزینه نیروی کار به کار رفته در تولید مربوط نمی‌شود.

این بر داشت نظریه مطلوبیت و نقش مطلوبیت نهایی را مطرح کرد. یعنی افراد از طریق مصرف کالا های مفید مطلوبیت حاصل می‌کنند. این مطلوبیت با افزایش مصرف افزایش می‌یابد. اما افزایش های فزاینده به مصرف افزایش های برابر در مطلوبیت را به همراه ندارند. فرضاً اگر به فردی که در کویر گم شده و به شدت تشنه است یک لیوان آب داده شود مطلوبیت آن یک لیوان اول بسیار بالا خواهد بود. آشامیدن دومین لیوان هم مطلوبیت دارد اما نه به همان میزان، سومین لیوان آب هم مطلوبیت خواهد داشت اما مطلوبیت اضافی یا نهایی آن کمتر است. هنگامی که تشنگی فرد بر طرف شد، واحد های اضافی آب برایش مطلوبیت ندارد و از آشامیدن خود داری می‌کند. این قاعده در مورد عموم کالاها و خدمات

مصرفی ساری است. به این قاعده اصل کاهشی بودن مطلوبیت نهایی گفته می شود.

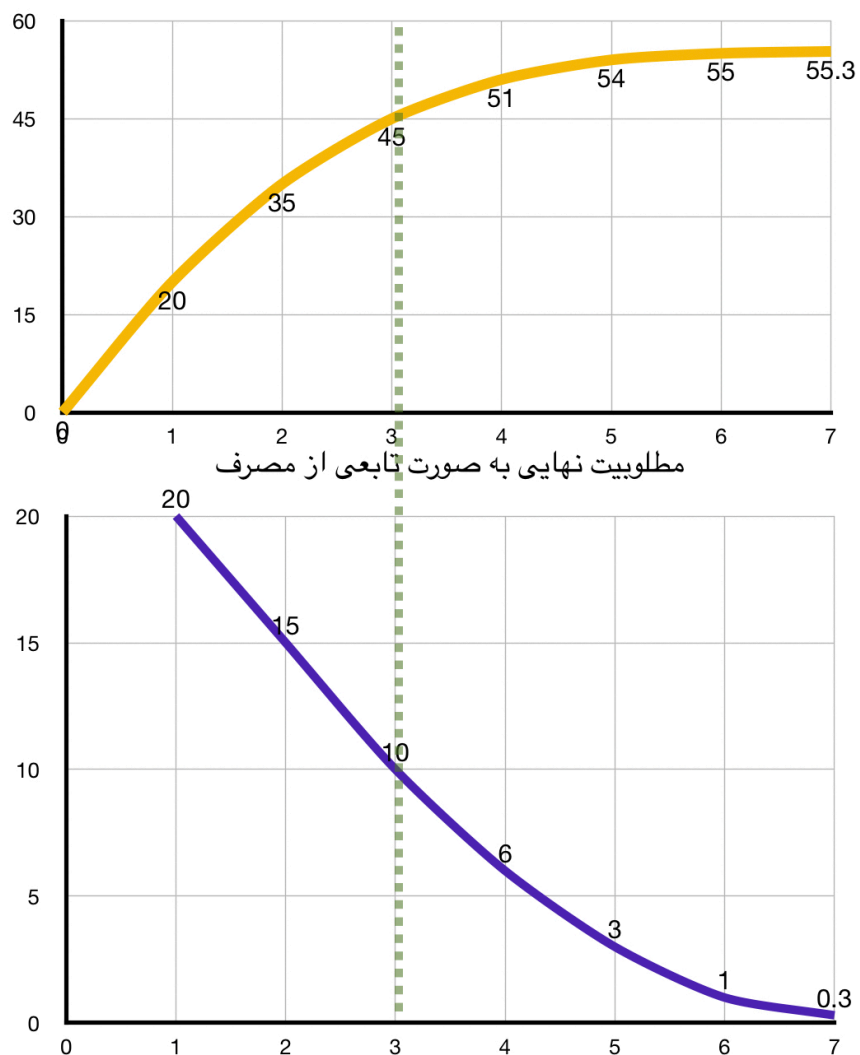
این قاعده را چنین جمع بندی می کنیم؛ کل مطلوبیت کالاها و خدمات در میزان مصرف صعودی (بهتر بگوئیم غیر نزولی) و مطلوبیت نهایی که از آخرین واحد مکرر حاصل می شود نزولی است. در جدول زیر اطلاعات مفروض در مورد مطلوبیت حاصل از مصرف یک کالا در اثر مصرف فزاینده آن و مطلوبیت نهایی (تغییر در کل مطلوبیت در نتیجه تغییر در یک واحد اضافه مصرف آن کالا) آمده است. همین اطلاعات در نمودار نیز ترسیم شده.

مثال مطلوبیت ناشی از مصرف و مطلوبیت نهایی

میزان مصرف	مطلوبیت	مطلوبیت نهایی
0	0	
1	20	20
2	35	15
3	45	10
4	51	6
5	54	3
6	55	1
7	55.3	0.3

اگر بخواهیم این قاعده را بر روی نمودار نشان دهیم شکل زیر حاصل می شود. در این شکل نیز می توان دید که مطلوبیت نهایی در واقع مشتق تابع مطلوبیت بر حسب میزان مصرف است (تغییرات مطلوبیت تقسیم بر تغییرات میزان مصرف در هر نقطه خاص). به عنوان نمونه در نقطه ۳ واحد مصرف، کل مطلوبیت و مطلوبیت نهایی را نشان داده ایم.

مثال مطلوبیت به صورت تابعی از مصرف یک کالا



پرسشی که مطرح می شود این است که چگونه از این روابط و دانش جدید می توان رابطه یا معادله تقاضا را بدست آورد؟ در مثال حاضر ما فقط یک کالا داریم. فرض می کنیم مصرف کننده بایستی پول با کالا مبادله کند. پول برای صاحب آن دارای مطلوبیت است. بنابر این در این مثال ساده در صورتی مصرف کننده حاضر است قیمت کالا را بپردازد که مطلوبیت نهایی کالا یی که بدست می آورد از مطلوبیت پولی که از دست می دهد کمتر نباشد. به مثال فرد تشنه در بیابان بر می گردیم. اگر یک لیوان آب به او عرضه شود مطلوبیت نهایی این لیوان آب بسیار بالا است چون جان او را نجات می دهد. پس حاضر است قیمت بالایی برای آن بپردازد. اگر دولیوان آب به او عرضه شود مطلوبیت نهایی لیوان دوم کمتر است پس برای لیوان دوم و در نتیجه لیوان اول هم پول کمتری خواهد پرداخت. همچنین مطلوبیت نهایی سومین، چهارمین و پنجمین لیوان نزولی و به تبع آن قیمت آب که فرد حاضر به پرداخت آن است کاهش می یابد. به این نحو می توان فهمید کاهش بودن مطلوبیت نهایی، منجر به ایجاد یک منحنی تقاضای نزولی می شود. یعنی میزان مورد تقاضا رابطه عکس دارد با قیمت همان کالا یا خدمت.

موردی که به عنوان مثال ذکر شد مربوط بود به حالت یک مصرف کننده که فقط یک کالا مصرف می کند. پرسشی که مطرح می شود این است که اگر تعداد کالاهای مورد مصرف بیش از یک کالا باشد شرط انتخاب بهینه چیست؟ بدون شرح اضافی شرط انتخاب بهینه این است که بودجه فرد چنان تخصیص یابد که مطلوبیت نهایی برای هر ریال که خرج کالا های مختلف می شود برابر شود. برای تعداد متعدد کالا، این شرط همراه با

محدودیت بودجه، به جای یک معادله تقاضا یک دستگاہ⁷⁰ از معادلات تقاضا به دست می‌دهد. اقتصاددانان در عمل⁷¹ از شکل‌های مختلف تابع مطلوبیت برای تخمین توابع تقاضا استفاده می‌کنند⁷².

چند یاد آوری ضروری

الف- کار آیی و بهینگی پارتو. نام ویلفردو پرتورا در ابتدای این بحث به عنوان یکی از اقتصاددانان این مکتب ذکر کردیم. در فصل‌های قبلی نیز در مورد او توضیح مقدماتی ارائه شد. یکی از دست‌آوردهای ماندگار پارتو معرفی ضابطه بهینگی یا کار آیی پارتو⁷³ است. در مثال‌های قبلی در مورد تصمیم بهینه یک مصرف‌کننده یا تولیدکننده مثال‌هایی ارائه شد. حال پرسش این است که اگر خارج از بحث واحدهای اجتماعی (بنگاه و خانوار) بخواهیم در مورد بهینگی ترتیب‌های جمعی که ممکن است تعداد زیادتری دخیل باشند نظر دهیم، از چه ضابطه‌ای می‌توانیم استفاده کنیم؟ برای مثال یک ترتیب انحصاری ممکن است به نفع تولیدکننده باشد اما به زیان مصرف‌کننده. آیا وجود انحصارگر در جامعه کار آمد است؟ اگر ذی‌نفع یا طرفدار مصرف‌کننده باشیم مخالف انحصار هستیم اگر ذی‌نفع یا طرفدار تولیدکننده باشیم موافق انحصار خواهیم بود. اما به عنوان اقتصاددان باید بتوانیم اظهار نظر کنیم فارغ از منفعت

Deaton, Angus, and John Muellbauer. "An almost ideal demand system." *The American economic review* 70, no. 3 (1980): 312-326.

⁷⁰

Sancho Pifarré, Ferran. "Stone-Geary meets CES: an extended linear expenditure system." (2023)

Barnett, William A., and Apostolos Serletis. "Consumer preferences and demand systems." *Journal of Econometrics* 147.2 (2008): 210-224

⁷³ طیبیان، محمد (۱۳۷۸). اقتصاد خرد پیشرفته، مباحث نظری و کار برد آن. تهران: انتشارات پیشبرد.

یک طرف یا طرف دیگر. چگونه می توان بی طرفانه کارایی یک ترتیب را بررسی کرد؟

ضابطه پارتو می گوید یک ترتیب غیر بهینه است اگر بتوان دست کم وضع یک نفر را بهبود بخشید بدون این که وضع دیگری بدتر شود. یک نتیجه اولیه این که اگر با یک تغییر بتوان وضع یک نفر را بهتر کرد بدون این که وضع دیگری بدتر شود، مثل این است که با آن تغییر وضع همه را بهتر کرده ایم. چرا؟ چون در یک تمرین ذهنی بخشی از منفعت آن یک نفر را می توان دریافت و بین سایرین تقسیم کرد و در نتیجه وضع همه بهتر شده است. به یک چنین حرکتی **بهبود با ضابطه پارتو** گفته می شود. نقطه یا شرایطی بهینه پارتو است که نتوان از آن شرایط وضع کسی را بهبود بخشید بدون این که وضع دیگری بدتر شود. می توان نشان داد که ترتیب انحصاری از نظر ضابطه پارتو غیر بهینه است. چون با مجبور کردن انحصار گر به تولید مانند یک بنگاه رقابتی میزان افزایش مازاد مصرف کننده و مازاد تولید کننده به حدی خواهد بود که وضع همه از جمله خود انحصارگر را هم بهبود خواهد بخشید (از توضیح جزئیات خود داری می شود در این مورد هم در ماخذ زیر⁷⁴ مطالب تکمیلی موجود است در مورد مازاد مصرف کننده و تولید کننده هم در فصل های قبلی توضیح داده شد).

چند مثال ساده در مورد ضابطه پارتو. در ارائه خدمات درمانی روش پرداخت در مقابل خدمات (یعنی فرد زمانی که بیمار شد به دکتر و بیمارستان مراجعه کند و خودش هزینه را بپردازد) از نظر ضابطه پارتو بهینه نیست چرا؟ چون اگر به صورت پیش بینی نشده فردی دچار سانحه

⁷⁴ طیبیان، محمد (۱۳۷۸). اقتصاد خرد پیشرفته، مباحث نظری و کار برد آن. تهران: انتشارات پیشبرد.

شده و استخوان دست او شکست و هزینه سنگینی لازم شود که او منابع مالی لازم را در اختیار نداشته باشد و نتواند به بیمارستان مراجعه کند، در این صورت هم او زیان می‌بیند که معالجه نمی‌شود هم بیمارستان که مشتری را از دست داده است. یک ترتیب بیمه‌ای از نظر ضابطه پرتو بهبود تلقی می‌شود چون وضع هر دورا بهبود می‌بخشد. بیمار در موقع ضروری خدمات درمانی دریافت می‌کند و بیمارستان هم درآمد خواهد داشت. اگر یک خانواده کوپن شکر داشته باشد اما شکر مصرف نکند، یک خانواده دیگر بخواد کیک تولد فرزند را تولید کند و برای خرید شکر اضافی ریال داشته اما به تعداد کافی کوپن نداشته باشد، آنگاه اگر خانواده دوم به خانواده اول ریال بدهد و کوپن او را خریداری کند یک بهبود پارتو حاصل شده، چون این حرکت وضع هر دو را بهبود بخشیده. فرض کنید یک عده به کوه نوردی رفته اند، تعدادی موفق شده اند موقع حرکت فقط نان خریداری کنند و تعدادی فقط پنیر. پس از رسیدن به مقصد قصد دارند صبحانه بخورند، کسانی که نان دارند می‌توانند نان و آنان که پنیر دارند می‌توانند پنیر خود را مصرف کنند. این مصرف برایشان مطلوبیت خواهد داشت. اما عده‌ای هم می‌توانند بخشی از نان خود را با بخشی از پنیر دوستان داوطلبانه معاوضه کرده و نان و پنیر مصرف کنند. اگر این امر مطلوبیت آنان را افزایش دهد در آن جامعه کوه نورد بهبود پارتو رخ داده. زیرا مطلوبیت تعدادی افراد (آنان که داوطلب مبادله بوده اند) افزایش یافته بدون این که مطلوبیت سایرین (آنان که نان و پنیر خود را جداگانه مصرف کرده‌اند) تغییری کرده باشد.

ملاحظه می‌کنیم که در بحث فواید، نظر علم اقتصاد الزاماً در کسب منافع مالی نیست بلکه هدف نهائی کسب مطلوبیت

است. همچنین می توان فهمید که هرگونه تجارت و داد و ستد داوطلبانه بهبود پارتو ایجاد می کند، چون مطلوبیت حداقل یک طرف را افزایش می دهد بدون این که مطلوبیت طرف دیگر را کاهش دهد.

۲. مکتب فکری نئوکلاسیک ها جنبه وسیعی از اقتصاد را پوشش می دهد. ما در اینجا یک وجه از آن یعنی بحث مطلوبیت نهایی و استنتاج تابع تقاضا را از دست آورد های آن مکتب معرفی کردیم. لیکن تحلیل نهایی در انتخاب بهینه در رفتار بنگاه ها برای تحلیل سطح بهینه تولید و ترکیب بهینه نهاده ها نیز کاربرد دارد. علاوه بر این بحث تحلیل تعادل عمومی و اقتصاد رفاه نیز از این مکتب آغاز شد.

ب- آیا مطلوبیت مردم از مصرف کالاها و خدمات، قابل سنجش است؟

پاسخ منفی است. مطلوبیت افراد توسط فرد دیگری یا یک ناظر، قابل سنجش مستقیم نیست. اما اقتصاددانان متوجه شدند که این کار ضروری هم نیست⁷⁵. تا مادام که مطلوبیت را بتوانیم به صورت یک سنجه ای ردیف کننده به حساب آوریم، یعنی مصرف کننده بتواند بگوید سبد کالای الف و ب را چگونه نسبت به هم ردیف می کند و ظرفیت ردیف کردن کالاها و سبد های کالا را داشته باشد می توان در مورد رجحان های او صحبت کرد. اگر این رجحان ها از شرایط عمومی خاصی بر خوردار باشند مانند این که اگر مصرف کننده سبد الف را به ب ترجیح داد و سبد ب را به سبد ج، آنگاه سبد الف را به ج نیز ترجیح دهد و چند شرط کلی در مورد پیوستگی رجحانها و تقعر رجحانها (یعنی این

Deaton, A. "Nobel Prize Lecture by Angus Deaton." Available under: <http://www.nobelprize.org/mediaplayer/index.php> (2015).

75

که میانه روی در انتخاب سبدها به انتخاب‌های حدی ترجیح داده شود) در این حالت می‌توان رجحان‌های مصرف‌کننده را با یک تابع ریاضی خاص تبیین کرد، که به آن تابع مطلوبیت می‌گوئیم. آیا مردم از تابع ریاضی مطلوبیت خودشان آگاه هستند؟ نه. این ابزاری است برای استفاده اقتصاددانان و تا کنون نیز از این ابزار برای مطالعات تقاضا برای کالاها و خدمات و نیروی کار، در مطالعات رفاه، در مطالعات مربوط به توزیع درآمد، بررسی اقتصاد جمعیت و زاد و ولد، اقتصاد خانواده، اقتصاد جرم و جنایت و اقتصاد مذهب استفاده شده است (پژوهش در این حیطه‌ها منجر به جوایز نوبل متعدد شده، یک مأخذ در زیر نویس های صفحات قبل آمده).

۳. مطلوبیت گرایی و نظریه نو کلاسیک‌ها

در مبحث مربوط به مکتب مطلوبیت‌گراها اندیشه جرمی بنتام و جان استوارت میل مطرح شد. لازم به تاکید است که مطالبی که در این بخش پیرامون مطلوبیت مطرح شد ارتباط چندانی با آن مکتب ندارد و رشته اندیشه متمایزی است. مطلوبیت‌گرایی جان استوارت میل و جرمی بنتام یک بحث پایه‌ای اخلاقی در سیاستگذاری اقتصادی و قانون‌گذاری است. در صورتی که نظریه مطلوبیت که توسط نئوکلاسیک‌ها مطرح شد مربوط به تشریح رجحان‌های مصرف‌کننده و چگونگی ورود آن به تصمیم‌بینه در مورد مصرف و نهایتاً استنتاج معادله‌های تقاضا است. در بحث مطلوبیت‌گرایی جان استوارت میل و جرمی بنتام بحث این است که اصل اخلاقی در سیاستگذاری باید ماکزیمم کردن مطلوبیت بیشترین تعداد افراد جامعه باشد. لازمه این امر این است که در درجه اول مطلوبیت قابل سنجش بوده و در درجه دوم بین افراد مختلف قابل جمع

بندی باشد یعنی مطلوبیت میلیون ها فرد مختلف را بتوان سنجید و جمع زد تا بتوان افزایش و کاهش آن را سنجید. به زودی مشخص شد که چنین چیزی ممکن نیست، اما این ایده به عنوان یک مبنای اخلاقی برای کار قانون گذار و حکومت قابل پیگیری بود که در جهت افزایش رفاه و اجتناب از ایجاد درد و رنج برای مردم حرکت کنند.

اما ایده مطلوبیت در نظریه نئوکلاسیک ها نیازی به سنجیدن مقداری ندارد. زیرا، چنانکه گفته شد، تابع مطلوبیت می تواند یک سنجه ردیف کننده باشد و نه یک سنجه کمی مقداری و این ابزار مورد استفاده وسیعی دارد.

تعادل والرا و قضایای رفاه

قانون والرا و تعادل والرا

لئون والرا اقتصاددان فرانسوی قرن نوزدهم اولین گام ها برای درک کارکرد یک اقتصاد را در کلیت آن، بر اساس تحلیل کارکرد های اعضاء، برداشت. به این معنی که اگر تصور کنیم در یک اقتصاد میلیون ها خانوار به عنوان مصرف کننده وجود دارند که تصمیم های جداگانه برای بهینه کردن مطلوبیت خود اتخاذ می کنند و میلیون ها بنگاه تولید کننده هر کدام به دنبال تصمیم بهینه برای ماکزیم کردن سود خود هستند، به زبانی هر کسی به سوی خود می کشد، آنگاه عمل کرد یک چنین سیستم پر کشش و کوششی چگونه خواهد بود؟ قبلاً آدام اسمیت اصل دست نامریی را مطرح کرده بود (هر کس به دنبال منافع خود تلاش کند تحت شرایط اخلاقی ساده ای مثل این است که برای تامین منافع عمومی تلاش می کند). اما آن یک گزاره بود و اثبات دقیق در پی نداشت. از طرف دیگر کارل مارکس، گرچه فقط یک طرف یک اقتصاد را

مورد توجه قرار داد- یعنی طرف تولید را- اما سعی کرد نشان دهد که کشمکش بین نیرو های تولید- کار و سرمایه- در نظام اقتصادی سرمایه داری منجر به بحران و تخریب نهایی آن نظام می‌شود.

در قرن نوزدهم هنوز تجربه تاریخی امروزی در مورد سیستم‌های اقتصادی و موفقیت برخی و ناکامی برخی دیگر موجود نبود. از طرفی مارکس با توان بالای نظری خود در حد زمان خویش استدلال می‌کرد که نظام سرمایه‌داری در مسیر نابودی است تحت سازوکارها و به دلیل موفقیت‌های خودش. بحران‌های اجتماعی مختلف و بحران‌های سیاسی و جنگ‌ها نیز نشان از تزلزل بنیاد همه نظام های شناخته شده آن زمان (قرن نوزدهم) بود. در نتیجه این پرسش مطرح بود که آیا نظام مبتنی بر اقتصاد آزاد توان دوام آوری و ظرفیت انسجام، تحت کارکردهای خود را دارد یا این توان را نداشته و از هم می‌پاشد؟ این پرسش را در آن زمان فقط می شد از روش عقلی و ایجاد یک ساختار نظری پاسخ داد، چنانکه مارکس هم چنین چالشی را با ایجاد یک ساختار نظری مطرح کرده بود. با این که تلاش نظری مارکس هم برای اهل نظر ناکام بود و او نتوانسته بود سیستم خود را تکمیل کند، اما این خود مشخص می‌کرد که این چالش کاری بس بزرگ و صعب خواهد بود. این حیطة ای بود که لئون والرا به آن ورود کرد.

قبل از ادامه اصل مطلب بایستی با چند مفهوم آشنا شویم. برخی نظریات و مفاهیم مربوط به دست آورد های نئوکلاسیک ها در اقتصاد جنبه کانونی یافته و مورد استفاده گسترده قرار گرفته است. قبلاً به مفهوم **بهینگی پارتو** اشاره شد. چند مفهوم دیگر که ضروری است به یاد بسپاریم یکی **قانون والرا** و دیگری **تعادل والرا** و **حراجی والرا** است که در مورد آن ها به اختصار مطالبی را مرور می‌کنیم.

والرا شاید از مهمترین اقتصاددانان تا کنون است، اما خارج از رشته اقتصاد کسی چندان با نام او آشنا نیست. او سعی کرد کارکرد یک نظام اقتصادی را هنگامی که میلیون ها مصرف کننده و تولید کننده در بدهستان هستند الگو سازی و تحلیل کند. به این حیطة از علم اقتصاد مبحث 'تعادل عمومی'⁷⁶ گفته می‌شود.

برای درک پیچیدگی موضوع توجه کنیم که بیان ریاضی و منطقی مسئله به این نحو می‌شود؛ برای هر خانواده با رجحان های خاص آن‌خانواده باید توابع تقاضا برای کالاهای مختلف موجود در سبد مصرف آن خانوار را در نظر گرفت. این می شود میلیون ها معادله تقاضا. هر معادله تقاضا چنانکه قبلاً دیده ایم تابعی است از قیمت کالاها، در این مورد باید در هر معادله قیمت هزاران کالا را وارد کرد (چون یک دستگاه معادلات در دست داریم باید قیمت تمام کالا ها وارد شود، علی‌رغم این که برخی مصرف کنندگان بسیاری کالا ها را مصرف نمی‌کنند). اثر برخی قیمت ها در تقاضای برخی خانوار ها ممکن است ناچیز یا صفر باشد. علاوه بر قیمت ها، تقاضا تابعی است از درآمد خانوار. اما وقتی یک سیستم تعادل عمومی در دست است دیگر درآمد به خودی خود معنی ندارد، زیرا درآمد هر خانوار تابعی از میزان **مواهبی** است که خانوار در اول دوره مورد بررسی در اختیار دارد (نیروی کار و تخصص های مختلف، اموال موروثی، اموالی که از دوره زمانی قبل منتقل شده است،...) و قیمت آن مواهب. یعنی کلیه همان قیمت هایی که در تابع تقاضا هم مطرح می شوند در تعیین مقدار درآمد خانوار هم دخیل هستند. در نتیجه توابع تقاضا در یک چنین

⁷⁶ General equilibrium

سیستم تعادل عمومی فقط تابعی است از قیمت ها. از طرفی در یک نظام اقتصادی هزاران یا میلیون ها تولید کننده وجود دارند با تکنولوژی های مختلف و برای هر یک باید توابع عرضه محصول و تقاضا برای نهاده معرفی کرد. عرضه (و تقاضا برای نهاده ها) این بنگاه ها هم تابع قیمت ها هستند چه این که بسیاری کالاها که به صورت نهاده به کار می روند محصول بنگاه های دیگر است (مثلاً برق تولید یک بنگاه و نهاده برای بنگاه دیگر است، توسط خانوار هم مصرف می شود، یا آرد محصول آسیابان است، نهاده نانوايي و یک خانوار هم ممکن است برای آشپزی استفاده کند). همچنین قیمت مواهب خانوارها هم مطرح است. مثل خدمات ناشی از زمینی که در تملک خانوار است یا مواد معدنی در تملک خانوار، یا هرگونه کالای تولید شده دوره قبل (مثلاً ماه یا سال قبل)، که علاوه بر نیروی کار مواهب خانوار خوانده می شود.

ملاحظه می شود که اگر دقیق بنگریم، برای یک نظام اقتصادی در حد یک کشور یک دستگاه عظیم از معادلات عرضه و تقاضا برای تمام خانوارها و بنگاه ها در دست داریم که هر معادله تابعی از تمام قیمت کالاها در نظام اقتصادی است. اگر معادلات تقاضا که به این نحو حاصل می شود را برای هر کالا برابر با معادله عرضه قرار دهیم پرسش این است که آیا این دستگاه معادلات عظیم قابل حل هست یا نه؟ اگر بتوان این دستگاه معادلات را با هم حل کرد یک مجموعه قیمت بدست می آید، برای هر کالا یک قیمت که در آن قیمت ها عرضه و تقاضا برای تمام کالاها برابر است. اگر قیمت های تعیین شده را در معادلات قرار دهیم مقادیر تقاضا و عرضه از هر کالا بدست می آید به مجموعه آن قیمت ها و این مقادیر متناظر با آن یک تخصیص می گوئیم.

والرا و هیچ کس دیگری به دنبال تدوین و حل عددی چنین دستگاه معادلاتی نبوده است (از جمله به این دلیل که رجحان های مصرف کنندگان که توابع تقاضا را شکل می دهند و تکنولوژی بنگاه ها که توابع عرضه را ایجاد می کنند برای میلیون ها واحد اقتصادی قابل تقویم نیست)، اصولاً حتی اگر بتوان یک دستگاه معادلات عرضه و تقاضا با میلیون ها معادله تعریف کرد باز ابر کامپیوتر های موجود و آتی هم قادر به حل این سیستم نخواهند بود. بلکه به جای حل عددی، از زمان والرا پاسخ تحلیلی در مورد این پرسش مورد توجه بوده است.

مشخصاً به جای حل و جواب عددی، والرا به دنبال چند پاسخ بود، یکم آیا یک چنین سیستمی از تعادل بر خوردار است؟ دوم آیا اگر تعادلی موجود باشد با ثبات است؟ و سوم ویژگی های کارایی این سیستم چیست؟ اگر تعادلی موجود باشد و تخصیص منابعی در چارچوب آن صورت گیرد آیا یک تخصیص غیر از آن می توان یافت که کار آمدتر باشد؟ یعنی آیا تخصیص بدست آمده بهینه پراتو است؟

حراجی والرا

در زمان والرا، یعنی اواخر قرن نوزدهم آن ریاضیاتی که می توانست به این پرسش ها پاسخ دهد موجود نبود (چنانکه خواهیم دید اکنون موجود است). به همین دلیل او شیوه ابتکاری خاصی را اندیشید، یعنی یک تمرین ذهنی را به کار برد که به آن **فراگرد حراجی** می گویند⁷⁷، به این شرح؛ فرض کنید همه مردم جامعه هر روز در میدان شهر جمع شوند، یک حراجی قیمت اولیه ای برای همه کالاها پیشنهاد کند، همه مردم مقدار تقاضای خود از هر کالا و یا مقدار عرضه خود از هر کالا

⁷⁷ Tâtonnement process

را اعلام کنند. سپس حراجی تقاضای همه خریداران و عرضه همه فروشندگان در آن قیمت اولیه را جمع‌بندی و تقاضا و یا عرضه اضافی را محاسبه کند. سپس قیمت های قبلی را در جهت تقاضای اضافی تغییر دهد (قیمت هر کالا که تقاضای اضافی مثبت است، یعنی تقاضا بیش از عرضه است افزایش یابد و قیمت کالایی که تقاضای اضافی منفی است یعنی عرضه اعلام شده بیش از تقاضا است کاهش یابد) سپس حراجی قیمت های تصحیح شده جدید را اعلام می‌کند و مردم میزان عرضه و تقاضای جدید را اعلام می‌کنند و مجدداً حراجی جمع تقاضا و جمع عرضه برای هر کالا را محاسبه می‌کند و قیمت جدیدی را اعلام می‌کند تا عرضه و تقاضا برای تمام کالاها برابر شود در این مرحله فراگرد حراجی خاتمه یافته و در آن قیمت‌هایی که تعادل بین عرضه و تقاضا برای تمام کالاها را برقرار می‌کند، معامله بین فروشندگان و خریداران انجام می‌شود. بنابر این در این مرحله قیمت‌هایی در دسترس است که عرضه و تقاضای تمام کالاها را برابر کرده و بازارها هم تسویه می‌شوند. حراجی والرا جای خاصی در بحث نظریه تعادل عمومی دارد و فراگرد تعادل عمومی هم به فراگرد حراجی موسوم است. در چنین قیمت‌هایی تمام بازارها در حال تعادل خواهند بود.

گرچه والرا در آن زمان بیش از این نتیجه‌ای بدست نداد، اما این فراگرد عملاً در تعیین قیمت در برخی شرایط به کار می‌رود، یعنی مذاکره برای خرید و فروش توسط شرکت کنندگان متعدد بدون منعقد شدن قرارداد در قیمت غیر تعادلی و رسمی شدن قرارداد فقط در قیمت تعادلی. سازوکاری مشابه کشف قیمت و معامله در بازار بورس.

الگوریتم های کامپیوتری که امروز موجود هستند در بازار بورس بر اساس اعلام تمایل میزان فروش و قیمت مورد درخواست فروشنده و تمایل میزان خرید و قیمت مورد نظر خریدار، قیمت های تعادلی تعیین و اگر شرایط دو طرف برای میلیون ها شرکت کننده با این قیود سازگار بود معامله عملی می شود. بر اساس همین ایده الگوریتم هایی ایجاد شده که مبانی ریاضی آن در بخش های بعدی معرفی خواهد شد.

قانون والرا

ما در فیزیک قوانین بسیار داریم مانند قانون جاذبه عمومی، قانون بقاء ماده و انرژی، قانون فاراده... اما در اقتصاد گزاره های معدودی هستند که به عنوان قانون شناخته می شوند. یکی از آن ها **قانون والرا** است. گرچه نتیجه مهمی است اما درک قانون والرا در اصل بسیار ساده است. فرض کنیم در یک اقتصاد صرفاً مبادله ای زندگی می کنیم (برای سادگی فرض می کنیم بنگاه ها و تولید وجود ندارند و کالاهایی از قبل موجود هستند که مردم بایکدیگر مبادله می کنند، نتایجی که مطرح خواهد شد دقیقاً در مورد یک اقتصاد دارای تولیدکنندگان هم صادق است). به این معنی که در ابتدای دوره هر فرد چیزی برای فروش دارد به منظور کسب درآمد. افرادی (در دنیای واقعی اکثر افراد) نیروی کار خود را می فروشند، برخی محصول دوره قبل و برخی هم فروش خدمات دارایی مانند اجاره ملک... هر فرد نیز برای زندگی مجموعه ای از کالاها را خریداری می کند.

برای سادگی فرض می کنیم در این جامعه تعدادی فرد زندگی می کنند و فقط سه کالا وجود دارد که مبادله و مصرف می شود (تعمیم مسئله به

تعداد زیادی فرد و کالا هم بهمین ترتیب خواهد بود). خوراک، پوشاک و شامپو. مقدار موجودی اول دوره این سه را به ترتیب با S^1_1, S^1_2, S^1_3

نشان می‌دهیم. این سه متغیر موجودی اولیه فرد یکم (یکی از افراد جامعه) از خوراک، پوشاک و شامپو یعنی تنها کالاهای موجود جامعه فرضی را نشان می‌دهد. به این سبد مواهب اولیه فرد ۱ اطلاق می‌شود. می‌توان درک کرد که فرد ممکن است از برخی از این مواهب در مقطع اول دوره، مقدار صفر در اختیار داشته باشد. اما فرض می‌کنیم حتماً چیزی از یک یا چند موهبت در اختیار دارد.

برای اجتناب از شلوغ شدن فرمول‌ها نمایانگر فرد، یعنی عدد بالای حروف انگلیسی را نمی‌نویسیم. فقط توجه می‌کنیم که برای فرد دوم عدد ۲ و برای فرد سوم عدد ۳ در بالای حروف قرار دارند گرچه ما نمی‌بینیم.

بودجه هر فرد یا خانوار به صورت زیر نوشته می‌شود؛ سمت چپ برابری جمع حاصل ضرب قیمت با مقدار تقاضا از هر کالا را داریم که کل هزینه خانوار یا فرد را نشان می‌دهد، در طرف راست هم درآمد او به صورت جمع حاصل ضرب قیمت مواهب در مقدار مواهب موجود او است. مثلاً ممکن است فردی مقداری خوراک و پوشاک برای فروش داشته باشد. درآمد او در این دوره ارزش این موجودی است. فرد دیگری فقط مقداری لباس برای فروش داشته باشد، درآمد او قیمت ضرب در مقدار لباسی است که برای فروش در اختیار دارد. و فرد سوم مقداری شامپو و خوراکی در اختیار دارد که درآمد این فرد هم ارزش خوراکی و شامپوی موجودی او است. همه این سه فرد هم مقادیر

مختلفی از همان کالاها را مصرف می‌کنند. هزینه خانوار می‌شود ارزش مقادیری از سه کالا که مصرف کرده‌اند. مثلاً فرد سوم میزان کمی خوراک در اختیار دارد و میزان زیادی شامپو، فرد اول مقدار فراوانی خوراک و مقدار کمی شامپو. این دونفر برخی کالای اضافی خود را با دیگری معاوضه می‌کنند. به هر حال کل درآمد آنان ارزش مواهب و کل هزینه آنان ارزش کالایی است که مورد تقاضای آنان است.

$$p_1 \times d_1 + p_2 \times d_2 + p_3 \times d_3 = p_1 \times s_1 + p_2 \times s_2 + p_3 \times s_3$$

اگر طرف راست برابری را به طرف چپ منتقل کنیم و از قیمت‌ها فاکتور بگیریم خواهیم داشت:

$$p_1 \times (d_1 - s_1) + p_2 \times (d_2 - s_2) + p_3 \times (d_3 - s_3) = 0$$

این روابط بودجه را برای تمام افراد جامعه می‌نویسیم و سپس با هم جمع می‌کنیم

پس از جمع زدن تمام معادلات بالا برای تمام افراد جامعه، جمع تقاضا و عرضه هر کالا را برای تمام جامعه با حروف بزرگ نشان می‌دهیم

$$p_1 \times (D_1 - S_1) + p_2 \times (D_2 - S_2) + p_3 \times (D_3 - S_3) = 0$$

تفاضل عرضه کل از تقاضای کل برای هر کالا، که به **تقاضای اضافی** موسوم است، برای سه کالا را با

z_1 ,

z_2 ,

$z_3,$

نشان می‌دهیم. بنابراین رابطه جمع بودجه تمام خانوار ها به صورت زیر نوشته می‌شود

$$p_1 \times Z_1 + p_2 \times Z_2 + p_3 \times Z_3 = 0$$

قانون والرا: در یک نظام اقتصادی جمع ارزش تقاضاهای اضافی برابر است با صفر.

در یک نظام اقتصادی اگر عرضه و تقاضا برای کالاها در کل نظام اقتصادی برابر باشد آنگاه، در این نظام مفروض سه کالایی، شرایط زیر برقرار خواهد بود. در برابری های زیر تمام تقاضای کل و عرضه کل برای سه کالا تابعی است از تمام قیمت ها.

$$D_1(p_1, p_2, p_3, \dots) = S_1(p_1, p_2, p_3, \dots)$$

$$D_2(p_1, p_2, p_3, \dots) = S_2(p_1, p_2, p_3, \dots)$$

$$D_3(p_1, p_2, p_3, \dots) = S_3(p_1, p_2, p_3, \dots)$$

در صورت وجود حل برای دستگاه معادلات بالا، تفاضل بین تقاضا و عرضه برای هر کالا صفر خواهد بود. در این صورت گفته می‌شود که بازار آن کالا تسویه شده است. در صورتی که تقاضا بیش از عرضه و یا عرضه بیش از تقاضا باشد برخی برابری های فوق به نابرابری تبدیل می‌شود یعنی یا تقاضا بیش از عرضه کالا یا عرضه بیش از تقاضا است. در چنین حالتی می‌گوییم در بازار کالا تقاضای اضافی وجود دارد (توجه می‌کنیم که عرضه اضافی هم همان تقاضای اضافی

با علامت منفی است، در نتیجه معمولاً از عبارت تقاضای اضافی استفاده می‌کنیم و اما به علامت توجه می‌کنیم، اگر منفی بود عرضه اضافی وجود دارد. مثلاً اگر تقاضا برای دوچرخه در یک دوره زمانی صد هزار واحد باشد و تولید آن صدوده هزار واحد در نتیجه ده هزار واحد عرضه اضافی است. در اینصورت می‌توانیم بگوییم تقاضای اضافی منهای ده هزار است). خلاصه این که چه بازارها تسویه شوند یا نه جمع ارزش تقاضای اضافی در هر نظام اقتصادی برابر است با صفر.

نتیجه ای که از قانون والرا حاصل می‌شود این است که اگر در یک بازار خاص تقاضای اضافی وجود داشته باشد، با توجه به این که جمع ارزش تقاضاهای اضافی برابر صفر است و قیمت‌ها هم صفر نیستند، پس در یک یا چند بازار دیگر عرضه اضافی وجود خواهد داشت. یعنی اگر بازار یک کالا در نظام اقتصادی در تعادل قرار نداشته باشد، حد اقل بازار یک کالای دیگر هم در تعادل نخواهد بود.

این یک نتیجه مهم است، هر گاه سیاستی بازار یک کالا را از تعادل خارج کرد باید مطمئن باشیم که یک یا چند بازار دیگر هم از تعادل خارج شده است.

یک مثال بارز را همه مشاهده کرده ایم. اگر برای یک کالا مثل برنج قیمت سهمیه ای زیر قیمت بازار آزاد تعیین شود، برای دریافت آن کالا صف تشکیل می‌شود. این صف نشان از دو رویکرد است. یکم تقاضای

اضافی در بازار برنج و دیگر عرضه اضافی در بازار کار. اگر بخشی از این نیروی کار از محل تولید مولد حتی کم بازده دیگری به این صف جذب شده باشد (یادمان باشد که نیروی کار خانم های خانه دار در صف هم نیروی کار مولد در تولید خانگی است) این معطلی و ضایع شدن منابع نیروی کار نشان از عدم تعادل در بازار های دیگر هم، که نیروی کار از آن بیرون کشیده شده، خواهد بود.

تاریخچه مختصر اثبات تعادل والرا بعد از او

والرا سعی کرد نشان دهد یک نظام اقتصادی رقابتی می‌تواند از تعادل بر خوردار باشد و از این ممر پاسخی به کنجکاوی و پرسش جامعه اقتصاددانان و مارکسیست ها داده شود، و در قرن نوزدهم که هنوز تجربه عملی کافی از سیستم های اقتصادی موجود نبود، به یک کنجکاوی علمی سایر اقتصاددانان در این مورد که کارکرد یک اقتصاد آزاد و رقابتی به چه رویکردی ختم شود پاسخی ارائه کند. اما روش او یعنی معرفی حراجی والرا کافی نبود. ریاضی دانان مختلفی سعی در اثبات این نتیجه کردند، دهها ریاضی دان قرن بیستم با استفاده از شیوه های مختلف ریاضی در این راه کوشیدند تا این که نهایتاً در سال ۱۹۵۴ یک اقتصاد دان آمریکایی به نام کِنِث اَرُو⁷⁸ و یک ریاضی دان فرانسوی که اقتصاددان شده بود به نام جِرارد دِبرُو⁷⁹ با استفاده از نتایج و قضایای جدید در جبر تحلیلی (قضیه نقطه ثابت براور⁸⁰، این قضیه ابتدا در سال ۱۹۱۰ اثبات شد) وجود تعادل والرا را اثبات

⁷⁸ Kenneth Arrow (1921-2017)

⁷⁹ Gerard Debreu (1921-2004)

⁸⁰ Park, Sehie. "Ninety years of the Brouwer fixed point theorem." *Vietnam J. Math* 27, no. 3 (1999): 187-222.

کردند⁸¹ و برای این اثبات جایزه نوبل نصیب آنان شد. بعداً حالت عمومی‌تری از این قضیه با استفاده از قضیه نقطه ثابت کاکوتانی⁸² اثبات شد و متعاقب آن حجم بزرگی از ادبیات در مورد اثبات وجود یا عدم وجود تعادل عمومی در شرایط و تحت فروض مختلف و شرایط ثبات این تعادل‌ها تدوین گردید.

آرو و دیرو علاوه بر اثبات وجود تعادل عمومی و شرایط آن اثبات کردند که تعادل والرا از ویژگی **بهینگی پارتو** نیز برخوردار است. یعنی از نقطه تعادل نمی‌توان با تغییر تخصیص منابع وضع یک نفر را بهبود بخشید بدون این که وضع فرد دیگری بدتر نشود.

قضیه اول رفاه

نتیجه حاصل از اثبات وجود تعادل عمومی را می‌توان به صورت یک قضیه تنظیم کرد؛

در یک اقتصاد رقابتی تحت فروض خاص در مورد رجحان‌های مصرف‌کننده و تکنولوژی تولید یک مجموعه قیمت وجود دارد که در آن مجموعه قیمت تقاضای اضافی برای هیچ کالایی وجود ندارد (تمام بازارها تسویه می‌شوند) و یک تخصیص نهایی از کالاها بین خانوارها ایجاد می‌شود. علاوه بر آن این تخصیص بهینه پارتو است.

لازم به یاد آوری است که ضابطه پارتو یک ضابطه عدالت نبوده بلکه یک ضابطه کارایی است. یعنی اگر در یک اقتصاد رقابتی بازارها آزادانه عمل کنند و مصرف‌کنندگان، در محدودیت منابع خود، مطلوبیت خود را

⁸¹ Arrow, K.J. and Debreu, G. 1954. Existence of an equilibrium for a competitive economy. *Econometrica* 22, 265-90.

⁸² Kakutani, Shizuo. "A generalization of Brouwer's fixed point theorem." (1941): 457-459.

ماکزیم نمایند و بنگاه ها، با توجه به محدودیت تکنولوژی در دسترس، سود خود را ماکزیم کنند آن گاه برای این اقتصاد یک تعادل وجود دارد که بر اساس ضابطه پارتو کارآمد است. یعنی تغییری نمیتوان ایجاد کرد که وضع یک نفر را بهبود بخشد بدون این که وضع دیگری بدتر نشود.

این نتیجه و دست آورد کارکرد خود به خود یک نظام رقابتی است. البته ممکن است عادلانه تلقی نشود. زیرا عدالت یک ملاحظه هنجاری است و با کارکرد مکانیکی یک اقتصاد ممکن است عدالت متناسب با هنجارهای خاص تحقق نیابد. مثال رایج این که یک تخصیص که در آن شیر عاید سگ یک ثروتمند شده و عاید فرزند یک فقیر نشود هم ممکن است بهینه پارتو باشد.

در این جا است که قضیه دوم رفاه مطرح میشود. ممکن است کارکرد خودکار یک اقتصاد رقابتی به یک شاکله تخصیص کالا در اقتصاد بیانجامد که ما آن را تخصیص الف میخوانیم. ممکن است بر اساس هنجارهای اخلاقی و ارزشی خاص این تخصیص را عادلانه تلقی نکنیم (شیر عاید سگ فرد ثروتمند شده عاید فرزند فقیر نشده) بلکه تخصیص ب را عادلانه تلقی کنیم (تخصیصی که در آن ته مانده سفره عاید سگ ثروتمند شده، شیر عاید فرزند فقیر). آیا برای رفع این مشکل و نیل به عدالت مورد نظر (یعنی حرکت از تخصیص الف به تخصیص ب) باید سهمیه بندی انجام شود؟ آیا باید قانون مصرف شیر تصویب شود یا دستورات و احکام مناسب صادر گردد یا قیمت های بازار منتفی اعلام شده و قیمت های مثلاً عادلانه توسط دولت اعلام گردد؟ پاسخ این است که دخالت های مربوط به تخصیص دستوری و اداری کالای نهایی معمولاً ناکارآمد و ضایعه آمیز بوده معلوم نیست به عدالت منجر شود

(شیر عاید سگ ثروتمند و کودک فقیر نشده صرف مصرف چاشت مقام محترم یا ترمیم پوست همسر مکرم شود). می توان گفت که دخالت در مکانیزم قیمت همیشه همراه باضایعه و ناکارآمدی است. در این حالت قضیه دوم رفاه کارساز می افتد.

قضیه دوم رفاه

هر تخصیص مورد نظر مثل تخصیص ب را می توان بر اساس یک نظام اقتصادی رقابتی و پشتیبانی قیمت های مربوط تحقق بخشید در صورتی که بازتوزیع مناسب در مواهب اولیه انجام شود. تخصیص ب در این صورت بهینه پارتو هم خواهد بود.

شاید این نقطه افتراق یک اقتصاددان با یک فرد آرمانگرای بدون اطلاع از قانونمندی اقتصادی باشد. اگر تخصیص نهائی امکانت جامعه را بین خانوارها، قشر های اجتماعی، گروه های سیاسی، شهرها مناطق، اقوام... عادلانه نمی یابید، یک اقتصاددان ابتدا به سوی **چگونگی توزیع مواهب اولیه** می نگرد. هر تخصیصی که غیر عادلانه می انگاریم ریشه در روی کرد پایه ای تری دارد، که بعضاً پشت پرده پنهان شده است. باید برای این پرسش ها پاسخی ارائه کنیم؛ چه کسانی به فرصت ها و منابع جامعه دسترسی دارند، معادن را چه کسانی بهره برداری می کنند، جنگل ها در اختیار چه کسانی است، ارز سهمیه ای و وام بانکی در اختیار چه کسانی است، چه کسانی به زمین های منابع طبیعی دسترسی دارند، چه کسانی منابع عمومی را تبدیل به امکانات و دارایی خصوصی برای خودشان می کنند، از قیمت گذاری پایین تر از

قیمت بازار و دریافت سهمیه فلزات، محصولات پتروشیمی، و سایر محصولات چه کسانی بهره می‌برند، اطلاعات در معاملات بورس و بازار های مالی مورد استفاده خصوصی چه کسانی است، فرصت های صادرات و واردات در اختیار چه کسانی است، چه کسانی می‌توانند احکام در دعاوی قضایی بر ادعای مالکیت را به نفع خود صادر کنند، از همه مهمتر چه اقشار و فرزندانشان به سیستم آموزشی بهتر دسترسی دارند، مشاغل برای چه کسانی کانالیزه شده، قراردادهای پیمانکاری دولتی چگونه تقسیم می‌شود، چه کسانی به بودجه عمومی برای استفاده خصوصی دسترسی دارند؟ و مانند آن. مواهب یک جامعه در ابتدای هر دوره زمانی، تمام آنچیزی است که از دوره قبل به ارث رسیده شامل تحصیلات، دانش، مهارت، امکانات فیزیکی و منابع و ثروت مالی، انفورماتیک و تبلیغاتی و ثروت فرهنگی و فرصت‌ها. در نتیجه هرگاه مشخص شد که کسانی تمام همّت خود را مصروف می‌دارند تا این امکانات در کنترل و اداره و استفاده خود و ذی‌نفعانشان باشد اما از طرف دیگر برای فقر و نداری و بی‌عدالتی اقتصادی اشک می‌ریزند و با احساسات تمام جگر می‌سوزانند، مشخصاً به نمایش آنان نباید توجه کرد. بلکه یک اقتصاددان که از علوم رفتاری آگاه است باید بیاندیشد که چه نقشه جدیدی برای کنترل بر منابع و فرصت های جامعه در سر دارند که پشت پرده گرد و غبار تبلیغات و سخنرانی‌های احساساتی پنهان می‌کنند. اما هرگاه نشان جدی از باز توزیع منابع، فرصت های آموزشی دسترسی برابر به امکانات و فرصت ها و جلوگیری قاطع از رانت خواری و ویژه خواری و مفت بری ظاهر شد می‌توان دانست که بدون دخالت در ساز و کار قیمت‌ها و تخصیص دلبخواه،

نتیجه نهایی بر اساس اصول اخلاقی، که آن باز توزیع مواهب را ایجاد کرده، خود به خود تخصیصی عادلانه از آب در خواهد آمد.

قضیه دوم رفاه می گوید هر تخصیص دلخواه (که براساس یک ضابطه هنجاری تعیین شده عادلانه تلقی می شود) از طریق باز توزیع مناسب مواهب اولیه، تحت نظام اقتصاد رقابتی و کار کرد خود بخود آن قابل دستیابی است. آن تخصیص، بهینه پارتو هم خواهد بود. این بخشی از درسی است که از دو قضیه رفاه بدست می آید.

طبيبان

فصل هشتم

مروری بر تاریخچه و شیوه‌های سنجش فعالیت اقتصادی

در این فصل به صورت مختصر به توضیح چگونگی سنجش فعالیت اقتصادی از طریق معرفی شاخص‌های عمده می‌پردازیم. این شاخص‌ها عبارتند از کمیت‌های حساب‌های ملی، و شاخص قیمت‌ها. این شاخص‌های آماری در استفاده تحلیلی برای درک چگونگی کارکرد و عملکرد نظام اقتصادی مفید هستند. از این مفاهیم در فصل‌های آینده استفاده خواهیم کرد.

مقدمه

می‌دانیم که یک سیستم اقتصادی، یعنی اقتصاد یک کشور، یک باشنده بسیار بزرگ، پیچیده و متنوع است. شامل میلیون‌ها خانوار و میلیون‌ها بنگاه اقتصادی و خدماتی و هزاران بازار و نهادهای اجتماعی و سیاسی و حکومت. آگاهی که از قرون هفدهم در مورد کارکرد اقتصاد و نتایج آن حاصل شد، افرادی را به‌کمّی کردن و تعیین اندازه نظام اقتصادی و تشخیص ساختار آن متوجه کرد. در کشورهای اروپائی سنت نگهداری وثبت اطلاعات از گذشته موجود بود. شرکت‌ها و کاسبکارها با توجه به اجبار در پرداخت مالیات حساب‌های دقیقی از خرید و فروش و اشتغال و موجودی انبار نگهداری می‌کردند و در این مورد شیوه حسابداری دوگانه که از قرن پانزدهم در ایتالیا مطرح و رایج شد کمک قابل ملاحظه‌ای کرد. بانک‌ها بر حسب ذات فعالیت خود بایستی ثبت و نگهداری اطلاعات دقیقی داشته باشند. همچنین آمار واردات و صادرات گمرکی به دقت ثبت و نگهداری می‌شد. برخی از حکومت‌ها به دلائل مختلف در مقاطعی به

سرشماری مشغول می‌شدند و آمار جمعیت را گرد آوری می‌کردند. کلیساها در حیطه جغرافیای کاری خود آمار خانواده‌های ساکن و حوادث مربوط به وقایع حیاتی از جمله تولد و مرگ و ازدواج را ثبت می‌نمودند. از قرن شانزده برخی کشورها اقدام به سرشماری کردند. برای مثال سوئد و اسپانیا و پرتغال. سپس در قرن هفدهم در فرانسه، با هدایت ژان بابتیست کولبرت خزانه دارکل در دولت لوئی چهاردهم، که در بحث مرکانتالیست‌ها به او اشاره شد، یک سرشماری انجام پذیرفت. در قرن هفدهم انگلستان و هلند نیز به سرشماری پرداختند. گرچه آمار اولیه ای که در قرن شانزدهم جمع آوری می‌شد کمیت‌های محدودی مثل تعداد خانوار و اندازه جمعیت را در برمی‌گرفت اما در قرن هفدهم و بعد از آن زمان، آمار اشتغال و ثروت خانوارها هم جمع آوری می‌گردید. و تا قرن هجدهم حجم داده‌های قابل ملاحظه‌ای در اختیار دولت‌ها و پژوهندگان بود. اما وجود داده آماری به تنهایی مفید نیست و بلکه تلاش برای تحلیل و استنتاج از حجم بزرگ داده کاری پر زحمت و گیج کننده است. از وقتی که اندیشیدن پیرامون کارکردهای اقتصاد کشورها رایج شد و دانستن چگونگی شرایط اقتصاد لازم آمد، اندیشه سروسامان دادن داده‌ها در چارچوب‌های نظری قابل درک و قابل استفاده نیز مطرح شد. در این زمینه تئوری اقتصاد توانست چارچوب نظری لازم را فراهم آورد. نه تنها وجود تئوری در دسته بندی و سازمان دهی آمارها ضروری بود بلکه در تعریف مفاهیم و دسته‌بندی‌ها و نحوه جمع آوری آمار و ثبت اطلاعات نیز کمک کرد.

اولین تلاش قابل ذکر در این مورد مربوط به کاری است که دکتر فرانسیس کزنی، نظریه پرداز فیزیوکرات‌ها در فرانسه انجام داد و به تدوین مجموعه‌ای پرداخت که به 'تابلوی اقتصادی' مشهور است. این مجموعه در

سال ۱۷۵۸ منتشر شد. چنان که در فصل‌های قبل توضیح داده شد، به دلیل رواج مشکلات اقتصادی ناشی از کارکرد اندیشه مرکانتالیست‌ها و اعمال انواع و اقسام محدودیت و مقررات و مالیات‌های گسترده و بی‌توجهی به بخش کشاورزی یک حرکت فکری دیگری تحت عنوان فیزیوکرات‌ها ظاهر گردید که مبتکر آن دکتر کزنی پزشک در بار لوئی پانزدهم بود. او یک جریان دورانی از حرکت کالا و پول را طراحی کرد و سعی نمود رابطه بین بخش‌های مختلف اقتصاد را با استفاده از آمار موجود به صورت کمی تصویر نماید. از نظر او سه طبقه اجتماعی قابل تشخیص بود، زمین داران، کشاورزان و اقشار خنثی (به عقیده او تولید کنندگان صنعتی و خدماتی از نظر تولید ثروت خنثی بودند و تنها بخش کشاورزی مولد تلقی می‌شد). او چگونگی خلق ثروت و جریان آن در نظام اقتصادی را با استفاده از تابلو اقتصاد، بر مبنای این درک تصویر می‌کرد. کار او علاوه بر این که تلاش اولیه‌ای بود برای سامان دادن به آمارهای پراکنده، یک نقطه شروعی بود بر معرفی و درک مفهوم **تعالل** در عملکرد یک نظام اقتصادی.

در مباحث فصول قبل گفته آمد که مفهوم تولید ثروت توسط آدام اسمیت تکمیل شد و طبق نظر او ثروت یک جامعه تولید کالاها و خدماتی است که به حال انسان متعارف مفید فایده باشد، و ضابطه آن نیز این که امکان خرید و فروش آزادانه آن برای مردم عادی موجود باشد. بر طبق این تعریف بود که سفارش و ساخت تاج و تخت و محصولات ویژه دربار و اقشار ممتاز نه چندان تولید ثروت به حساب می‌آید که تولید گندم، نان، مربا، لباس و خدمات یک آموزگار و پرستار به حساب می‌آید. با این که مفاهیم مزبور از زمان آدام اسمیت به تدریج رایج شد و توسط دیوید ریکاردو و جان استوارت میل و دیگران تکمیل گردید، اما نهایتاً سر و سامان قطعی

این ایده‌ها در چارچوب نظام موسوم به سیستم حساب‌های ملی انجام شد که بعد از جنگ اول و دوران رکود بزرگ این موضوع به جدیت پیگیری گردید.

تجربه جنگ جهانی اول برای آمریکا پرهزینه بود. گرچه درصد تولید ناخالص ملی که صرف جنگ می‌شد حداکثر ۱۴ درصد، و متوسط حدود ۶ درصد تولید ناخالص ملی بود (در مقایسه با جنگ دوم که به ۴۰ درصد هم رسید و در حد متوسط ۳۰ درصد طی سال‌های جنگ قرار داشت)، اما در آن زمان جنگ جهانی اول اقتصاد آمریکا دچار ضعف تاریخی بود به دلایل مشکلات داخلی. در نتیجه بنیه اقتصاد بیش از پیش ضعیف شد و بعد از جنگ اول برای چند سال تولید ملی سرانه با تنزل رو برو بود و نهایتاً در سال ۱۹۲۹ نیز بحران بزرگ تاریخی رخداد. این حوادث برای اقتصاددانان و دولت‌مردان درک‌پدیده‌ها و کارکردهای اقتصادی را از اهمیت بیشتری برخوردار ساخت. این که چه میزان از منابع جامعه می‌تواند صرف یک جنگ مخرب شود بدون این که ریشه حیات اقتصاد را خشک کند، یا این که رکود از چه بخش از اقتصاد ظاهر می‌شود به کدام بخش سرایت می‌کند و آسیب می‌رساند و این رویکردها چه تاثیری بر رفاه مردم و امکان رشد اقتصادی می‌گذارند پرسش‌هایی بود که برای عموم، از جمله اقتصاددانان و مردان سیاست مطرح می‌گردید.

افرادی مانند کولین کلارک⁸³ اقتصاددان انگلیسی-اتریشی و سایمون کوزنتز⁸⁴ در اواخر دهه ۱۹۳۰ در انگلستان و آمریکا وریچارد استون در انگلستان به این امر همت گماشتند و برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ اولین جداول حساب‌های ملی در آمریکا منتشر شد و کماکان به صورت ادواری

⁸³ Colin Grant Clark (1905-1989)

⁸⁴ Simon Smith Kuznets (1901-1985)

منتشر می‌شود⁸⁵. در فاصله کوتاهی نیز کشور های اروپایی همین شیوه را در پیش گرفتند و سازمان ملل نیز در سال ۱۹۵۲ راهنمای حساب‌های ملی و جداول همراه را منتشر کرد تا کشورها بتوانند در یک چارچوب هم‌آهنگ و قابل مقایسه بایکدیگر، حساب های ملی خود را تدارک کنند. این سیستم تحت عنوان ' سیستم حساب های ملی⁸⁶' مشهور است⁸⁷. کماکان این نقش، در بهنگام کردن روش‌ها و استانداردهای حساب‌های ملی توسط دفتر آمار سازمان ملل⁸⁸ ایفا می‌شود⁸⁹.

سیستم حساب های ملی امروزی

و اما به اصل مطلب می‌پردازیم. ابتدا چند مفهوم را یاد آوری می‌کنیم. یکی واژه **بنگاه** است. هر واحد اقتصادی که کالا یا خدمتی تولید کند یک بنگاه است. یک مغازه کوچک یا یک شرکت چند ملیتی یا مدرسه و بیمارستان و مانند آن. دوم این که ما تفاوتی بین **کالا و خدمت** قائل نمی‌شویم. خدمت کالایی است که در موقع تولید مصرف می‌شود و قابل نگهداری و انبار کردن برای مصرف آتی نیست. مثل خدمت یک آرایشگر و یا راننده تاکسی یا مدرسه. بنابر این معمولاً از واژه کالا استفاده می‌کنیم که شامل هردو است.

⁸⁵<https://www.bea.gov/system/files/2019-12/Chapter-1-4.pdf>

⁸⁶System of National Accounts (SNA)

⁸⁷<https://unstats.un.org/unsd/nationalaccount/sna.asp>

⁸⁸United Nations Statistics Division (UNSD)

⁸⁹<https://unstats.un.org/unsd/nationalaccount/madt.asp>

حساب های ملی برحسب استانداردهایی که توسط عموم کشورها به کار می‌رود و قبلاً به آن اشاره شد از سه روش محاسبه می‌شوند. این سه روش عبارتند از روش تولید، روش درآمد، و روش هزینه.

محاسبه حساب‌های ملی از روش تولید و درآمد

ابتدا یک اقتصاد ساده را فرض می‌کنیم که در آن دولت و تجارت خارجی وجود ندارد و سپس این عوامل را اضافه می‌کنیم.

محاسبه ارزش افزوده

اولین پرسشی که مطرح می‌شود این که چگونه حجم تولید یک جامعه را محاسبه می‌کنیم. چگونه می‌توان تولید سیب و پرتقال و یخچال و نوشابه و حمل نقل مترو و آموزش یک دبستان و خدمات درمانی بیمارستان را سنجید و همه را با هم جمع کرد؟ آیا می‌توان ارزش ریالی تولید این بنگاه‌ها را بایکدیگر جمع کرد؟ پاسخ منفی است. یکم این که بسیاری واحدها مانند مدارس و خدمات دیگر، تولید کوتاه مدت مشخصی ندارند که در بازار معامله شود. دوم این که جمع ارزش تولید سبب دوباره شماری و چند باره شماری تولید می‌شود. برای مثال کشاورز گندم تولید می‌کند و به آسیابان می‌فروشد، آسیابان آرد تولید می‌کند به نانوا می‌فروشد. ارزش آرد آسیابان ارزش گندم را هم دربر دارد. نانوا نان تولید می‌کند و به مصرف کننده نهایی می‌فروشد. ارزش نان ارزش آرد و گندم را در بردارد. اگر بخواهیم ارزش تولید این بنگاه‌ها را محاسبه کنیم جمع ارزش تولید شده این بنگاه‌ها سه بار ارزش گندم را حساب کرده است. برای حل این مسئله اخیر در حساب‌های ملی **ارزش افزوده** بنگاه‌ها حساب می‌شود. این مفهومی است که بهتر است بیاد داشته باشیم. ارزش افزوده عبارت است از ارزش کالای نهایی منهای ارزش کالاهای واسطه‌ای. منظور از

ارزش هم همان حاصل ضرب مقدار در قیمت است. منظور از کالای واسطه‌ای کالای است که قبلاً تولید شده و برای تولید بعدی به کار می‌رود. برای مثال گندمی که آسیابان خریداری می‌کند برای تولید آرد کالای واسطه‌ای است و آردی که نانوا خریداری می‌کند برای تولید نان هم کالای واسطه‌ای است. توجه می‌کنیم که ذات کالای واسطه‌ای و نهایی مربوط به نوع استفاده است. برای نمونه اگر برق نیروگاه در یک کارخانه یا بیمارستان استفاده شود کالای واسطه‌ای است. اگر توسط خانوار یا دولت استفاده شود یک کالای نهایی است. همچنین اگر آسیابان بخشی از آرد را به خانم‌های خاندان بفروشد برای تولید کیک خانگی آن قسمت تولید از آرد کالای نهایی تلقی می‌شود.

اما محاسبه ارزش افزوده با یک مثال معرفی می‌شود. فرض کنید یک کشاورز از کود و سم و بذر و آب استفاده می‌کند برای تولید گندم. برای کشاورز گندم محصول نهایی و سایر اقلام ذکر شده کالای واسطه‌ای محسوب می‌شود. این کشاورز از نیروی کار، زمین و سرمایه هم استفاده می‌کند. به این اقلام عوامل تولید گفته می‌شود. این دسته بندی عوامل اصلی تولید را از مباحث کلاسیک‌ها بیاد می‌آوریم. در جدول‌های زیر نحوه تبیین این کمیت‌ها برای سه بنگاه فرضی آمده است. بنگاه اول یک مزرعه کشاورزی است. برای این بنگاه ارزش کالای تولید شده ۱۰۰۰ ریال و ارزش کالاهای واسطه‌ای را صفر در نظر گرفته ایم برای رعایت سادگی. فرض کنید کشاورز از کشت دیم استفاده می‌کند و کالای واسطه‌ای خاصی مصرف نمی‌کند.

محاسبه ارزش افزوده برای یک بنگاه فرضی (کشاورز)

هزینه یا پرداخت	درآمد بنگاه	ارزش افزوده بنگاه
0	1000	ارزش تولید گندم
300		دستمزد
100		اجاره
40		بهره
560		سود
1000	1000	جمع پرداخت
300+100+40+360	1000-0	ارزش افزوده روش دوم: جمع پرداختی به عوامل تولید
1000	1000	جمع درآمد
		ارزش افزوده روش اول: ارزش کالای نهایی منهای ارزش کالاهای واسطه اس
		ارزش افزوده بنگاه

محاسبه ارزش افزوده برای یک بنگاه فرضی (اسیابان)

هزینه یا پرداخت	درآمد بنگاه	ارزش افزوده بنگاه
1000	1500	ارزش تولید آرد
250		دستمزد
150		اجاره
70		بهره
30		سود
1500	1500	جمع پرداخت
250+150+70+30	1500-1000	ارزش افزوده روش دوم: جمع پرداختی به عوامل تولید
500	500	جمع درآمد
		ارزش افزوده روش اول: ارزش کالای نهایی منهای ارزش کالاهای واسطه اس
		ارزش افزوده بنگاه

محاسبه ارزش افزوده برای یک بنگاه فرضی (نانوا)

هزینه یا پرداخت	درآمد بنگاه	ارزش افزوده بنگاه
1500	3500	ارزش تولید نان
1000		دستمزد
640		اجاره
300		بهره
60		سود
3500	3500	جمع پرداخت
1000+640+300+60	2500-1500	ارزش افزوده روش دوم: جمع پرداختی به عوامل تولید
2000	2000	جمع درآمد
		ارزش افزوده روش اول: ارزش کالای نهایی منهای ارزش کالاهای واسطه اس
		ارزش افزوده بنگاه

و در نتیجه به سادگی مشخص می‌شود که معادل ۱۰۰۰ ریال ارزش افزوده تولید کرده است.

از همین جدول مشخص می‌شود که راه دومی هم برای محاسبه ارزش افزوده وجود دارد و آن هم محاسبه جمع پرداختی به عوامل تولید است. پرداختی به عوامل تولید عبارت است از دستمزد به عنوان پرداختی به نیروی کار، اجاره پرداختی به عامل زمین، بهره پرداختی به سرمایه و سود پرداختی به کارآفرینی و نگهداری بنگاه. ممکن است برخی از این عوامل متعلق به صاحب بنگاه باشد و در نتیجه یک یا چند پرداخت به خود او تعلق می‌گیرد. مثلاً کشاورز در مزرعه کار کند و صاحب زمین هم باشد بنابراین این دستمزد و اجاره به خود او تعلق می‌گیرد.

جدول دوم مربوط به بنگاه دوم است که یک آسیا است. این بنگاه ۱۰۰۰ ریال گندم مزرعه را خریداری می‌کند به عنوان کالای واسطه‌ای و ۱۵۰۰ ریال آرد تولید می‌کند. ارزش افزوده این بنگاه هم به همان نحو، یعنی اختلاف ارزش محصول و ارزش کالاهای واسطه‌ای که به کار رفته است، محاسبه می‌شود و معادل ۵۰۰ ریال است.

بنگاه سوم یک نانوائی است که محصول آسیابان را دریافت و به نان تبدیل می‌کند. ارزش افزوده او هم هنگامی که از هر دو روش ارزش کالای نهایی منهای ارزش کالای واسطه‌ای یا جمع پرداختی به عوامل تولید حساب کنیم برابر ۲۰۰۰ ریال نتیجه می‌شود.

اگر این سه بنگاه را تنها بنگاه‌های یک اقتصاد بدانیم، تولید کل این اقتصاد یعنی جمع ارزش افزوده بنگاه‌ها می‌شود ۳۵۰۰ ریال. متوجه می‌شویم که این معادل ارزش تولید نهایی یعنی نان است. همچنین درآمد ملی یعنی جمع پرداختی به عوامل تولید هم رقم ۳۵۰۰ ریال است. در اصل و در این مثال نیز تولید ملی و درآمد ملی برابر است.

حساب های ملی از روش هزینه کل

آنچه کالا و خدمات در اختیار یک جامعه است از دو محل حاصل می‌شود. یکی تولید داخلی و دیگری واردات. آنچه کالا و خدمات از این محل وجود دارد به چند مصرف می‌رسد. یکی مصرف خصوصی (یعنی آنچه از خوراک و پوشاک و دارو و کتاب و وسائل منزل و خدمات فرهنگی و هنری... که توسط خانوارها مصرف می‌شود)، دیگری مصرف دولتی (آنچه توسط موسسات دولتی در جهت ارائه خدمات به جامعه مصرف می‌شود)، سوم تشکیل سرمایه داخلی (آنچه برای تشکیل سرمایه یعنی ایجاد ساختمان‌ها، زیربناها و نصب ماشین آلات مصرف می‌شود) و چهارم صادرات (آن بخش از تولید داخلی که به کشورهای دیگر صادر می‌شود). این برابری کل منابعی که در اختیار کشور است، با کل مصارف به صورت زیر نوشته می‌شود

$$Y+M=C+G+I+X$$

که به ترتیب از سمت چپ عبارتند از تولید ناخالص داخلی، واردات و طرف راست برابری هم به ترتیب از سمت چپ مصرف خصوصی، مصرف دولتی، تشکیل سرمایه ناخالص و صادرات هستند. با انتقال واردات از سمت چپ به راست این رابطه به نحو زیر نوشته می‌شود

$$Y=C+G+I+X-M$$

در رابطه بالا $X-M$ صادرات منهای واردات، خالص صادرات گفته می‌شود. در تحلیل های اقتصادی رابطه بالا بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و ما نیز از آن در فصل های آتی استفاده خواهیم کرد.

ضروری است در اینجا دلیل به کار بردن واژه **ناخالص** را مطرح کنیم. در فراگرد تولید مثلاً یک ساله یا هر دوره زمانی، بخشی از ظرفیت موجود سرمایه‌ای کشور مستهلک می‌شود مانند ساختمان‌ها، ماشین‌آلات و زیربناها شامل جاده، ریل، فرودگاه‌ها و بنادر. بخشی از هزینه‌های سرمایه‌ای صرف جبران این استهلاک می‌گردد. بنابراین، هزینه‌های سرمایه‌ای یا تشکیل سرمایه جدید به‌خودی‌خود نشان از افزایش ظرفیت تولیدی کشور نیست. لازم می‌شود میزان استهلاک را از سرمایه‌گذاری ناخالص کم کنیم تا **سرمایه‌گذاری خالص** حاصل شود.

به همین دلیل نیز تولید داخلی کشور را تولید ناخالص داخلی می‌نامیم چون بخشی از آن باید صرف جبران فرسایش و استهلاک امکانات موجود گردد. یعنی آنچه ما در مثال اقتصاد ساده سه بنگاهی محاسبه کردیم در واقع **تولید ناخالص داخلی** است. در این مورد نیز با کم کردن میزان استهلاک سرمایه‌های ثابت کشور طی دوره تولید مورد نظر از تولید ناخالص داخلی تولید خالص داخلی حاصل می‌شود.

نگاهی به حساب‌های ملی ایران⁹⁰

از زمانی که ایران به سازمان ملل پیوست، پیوسته سعی شد که استانداردهای پیشنهادی این نهاد در محاسبه حساب‌های ملی بکار گرفته شود. بانک مرکزی از سال ۱۳۳۸ اقدام به محاسبه و ارائه حساب‌های ملی کرده است. مرکز آمار ایران نیز در این مورد تلاش‌هایی را صورت بخشیده.

برای این که برخی جزئیات را متوجه شویم بهتر است به ارقام واقعی نظری بیاندازیم. ارقام جداول زیر از سامانه بانک مرکزی که پیوند آن در زیر

⁹⁰<https://www.cbi.ir/simplelist/21895.aspx>

نویس آمده، برگرفته شده. در جدول ۱ ارزش افزوده بخش‌های عمده اقتصاد کشور ارائه شده است. این ارقام بر حسب قیمت‌های جاری محاسبه شده‌اند. یعنی هر ستون که ارقام یک سال خاص را نشان می‌دهد، برحسب قیمت‌های همان سال سنجیده شده‌اند. در جدول ۱ ارقام روبروی هر بخش، ارزش افزوده آن بخش برای سال‌های مختلف است.

جدول ۱

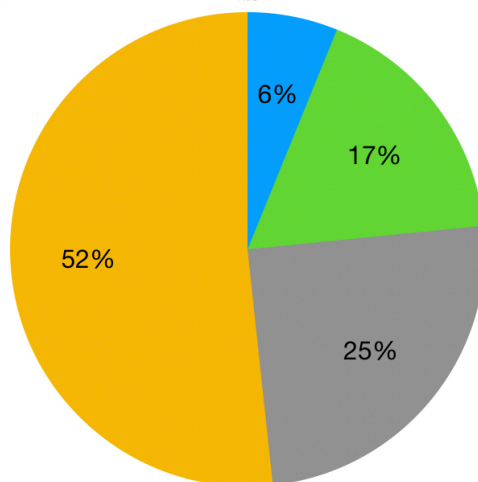
ارزش افزوده گروه‌های اقتصادی به قیمت‌های جاری - میلیارد ریال

فعالیت	1390	1391	1392	1393	1394	1395
کشاورزی	336,571	545,704	948,819	1,108,706	1394	1,335,184
استخراج نفت، گاز و پالایش نفت	1,390,394	1,000,645	1,663,530	1,529,466	1,183,589	1,546,858
صنایع و معادن	1,589,862	2,092,638	2,511,907	2,955,296	1,035,032	2,808,359
خدمات	3,102,531	3,705,751	4,812,277	5,822,298	2,667,465	7,429,572
ارزش‌افزوده ناخالص (تولید) ناخالص داخلی به قیمت پایه	6,419,357	7,344,738	9,936,532	11,415,766	6,458,715	13,119,973
اضافه می‌شود: خالص مالیات بر محصول	17,944	38,590	58,979	207,309	11,344,801	387,175
مالیات بر محصول	144,750	154,085	225,109	360,814	242,234	528,126
یارانه به محصول	126,806	115,495	166,129	153,505	371,151	140,951
تولید ناخالص داخلی به قیمت بازار	6,437,302	7,383,328	9,995,511	11,623,075	128,918	13,507,148
خالص درآمد عوامل تولید از خارج	490	51,602	67,833	34,365	11,587,035	40,303
درآمد ناخالص ملی	6,437,792	7,434,930	10,063,344	11,657,439	28,863	13,547,451
مصرف سرمایه ثابت	823,019	1,327,459	1,873,646	2,119,547	11,615,898	2,335,634
درآمد خالص ملی	5,614,773	6,107,471	8,189,698	9,537,892	9,420,967	11,211,817

-ارزش افزوده گروههای اقتصادی به قیمتهای ثابت 1390

فعالیت	1390	1391	1392	1393	1394	1395
کشاورزی	336,571	352,698	367,139	388,733	413,712	427,165
استخراج نفت، گاز و پالایش نفت	1,390,393	882,061	834,321	873,383	936,898	1,508,369
صنایع و معادن	1,589,862	1,555,637	1,493,673	1,577,897	1,504,202	1,538,268
خدمات	3,102,531	3,132,945	3,216,451	3,277,696	3,176,811	3,332,146
ارزش افزوده ناخالص (تولید) ناخالص داخلی به قیمت پایه	6,419,357	5,923,340	5,911,585	6,117,708	6,031,624	6,805,948
اضافه می‌شود: خالص مالیات بر محصول	17,944	31,122	35,089	111,097	128,787	200,846
مالیات بر محصول	144,750	124,266	133,925	193,360	197,328	273,964
یارانه به محصول	126,806	93,144	98,836	82,264	68,541	73,118
تولید ناخالص داخلی به قیمت بازار	6,437,302	5,954,462	5,946,673	6,228,805	6,160,411	7,006,794
خالص درآمد عوامل تولید از خارج	490	16,072	17,426	7,161	5,292	6,657
نتیجه رابطه مبادله بازرگانی	4.43995E-10	-295,756	-325,724	-499,424	-842,824	-1,316,187
درآمد ناخالص ملی	6,437,792	5,674,779	5,638,376	5,736,541	5,322,879	5,697,264

کشاورزی ● استخراج نفت، گاز و پالایش نفت ● صنایع و معادن ● خدمات ●



سهم بخش های مختلف در تولید ناخالص ملی

ردیف پنجم جدول ۱ تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد. این ارقام برحسب قیمت پایه محاسبه شده‌اند. به این معنی که قیمت بازار کالا شامل مالیات بر کالا هم می‌شود (توجه می‌کنیم که این مالیات مشابه دریافت مبالغی از تولید هر واحد محصول و هزینه گمرکی است). قیمت بازار هر کالا این هزینه را در بر دارد قاعدتاً قیمت پایه فاقد آن است. برای تبدیل ارزش افزوده به قیمت پایه به قیمت بازار خالص مالیات بر کالا (مالیات منهای سوبسید) به آن اضافه می‌شود. یک ردیف قابل توجه هم عبارت است از **خالص درآمد عوامل تولید از خارج**. این قلم عبارت است از درآمد عوامل تولید ایرانی در خارج (درآمد نیروی کار، اجاره، درآمد سرمایه و بهره) منهای عوامل تولید خارجی در داخل. این قلم را به تولید ناخالص داخلی اضافه می‌کنند تا **تولید ناخالص ملی** بدست آید. نهایت هم **مصرف سرمایه ثابت** که همان استهلاک است از تولید ناخالص ملی کسر می‌شود تا **درآمدخالص ملی** حاصل شود.

به سادگی می‌توان دریافت که اطلاعات جدول ۱ برای مقایسه زمانی روند های اقتصاد کار ساز نیست. چون این محاسبات بر حسب **قیمت های جاری** انجام شده و در نتیجه رقم های سال‌های مختلف هم شامل تغییر کمیت‌ها و هم شامل تغییر قیمت‌ها است و وجود تغییر در قیمت‌ها سبب می‌شود که نتوانیم کارکرد **حقیقی** یا **کمی** اقتصاد را بسنجیم.

برای منظور حذف اثر تغییرات قیمت همان اطلاعات جدول ۱ بر حسب **قیمت‌های ثابت** هم محاسبه شده. برای این منظور یک **سال پایه** در نظر گرفته می‌شود و ارقام تمام سال‌ها برحسب قیمت‌های آن سال محاسبه می‌گردند. در جدول ۲ ارقام بر حسب قیمت سال ۱۳۹۰ به عنوان سال پایه محاسبه شده‌اند. انتخاب سال پایه قاعده خاصی ندارد فقط هر چند سال

یکبار که از سال پایه دورتر می‌شوند سال پایه جدیدی انتخاب می‌کنند و تمام حساب‌های گذشته را نیز بر مبنای آن تطبیق می‌دهند. در جدول زیر سال پایه ۱۳۹۰ انتخاب شده. مقایسه دو جدول نشان می‌دهد که برای سال ۱۳۹۰ ارقام به قیمت جاری در جدول ۱ و ارقام به قیمت ثابت جدول ۲ برابر هستند و برای سال‌های دیگر متفاوت. از این ارقام به قیمت ثابت می‌توان در بررسی روند‌های اقتصادی استفاده کرد چون ارقام منعکس‌کننده سطح قیمت‌ها نبوده بلکه تغییرات کمی در ارزش افزوده یا تولید بخش‌ها را نشان می‌دهند.

همچنین می‌توان از این اطلاعات آماری نتایج دیگری را نیز بدست داد. برای مثال مقایسه نسبت ارزش افزوده‌ها به تولید ناخالص داخلی می‌تواند ساختار اقتصاد و چگونگی تحول آن را نشان دهد. به عنوان مثال در نمودار ۲ سهم بخش‌ها با توجه به ارقام چهار سال آخر جدول ۲ محاسبه شده است. مثلاً نشان می‌دهد در سال ۱۳۹۵ کشاورزی ۶ درصد و خدمات ۵۲ درصد تولید ناخالص کشور را تشکیل می‌دهد.

هزینه کل

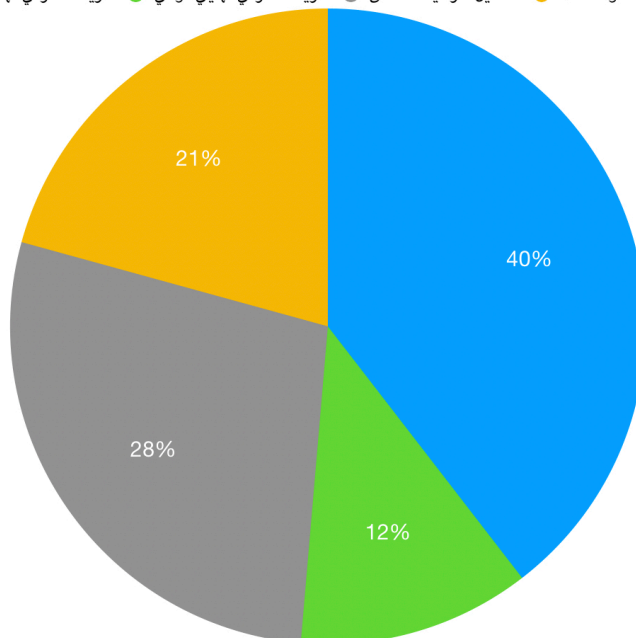
در حساب‌های ملی، توزیع تولید ناخالص ملی بین مصارف مختلف نیز محاسبه می‌شود. در جدول ۳ خلاصه ارقام هزینه ملی برای سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ به قیمت ثابت آمده است. این اقلام کلی عبارتند از کل هزینه مصرفی که شامل خانوارها و نهاد‌های غیر دولتی (این رقم طی سال‌های بعد از انقلاب قابل توجه شده) است، هزینه مصرف خانوارها (که در واقع مصرف خصوصی است)، هزینه مصرف دولت، تشکیل سرمایه ناخالص و خالص صادرات می‌شود. میانگین سهم این بخش‌ها از تولید یا هزینه داخلی در نمودار ۳ آمده

جدول ۳

هزینه کل به تفکیک بخش های عمده به قیمت ثابت ۱۳۹۰-۱

	1390	1391	1392	1393	1394	1395
هزینه مصرفی نهایی	3,461,707	3,373,478	3,342,391	3,449,616	3,404,115	3,532,780
هزینه مصرفی نهایی خانوار	2,753,946	2,696,641	2,647,164	2,701,301	2,607,061	2,705,946
هزینه مصرفی نهایی دولتی	686,332	659,054	678,670	731,343	781,107	810,008
تشکیل سرمایه ناخالص	2,273,792	2,048,411	1,935,657	2,017,975	1,715,520	1,910,502
خالص صادرات کالا و خدمات	516,479	334,977	455,628	572,996	866,529	1,418,955

● هزینه مصرفی نهایی خانوار ● هزینه مصرفی نهایی دولتی ● تشکیل سرمایه ناخالص ● خالص صادرات کالا و خدمات



است. برای مثال در سال ۱۳۹۵ سهم مصرف خصوصی ۴۰ درصد و سهم مصرف دولتی ۱۲ درصد از کل هزینه‌های ملی تعیین شده است. در اینجا هدف ما صرفاً معرفی اجمالی داده‌های آماری کشور بوده و منظور ارائه تحلیل و یا نقد داده‌ها نیست. علاقمندان می‌توانند برای ملاحظه جزئیات یا تحلیل به ماخذی که در زیر نویس قبلی آمد مراجعه کنند.

کاستی‌های سیستم حساب‌های ملی

حساب‌های ملی به نحوی که معرفی شد، در حد پیشرفت نظام آماری هر کشور توسط کشورهای مختلف به صورت سالانه، فصلی و ماهانه و با جزئیات مختلف منتشر می‌شود. نهاد‌های بین‌المللی نیز اطلاعات آماری کشورهای مختلف را به صورت ادواری منتشر می‌کنند. این سیستم داده‌ها بسیار مفید و کارساز بوده چه در سنجش و نظارت بر فعالیت اقتصادی، درک روندها، تشخیص نکات مشکل‌زا در فعالیت اقتصادی، پیش‌بینی و برنامه‌ریزی. اما ایرادهایی نیز به این سیستم حساب‌های ملی وارد شده. یکی این که عوامل و هزینه‌های محیط زیستی و هزینه‌های اجتماعی مانند جرم و جنایت را بازتاب نمی‌دهد. دیگری این که نشان دهنده رفاه خانوارها نیست. در این موارد نیز گام‌های اصلاحی توسط پژوهندگان، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بر داشته شده از جمله این که سازمان ملل بر اساس یک شاخص ترکیبی برای هر کشور **شاخص توسعه انسانی** محاسبه و کشورها را بر این مبنا ردیف می‌کند⁹¹. برخی نهادهای جهانی نیز اقدام به انتشار شاخص‌های رفاه و خوشحالی برای کشورها می‌نمایند⁹².

⁹¹<https://hdr.undp.org/data-center/human-development-index#/indicies/HDI>

⁹²<https://globalwellnessinstitute.org/industry-research/happiness-wellbeing-index>

توزیع درآمد

یک گروه از اطلاعات که برای بسیاری از سیاستمداران کشورها و شبکه‌های اجتماعی و فعالان اجتماعی و اقتصاددانان مهم است اطلاعات مربوط به توزیع درآمد بین گروه‌های مختلف اجتماعی و جمعیتی است. این نوع نتایج معمولاً از آمارگیری‌های جداگانه‌ای استنتاج می‌شود و پارامترهای خاصی برای سنجش این رویکردها بکار می‌رود که نیاز به بحث جداگانه دارد.

شاخص قیمت و مقدار

به دفعات صحبت از نرخ تورم و شاخص قیمت می‌شود. برخی تحلیل‌گران در مورد این که تورم در گروه خوراکی‌ها یا پوشاک یا خدمات درمانی چگونه تغییر کرد صحبت کرده‌اند. این اطلاعات معمولاً از طریق محاسبه شاخص‌های قیمت ارائه می‌گردد. شاخص‌های قیمت ابزار بسیار مفیدی هستند که به ما در درک تغییرات قیمت گروه‌های کالا کمک می‌کنند، در شرایطی که برخی قیمت‌ها کاهش و برخی افزایش یافته و ما به دنبال درک از کلیت پدیده هستیم. همچنین است شاخص‌های مقدار که درک تغییر مقدار گروه‌های کالا را ممکن می‌کنند، در شرایطی که مقدار برخی تنزل و مقدار برخی دیگر افزایش یافته است. این شاخص‌ها نوعی میانگین وزنی از قیمت و مقدار را ارائه می‌دهند. شاخص‌های مختلفی در آمار مورد استفاده قرار می‌گیرند که رایج‌ترین آنان شاخص پاش⁹³ است. این نام فردی است که این روش را پیشنهاد کرد.

شاخص قیمت پاش یک میانگین وزنی از قیمت تمام کالاهای مورد نظر است که وزن‌ها مقادیر همان کالاها در سال پایه هستند. برای محاسبه

⁹³Paasche Price Index

شاخص قیمت خرده فروشی و عمده فروشی و سایر شاخص های قیمت و نرخ تورم در ایران از شاخص قیمت از روش پاش استفاده می کنند.

جدول ۴

مقدار تولید و قیمت کالا در یک اقتصاد ساده مفروض

	سال ۱			سال ۲		
	تولید	قیمت	ارزش	تولید	قیمت	ارزش
سیب	5	100	500	8	120	960
کفش	10	110	1,100	7	105	735
جمع			1,600			1,695

جدول ۵

محاسبه شاخص مقدار از روش پاش

	سال ۱			سال ۲		
	تولید	قیمت	ارزش	تولید	قیمت	ارزش
سیب	5	100	500	8	100	800
کفش	10	110	1,100	7	110	770
جمع			1,600			1,570
شاخص مقدار					$100 \times 1570 / 1600 =$	98

جدول ۶

محاسبه شاخص قیمت از روش پاش

	سال ۱			سال ۲		
	تولید	قیمت	ارزش	تولید	قیمت	ارزش
سیب	5	100	500	5	120	600
کفش	10	110	1,100	10	105	1,050
جمع			1,600			1,650
شاخص قیمت					$100 \times 1650 / 1600 =$	103

شاخص های قیمت را نیز بانک مرکزی و مرکز آمار ایران به صورت مستمر منتشر می کنند.

شاخص مقدار پاش یک میانگین وزنی از مقادیر تمام کالا های مورد نظر است و وزن ها قیمت های همان کالا در سال پایه هستند. برای تشریح این مطلب به جای نوشتن فرمول های مربوط ساده تر است که از یک مثال استفاده کنیم. این مثال در جدول های ۴ تا ۶ آمده است. در جدول ۴ اطلاعات اولیه در مورد تولید و قیمت کالاها در یک اقتصاد ساده دو کالائی برای دو سال ارائه شده است.

در این جدول ارزش ریالی کالاها نیز محاسبه شده. چنانکه می توان دریافت حتی برای یک اقتصاد در این حد ساده نیز این داده ها چندان مفید نیست. در جدول ۵ با استفاده از اطلاعات جدول ۴ شاخص مقدار پاش را برای این مجموعه کالا حساب می کنیم. چنانکه در جدول تصریح شده ارقام قیمت سال پایه یعنی سال اول را برای سال دوم هم به کار می بریم. یعنی ارزش کالاها در سال دوم را هم به قیمت ثابت سال اول حساب می کنیم. سپس ارزش کالاها در سال دوم را تقسیم بر ارزش کالای سال اول کرده در عدد صد ضرب می کنیم. این شاخص ها همیشه بر مبنای صد محاسبه می شوند.

با توجه به این دو جدول می توان دریافت که در این اقتصاد مفروض ارزش تولید در سال دوم به نسبت سال اول دو درصد کاهش یافته و سطح قیمت‌ها در همین مدت سه درصد افزایش داشته است. نوع دیگری از شاخص قیمت که بعضاً پژوهندگان از آن استفاده می‌کنند شاخص‌های ضمنی قیمت هستند. این شاخص‌ها از تقسیم اعداد حساب‌های ملی به قیمت جاری بر اعداد همان گروه به قیمت ثابت و ضرب حاصل در عدد صد بدست می‌آید. مثلاً برای محاسبه شاخص ضمنی تولید ناخالص داخلی، تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری (جدول ۱) را بر تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت (جدول ۲) تقسیم و در عدد صد ضرب می‌کنند. گاهی مواقع در پژوهش‌ها از این شاخص برای سنجش تورم استفاده می‌شود.

چند پرسش برای اندیشیدن

با اصول سیستم حساب‌های ملی که امروزه به کار می‌رود و بخش مهمی از داده‌های اقتصادی را فراهم می‌کند اجماً آشنا شدیم. این سیستم چگونه با مبانی تئوری اقتصادی بنیانگذاران اقتصاد مرتبط می‌شود؟ کانون بودن مفهوم جدید ثروت (از آدام اسمیت به بعد) در این چارچوب چگونه بارز است؟

تولید چه اقلامی در محاسبه ارزش افزوده شامل می‌شود و چه اقلامی شامل نمی‌شود؟ ضابطه کلی این امر چگونه نشانگر این است که کالا یا خدمت برای نیازهای فرد معمولی جامعه تولید می‌شود؟

در نظریه آدام اسمیت ضوابط اخلاقی عمومی که ناظر بر فعالیت اقتصادی فرد است کدامند؟

تقسیم نتیجه تولید بین عوامل تولید کننده را چگونه می‌توان مشاهده کرد؟ عوامل تولید کدام هستند و تفاوت آن‌ها با کالای واسطه‌ای چیست؟

رفاه عمومی چگونه می‌تواند با استفاده از این سیستم رسد گردد؟
چگونه می‌توان فهمید که جامعه تدارک آینده را به نحو کافی انجام
می‌دهد؟

چگونه اهمیت تجارت خارجی در تولید یک کشور بارز است؟
درآمد عوامل تولید چگونه تعیین می‌شود؟

طیلسیان

طبيبان

فصل نهم

جان مینارد کینز⁹⁴ و رکود بزرگ

“مثلاً، هیچ تعجبی ندارد اگر ناگهان، بدون هیچ دلیلی، در میان رواج وفور عمومی یک فرد محترمی با یک نیت نا محترم، یا به زبان دیگر با یک حالت ارتجاعی یا معارضة جویانه قیام کند و دست به کمر بزند و به همه ما بگوید، “ آقایان به شما می‌گویم، آیا بهتر نیست که ما یک لگدی خرج این نمایش در جریان بکنیم و منطق‌گرایی را چون خاک بباد بدهیم، صرفاً برای این که رسم حساب‌گری را تحویل شیطان داده باشیم، برای این که این امکان را باز یابیم تا بار دیگر بر روال آرزوهای شیرین احمقانه قدیمی زندگی کنیم.”

نقل قول از فیودور داستویوسکی (۱۸۲۱-۱۸۸۱)

“یک اقتصاد دان خیره بایستی از استعداد های کمیاب متنوعی بر خوردار باشد... بایستی به درجاتی یک ریاضی‌دان، تاریخ‌دان، دولتمرد، و فیلسوف باشد. بایستی علائم مجرد را بشناسد اما با کلمات صحبت کند. بایستی به جزئیات پردازد بر حسب کلیات، در هر پرواز اندیشه باید تماس خود را با مجردات و حقایق همزمان بر قرار نگهدارد، او باید اکنون را مطالعه کند در پرتو گذشته برای هدف آینده. هیچ بخشی از ذات و طبیعت انسان و نهادهای ناشی از آن نباید کلاً از میدان کنکاش او بیرون بماند. بایستی همزمان هدفمند باشد و بدون دلبستگی، مانند یک هنرمند مجزا از موضوع هنری و فاسد نشدنی، اما گاهی کاملاً نزدیک به حقایق زمینی همچون یک سیاستمدار.”

نقل قول از جان مینارد کینز

⁹⁴ John Maynard Keynes (1883 –1946)

الف- آقای کینز و کلاسیک ها⁹⁵

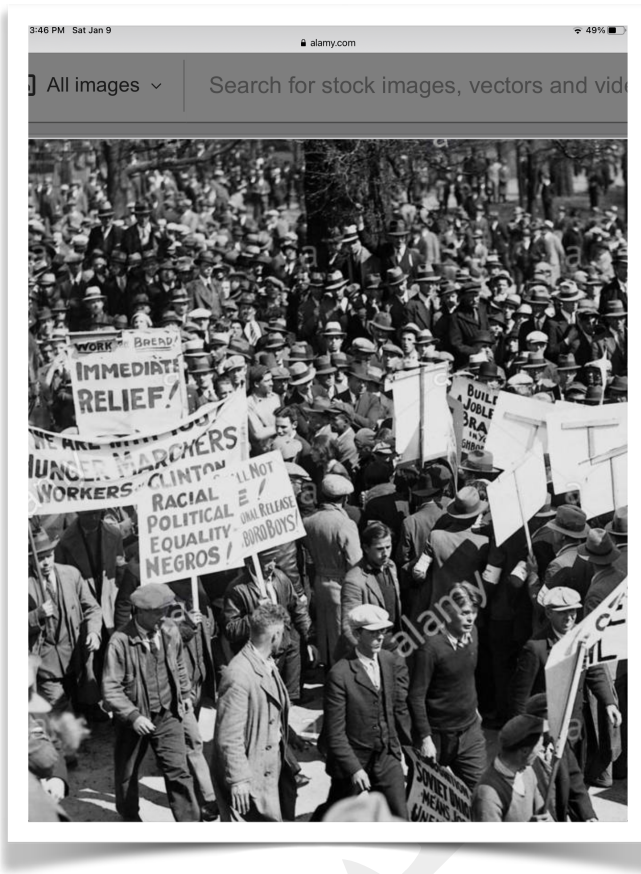
از دیر باز اقتصاددانان متوجه این نکته بودند که نظامهای سرمایه‌داری و اقتصادهای صنعتی مرتباً از دوران‌های رکود و رونق عبور می‌کنند. اقتصاددانان سعی در درک این رویکرد داشتند و توضیح‌های مختلفی نیز برای این پدیده مطرح می‌شد. اما ناگهان حادثه بی سابقه‌ای رخداد که به سه شنبه سیاه موسوم شد. در روز سه شنبه ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ بازار بورس نیویورک ناگهان فرو ریخت، بازاری که تا روزهای قبل در رونق بود و سهامداران سرمست از احساس ثروتمندی و غرور بودند. با فرو ریختن قیمت سهام، بسیاری به خاک سیاه نشستند و متعاقب آن بخش واقعی اقتصاد نیز فرو افتاد و دوره‌ای آغاز شد که به رکود بزرگ موسوم است. در اوج این رکود نرخ بیکاری به ۲۵ درصد نیروی کار افزایش یافت. نکته عجیب این که نه جنگی و نه خرابی و نه آفت طبیعی نه بحران سیاسی و اجتماعی هیچ کدام رخ نداده بود، اما ناگهان کارخانه‌ها از کار ایستاد و چرخ‌های حرکت اقتصاد و جامعه متوقف شد. طی چند روز به نظر می‌رسید تجارت و دادوستد موضوعی از گذشته‌های دور بود. با این که انبارها پر بود معاملهای انجام نمی‌شد و کمبود کالاها همه‌جاگیر بود، کشاورزان محصول خود را نمی‌توانستند بفروشند در حالی که در شهرها بسیاری با گرسنگی رو برو بودند. خلاصه بحران بزرگی در آمریکا ایجاد شد که تمام جهان صنعتی را فرا گرفت و آثار آن به جهان غیر صنعتی نیز رسید. حتماً فیلم‌های تکراری صدا و سیما در مورد چارلی چاپلین را دیده‌اید. مرد سرگردان، نا امید و ژنده پوشی که برای یافتن کار و لقمه‌ای نان به

⁹⁵ Hicks, John R. "Mr. Keynes and the "classics"; a suggested interpretation." *Econometrica: journal of the Econometric Society* (1937): 147-159.

این طرف و آن طرف می‌رود و با مشکلات و ماجراهای مختلف رو برو می‌شود و در شرایطی قرار می‌گیرد که باید به بینواتر از خودش هم کمک کند. این دسته از فیلم‌ها بر اساس حال و هوای آن دوران رکود بزرگ تهیه شده و در این باب کارهای ادبی بسیار با ارزشی هم موجود است.



کاسبکاران و کارکنان آبروداری که در فاصله چند روز در صف دریافت سوپ مجانی خیریه قرار گرفتند.



تظاهرات همه روزه لشکر بیکاران در آمریکا در دوره رکود بزرگ



راه پیمایی کارگران بیکار انگلستان در دوران رکود بزرگ

نکته مهم این که کسی دقیقاً نمی‌دانست دلیل این رخداد بی‌سابقه چیست و چاره آن کدام است. سردرگمی در مورد این پدیده سبب شد عملاً عواقب این بحران تا ده سال تداوم یابد.

در این شرایط بود که جان مینارد کینز، اقتصاددان انگلیسی و استاد دانشگاه کمبریج، نظریات خود را مطرح کرد و به عنوان مهمترین صدا در مورد چرایی این رخداد و پیشنهاد کننده راه حل آن مطرح شد. در چند گفتار آتی به اختصار، آراء کینز مرور می‌شود. سعی خواهد شد حتی‌الامکان از کار برد ریاضی نیز اجتناب شود.

سیستم نظری جان مینارد کینز

بی تردید کینز مهمتری اقتصاد دان جهان در نیمه اول قرن بیستم و تا سالهای دهه شصت میلادی بود. او یکی از تاثیر گذار ترین چهره‌های قرن بیستم نیز بود. سیاست‌های پیشنهادی او در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در اکثر کشورهای جهان به اجرا گذاشته می‌شد و ایده ایجاد صندوق بین‌المللی پول برای تنظیم روابط پولی بین‌المللی به عنوان یک نهاد جهانی ماندگار از یادواره های او است (او به عنوان نماینده انگلستان و دکستر وایت به نمایندگی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم چارچوب طرح صندوق بین المللی پول را تنظیم کردند). او اقتصاددانی بود که مشابه آدام اسمیت می توانست به گوش و ذهن اقشار وسیع و عموم مردم دسترسی پیدا کند و ایده‌ها و مباحث خود را به زبان عموم نیز ارائه نماید. او مورد اعتنا و توجه سیاستمداران نیز بود.

کینز یک اقتصاددان دانشگاه کمبریج بود و از شاگردان آلفرد مارشال، در احوال او گفته می‌شود که فرد بسیار با استعداد و دارای قدرت فکری

قوی بوده است. او در سال ۱۹۳۶ کتابی منتشر کرد که به اختصار تئوری عمومی⁹⁶ خوانده می‌شود. نام کامل کتاب 'تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول' است. شاید بتوان آنچه ما امروزه به نام اقتصاد کلان می‌شناسیم را زائیده اندیشه جان مینارد کینز تلقی کرد. اما قبل از آن نیز با انتشار مقالات، جزوات و کتاب‌های دیگر از شهرت و بُرد فکری قابل ملاحظه‌ای بر خوردار شده بود. فردی بود که مردم به سخنان او توجه می‌کردند و در حیطه‌های مختلف سیاستمداران با او به مشورت می‌پرداختند.

در مقایسه با نظریه کلاسیک‌ها و نو کلاسیک‌ها کینز بر این نکته انگشت گذارد که وجود بیکاری غیر داوطلبانه (یعنی وجود افرادی که به هر دلیل داوطلبانه یعنی به اختیار خود بیکار هستند مورد بحث نیستند، بیکاران غیر داوطلبانه افراد جویای کاری هستند که بیکار مانده‌اند، وجود این بخش از نیروی کار نشان از یک مشکل اقتصادی است. هنگامی که صحبت از بیکاری می‌شود معمولاً منظور بیکاری غیر داوطلبانه است). این نوع بیکاری، خود نشان دهنده عدم تعادل عرضه و تقاضا در بازار کار، به معنی وجود عرضه اضافی در بازار کار است. به دلیل قانون والرا عدم تعادل در بازار کار، نشان می‌دهد که برخی بازارهای دیگر هم دچار عدم تعادل هستند.

مثلاً بازار برخی از کالاها که مشتری کافی برای خرید آنان وجود ندارد زیرا بخشی از نیروی کار فاقد درآمد است. بنا بر این از نظر کینز

⁹⁶ Keynes, J.M., 1936. The general theory of employment, interest, and money. Macmillan and co. London..

الگوی کارکردی اقتصاد بایستی برای تبیین یک اقتصادی که در شرایطی ممکن است در تعادل نباشد تنظیم شود، بیکاری نیروی کار علاوه بر تاثیر بر سایر بازارها از لحاظ سیاسی و اجتماعی نیز یک مشکل بحرانی محسوب می‌شود.

این برداشت یک نقطه مفارقت با اندیشه نئوکلاسیکها بود. اندیشه نئوکلاسیکها در چارچوب فرض یک اقتصاد رقابتی و تعادل عمومی نشان می‌داد که در یک اقتصاد رقابتی تغییر قیمت‌ها بازارها را به تعادل می‌رسانند. هر کجا تقاضای اضافی وجود دارد قیمت‌ها افزایش می‌یابد در هر بازار عرضه اضافی بود قیمت‌ها کاهش می‌یابد تا بالاخره بازارها در تعادل قرار گرفته و تسویه می‌شوند. اما واقعیت وجود بیکاری غیرداوطلبانه نشان می‌دهد که عرضه و تقاضا در بازار کار برابر نبوده و عرضه اضافی وجود دارد. از نظر او عامل این عدم انعطاف را هم در چسبندگی دستمزدها باید جستجو کرد. زیرا در شرایطی قرار دادهای طولانی مدت بین کارگر و کارفرما دستمزد را تثبیت کرده، در مواردی هم دولت‌ها سطح حداقل دستمزد تعیین می‌کنند و بعضاً هم سندیکاها کارگری در تعیین دستمزد نقش آفرینی می‌نمایند.

این واقعیت که برخی بازارها ممکن است تسویه نشوند، البته محدود به بازار کار نبوده و هر جا قیمت‌ها به هر دلیلی دچار چسبندگی باشند - از جمله کنترل قیمت توسط دولت‌ها - پدیده تسویه نشدن برخی بازارها، این پرسش را مطرح می‌کند که در چنین شرایطی آیا کل اقتصاد می‌تواند در تعادل قرار گیرد و ویژگی تعادل کلان اقتصاد چه خواهد بود؟

کینز به نکته دیگری نیز اشاره می‌کرد. اگر نرخ دستمزدها انعطاف داشته باشد و در شرایط رکود نرخ دستمزد کاهش یابد و در زمان رونق افزایش، آیا این خود می‌تواند مشکل بیکاری را حل کند؟ پاسخ کینز به این پرسش هم منفی بود، او استدلال می‌کرد که برای ایجاد تعادل و رفع بیکاری لاجرم بایستی به **مدیریت تقاضا در کل اقتصاد** نیز توجه شود. بخش مهمی از نظریه او در اطراف این ایده شکل گرفته است که **نارسایی تقاضای کل** می‌تواند به رکود تولید و افزایش بیکاری بیانجامد.

چنانکه گفته شد، تمرکز کینز بر بازار کار و عواقب وجود بیکاری غیر داوطلبانه است. یک **ابتکار کینز این است که، بر خلاف الگوی نئوکلاسیکها، در الگوی نظری او قیمت ها نیستند که تعادل کلان اقتصاد را ایجاد می کنند بلکه عامل تنظیم کننده و تعیین کننده تعادل کلان، سطح درآمد ملی یا تقاضای کل است.** در این مورد بعداً توضیح داده خواهد شد. البته کینز استدلال نمی‌کند که آثار هرگونه آشفته سازی نظام قیمت‌ها را می‌توان با مدیریت تقاضای کل برطرف کرد. بلکه می‌پندارد برخی نارسایی های ذاتی بازارهای خاص را می‌توان از طریق مدیریت تقاضای کل تنظیم کرد.

در مورد شرایط آن روزگار باید یاد آور شد که نظام های اقتصادی غربی دوران پس از جنگ جهانی اول را طی می‌کردند و به تدریج از آثار زیانبار آن فارغ آمده بودند که نا گاه بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ ظاهر شد، چنان که قبلاً گفته شد ابتدا قیمت ها در بازار بورس نیویورک فرو ریخت و ناگهان نظام تولید و توزیع کالا از پای درآمد و بیکاری همه‌جاگیر شد. با این که همه ظرفیت های تولید بر سر جای

خود بود. انبار ها پُر، اما تولید و تجارت و گردش پول متوقف و بسیاری بازرگانان و صاحبان صنایع ورشکسته شدند و بسیاری کارگران بیکار و بسیار خانواده‌ها بدون درآمد، بدون سر پناه، آواره و درگیر با مشکل ارتزاق. این رکود به سرتاسر جهان سرایت کرد و بحرانی عظیم جامعه بشریت را فرا گرفت. در این محیط و شرایط بود که اقتصاددانان مختلف به تدبیر درک علل این رویکرد و چاره آن بر آمدند. به نظر می‌رسید نظریه کینز پاسخگوی این شرایط است. این ایده‌ها که قبلاً توسط او به صورت پراکنده مطرح شده بود در سال ۱۹۳۶ به صورت کتاب منتشر شد.

طبق روال معمول در تاریخ تحول اندیشه، بسیاری از نکاتی که کینز مطرح کرد به صورت ایده‌های اولیه پراکنده قبلاً توسط دیگران مطرح شده بود و اما کینز آن‌ها را تکمیل و در یک چارچوب نظری منسجم قرار داد. برخی از این ایده‌های قبل یا معاصر کینز در زیر مرور می‌شوند.

نا کافی بودن مصرف

یکی از این ایده‌ها که بوسیله اقتصاد دانان مختلف مطرح شد نظریه کمینه مصرفی⁹⁷ است.

به این معنی که جامعه و نظام اقتصادی سرمایه داری کمتر از آنچه تولید می‌کند مصرف می‌کند، و این موجب و مبنایی برای نیل این نوع اقتصاد به سوی رکود است. زیرا مهمترین ماخذ تقاضای کل هزینه ناشی از دستمزد است و آن نیز کفاف خرید

⁹⁷ underconsumption

تمام آنچه تولید می‌شود را نمی‌دهد، همراه این ایده مسئله تقاضای موثر مطرح می‌شود، به این معنی که اگر عوامل دیگر دخیل نشوند مصرف خصوصی کفاف خرید کل تولید جامعه را نمی‌دهد و اقتصاد به سوی رکود رانده می‌شود.

در بحث نظریه مارکس با مفهوم **بیش تولیدی** به عنوان یک مشکل نظام سرمایه‌داری آشنا شدیم، یعنی این تلقی که نظام سرمایه‌داری بیش از آنچه در آن مصرف می‌شود تولید می‌کند. و این ویژگی منجر به تحریک سازوکارهایی می‌شود که بحران ساز است. آن ایده بر اساس ملاحظات جنبه تولید و عرضه قابل درک بود (بر اساس مسئله نرخ دستمزد اجتماعی و مازاد که در مبحث اقتصاد مارکس مطرح شد). کمینه مصرفی یک دید متفاوت نسبت به مطلب بوده و بر کاستی در وجه تقاضا اشاره دارد، چنانکه خواهیم دید مطلب مبتنی بر سازوکارهای متفاوتی است و راه کارهای خاص برای علاج خود را طلب می‌کند.

تعارض امساک

برخی از اقتصاددانان با ایده برابری طلبی در درآمد یا ثروت مخالفت می‌کردند بر این مبنا که اگر از دارامندان مالیات گرفته شود و به نادارها پرداخت گردد، این امر سبب می‌شود پس انداز در سطح جامعه کاهش یابد زیرا دارامندها سهم بالاتری از درآمد خود را پس انداز می‌کنند و نادارامندان سهم بیشتری را برای مخارج خود هزینه می‌نمایند و انتقال درآمد، از داراها به ندارها، سبب می‌شود که مصرف افزایش و پس انداز کاهش یافته و سرمایه‌گذاری از محل پس انداز کاهش یابد که لابد منجر به کاهش تولید و یا رشد اقتصادی می‌گردد. اما کینز استدلال

می‌کرد که افزایش مصرف در واقع تقاضای کل را افزایش داده و به افزایش تولید و درآمد منجر می‌شود. تعارض امساک به این معنی است که گرچه صرفه جویی در حد خانوار و فرد ممکن است صفت پسندیده‌ای باشد، اما اگر همه صرفه جویی کنند و این صرفه جویی منجر به کاهش مصرف شود به دلیل کاهش تولید و درآمد، نه تنها همه ثروتمندتر نشده بلکه فقیر تر می‌شوند. این درک نیز بخشی از نظریه کلی اقتصادی کینز بود.

ضریب فزاینده مالی

ایده دیگری که کینز از پیشینیان اقتباس کرد ایده ضریب فزاینده مالی است.

در سال ۱۹۲۹ یعنی شروع رکود بزرگ و افزایش نرخ بیکاری، کاندید حزب لیبرال انگلستان دیوید لوید جورج، به عنوان برنامه انتخاباتی خود مطرح کرد که او می‌تواند با یک برنامه سرمایه‌گذاری، نرخ بیکاری را کاهش دهد. در برنامه خود استدلال کرد هر مقدار هزینه سرمایه‌گذاری باشد همان میزان درآمد در جامعه ایجاد می‌شود و متناسب با آن درآمد، کسانی که درآمد را کسب کرده اند بخشی از آن را هزینه خواهند کرد که این خود می‌شود درآمد عده دیگری و همچنین مسلسل. این سلسله هزینه توسط مردم به ایجاد اشتغال و درآمد برای دیگران منجر خواهد شد. کینز در یک یادداشت و اقتصاددان دیگری به نام ریچارد کاهن⁹⁸ در مقاله‌ای این سازوکار را تشریح کردند.

⁹⁸ Richard Kahn (1905-1989)

برای درک این سازوکار و ضریب فزاینده‌ای که از آن ناشی می‌شود یک مثال مطرح می‌کنیم. فرض کنید یک سرمایه‌گذاری ۱۰۰۰ پاندی در انگلستان انجام می‌شد، اگر تمایل نهایی به مصرف مردم (یعنی نسبت تغییر در هزینه مصرفی بر روی تغییر در سطح درآمد) معادل $\frac{1}{8}$ می‌بود در این صورت هزار پاندی که سرمایه‌گذاری می‌شود هزار پاندی درآمد برای عده‌ای ایجاد می‌کند، که به عنوان کارکنان یا تامین کنندگان مواد و خدمات دیگر این هزینه سرمایه‌گذاری، تبدیل به درآمدشان خواهد شد. با توجه به همان تمایل نهایی به مصرف $\frac{1}{8}$ این افراد در سطح کشور به طور متوسط ۸۰۰ پاندی این درآمد را هزینه می‌کنند و ۲۰۰ پاندی را پس انداز. این ۸۰۰ پاندی که هزینه می‌شود، تبدیل می‌شود به درآمد افراد دیگری که آن‌ها نیز $\frac{1}{8}$ آنرا هزینه می‌کنند یعنی ۶۴۰ پاندی. این خود می‌شود درآمد برای تعدادی افراد که آن‌ها نیز $\frac{1}{8}$ آن را هزینه می‌کنند که می‌شود ۵۱۲ پاندی. ملاحظه می‌شود که این پخش شدن جریان هزینه و ایجاد درآمد در اقتصاد یک دنباله را تشکیل می‌دهد که با ضریب $\frac{1}{8}$ به توان تعداد دفعاتی که این پول هزینه می‌شود افزایش می‌یابد.

$$1000 + 1000 \times .8 + 1000 \times .8^2 + 1000 \times .8^3 + \dots + 1000 \times .8^n$$

از جبر دبیرستان می‌دانیم که جمع این مقادیر نهایتاً می‌شود ۵۰۰۰ پاندی. یعنی ضریب فزاینده در این اقتصاد با تمایل نهایی به مصرف $\frac{1}{8}$ برابر است با

$$1/(1 - 0.8) = 5$$

اگر این هزینه سرمایه‌گذاری توسط مالیات تامین شود و مثلاً دولت هزار پاند را مالیات اخذ کند مردم هزینه‌های خود را به اندازه ۱۰۰۰ پاند کاهش نمی‌دهند بلکه با توجه به یک تمایل نهایی به مصرف مثلاً ۰/۸ ، به دلیل پرداخت مالیات مصرف خانوارها معادل ۸۰۰ پاند کم می‌شود و اثر فزاینده کاهش ۸۰۰ پاند در مصرف، طبق همان استدلال بالا، منجر به کاهش درآمد معادل ۴۰۰۰ پاند می‌شود. یعنی یک بودجه متعادل که اگر در آن ۱۰۰۰ پاند مالیات اخذ شود و ۱۰۰۰ پاند هزینه شود خنثی نبوده و در مجموع درآمد را ، $۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ = ۱۰۰۰$ پاند افزایش می‌دهد. یعنی ضریب فزاینده بودجه متعادل برابر است با یک، شاید در حله اول افراد تصور کنند که اخذ هزار ریال مالیات از مردم و هزینه کردن هزار ریال باید از نظر اثر مالی یک امر خنثایی باشد. اما در واقع چنین نیست و اخذ ۱۰۰۰ ریال مالیات و هزینه کردن آن درآمد ملی را تا هزار ریال افزایش می‌دهد .

البته باید توجه داشت این‌ها جریان مالی اسمی هستند و فقط در صورتی تولید و درآمد واقعی را افزایش می‌دهند که ظرفیت تولید موجود و به دلائل کمبود تقاضا در رکود باشد.

ساختار یک اقتصاد چنانکه کینز تصور می‌کرد

در مطالب بالا با برخی مفاهیمی که کینز از هم‌عصران یا اندیشمندان قبلی عاریت گرفته بود آشنا شدیم. اکنون به ساختار کلان یک اقتصاد از دیدگاه کینز توجه می‌کنیم.

چنانکه گفته شد او به وجه تقاضای کل توجه کرد و نوسانات تقاضای کل در اقتصاد را منشاء اصلی نوسانات اقتصادی، از جمله رکود و

بیکاری، به حساب آورد. در چارچوب نظری او وجه عرضه کل یا کل ظرفیت تولیدی یک جامعه در کوتاه مدت داده شده فرض شده و چندان دستخوش تغییر نمی‌شود. اما تقاضای کل، یعنی جمع هزینه‌ای که جامعه برای خرید محصولات خود می‌کند، در کوتاه مدت نیز می‌تواند دستخوش تغییر اساسی شود.

تقاضای کل شامل چهار بخش اصلی است. یکم، **مصرف خصوصی**، یعنی بخشی از تولید جامعه که توسط مردم مصرف می‌شود مانند خوراک، پوشاک، مسکن، خدمات حمل و نقل، بهداشت... و مردم برای مصرف آن هزینه می‌کنند. دوم، **سرمایه‌گذاری ناخالص**، یعنی آن بخش از تولید دوره زمانی مورد نظر مثلاً دوره یک سال که صرف ایجاد ظرفیت‌های تولیدی جدید می‌شود (مانند ایجاد ساختمان‌های جدید و نصب ماشین‌آلات جدید). سوم، **مصرف دولتی** یعنی آن بخش از تولید ناخالص ملی دوره مورد نظر که توسط دولت خریداری شده و در نهادهای دولتی مصرف می‌شود (مانند دفاع، نظام قضایی، بهداشت عمومی، آموزش عمومی...). چهارم، **خالص صادرات**، یعنی صادرات بخشی از تولید ملی به سایر کشورها، منهای ارزش تولید ملی دیگر کشورها که به کشور مورد نظر وارد شده است. معمولاً در متون اقتصادی این کمیت‌ها به ترتیب از راست به چپ با

$$X - M, G, I, C$$

نشان داده می‌شوند.

به این نحو **تقاضای کل**، یعنی کل تقاضای بخش‌های نامبرده شده اقتصاد برای تولید ملی، عبارت خواهد بود از

(1)

$$Y = C + I + G + X - M$$

از طرف دیگر در الگوی کینز میزان عرضه کل، یعنی ظرفیت تولید کشور، داده شده است، یعنی برای مدت مثلاً یک سال تغییر چندانی نمی‌کند. میزان عرضه کل، یعنی آنچه ظرفیت تولید جامعه می‌تواند تحویل دهد، را در مقطع زمانی مورد نظر (مثلاً یکسال) با

$$Y^*$$

نشان می‌دهیم. از علامت ستاره برای متمایز کردن سنجه میزان ظرفیت تولید اقتصاد، یا عرضه کل، از سنجه تقاضای کل که در معادله (۱) بیان شد استفاده می‌کنیم.

همین تقسیم بندی و درک نظری برخی نکات در مورد کارکرد نظام اقتصادی را روشن می‌کند. برای مثال اگر تقاضای کل کمتر از عرضه کل باشد، یعنی

$$Y < Y^*$$

اقتصاد می‌تواند در یک تعادل کلان قرار گیرد که در آن بخشی از ظرفیت بالقوه عاطل بماند و در نتیجه بیکاری غیر داوطلبانه موجود باشد. در این شرایط در واقع اقتصاد کشور دچار نوعی رکود است.

اگر در شرایطی تقاضای کل بزرگتر از عرضه کل باشد یعنی

$$Y > Y^*$$

در چنین شرایطی هزینه‌ای که برای خرید تولیدملی انجام می‌شود بیش از ظرفیت اقتصاد است و قیمت‌ها افزایش می‌یابد. نتیجه منطقی این ساختار نظری این است که راه چاره این عدم تعادل، نوعی مدیریت تقاضای کل است. این هم قاعداً کار دولت است. یعنی در زمان رکود از طریق افزایش مخارج، دولت می‌تواند هزینه کل یا تقاضای کل را افزایش داده تا به سطح عرضه کل برسد و در زمان فشار تورم می‌توان با کاهش هزینه دولت تقاضای کل را کاهش دهد تا با عرضه کل برابر شود.

طبيبان

فصل دهم

کینز و رکود بزرگ، قسمت دوم

از طریق این ابزار (یعنی بی ارزش کردن پول رایج)، دولت ها می‌توانند مخفیانه و دور از چشم افراد، ثروت مردم را مصادره کنند، چنانکه حتی یک نفر در میلیون هم این سرقت را تشخیص ندهد.

نقل قول از جان مینارد کینز

هیچ شیوه ای موثر تر و مطمئن تر برای سرنگونی پایه‌های یک جامعه یافت نمی‌شود، جز شیوه از پا و ارزش انداختن پول رایج آن جامعه.

نقل قول از جان مینارد کینز و تکرار نقل قول توسط ولادیمیر لنین

تبادل درآمد، هزینه‌کل، و تقاضای کل

خواننده گرامی از فصل هشتم بیاد دارد که برخی از کمیت های کلان به نظر می‌رسد از ذات مشابهی بر خوردار هستند. برای مثال تولید ملی، درآمد ملی و هزینه ملی یا عرضه کل و تقاضای کل. در واقع هم، چنین است. از برخی جزئیات که بگذریم (مثل اثر مالیات های غیر مستقیم که تفاوتی بین این کمیت ها ایجاد می‌کند)، و از طرح آن جزئیات در اینجا خود داری می‌کنیم، این مفاهیم در واقع یک سنجه واحد از فعالیت اقتصادی هستند و یک کمیت را می‌سنجند، لیکن در نقاط مختلف از تحقق جریان حلقوی کارکرد یک اقتصاد. مانند یک جریان آب که در نقاط مختلف سر راه آن کمتر قرار داده شده و میزان جریان در روز یا ماه سنجیده می‌شود و اگر نشتی نداشته باشد کنترل ها رقم های مشابهی را نشان می‌دهند.

برای مثال در مقطع فعالیت بنگاه‌ها و تولید، این جریان، ارزش تولیدملی را می‌سجد. همین کمیت یعنی ارزش تولیدملی تبدیل به درآمد عوامل تولید یعنی کار، سرمایه، زمین و اعتبار می‌شود. مجموعه این پرداخت‌ها درآمدملی را بدست می‌دهد. این درآمدها بعضاً تبدیل به مالیات می‌شود که دولت اخذ می‌کند، ما بقی توسط خانوارها یا هزینه می‌شود یا پس‌انداز. این منابع که بعضاً توسط دولت به صورت مالیات اخذ می‌گردد، برای خرید کالاها و خدمات بخش عمومی هزینه می‌شود. بخشی از درآمدملی هم به صورت پس‌انداز صرف سرمایه‌گذاری شده و برای خرید کالاهای سرمایه‌ای (ایجاد ساختمان‌های جدید و نصب ماشین‌آلات جدید) صرف می‌شود. در نتیجه مجموع هزینه مصرف خصوصی، هزینه مصرف دولتی هزینه سرمایه‌گذاری با اضافه خالص صادرات، تقاضای کل را تشکیل می‌دهند، که در واقع ارزش کل تولیدملی و درآمدملی را نیز بدست می‌دهد. در واقع منطقی در کل یک اقتصاد، مجموع آن میزان تقاضای کل که در مقابل کالاها و خدمات موجود قرار می‌گیرد از این دسته‌بندی‌ها خارج نیست.

اما این جریان منابع، کالاها و پول در برخی مقاطع ممکن است دچار خدشه گردد. برای مثال دولت کمتر از درآمد مالیاتی خود یا بیشتر هزینه کند. یا بخشی از پس‌اندازها به سرمایه‌گذاری تبدیل نشود... برای درک این مطلب می‌توان بخشی از روابط کلان را به صورت یک دستگاه معادلات نوشت، که در قسمت‌های بعدی توضیح داده خواهد شد.

همان مفهوم که در پاراگراف بالا مطرح شد را می‌توان به نحو دیگری هم بیان کرد: اگر به جریان کالا (و خدمات) و درآمد و هزینه از نقطه نظر

منابعی که در اختیار جامعه است و چگونگی تخصیص کلان آن منابع بنگریم در می‌یابیم که آنچه از کالا و خدمات در اختیار کل جامعه است، یعنی کالاها و خدمات مصرفی مردم، کالاها و خدمات برای تشکیل سرمایه، کالاها و خدمات برای استفاده بخش دولتی با اضافه آنچه از کشور صادر می‌شود، که البته بر حسب واحد پول رایج ارزیابی می‌شوند. این کمیت‌ها در سمت چپ برابری زیر قید شده اند، از طرفی این کلیت برابر است با ارزش پولی کالاهای مصرفی، میزان پس‌انداز مردم، مبلغ مالیاتی که از درآمد ملی یا تولید ملی اخذ می‌شود، با اضافه ارزش آنچه به کشور وارد می‌گردد. این کمیت‌ها در طرف راست برابری زیر آمده اند.

(2)

$$C + I + G + X = C + S + T + M$$

اگر کمیت‌های سمت راست را به سمت چپ منتقل کنیم، برابری زیر به صورت شرط تعادل کمیت‌های کلان، حاصل می‌شود.

(3)

$$(I - S) + (G - T) + (X - M) = 0$$

به این معنی که اگر بودجه دولت دارای کسری باشد، یعنی کمیت موجود در پرانتز وسط مثبت باشد، باید یکی یا هر دو کمیت‌های موجود در پرانتز سمت چپ و یا سمت راست آن منفی شود، اگر به فرض تراز بازرگانی خارجی برقرار بود برای برقراری تساوی بالا، به دلیل کسر بودجه دولت لزوماً سرمایه‌گذاری نسبت به پس‌انداز کوچکتر خواهد بود. اما اگر سرمایه‌گذاری با پس‌انداز مساوی بود، کسر بودجه دولت به معنی بزرگتر

بودن واردات نسبت به صادرات خواهد بود. همین استدلال در مورد سایر متغیرها نیز صادق است. یعنی اگر کشوری مازاد واردات نسبت به صادرات داشت، دلیل آن این است که یا دولت بیش از درآمد خود هزینه می‌کند و یا سرمایه‌گذاری بیش از میزان پس‌انداز داخلی است. رابطه بالا شرایط تعادل کلان یک نظام اقتصادی را نشان می‌دهد. طبق این پیکربندی نظری کینز، چون پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تصمیم در حیطه بخش خصوصی است و صادرات و واردات نیز تابعی از شرایط عمومی اقتصاد و عموماً در میدان عمل بخش خصوصی است، پس دو کمیت مالیات‌ها و هزینه‌های دولت (پرانتر وسط در رابطه بالا)، آن کمیت‌های کلان اقتصادی از اجزاء تقاضای کل هستند که در اختیار دولت بوده و با تغییر آن دو، یک دولت می‌تواند تعادل کلان جریان‌های مالی اقتصادی را برقرار نگهدارد.

جان کلام در مورد دیدمان کینز

ابتدا آنچه مورد نظر و حاصل از ساختار نظری کینز است را به صورت خلاصه و بر حسب درک متعارف بیان می‌کنیم و در قسمت بعدی به صورت ساختار رسمی، یعنی یک الگو تبیین می‌نماییم تا کارکرد نظریه کینز را توسط آن تشریح کنیم. برای خواننده‌ای که ممکن است تمایل به ریاضیات نداشته باشد یک نکته را یاد آور می‌شوم. ریاضیات در اقتصاد در واقع بسط عقل عرفی و تنظیم آن است. بنابر این اگر کسانی که سابقه ریاضی قوی ندارند کمی ممارست بخرج دهند خواهند دید که توجه به ریاضیات درک مفاهیم غیر ریاضی اقتصاد را هم بسیار تسهیل و خلاصه می‌کند.

تصور کنید یک اقتصاد شامل میلیون ها واحد تولیدی مثل مزرعه، کارخانه، شرکت، فروشگاه و کسبه منفرد است که در طی یک دوره زمانی مثلاً یک سال کالا و خدماتی تولید می‌کنند. ارزش خالص این تولید (کل ارزش تولید منهای ارزش کالاهای واسطه‌ای که در آن تولید به‌کار رفته) را با اندکی تسامح تولید ملی می‌خوانیم. جمع درآمدی که از این محل حاصل می‌گردد نیز درآمد ملی است. این تولید ملی یا به وسیله بخش خصوصی مصرف می‌شود، یا بوسیله دولت مصرف می‌شود، سرمایه‌گذاری می‌شود، یا خالص صادرات خواهد بود (منظور از خالص صادرات، صادرات منهای واردات است. اگر کشوری صادراتش بیش از واردات باشد این رقم مثبت و اگر واردات بیشتر باشد منفی است و اگر بازرگانی خارجی متوازن باشد این رقم صفر است). مجموع این چند قلم مصرف کلان، یعنی مصرف بخش خصوصی، مصرف دولت، سرمایه‌گذاری و خالص واردات را، چنانکه گفته آمد، تقاضای کل هم می‌گویند.

نکته بعدی این که برخی از این کمیت‌ها ثابت یا داده شده یا **برونزا** خوانده می‌شوند. مثل مخارج دولت که یک کمیت تصمیم‌گیری است و توسط دولت یا سیاستگذار تعیین می‌شود. اما برخی مانند متغییر رفتاری هستند که تابع کمیت‌های دیگر به حساب می‌آیند. به این گروه متغییرهای **درونزا** گفته می‌شود. برای مثال هزینه مصرفی بخش خصوصی ارتباط مستقیم دارد با درآمد قابل تصرف خانوارها، یعنی درآمد بعد از کسر مالیات. با این که مصرف خصوصی جزئی از تقاضای کل محسوب می‌شود اما تحت تاثیر مستقیم درآمد یا تقاضای کل هم هست آن هم به صورت مستقیم. سرمایه‌گذاری هم تابعی است از نرخ بهره، یعنی اگر نرخ بهره افزایش یابد مردم پروژه‌های کمتری را سودآور خواهند یافت. مقدار سرمایه‌گذاری کلان در یک اقتصاد در جایی قرار می‌گیرد که بازده سرمایه

برابر نرخ بهره باشد. در نتیجه پروژه‌هایی که بازده کمتری از نرخ بهره بازار دارند مورد توجه قرار نمی‌گیرند. می‌توان مالیات مستقیم که محل درآمد دولت است را هم تابعی از درآمد کل در نظر گرفت در این مورد نرخ های مالیات را هم دولت تعیین می‌کند. علاوه بر آن واردات یک کشور تحت تاثیر درآمد داخلی و نسبت قیمت کالاهای وارداتی به کالاهای داخلی است. صادرات نیز تابعی از نرخ ارز و سطح درآمد در کشورهای وارد کننده است. مشاهده می‌شود که روابط متغیرهای کلان یک مجموعه روابط در هم پیچیده‌ای هستند که لاجرم باید با یک مجموعه معادلات همزمان نشان داده شود. اما در اینجا ما از فروض ساده کننده‌ای استفاده می‌کنیم، چنانکه این ساده سازی تغییری در نتیجه کلی مورد نظر ایجاد نمی‌کند. یعنی فرض می‌کنیم که درآمد مالیاتی دولت نیز رقم داده شده ای است که دولت تعیین می‌کند، خالص صادرات نیز رقم داده شده‌ای فرض می‌شود.

در چنین شرایطی مشخص می‌شود که ما با دو متغیر روبرو هستیم که سایر کمیت های بخش تقاضای کل یا بخش حقیقی این چارچوب را تعیین می‌کنند. آن دو کمیت هم کل درآمد ملی و نرخ بهره هستند. آن هم به این معنی که از طریق رابطه سرمایه‌گذاری که جزئی از درآمد کل است، و با نرخ بهره رابطه معکوس دارد، کل تقاضای کل هم با نرخ بهره رابطه معکوس خواهد داشت. یعنی با افزایش نرخ بهره تقاضای کل کاهش خواهد یافت و بر عکس. به این رابطه IS (حروف اول انگلیسی سرمایه‌گذاری Investment و پس انداز Savings) گفته می‌شود و در مورد آن بعداً توضیح داده خواهد شد و مثالی نیز ارائه خواهد گردید.

این معادله مثل یک معادله رفتاری برای کل اقتصاد است. برای مثال اگر این معادله را بر روی محور مختصات ترسیم کنیم، که بر محور افقی کل

درآمد ملی یا تقاضای کل و بر محور عمودی نرخ بهره باشد، این رابطه یک نمودار نزولی بدست می‌دهد. اگر فرضاً انگیزه سرمایه‌گذاری یا مصرف و رجحان‌های جامعه بهبود یابد این نمودار به طرف راست جابه‌جا می‌شود. اگر ناامیدی در مورد آینده و ریسک‌های بزرگتر مطرح شود این نمودار به طرف چپ جابه‌جا می‌شود. بنابراین، چنانکه خواهیم دید، این رابطه یکی از ابزارهای نظری ارزیابی اثر بخشی سیاست‌های مالی دولت‌ها است.

اما پول! به نظر می‌رسد همه، این موجود را می‌شناسیم حتی کودکان هم. اما یکی از پر راز و رمز ترین پدیده‌های اقتصادی است. دلیل آن نیز پیچیدگی رفتارهای انسانی در ارتباط با پول است. بحث را با متغیر نرخ بهره شروع می‌کنیم. در هر نظام اقتصادی انواع نرخ‌های بهره وجود دارند، نرخ‌های بهره وام کوتاه مدت و بلند مدت، نرخ‌های وام کم ریسک و پر ریسک، نرخ‌های بین بانکی، نرخ‌های بین بانک مرکزی و بانک‌های عمده، نرخ‌های کارت اعتباری، نرخ‌های نزولخواران... اما از نظر اقتصادی نرخ‌ی وجود دارد که ناشی از کارکرد درونی نظام اقتصادی است و منعکس کننده **نرخ رجحان زمانی** (یعنی پاداشی که افراد می‌طلبند تا مصرف این دوره را یک دوره زمانی (مثلاً یک سال) به عقب بیاورند و آن **نرخ نهایی بازده سرمایه‌ای** است که با این تصمیم هماهنگ باشد. کینز در مباحث خود نرخ بازده اوراق قرضه دائمی یا بدون سررسید را به عنوان نرخ بهره در نظر دارد. این نوع نرخ بهره را به دلیل بلند مدت بودن و به دلیل بدون ریسک بودن نماینده نرخ بهره اقتصادی تلقی می‌کند.

در بحث بالا مطرح شد که اگر نرخ بهره را در دست داشته باشیم، میزان درآمد ملی و سایر کمیت‌ها قابل تقویم هستند. اما نرخ بهره در این

چارچوب نظری کینز چگونه تعیین می‌شود؟ نرخ بهره نیز مانند بسیاری کمیت‌های اقتصادی توسط ساز و کار عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. در این مورد می‌توان گفت توسط عرضه و تقاضای پول. در مورد عرضه پول راحت‌تر می‌توان جمع‌بندی کرد. اساساً یک مقام پولی، مانند بانک مرکزی، هست که با اهرم‌های مختلف عرضه پول را کنترل می‌کند.

اما تقاضا برای پول چیست؟ تقاضا برای پول مانند تقاضا برای کالاها و خدمات و اموال نیست. بلکه بر عکس آن است. یعنی مربوط به چگونگی از دست دادن پول توسط مردم و جایگزین کردن آن با سایر دارایی‌ها است. کینز استدلال می‌کند که مردم پول نگه می‌دارند به دو دلیل عمده، یکی انجام معاملات روزانه یعنی جایگزین کردن کالاها و خدمات روز مره با پول، در تلاش معاش متعارف. به این بخش از تقاضا برای پول تقاضای معاملاتی اطلاق می‌کند. این وجه از تقاضا برای پول تابعی است از درآمد افراد و جامعه، یعنی در سطح کلان اقتصاد هرچه درآمد بیشتر باشد میزان پول لازم برای انجام معاملات بیشتر است. دلیل دوم برای نگهداری پول، تقاضای پول برای اهداف سودآوری یا سفته‌بازی است. مثل خرید اوراق قرضه و سهام و دارایی‌هایی از این دست. به این بخش از تقاضا برای پول تقاضای سفته‌بازی اطلاق می‌کند. این بخش از تقاضای پول تابع نرخ بهره است. یعنی هر چه نرخ بهره بالاتر باشد هزینه فرصت نگهداری پول بیشتر و در نتیجه تمایل مردم در جایگزین کردن پول با دارایی‌های درآمدزا بیشتر است. در این چارچوب نظری قاعده‌تاً تقاضا و عرضه پول برابر است، چون هر میزان پول از طریق مقام پولی به جامعه تزریق شود به صورت یکی از دو شکل ذکر شده در دست مردم قرار می‌گیرد؛ یا نیازهای معامله روزانه و یا نیاز معاملات

سودآور را تامین می‌کند. اگر تقاضا برای پول را به صورت یک معادله که تابعی است از سطح درآمد و نرخ بهره نشان دهیم، این معادله نیز در علم اقتصاد یک نام خاص خود را دارد و LM خوانده می‌شود. در رابطه اخیر نیز دو متغیر وجود دارد یکی سطح درآمد کل و دیگری نرخ بهره، رابطه نرخ بهره با سطح درآمد نیز در این معادله یک رابطه مستقیم است. یعنی اگر حجم پول یا عرضه پول ثابت باشد، در بازار پول با افزایش سطح درآمد ملی نرخ بهره افزایش می‌یابد. پس می‌توان این معادله و معادله IS که قبلاً معرفی شد و آن هم دو متغیر داشت را با هم حل کرد و دو کمیت درآمد ملی و نرخ بهره را همزمان تعیین نمود. این که در تابع IS نرخ بهره در سطح درآمد کل نزولی و در تابع LM صعودی است نشان می‌دهد که اگر این دو تابع یکدیگر را قطع کنند در نقطه تقاطع آنان، سطح درآمد کل و نرخ بهره به صورت همزمان تعیین می‌شود. با در دست داشتن این دو کمیت سایر کمیت‌های اقتصاد کلان را می‌توان تعیین نمود.

اما تابع تقاضا برای پول پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. برای نمونه، چنانکه اقتصاددان انگلیسی جان هیکس⁹⁹ استدلال می‌کند، هنگامی که عرضه پول افزایش یابد (به نحوی که در کشورهای پیشرفته انجام می‌شود، یعنی از روش بسط وام و اعتبار توسط بانک‌ها. در کشور ما بخش قابل ملاحظه‌ای از پول جدید از طرف دولت مستقیماً هزینه و به جامعه تزریق می‌شود). در اینجا فرض می‌کنیم افزایش حجم پول از طریق بانک‌ها به صورت بسط اعتبار و وام و در نتیجه ایجاد بدهی برای بخش خصوصی، انجام می‌شود، در این مقطع فراوانی نسبی پول، نقدینگی در بازارهای مالی را افزایش می‌دهد و نرخ بهره را ابتدا کاهش می‌دهد. اما هنگامی که این پول جدید در دست مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد و هزینه

⁹⁹ John Richard Hicks (1904 – 1989)

می‌شود، قیمت‌ها را افزایش می‌دهد این امر در مرحله بعدی به افزایش نرخ بهره می‌انجامد. پس به مرور زمان، در کوتاه مدت و بلند مدت، دو اثر در جهت متقابل بر روی نرخ بهره مشاهده می‌شود. این که نتیجه نهایی چه میزان و در چه جهت باشد، بستگی به کارکرد بانکها و رفتار مصرف‌کنندگان دارد. این که مردم با چه سرعتی پول در دسترس را هزینه کنند می‌تواند به افزایش سریع قیمت‌ها و نرخ بهره بیانجامد و در نتیجه، میزان کاهش نرخ بهره، یعنی اثر بخشی سیاست پولی، را کاهش دهد. بنابر این مدت زمان بین این رویکرد، یعنی بسط اعتبار توسط بانک‌ها و هزینه کردن نهایی توسط دریافت‌کنندگان پول هم در این اثر گذاری مؤثر است. به این معنی که در شرایطی تغییر نرخ بهره ممکن است به کندی و در شرایطی با سرعت اتفاق بیفتد و یک تابع تقاضا برای پول را در زمان‌ها و شرایط مختلف بی ثبات نشان دهد.

همین ملاحظه را می‌توان برای موارد دیگر نیز مطرح کرد. اگر مردم انتظار رکود اقتصادی و کاهش قیمت‌ها را داشته باشند ممکن است از هزینه کردن عجولانه پول اجتناب کنند و نرخ بهره تنزل یابد. اگر انتظار تورم داشته باشند، در هزینه کردن پول قبل از افزایش قیمت‌ها و جایگزینی پول با کالا و سایر دارایی‌ها تعجیل کنند، که قیمت‌ها حتی بیشتر افزایش یافته و نرخ بهره نیز افزایش می‌یابد.

ممکن است شرایط ذهنی مشابهی در جامعه به تاثیر متفاوت در رفتارها منجر شود. برای مثال اگر مردم نسبت به افق آینده اقتصاد و سیاست ناامید باشند ممکن است نسبت به هزینه کردن منابع نقدی خود احتیاط کنند و منابع نقدی را برای شرایط اضطراری نگه‌دارند. این امر اثرات خاص خود را در ایجاد رکود و کاهش قیمت‌ها و نرخ بهره خواهد داشت. از طرف دیگر ممکن هم هست در شرایطی ناامیدی و احساس خطر نسبت

به آینده منجر به جابجایی شدید و سریع در هزینه کردن پول و جایگزین کردن آن با کالا و دارایی شود. به خصوص اگر ذهنیت جامعه از بدتر شدن شرایط با افزایش انتظار تورمی همراه باشد. این پدیده در کشور ما بیشتر مشاهده می‌شود.

همچنین ساختار نظام ورود پول جدید به اقتصاد یک کشور هم، در چگونگی تعیین و تغییر سطح قیمت‌ها و نرخ بهره، نقش اساسی ایفا می‌کند. در کشور ما طی دوران طولانی درآمد نفت تبدیل به ریال شده و از طریق بودجه هزینه شده است (این شیوه با سازوکاری که توسط جان هیکس مطرح شد، یعنی افزایش حجم پول از طریق سیستم بانکی، بسیار متفاوت و با آثار متفاوتی است). یعنی بخش مهمی از ریال ایجاد شده و افزایش حجم پول مستقیماً در دست مصرف کننده قرار می‌گیرد. این شیوه افزایش حجم پول، هم افزایش قیمت‌های شدیدتری و هم افزایش نرخ بهره بالاتری را به همراه دارد. در کشورهای صنعتی حجم پول از طریق سیستم بانکی و بسط اعتبار و وام دهی افزایش می‌یابد و در مقابل آن برای بخش خصوصی بدهی ایجاد می‌شود. این شیوه اثر کمتری بر افزایش قیمت‌ها و اثر بیشتری بر کاهش نرخ بهره اعمال می‌کند. در کشور ما حجم پول به صورت مستمر برای ده‌ها سال، از طریق هزینه‌های دولت، افزایش یافته است. مردم هم آموخته‌اند که به تدریج تقاضا برای پول را تعدیل کنند یعنی به مرور حجم‌های بزرگتر پول را با کالا و خدمات و دارایی جایگزین کنند، با توجه به این‌که در هر زمان حجم موجودی دارایی‌ها در جامعه مقدار خاصی است، این دارایی‌ها دست به دست شده و فقط قیمت آنان افزایش می‌یابد. که این افزایش سطح قیمت‌ها منجر به افزایش انتظارات تورمی نیز می‌شود. این افزایش خود را بر نرخ بهره اسمی منعکس می‌کند. تا مادام که امور به روال معمول و دانسته شده توسط مردم در جریان

است، جایگزینی پول با دارایی و کالا به صورت روال تثبیت شده و مورد انتظار و قابل پیش بینی توسط مردم ادامه می‌یابد. اما گاهی حوادث خاص مثل یک بحران بین‌المللی جدید یا تحریم جدید یا تغییر در شرایط سیاسی، ذهنیت و افق دید و درجه خوشبینی جامعه را به ناگهان و به صورت پیش بینی نشده ای تحت تاثیر قرار می‌دهد. مردم به این فکر می‌افتند که حجم بیشتری از نقدینگی موجود را به کالا و دارایی مثل ارز و طلا تبدیل کنند تا قدرت خرید دارایی آنان حفاظت شود. این تحرک، بازارها را آشفته و قیمت‌ها را بیش از پیش افزایش می‌دهد. در کشور ما در اینچنین شرایطی، باز هم طی ده‌ها سال، اقدامات دولت‌ها به شکل تنبیه، تبلیغات، اقدامات محدود کننده فعالیت اقتصادی و محدود کردن دادوستد و سرزنش عوامل مختلف مربوط و نامربوط ظاهر می‌شده است. پرسش این است که آیا این اقدامات موثر بوده است؟ به گواهی شواهد تاریخی جواب منفی است.

در امر حرکت های جامعه برای کاهش نگهداری پول و جایگزینی پول و دارایی از طریق خرید توسط خانوارها و عاملین اقتصادی، هم این حرکت ها و افزایش قیمت ادامه می‌یابد تا سوخت این رویکرد تمام شود. مثلاً سطح قیمت ها به سطحی افزایش یابد که مردم آن را متناسب با وضعیت جدید بپندارند و فایده‌ای در معاملات جدید و جایگزینی پول و دارایی‌های دیگر نبینند. البته راه دیگر هم از بین بردن عامل و نگرانی اولیه است که مردم را به جایگزینی پول با دارائی وادار کرده است. این وجه عملاً و طبق تجربه ناممکن بوده و چاره ای نیست جز این که مردم موضع پولی پورتنفوی خود را با هر شرایط جدید تنظیم کنند. در این مراحل عملیات تبیهی و محدود ساختن معاملات و دستگیری کسبه و مصادره موجودی انبار اگر

اثر تشدید کننده تورم نداشته باشد اثر مثبتی ندارد. قیمت ها تا بر قراری یک تعادل جدید افزایش خواهند یافت.

حاصل کلام این که بررسی رابطه یا معادله تقاضا برای پول امری غیر دقیق خواهد بود اگر به قواعد و کارکردهای اجتماعی و سیاسی آن توجه نشود. این قواعد کارکردی شامل این موارد هستند؛ نحوه انتشار پول توسط حکومت و جریان آن در شریانهای اقتصاد، شامل بازار های مالی، بازار کالا، بودجه خانوارها، و بنگاهها. انتظارات مردم و درجه بی ثباتی و ریسکی که مردم در فعالیت اقتصادی با آن روبرو هستند. چگونگی عکس العمل مردم در مقابل افزایش نقدینگی و مقابله فطری یا طبق عادت با شرایط محیط اقتصادی و سیاسی در جهت حفظ ارزش داراییهای نقدی خود، یعنی از طریق جایگزین کردن پول با دارایی های باثبات تر. به همین دلائل تخمین اقتصاد سنجی رابطه تقاضا برای پول نیازمند ملاحظات و ظرافت های خاص خود است.

وجه تحلیلی الگوی کینز

چارچوب نظری کینز چنانکه گفته شد دارای پنج متغیر درونزا است شامل درآمد ملی یا تقاضای کل، نرخ بهره، مصرف خصوصی، سرمایه گذاری، و درآمد مالیاتی در صورتی که آن را به صورت تابعی از درآمد بنویسیم. این متغیر های درونزا توسط دو متغیر برونزا تعیین می شوند که یکی مخارج دولت است و دیگری حجم پول. این دو کمیت ابزار سیاست گذاری کلان محسوب می شوند.

کینز به روابط تعیین کننده متغیر های درونزا "قوانین روانشناختی" *psychological laws* اطلاق می کند. اقتصاددانان بعد از او این روابط را به صورت توابع ریاضی تنظیم کردند. یک سویه از این توابع در پایین مورد مرور قرار می گیرند.

تابع مصرف

با توجه به کلیات فوق می‌توان به برخی جزییات توجه کرد. برای مثال در رابطه (۱) دربخش اول ذکر شد و در زیر تکرار می‌شود، که یک اتحاد است، مصرف خصوصی، یعنی ارزش کالاها و خدماتی که تمام خانوارها در مدت معین (یک سال) مصرف می‌کنند خود تابعی است از درآمد قابل تصرف خانوارها در آن دوره، یعنی درآمد منهای مالیات. این مطلب را می‌توان با یک معادله خطی نشان داد، به صورت معادله شماره (۴).

(1)

$$Y = C + I + G + X - M$$

(4)

$$C = c_0 + b \times (Y - T)$$

در معادله بالا میزان مصرف در کل اقتصاد برابر است به یک عدد ثابت

c_0

به اضافه یک ضریبی از درآمدملی بعد از مالیات (درآمد قابل تصرف)، که به آن ضریب ثابت

b

تمایل نهایی به مصرف گفته می‌شود. مثلاً اگر این ضریب برای یک اقتصاد برابر ۰/۸ باشد به این معنی است که از هر صد ریال افزایش درآمد قابل تصرف (درآمد منهای مالیات) ۸۰ ریال توسط خانوارها هزینه می‌شود یعنی بیست ریال آن پس‌انداز می‌گردد. به دو کمیت c_0 و b

پارامترهای تابع هزینه گفته می‌شود و این کمیت‌ها معمولاً از روش‌های اقتصادسنجی برای هر اقتصاد قابل سنجش هستند.

یک توضیح در مورد پارامتر $C0$ ضروری است. از تابع مصرف مشخص می‌شود که اگر میزان درآمد قابل تصرف صفر هم باشد یعنی در حالت فرضی که خانوارها هیچ درآمدی در دسترس نداشته باشند، باز هم میزان مصرف آنان $C0$ خواهد بود. طبعاً در چنین حالت فرضی، مصرف باید از طریق پس اندازهای قبلی خانوارها تامین شود. تخمین این کمیت در کوتاه مدت نشان از حداقل ممکن مصرف خانوار دارد و مطالعات مختلف نشان می‌دهد در واقع در بلند مدت، یعنی زمانی که به جای درآمد ملی، درآمدهای منظر شود، این کمیت، نزدیک به صفر بر آورد می‌شود که در اینجا از بحث جزئیات اجتناب می‌کنیم. همچنین توجه می‌کنیم که به منظور رعایت سادگی، در این بحث میزان مالیات T را داده شده در نظر گرفتیم، به راحتی می‌توان آن را نیز تابعی از سطح درآمد ملی نوشت.

تابع سرمایه‌گذاری

در نظریه کینز در مورد سرمایه‌گذاری در نظام اقتصادی، وقتی سایر عوامل مثل خوش بینی و بد بینی نسبت به آینده دستخوش تغییر نباشد، سرمایه‌گذاری تابعی از بازده سرمایه‌گذاری است. در واقع کینز بر این رابطه 'کار آیی نهایی سرمایه' نام نهاده است. به این معنی که سرمایه‌گذاران ابتدا در پروژه‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کنند که بازده نهایی سرمایه در آنها بالاتر است و سپس به سراغ پروژه‌هایی می‌روند که بازده نهایی سرمایه کمتر است و تا جایی پروژه‌های جدیدتر را یک به یک انتخاب می‌کنند که بازده سرمایه معادل هزینه منابع سرمایه‌ای یعنی نرخ

بهره شود. یعنی اگر پروژه‌ای موجود بود که کارآیی نهایی سرمایه‌گذاری در آن از نرخ بهره پایین‌تر بود این پروژه مورد انتخاب قرار نمی‌گیرد. این حکمت ساده نتیجه می‌دهد که با افزایش نرخ بهره سرمایه‌گذاران به دنبال پروژه‌هایی خواهند بود که نرخ بازده در حد نرخ بهره بالاتر داشته باشد، تعداد این پروژه‌ها طبعاً محدود تر است و در نتیجه میزان سرمایه‌گذاری کمتر خواهد بود. در زمان کاهش نرخ بهره عکس آن صادق است و سرمایه‌گذاران پروژه‌های بیشتری را انتخاب می‌کنند و در نتیجه سرمایه‌گذاری افزایش خواهد یافت. حاصل این که، میزان سرمایه‌گذاری تابعی نزولی از نرخ بهره است. این رابطه را به شکل زیر نشان می‌دهیم.

(5)

$$I = I_0 - a \times r$$

در این تابع I میزان سرمایه‌گذاری، و r نرخ بهره یا بازده سرمایه‌گذاری نهایی است. نیز I_0 و a پارامترهای تابع هستند. تخمین این تابع به دلیل عوامل مختلف تاثیر گذار بر سرمایه‌گذاری مانند ریسک‌های مختلف، میزان سود آوری گذشته و سود انتظاری بنگاه‌ها که هم بر عدد ثابت I_0 و هم ضریب a تاثیر می‌گذارد چالش‌های بیشتری دارد.

تعادل مالی نظام اقتصادی

در اینجا منظور از بخش مالی در واقع جنبه‌هایی است که با روابط ریاضی (۱)، (۴) و (۵) نشان داده شده و منظور اصطلاح مالی متعارف، به معنی بازار بورس و اوراق بهادار نیست. این مفهوم بیشتر متوجه جریان‌های کلان تعیین‌کننده تقاضای کل است و خصوصاً هزینه دولت G و درآمد دولت T به عنوان عوامل سیاست‌گذاری در این بازار، مورد نظر هستند. مالی به معنی بودجه‌ای مورد نظر است نه بازارهای مالی.

به سادگی می توان دریافت که این سه معادله را می توان به صورت یک دستگاه معادلات در نظر گرفت و حل کرد، یعنی از معادله (۴) و (۵) در رابطه (۱) جایگزین کرد و برای سطح تولید ملی حل Y رابطه دست آورد که می شود،

(6)

$$Y = [(C0 + G + I0 - b \times T + X - M)/(1 - b)] - a \times r/(1 - b)$$

در این رابطه

$$u = 1/(1 - b)$$

ضریب فزاینده مالی است.

ملاحظه می شود که معادله بالا را در دو قسمت نوشته ایم به نحوی که رقم های داده شده و ثابت جداگانه و بخشی که به متغیر u یعنی نرخ بهره مربوط است جدا گانه درج شده است. در این معادله متغیر وابسته سطح درآمد کل یا تقاضای کل و متغیر مستقل نرخ بهره است.

کمیتی که با u نشان داده شده، ضریب فزاینده مالی است، که قبلاً هم در مورد آن صحبت شد، مثلاً اگر تمایل نهایی به مصرف $1/8$ باشد، یعنی مردم از هر صد ریال درآمد بعد از مالیات ۸۰ ریال را هزینه کنند ضریب فزاینده مخارج دولت می شود پنج. به همین ترتیب ضریب فزاینده مالیات می شود

$$-b/(1 - b)$$

با همان تمایل نهایی به مصرف $1/8$ این نسبت می شود معادل $4-$. در این الگو هر صد ریال مالیات 400 ریال تقاضای کل را کاهش می دهد و اگر همان میزان توسط دولت هزینه شد 500 ریال تقاضای کل را افزایش می دهد که نتیجه، معادل صد ریال افزایش در تقاضای کل است. به همین دلیل می گویند بودجه متعادل از نظر مالی خنثی نیست. اگر تمام مقادیر داده شده و ثابت در پرانتز اول را با D نشان دهیم رابطه بالا به صورت زیر ساده می شود:

(7)

$$Y = (D - a \times r) / (1 - b)$$

به این رابطه در مباحث اقتصاد کلان معادله IS گفته می شود. a معرف سرمایه گذاری¹⁰⁰ و S معرف پس انداز¹⁰¹ است. چه این که در هر اقتصاد سرمایه گذاری برابر است با مقدار پس انداز. یعنی آن بخش از تولید ملی که مصرف نشده و پس انداز شده ظرفیتی است که می تواند سرمایه گذاری شود.

دو توضیح در مورد سیستم مطرح شده در بالا ضروری است؛ یکم، اگر مالیات را به صورت تابعی از سطح درآمد می نوشتیم در شکل رابطه (۶) کمی تغییر ایجاد می شد که خواننده علاقمند می تواند به عنوان تمرین این کار را انجام دهد.

دوم، همچنین صادرات و واردات یا تفاضل این دو را داده شده در نظر گرفتیم. اما می توان این دو را نیز تابعی از متغیر های خاص نوشت. مثلاً واردات را می توان به صورت تابعی از سطح درآمد کل یا Y و

¹⁰⁰Investment

¹⁰¹Savings

نسبت شاخص قیمت داخلی به شاخص قیمت کالاهای وارداتی نوشت و صادرات را به صورت سطح درآمد در کشور های طرف مبادله و نرخ ارز. در صورتی که این ملاحظات را وارد می‌کردیم تصویر پیچیده تر می شد اما برای منظور ما، در تشریح نظریه کینز، در همین حد معادلات (۱)، (۴)، (۵) و (۶) کفایت می‌کند.

مفاهیم بالا را به سادگی می‌توان با استفاده از یک مثال درک کرد. فرض کنید در یک نظام اقتصادی مفروض تابع مصرف و سرمایه‌گذاری به صورت زیر باشند؛

$$C = 100 + 0.8 \times (Y - T), I = 200 - 100 \times r$$

در این نظام اقتصادی درآمد مالیات و مخارج دولت برابر و معادل

$$T=150$$

و خالص صادرات معادل

$$X-M=0$$

فرض شود.

با استفاده از این مقادیر معادله (۶) به صورت زیر خلاصه می‌شود.

$$Y = (100 + 150 + 200 - .8 \times 150 - 100 \times r) / (1 - 0.8)$$

$$Y = (330 - 100 \times r) \times 5$$

این نیز همان تابع IS برای اقتصاد مفروض است. اگر نرخ بهره را مثلاً ۱۰ درصد در نظر بگیریم در این اقتصاد، تقاضای کل یا درآمد ملی برابر ۱۶۰۰ واحد پولی خواهد بود. میزان درآمد بعد از مالیات معادل ۱۴۵۰ و میزان مصرف معادل ۱۲۶۰ و در نتیجه میزان پس‌انداز برابر ۱۹۰ خواهد

بود. با توجه به معادله سرمایه‌گذاری، اگر برای نرخ بهره ۱۰ درصد را وارد کنیم، میزان سرمایه‌گذاری نیز برابر ۱۹۰ بدست می‌آید. یعنی در این اقتصاد که بودجه متعادل و بازرگانی خارجی نیز متوازن است خواهناخواه شرط برابری سرمایه‌گذاری با پس‌انداز نیز صادق است. با یک چنین الگوئی می‌توان بر حسب سناریوهای مختلف شرایط تعادل کمیت‌های اقتصاد را ارزیابی کرد.

تمرین برای شما: الف. اگر این کشور به اندازه ۱۰ واحد پولی مازاد واردات داشته باشد، با شرط وجود یک بودجه متوازن سایر متغیرها در چه سطحی خواهند بود؟
ب. اگر این اقتصاد مواجه با کسری بودجه معادل ۱۰ واحد پولی باشد و قرار باشد بازرگانی خارجی متوازن نگهداری شود، سایر کمیت‌ها در چه سطحی خواهند بود؟

تعادل بخش پولی در الگوی کلان‌کینز

ممکن است پرسیده شود میزان نرخ بهره که در بحث قبل مطرح شد، چگونه تعیین می‌گردد؟ در نظریه کینز نرخ بهره در بازار پول تعیین می‌شود درحالی که در نظریه کلاسیک ها نرخ بهره از تضارب سرمایه‌گذاری و پس‌انداز تعیین می‌گردد. در این بخش به مطلب تعیین نرخ بهره می‌پردازیم. در بخش قبلی، آن ساختار ذهنی که کینز در مورد وجه مالی و حقیقی اقتصاد داشت بیان گردید. البته این تفسیر خلاصه و جمع‌بندی از کتاب 'نظریه عمومی اشتغال بهره و پول' کینز است چنانکه برخی اقتصاددانان بعد از او مانند جان هیکس از جمله در مقاله 'آقای کینز و کلاسیک'¹⁰²

¹⁰² Hicks, John R. "Mr. Keynes and the "classics"; a suggested interpretation." *Econometrica: journal of the Econometric Society* (1937): 147-159.

ها ارائه کردند. کتاب کینز توصیفی است و وجوه دیگری را نیز در بردارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد. در اینجا بر داشت هیکس از جمع‌بندی نظریه کینز مطرح می‌شود. آنچه در این بخش ارائه می‌شود در واقع مبتنی بر تفسیر جان هیکس از نظریه کینز است که در بیشتر منابع و کتاب‌های درسی، محور بحث بوده است.

در بحث نظریه مارشال با ایده رابطه مقداری پول و نظریه تراز نقدی آشنا شدیم. از آنجا که کینز خود شاگرد مارشال بود نظریه پولی وی از آن منشأ ریشه می‌گیرد منتها با کمی تغییر. کینز هم، نظریه پول را از بحث تقاضا برای پول شروع می‌کند. با طرح این پرسش که چرا مردم می‌خواهند پول نگه دارند و یا چرا میزان پولی که نگه می‌دارند را در تحت شرایط خاصی تغییر می‌دهند؟ کینز می‌پندارد که تقاضا برای پول عمدتاً مربوط به دو دلیل است. مردم پول نگه میدارند برای انجام معاملات روزمره، که به این بخش **تقاضای معاملاتی برای پول** می‌گویند، همچنین پول نگه می‌دارند برای معاملات سوداگرانه یعنی معامله‌ای که از آن سودی عاید شود. مثل خرید سهام، اوراق قرضه، ملک... به این وجه تقاضای سوداگرانه اطلاق می‌کند. از نظر کینز بخش اول تقاضا، یعنی تقاضای معاملاتی تابع سطح درآمد است. بخش دوم یعنی تقاضای سوداگرانه تابع نرخ بهره است. جان هیکس این معادله را به صورت زیر نشان می‌دهد.

(8)

$$Md = f(Y, r)$$

$$Ms = M^*$$

معادله اول تقاضا برای پول را به صورت تابعی از سطح درآمد کل یا تقاضای کل و نرخ بهره نشان می‌دهد. رابطه دوم عرضه پول را برابر مقدار داده شده ای نشان می‌دهد که قاعدتاً توسط سیاستگذار پولی تعیین

می‌شود. علامت ستاره جهت تاکید بر این است که این کمیت سیاستگذاری و داده شده است.

حل دو معادله بالا را به صورت برابری عرضه با تقاضا برای پول می‌نویسیم،

$$f(Y, r) = M^*$$

اگر این معادله را به صورت ضمنی برای Y حل کنیم خواهیم داشت:

(8)

$$Y = l(r, M^*)$$

در این رابطه حجم پول مقدار داده شده و از کمیت های سیاستگذاری است و فقط جهت تاکید وارد شده است. نام رایج این تابع نیز LM است. در سنت متعارف تقاضا برای پول را با L نشان می‌دهند و عرضه پول را با M این عبارت معرف برابری تقاضا و عرضه پول، یعنی شرط تعادل در بازار پول، است.

حال اگر دو معادله (۷) و (۸) را با هم حل کنیم دو مجهول معادلات یعنی Y و r ، یعنی سطح درآمد ملی یا تقاضای کل و نرخ بهره را بدست می‌دهد. با قرار دادن این دو کمیت در معادله مصرف و سرمایه‌گذاری، میزان مصرف و میزان سرمایه‌گذاری نیز از الگو استنتاج می‌شود.

برای مشاهده عینی این دو تابع، یعنی IS و LM این دو تابع را می‌توان بر روی نمودار ترسیم کرد. این روشی است که ابتدا توسط جان هیکس مطرح شد و روش متعارف آموزش و تحلیل در بسیاری از کتاب های اقتصاد کلان بوده است. در این نمودار جابجایی منحنی IS از طریق تغییر در

مخارج دولت و مالیات‌ها صورت می‌گیرد. افزایش مخارج دولت یا کاهش مالیات‌ها منحنی IS را به سمت راست جابه‌جا می‌کند. و کاهش مخارج دولت و افزایش مالیات اثر عکس آن را دارد، یعنی منحنی را به طرف چپ حرکت می‌دهد.

اگر منحنی LM ثابت باشد جا به جایی و حرکت منحنی IS به طرف راست موجب افزایش درآمد ملی و افزایش نرخ بهره می‌شود. اما میزان این تاثیر نیز بستگی دارد به شیب توابع و خصوصاً شیب LM در حیطه مورد نظر.

شکل منحنی LM و شیب آن در حیطه‌های مختلف، چنانکه از نمودار مشخص است موضوع بحث فراوان در بین اقتصاددانان بوده است. در سمت چپ منحنی مزبور نشان از نرخ بهره پایین و شیب تقریباً افقی است. از زمان کینز اقتصاددانان بر این باور بوده اند که نرخ بهره می‌تواند در سطح پایینی باشد اما کمتر از صفر نیست. به همین دلیل نیز در این سطح اگر حجم پول افزایش یابد یک خط افقی در جهت خودش افزایش می‌یابد و نرخ بهره از حداقلی که به آن رسیده کمتر نمی‌شود. در نتیجه اگر یک معادله IS^1 را در نظر بگیریم. و تعادل اقتصاد در محل تقاطع این منحنی با منحنی LM باشد افزایش حجم پول که منحنی LM را به سمت راست جابه‌جا می‌کند منجر به افزایش درآمد و کاهش نرخ بهره نمی‌شود. در این حیطه سیاست پولی موثر نمی‌افتد. اما سیاست مالی یعنی افزایش مخارج دولت با جابه‌جا کردن IS^1 به IS^2 سبب افزایش درآمد می‌شود بدون این که نرخ بهره چندان افزایش یابد.

سیاست مالی (بودجه‌ای) یا سیاست پولی؟

این یکی از مهمترین چالش‌های نظری و عملی اقتصاد در حدود یک قرن گذشته، خصوصاً از زمان رکود بزرگ بوده است. کدام سیاست موثر

است؟ تنظیم تعادل اقتصاد در جهت اجتناب از رکود و تورم از کدام مسیر سیاست مالی یا از طریق سیاست پولی کارآمد تر است؟ سیاست مالی شامل تغییر در نرخ های مالیات یا ساختار مالیات و هزینه کردن منابع مالیاتی یا مازاد بر آن، حتی استقراض توسط دولت از مردم و هزینه کردن آن می‌شود. مسلماً این شیوه از یک بعد مهم سیاسی بر خوردار است. چه کسانی و بخش‌هایی از اقتصاد باید پرداخت کننده مالیات باشند و هزینه مالیات به دوش آنان قرار گیرد و چه اقشار و گروه‌هایی منتفع شوندگان از هزینه‌های دولت باید باشند. در این فاصله بسیار سیاست بازی و شعبده بازی رفتاری، گروهی، تبلیغات و تحرک آشکار و پنهان سیاسی نهفته است. نکته‌ای که برخی اقتصاددانان بر آن انگشت نهاده اند این است که بخش سیاسی کشور این فراگرد را برای بهینه کردن مطلوبیت و منافع خود مورد استفاده قرار می‌دهد.

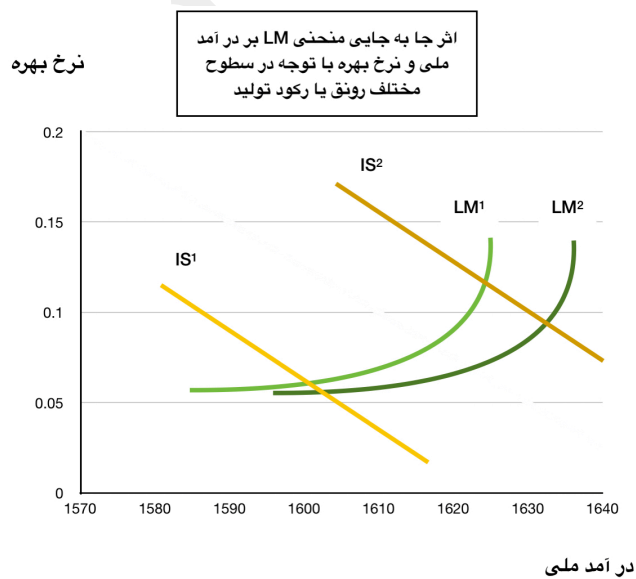
از طرف دیگر سیاست پولی متوجه بسط و انقباض حجم پول و اعتبار است. این سیاست‌ها نیز ذی نفعان خاص خود را دارد. بانک‌ها، نهاد های مالی و بازار های مالی و بخش های اقتصادی که بیشتر به منابع اعتباری دسترسی دارند ذی نفعان این فراگرد هستند، هزینه این فراگرد اما به دوش عموم قرار می‌گیرد. برای مثال اگر تورم ایجاد شود هزینه تورم را عموم مردم پرداخت می‌کنند. اگر زیاده روی‌ها و ریسک‌های پنهان سبب فرو ریختن نظام اعتباری و پولی شود مانند مصداق رخداد سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۱۰ در آمریکا و سایر کشور های صنعتی و موارد متعدد در کشورهای دیگر، باز هزینه این امر را مالیات دهنده تحمل می‌کند چون در این مواقع بخش بودجه‌ای باید به کمک شرکت‌ها و بانک‌ها بشتابد و از اثر زنجیره ای این فرو ریزش جلوگیری کند.

این وجوه متفاوت و ذی نفعان و زیان بینان مختلف سبب شده است که انتخاب سیاست اقتصادی یک جنبه ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی نیز بیابد. در بسیاری کشورها اصولاً یک بُعد از تقسیم بندی احزاب بر اساس این نوع برداشت، و رجحان به کارگیری سیاست مالی یا پولی انجام می‌شود. برای درک بهتر مطلب از همان منحنی های IS و LM استفاده می‌کنیم. در نمودار زیر تاثیر اعمال سیاست مالی از طریق افزایش مخارج دولت یا کاهش مالیات در دو حالت نشان داده می‌شود. در حالتی که اقتصاد در حالت رکود باشد و سطح تولید و درآمد کم و نرخ بهره پایین، در این شرایط منحنی LM به حالت نزدیک به افقی است، زیرا نرخ بهره از میزانی پایین تر نمی‌رود و صفر نمی‌شود چون هم نرخ رجحان زمانی و هم بازده سرمایه در یک اقتصاد متعارف صفر نمی‌شود. در این حالت سیاست مالی یعنی جا به جایی IS بدون این که نرخ بهره را چندان افزایش دهد، در عوض سطح تقاضای کل را افزایش می‌دهد (منحنی های قهوه ای رنگ). زیرا نقطه تلاقی دو منحنی، یعنی تعادل جدید، در سمت راست تعادل قبلی است. در حالی که اگر اقتصاد نزدیک حدود بهره برداری کامل از ظرفیت بالقوه خود باشد (خط نقطه چین نارنجی رنگ) جابه‌جایی IS از طریق سیاست مالی نرخ بهره را به شدت افزایش داده اما میزان درآمد ملی را چندان افزایش نمی‌دهد (منحنی های بنفش رنگ). در این حیطة سیاست مالی چندان موثر نیست.

حالت دیگری که می‌توان در نظر گرفت، اعمال سیاست پولی است، از طریق افزایش حجم پول که منحنی LM را به سمت راست جا به جا می‌کند. در این مورد ملاحظه می‌شود که اگر کارکرد اقتصاد از حالت بالقوه دور باشد جا به جایی LM تاثیر چندان بر نرخ بهره و سطح درآمد ملی ندارد. اما در منطقه‌ای که کارکرد اقتصاد در نزدیک ظرفیت بالقوه قرار



دارد جابجایی LM منجر به کاهش نرخ بهره و افزایش درآمد ملی می‌شود.
بنابر این در این حالت سیاست پولی موثر می‌افتد.



با استفاده از این ابزار تحلیلی می توان تاثیر متغیر های مختلف یا ترکیبی از سیاست های مختلف اقتصادی را بر دو متغیر تعیین کننده، یعنی درآمد ملی و نرخ بهره، ارزیابی کرد.

الگو های کار بردی کلان

این مفاهیم نظری و تحلیلی توسط برخی اقتصاددانان تبدیل به الگوهای کلان کاربردی شد. به این معنی که معادله های بالا و یا روابط دیگر نیز، از طریق روش های آماری و اقتصاد سنجی بر آورد شد و این الگوها برای پیشبینی و یا تجزیه و تحلیل سناریوهای سیاستگذاری به کار رفت. و در واقع یک صنعت قابل ملاحظه ای از تولید پیش بینی و مشاوره کمی در امر سیاست گذاری در سطح جهان ایجاد شد.

یکی از اولین تلاش ها توسط لاورنس کلاین¹⁰³ استاد دانشگاه پنسیلوانیا در سال های بعد از جنگ دوم جهانی انجام گرفت. ماخذ یک ویرایش الگوی اولیه کلاین¹⁰⁴ در زیرنویس این صفحه آمده است. این کار پیوسته ادامه یافت و با ابداع کامپیوتر های پر سرعت گسترش یافت. الگوی تکامل یافته این زمینه به الگوی کلاین گولدرگر¹⁰⁵ مشهور است که یک ماخذ آن در زیر نویس دیگر آمده است. ماخذ اخیر مروری است بر اقتصاد کینز با توجه به نتایج حاصل از الگوهای اقتصاد سنجی. لاورنس کلاین برای این نو آوری و پژوهش در سال ۱۹۸۰ جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد. امروزه الگو های اقتصاد سنجی کلان با صدها معادله که شامل بخش های مختلف اقتصاد می شوند برای ایجاد سناریوهای سیاستگذاری و پیشبینی کمیت های اقتصادی به کار می روند.

¹⁰³Lawrence Klein (1920-2013)

¹⁰⁴<http://www.ekonometria.wne.uw.edu.pl/uploads/Main/klein.ppt>

¹⁰⁵<https://sites.uclouvain.be/econ/DP/IRES/2010019.pdf>

به عنوان یک مثال ساده الگوئی که به عنوان مثال معادله‌های (معادله‌های ۱ تا ۸) آن معرفی شد را با یک معادله LM خطی به صورت زیر تکمیل می‌کنیم

(9)

$$Ms/p = .25 \times Y - 200 \times r$$

در این معادله، تقاضا برای پول به عنوان یک کمیت حقیقی (کمیت اسمی حجم پول تقسیم بر شاخص سطح عمومی قیمت) به صورت تابعی از سطح درآمد ملی یا تولید ملی بیان شده است.

همچنین یک معادله برای انتظارات تطبیق یابنده تورم و یک معادله تعیین قیمت بر اساس انتظارات تورمی هم اضافه می‌کنیم. انتظارات تورمی عامل مهمی در رفتار مردم در انتخاب پورتوی دارائیشان است. این انتظارات به شکل‌های مختلف شکل می‌گیرد و اقتصاددانان هم الگوهای متنوعی برای آن دارند. در اینجا فرض شده که مردم انتظارات تورمی خود را بر اساس مقایسه تولید ملی حقیقی و اسمی تطبیق می‌دهند و سطح قیمت هم بر اساس آن تنظیم می‌شود. به زبان ساده جامعه یک ارزیابی دارد که آیا آنچه به صورت تولید ملی و درآمد ملی در جریان است با واقعیت‌های تولید حقیقی اقتصاد همخوانی دارد یا نه. و مردم براساس این ارزیابی، انتظارات تورمی خود را شکل می‌دهند. در اینجا از تشریح این دو معادله خودداری می‌شود.

به عنوان مثال یک الگوی ساده از مجموع این معادله‌ها که تا کنون در این فصل معرفی شد (معادله‌های ۱ تا ۹)، و معادله‌های انتظار تورمی و سطح قیمت (که در اینجا از توضیح آن می‌گذریم)، ایجاد و بر روی رایانه اجرا شده.

به این نحو که اثر یک شوک مالی را بررسی کرده‌ایم. یعنی فرض شده دولت در یک مقطع زمانی به ناگاه هزینه‌های خود را از طریق افزایش مالیات افزایش می‌دهد و در دوره بعد به سطح قبلی باز می‌گرداند. این شیوه برای جدا کردن اثر سیاست‌های اقتصادی، و مشاهده اثر هر رویکرد به صورت منفرد، مفیدتر و آموزنده‌تر است. مجموع نتایج اجرای این الگو در شش نمودار در زیر آمده است.

در نمودار یکم مشاهده می‌شود که در مقطع زمانی پنجم، یک افزایش در مخارج دولت رخ داده که در سال بعد به حالت اول بازگشته است. دولت این افزایش مخارج را با افزایش معادل مالیات تامین کرده است.

در نمودار ۲ مشاهده می‌شود که با این شوک مالی سطح تولید ملی افزایش و سپس به سطح قبلی رجعت می‌کند. اما میزان مصرف خصوصی در جهت مخالف تغییر می‌کند و دلیل این امر هم این است که دولت منابع تولید ملی را از طریق افزایش مخارج به خود منتقل کرده و از دست مردم خارج کرده است. به این اثر که بر مصرف و سرمایه‌گذاری اعمال می‌شود 'اثر بیرون راندن'¹⁰⁶ گفته می‌شود، یعنی دولت بخش خصوصی را از طریق مخارج خود از میدان بیرون می‌کند.

در نمودار ۳ مشاهده می‌کنیم که متعاقب این شوک سطح قیمت‌ها افزایش یافته و در یک سطح جدید بالاتر قرار گرفته است. با افزایش سطح قیمت‌ها در نمودار ۴ حجم پول حقیقی، یعنی عرضه پول تقسیم بر سطح قیمت، کاهش یافته و در سطح پائین‌تری قرار می‌گیرد،

در نمودار ۵ سه منحنی ترسیم شده است. یکی میزان سرمایه‌گذاری، دیگری میزان پس‌انداز و سومی نرخ بهره است. نرخ بهره به دلیل مجموع

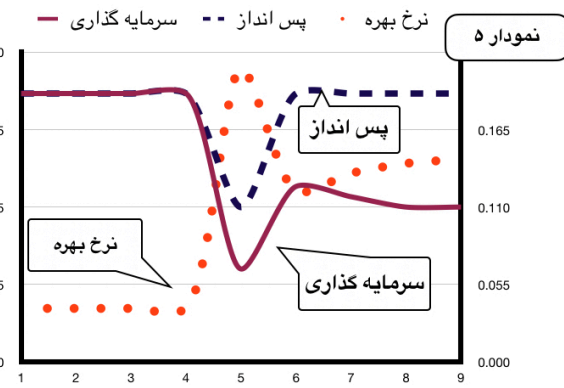
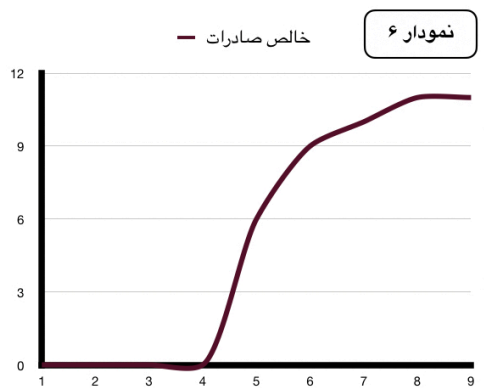
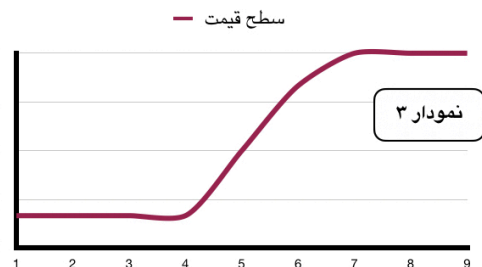
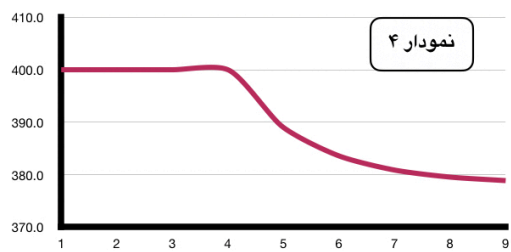
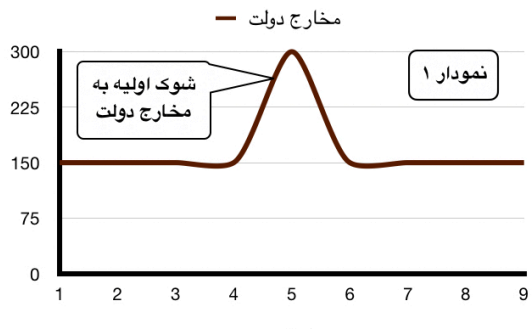
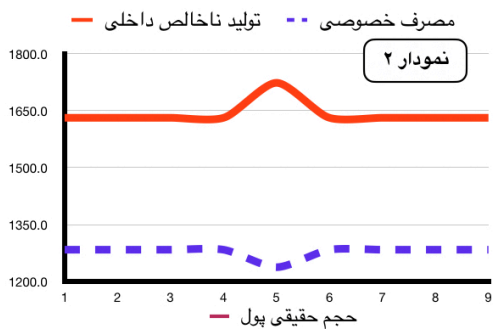
¹⁰⁶Crowding-out effect

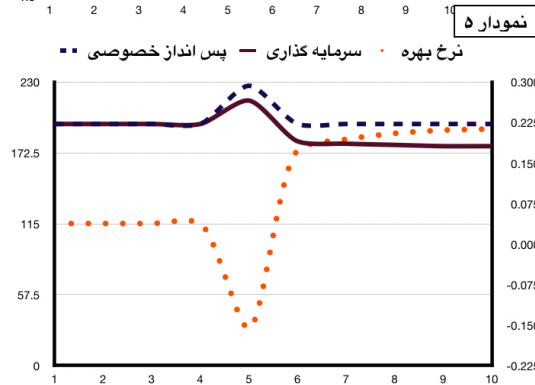
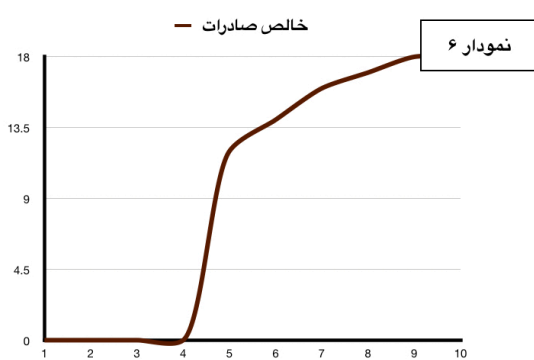
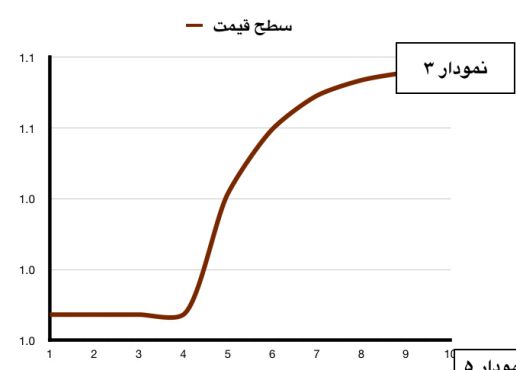
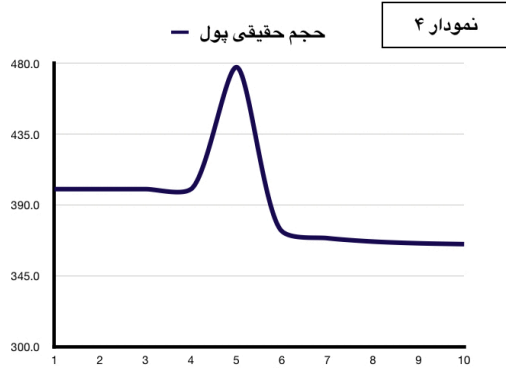
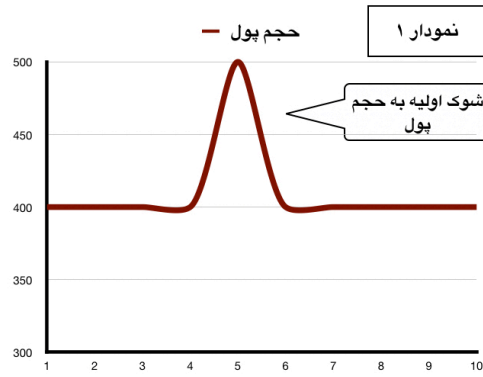
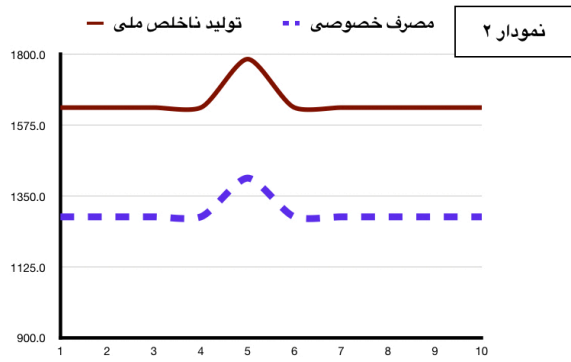
تغییرات سطح تولید ملی و درآمد ملی و کاهش حجم واقعی پول با یک جهش افزایش می‌یابد. لیکن کمی تعدیل شده اما به سطح قبلی باز نمی‌گردد. میزان سرمایه‌گذاری هم به دلیل کاهش منابع در دسترس به دلیل انتقال آن به دولت و افزایش نرخ بهره، ابتدا به شدت کاهش می‌یابد بعداً کمی تعدیل شده و در سطح پایین‌تری قرار می‌گیرد.

در نمودار ششم خالص مبادلات بازرگانی ترسیم شده که البته میزان آن در مقایسه با تولید ملی و مصرف و سرمایه‌گذاری نا چیز است (توجه به ارقام مندرج در محور عمودی) اما چون به صورت یک پسماند محاسبه شده، به دلیل کاهش پس انداز بخش خصوصی لازم می‌شود پس انداز بخش خارجی بیشتر شود و این اقتصاد به ناچار باید واردات خود را در سطح پائین‌تری نسبت به صادرات نگهدارد.

می‌توان همین الگورا با یک شوک پولی اجرا کرد. در آن صورت تولید ملی و مصرف ابتدا افزایش و سپس کاهش خواهند یافت. سرمایه‌گذاری پس از یک افزایش، کاهش یافته و پائین‌تر از روند خود قرار می‌گیرد و نرخ بهره پس از کاهش در یک سطح بالاتری نسبت به روند قرار می‌گیرد. سطح قیمت نیز افزایش می‌یابد و به یک جانب جدید میل می‌کند.

گرچه میزان این تغییرات بر حسب پارامترهای انتخاب شده متفاوت است و در کشورهای مختلف الگوهای مختلفی تهیه و استفاده می‌شود اما نتایج کلی نشان از این دارد که اثر عمده این شوک‌ها نهایتاً بر سطح قیمت‌ها منعکس می‌شود.





طبيبان

فصل یازدهم

کینز و رکود بزرگ - توفیق و متعاقب آن شکست سیاست‌ها

“ایده‌های اقتصاددانان و فیلسوفان سیاست، خواه زمانی که این ایده‌ها صحیح یا اشتباه بوده باشند، قوی‌تر از آن چیزی است که معمولاً تصور می‌شود. در واقع ورای آن ایده‌ها، عوامل اندکی می‌توان یافت که بر چگونگی اداره جهان تاثیر گذار بوده باشد.”
نقل قول از جان مینارد کینز

افتراق بین کینز و کینزی‌ها و پایان کار سیاست‌های کینزی¹⁰⁷

اهمیت کار کینز را از دو جهت می‌توان بررسی کرد. یکم در این واقعیت که حدود سه دهه سیاست‌های پیشنهادی او در اکثر کشورها اجرا می‌شد. و ارزیابی عملکرد این سیاست‌ها و توفیق و عدم توفیق آن‌ها موضوع پژوهش‌های متعددی بوده است. دوم اثری که دیدمان کینز بر گفتمان رایج اقتصادی در مکاتب مختلف گذاشت، یعنی تاثیر بر گفتمان نئوکلاسیک‌ها، گفتمان اقتصاد پولی، و گفتمان مکتب اتریش. در این قسمت به‌برخی از نکات عمده این مباحث توجه خواهیم کرد.

در درجه اول باید به آنچه مطرح شده پیرامون افتراق بین نظریات کینز، چنانکه در کتاب “نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول” مطرح است، با آنچه کینزی‌ها یعنی طرفداران نظریه وی ساخته و پرداخته اند توجه کنیم. منظور از نظریه یا دیدمان کینزی‌ها مشخصاً آن ساختاری است که در چارچوب نظری IS-LM در فصل قبل آموختیم. چارچوب رسمی اقتصادی کینز

¹⁰⁷ LEIJONHUFVUD, A.S.B., 1969. ON KEYNESIAN ECONOMICS AND THE ECONOMICS OF KEYNES--A STUDY IN MONETARY THEORY.

عمدتاً توسط سه اقتصاد دان زیر تنظیم و مطرح گردید؛ جان هیکس¹⁰⁸ یک اقتصاد دان انگلیسی بود. اودر دانشگاه های کمبریج، آکسفورد و مدرسه اقتصادی لندن تدریس کرد و نقش مهمی در توسعه نظریه اقتصاد در زمینه های مختلف داشت. به همین دلیل نیز در سال 1972 جایزه نوبل دریافت کرد. کار نظری او در سایر حیطه ها شاید از اهمیت بیشتری بر خوردار باشد، اما مشترکاً با اقتصاددان آمریکایی الوین هَنسن¹⁰⁹ چارچوب نظری و الگوی کینزی در قالب سیستم آی اس- ال ام، که در فصل قبل تشریح شد، را ابداع کردند و رواج دادند.

الوین هَنسن یک اقتصاد دان آمریکایی بود که در دانشگاه هاروارد تدریس می کرد و در مواقع مختلف به مشاوره دولت های مختلف پرداخت از جمله در دولت ترومن و روزولت. او از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۸ مشاور اقتصادی دولت ها بود و در تدوین سیاست های خروج از بحران اقتصادی نقش داشت. سیاست هایی که شامل اجرای پروژه های عظیم اقتصادی و زیربنایی و ایجاد نظام تامین اجتماعی بود.

پال ساموئلسون¹¹⁰ هم یک اقتصاد دان معروف آمریکایی بود که در سال 1970 جایزه نوبل اقتصاد را بدست آورد. در دلیل اعطای این امتیاز، کمیته سلطنتی سوئد نوشت که “ او بیش از هر نظریه پرداز معاصر برای اعتلای دیدگاه علمی در اقتصاد تلاش کرده است.” پال ساموئلسون از جمله، از طریق یک کتاب درسی که برای دهها سال در بسیاری

¹⁰⁸John Hicks(1904-1989)

¹⁰⁹Alvin Hansen(1887-1975)

¹¹⁰Paul Samuelson(1915-2009)

دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شد، دیدگاه کینز و خصوصاً چارچوب نظری هیکس-هنسن، یا همان الگوی آی‌اس-ام، را رواج داد. ساموئلسون همچنین مشاور اقتصادی دولت‌های کندی و جانسون نیز بود. منظور اینکه دنباله‌روهای کینز نه تنها دانشگاهیان و دانشمندان زبده بودند، بلکه دستی هم از نزدیک بر سیاستگذاری اقتصادی داشتند. به خصوص دونفر اخیر در آمریکا مسئول طراحی و پیگیری اجرای سیاست‌های کینزی تا اواخر دهه ۱۹۶۰ به حساب می‌آیند. سیاست‌های کینزی به خصوص از بعد از جنگ دوم به نظر می‌رسید در ایجاد اشتغال و رونق موفق بود و به همین دلیل در اکثر کشورها رایج و برای چند دهه دوام آورد. اما زمانی فرا رسید در اواخر دهه ۱۹۶۰ که به تدریج و به دلائلی که تا آن زمان معلوم نبود، اقتصاد آمریکا و کشورهای غربی با رکود و تورم هم‌زمان روبرو شد و نظریات کینزی دیگر کارگر نمی‌افتاد بلکه “انگبین صفرافزود.” به نحوی که رخداد رایج رکود و تورم همراه یکدیگر تا دهه ۱۹۷۰ یک واژه جدید به واژگان اقتصادی اضافه کرد؛ “رکود تورمی”¹¹¹.

قبل از پرداختن به بازنگری در نظریه کینزی‌ها ضروری است یک نکته یادآوری شود. از این نقطه به بعد تمایز قائل می‌شویم بین نظرات کینز چنانکه در کتاب مشهور او یعنی نظریه عمومی اشتغال بهره و پول آمده و آنچه دست آورد اقتصاددانان بعد از او خصوصاً سه اقتصاددان فوق‌الذکر بود. به این‌ها **کینزی‌ها** اطلاق خواهیم کرد. این گروه در تکمیل نظریه کینز با شرایط جدید اقتصاد جهان تلاش‌هایی مبذول داشتند که در قسمت بعدی ابتدا به تلاش‌های این گروه توجه می‌کنیم.

¹¹¹Stagflation

تلاش برای تکمیل دیدمان نظری کینز- منحنی فیلیپس

عنوان کتاب کینز، نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول، شامل عبارت “اشتغال” هم هست. اما مشاهده کردیم در آن چارچوب نظری آی اس- ال ام که مرور شد اصولاً سطح اشتغال به عنوان یک متغیر جداگانه، موجود نبود. در آن مباحث به نظر می‌رسد که فرض بر این است که با افزایش سطح تولید، اشتغال نیز به تبع افزایش می‌یابد و اشتغال در سطح کل اقتصاد به صورت معمول بایستی تابعی از سطح تولید ملی باشد. به این معنی که در شرایطی که تولید از سطح ظرفیت اقتصاد کمتر است بیکاری ایجاد می‌شود و چون تولید به حد ظرفیت بالقوه نزدیک می‌شود همزمان با تولید، اشتغال نیز افزایش می‌یابد. این برداشت می‌تواند درست باشد در صورتی که توجه کنیم سیستم نظری کینز یک سیستم کوتاه مدت است (یعنی دورانی که برخی عوامل تولید مثلاً موجودی کالاهای سرمایه‌ای ثابت می‌مانند). چنانکه حتی در چارچوب فرض کوتاه مدت دیدمان کینز، سرمایه‌گذاری فقط به عنوان یک بخش از تقاضای کل محسوب می‌شود. یعنی تقاضا برای خرید کالاها و خدمات سرمایه‌ای، در افق مورد بررسی نقشی در افزایش ظرفیت تولید کشور ندارد. به نحو احسن تکنولوژی تولید نیز ثابت است. در چنین شرایطی می‌توان دانست که میزان اشتغال با تولید رابطه مستقیم دارد.

نکته دیگر قابل توجه در نظریه کینز غیبت مفهوم افزایش سطح قیمت، یعنی تورم، است. به این معنی که تغییرات سطح قیمت و تورم به صورت یک متغیر صریح در چارچوب نظری او یافت نمی‌شود. در دیدمان کینزی‌ها، به طور ضمنی می‌توان دریافت که اگر تقاضای کل، یعنی هزینه بخش های اقتصاد برای خرید کالا و خدمات، بیش از عرضه کل باشد فشار برای افزایش قیمت ها افزایش می‌یابد. اما در واقع بحث تغییرات سطح

قیمت‌ها و تورم در نظریه کینز بحث ناقصی است. به طور کلی اقتصاددانان تا آن زمان سطح قیمت‌ها در سطح کلان را از دید هزینه تولید می‌نگریستند. هزینه در سطح کل اقتصاد هم عمدتاً تحت تاثیر هزینه دستمزد پنداشته می‌شد. چه این که اگر در تولید یک کالا از مواد اولیه و واسطه‌ای و نیروی کار استفاده می‌شد، همان مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای هم خود از نیروی کار بهره برده و همچنین مسلسل، بنابر این پنداشته می‌شد که عامل هزینه در کل اقتصاد در اصل به هزینه دستمزد بر می‌گردد و دستمزد هم طبق نظر کینز از چسبندگی بر خوردار است. یعنی به دلائلی مانند قرار داد های طولانی مدت اشتغال، یا فعالیت سندیکاها و حداقل دستمزد قانونی، در کوتاه مدت سطح دستمزد دستخوش تغییر چندانی نیست. بنابر این در دیدمان کینز در کوتاه مدت مسئله تغییر قیمت و تورم درخور اعتنا نبود، گرچه دانسته می‌شد که ممکن بود افزایش یکباره سطح قیمت به دلیل افزایش یک باره سطح دستمزد رخ دهد. این افزایش های گاه‌گاه هم تورم محسوب نمی‌شود.

این آموزه موجب سوء بر داشت طولانی مدت در مورد تورم شده خصوصاً در کشور ما این سوء بر داشت کماکان توسط برخی افراد که آخرین کتاب اقتصاد که خوانده اند نوشته بیش از چهل سال قبل است همچنان اشاعه می‌شود و آن هم نظریه تورم قیمت‌ها، به دلیل رانش هزینه و یا کشانش تقاضا¹¹² است. که ریشه در ویژگی خاص دیدمان کینز دارد¹¹³ و خارج از فروض آن چارچوب کاربرد عملی در تشریح شرایط تورمی ندارد¹¹⁴.

¹¹² cost push and demand pull inflation.

¹¹³ Schwarzer, J.A., 2018. Retrospectives: Cost-Push and Demand-Pull Inflation: Milton Friedman and the "Cruel Dilemma". *Journal of economic perspectives*, 32(1), pp.195-210.

¹¹⁴ Phelps, E.S., 1968. Money-wage dynamics and labor-market equilibrium. *Journal of political economy*, 76(4, Part 2), pp.678-711.

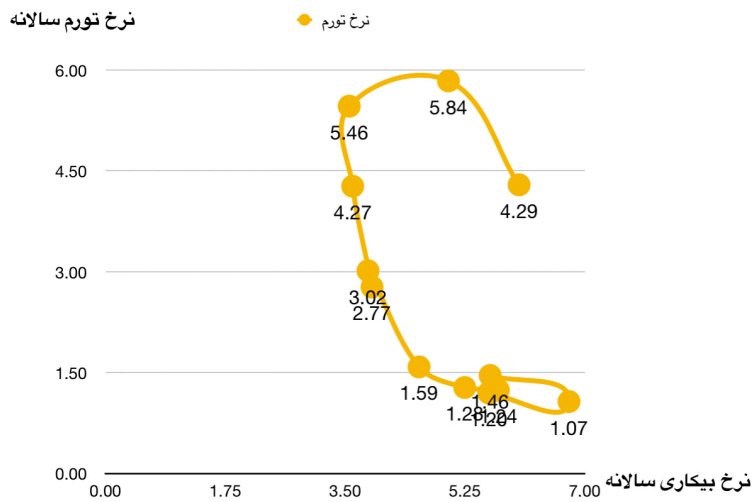
به دلیل نبود بحث تورم در نظریه کینز و ضرورت آن در میدان سیاستگذاری یک معادله به چارچوب آی اس - ال ام هیکس - هَنسِن اضافه شد و آن نیز معادله‌ای است که از **منحنی فیلیپس** بدست می‌آید. در سال ۱۹۵۷ یک اقتصاددان نیوزیلندی به نام ویلیام فیلیپس¹¹⁵ ارقام در صد افزایش دستمزد را بر روی محور عمودی، و نرخ بیکاری (نسبت تعداد بیکاران داوطلبانه به جمعیت فعال کشور) متناظر با آن را بر روی محور افقی برای داده های سال های ۱۸۶۱-۱۹۵۷ انگلستان ترسیم کرد که یک منحنی نزولی حاصل شد. به این معنی که به نظر می‌رسد نشان می‌دهد با افزایش نرخ بیکاری نرخ رشد دست مزد کاهش می یابد، **منحنی فیلیپس** گفته می‌شود. همین رابطه نیز هنگامی نرخ تورم را با نرخ تغییر دستمزد جایگزین می کنیم حاصل می شود. یعنی با توجه به منحنی فیلیپس، اطلاعات آماری تاریخی نشان می‌دهد برای نائل شدن به سطح بیکاری پایین، لازم است نرخ های تورم بالاتری را پذیرفت. این استدلال مدت‌ها مورد توجه و قبول اقتصاددانان و سیاستمداران بود و مبنای ایجاد نرخ های بالاتر تورم برای حفظ سطح اشتغال قرار گرفت تا این که در دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ پدیده جدید **رکود تورمی** ظاهر شد. یعنی تورم های افسار گسیخته همزمان با شرایط وجود بیکاری. سیاست‌های مالی دولت ها نیز دیگر مثل معجزه ای بود که از کار افتاده باشد. در اکثر کشورهای غربی و سایر کشورها نیز این یک معضل بزرگ بود. اقدامات مربوط به مدیریت تقاضا نه تنها بیکاری را کاهش نمی‌داد بلکه منجر به افزایش نرخ تورم شده بود، که به نظر می‌رسید با سوخت خودش شعله ها بالاتر هم می‌رفت. یعنی توقف انبساط مالی هم نرخ تورم را پایین نمی‌آورد. به‌زودی مطالعات

¹¹⁵ Alban William Phillips, (1914 – 1975)

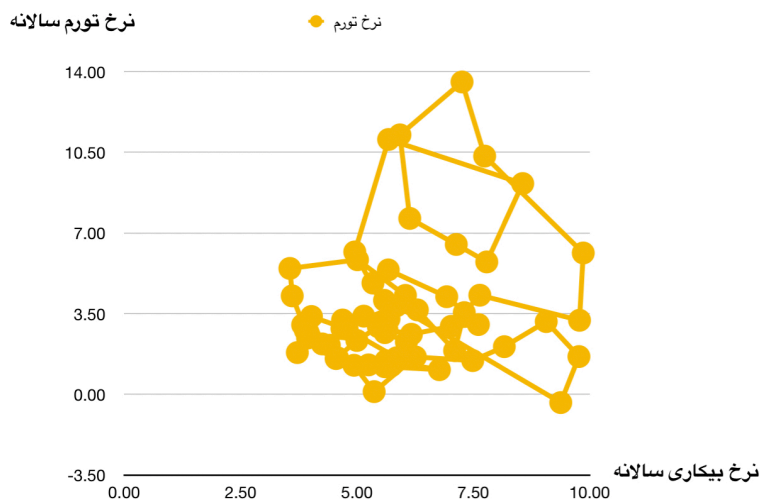
مختلف نشان داد که گرچه ممکن است نرخ تورم و نرخ بیکاری در کوتاه مدت رابطه عکس داشته باشند اما در بلند مدت چنین نیست. در بلند مدت به نظر می‌رسد منحنی فیلیپس عمودی است.

در نمودار زیر منحنی فیلیپس در کوتاه مدت و بلند مدت با استفاده از داده های در دسترس آمریکا ترسیم شده است، مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد داده ها در کوتاه مدت در اطراف یک منحنی فرضی نزولی پراکنده هستند. اما در بلند مدت به نظر می‌رسد داده ها در اطراف یک خط عمودی

منحنی فیلیپس در کوتاه مدت ۱۹۶۰-۱۹۷۱، داده های آمریکا



منحنی فیلیپس در بلند مدت ۱۹۶۰-۲۰۱۹، داده های آمریکا



پراکنده هستند. پدیده مشابهی با استفاده داده‌های سایر کشورهای صنعتی قابل مشاهده است.

از تاثیرگذارترین پژوهش‌ها در این زمینه کار ادموند فلیس (توجه شود با فیلیپس قبلی یکی نیستند) بود که در زیر نویس ۱۱۴ ذکر شد. او نشان داد که منحنی فیلیپس یک رابطه کوتاه‌مدت است و در بلندمدت منحنی فلیپس در واقع یک خط عمودی است. یعنی در یک سطح از نرخ بیکاری که از ساختار اقتصاد حاصل می‌شود سیاست‌های مالی می‌تواند فقط تورم‌های فزاینده ایجاد کند. دلیل این امر نیز شکل‌گیری انتظارات تورمی است. یعنی اگر مثلاً مردم باور کنند که نرخ تورم ۵ درصد است این نرخ را در تصمیمات خود وارد کرده بر اساس آن عمل می‌کنند. اگر در یک شرایط تورمی آغازین نرخ تورم انتظاری بر اساس نرخ‌های تورمی دوره‌های قبلی شکل بگیرد این امر سبب می‌شود که نرخ تورم پیوسته خودش را به طرف بالا تعدیل کند و سوخت خودش را فراهم نماید. فلیس اشاره می‌کند که اولین فردی که به تاثیر انتظارات در این مورد اشاره کرده فون میز¹¹⁶ اقتصاددان اتریشی است.

تلفیق نئو کلاسیک

در این بخش یک تلاش دیگر اقتصاددانان کینزی به اجمال معرفی می‌شود. سعی ما ارائه مطلب بدون استفاده از ریاضی است. بنابر این توضیح مطالب پیچیده که ذاتاً ریاضی هستند، بدون استفاده از ریاضیات کار آسانی نیست. فقط خواننده گرامی توجه کنند که در واقع در این کوشش، یک بخش تولید به صورت یک تابع تولید و یک بازار کار به معنی یک تابع عرضه و یک تابع تقاضا برای نیروی کار به الگوی کینزی اضافه شد.

¹¹⁶ Ludwig Heinrich Edler von Mises (1881-1973)

همچنین بجای حجم پول ارزش یا قدرت خرید حجم پول به صورت نسبت حجم پول به سطح قیمت به کار رفت. این تکمله سبب شد که متغیرهای سطح اشتغال و سطح قیمت هم در الگو قابل تعیین باشند و میزان تولید نیز برحسب میزان اشتغال تعیین شود. اضافه کردن این تکمله به الگویی که در قسمت دوم تشریح شد چارچوبی را فراهم کرد که به آن **تلفیق نئوکلاسیک** می‌گویند. به این دلیل که مکانیزم بازار در تعیین اشتغال و دستمزد حقیقی (یعنی دستمزد اسمی تقسیم بر سطح قیمت که این نسبت، قدرت خرید دستمزد را نشان می‌دهد) وارد الگو گردید.

توضیح بیشتر اینکه، به تدریج که ضعف‌های نظری اقتصاد کینزی‌ها مشخص می‌شد برخی سعی در تکمیل آن نمودند. یکی از این اقدامات عمدتاً توسط پال ساموئلسون انجام شد، اضافه کردن یک بخش به الگوی کینزی بود که از دیدمان نئوکلاسیک ها عاریت گرفته شده بود. یعنی کنار گذاردن فرض ثابت بودن عرضه کل و اضافه کردن بازار کار. در نظریه کینزی‌ها ابتدا فرض می‌شد که حد تولید نظام اقتصادی مقداری ثابت است که از ظرفیت بالقوه تولید اقتصاد نتیجه می‌شود. به جای این فرض یک تابع تولید معرفی شد که در آن میزان تولید تابعی است از میزان اشتغال، با فرض این که در کوتاه مدت ذخائر سرمایه کشور میزانی ثابت باشد. در نتیجه **تابع تقاضا برای نیروی کار** از برابر قرار دادن مشتق این تابع با دستمزد حقیقی بدست می‌آید. زیرا بنگاه‌ها تا آن حد حاضر به استخدام هستند که تولید نهایی نیروی کار (که همان مشتق تابع تولید نسبت به نیروی کار است، و تغییر در سطح تولید به ازاء افزایش یک واحد نیروی کار را نشان می‌دهد) با دستمزد حقیقی برابر باشد. منظور از دستمزد حقیقی نیز عبارت است از دستمزد اسمی تقسیم بر سطح قیمت

W/P

که این نسبت، قدرت خرید دستمزد را نشان می‌دهد. به این معنی که واحد های تولیدی تا جایی استخدام می‌کنند که نیروی کار به اندازه ارزش دستمزد واقعی خود، تولید تحویل دهد. این تابع، یعنی تابع تقاضا برای نیروی کار، در سطح دستمزد حقیقی نزولی است. از طرفی **تابع عرضه نیروی کار** نیز تابعی است از سطح دستمزد حقیقی (قدرت خرید دستمزد یا همان دستمزد اسمی تقسیم بر سطح قیمت). یعنی هرچه دستمزد حقیقی افزایش یابد تمایل بیشتری بین جمعیت فعال برای مشارکت در بازار کار وجود خواهد داشت. این تابع در سطح دستمزد حقیقی صعودی است. از تعادل این توابع عرضه و تقاضا میزان اشتغال و سطح دستمزد حقیقی حاصل می‌شود. با جایگزین کردن این میزان اشتغال، که در این بازار و با این دو تابع عرضه و تقاضا تعیین می‌شود در تابع تولید میزان تولید بدست می‌آید. این رابطه را **عرضه کل** گویند.

در این ارتباط، یک تغییر نیز در بحث تقاضا برای پول مطرح شد. یعنی تقاضا برای پول را به صورت یک متغیر حقیقی، به معنی حجم پول تقسیم بر سطح قیمت‌ها نوشتند. به این معنی که معادله ال ام در بحث فصول قبل به صورت زیر تکامل یافت

$$M/P = f(y, r)$$

$$M = M^s$$

به این نحو عرضه پول مقداری است داده شده، که توسط سیاستگذار تعیین می‌شود. اما **تقاضا برای پول ارزش یا قدرت خرید حجم پول** موجود را نشان می‌داد و توسط مردم تعیین می‌شود. زیرا این رفتار مردم در جایگزین کردن پول با کالا و دارایی (طلا، ارز، ملک، سهام...) است که

سطح قیمت کالا و دارایی را تعیین می‌کند. چون در نتیجه جایگزینی پول با دارایی، سطح قیمت‌ها تا آن حد افزایش می‌یابد که انگیزه این جایگزینی منتفی شود. بنابر این در ویرایش جدید، **عرضه پول یک متغیر اسمی و تقاضا برای پول یک متغیر حقیقی است.** با اعمال این تغییر در معادله تقاضای کل که قبلاً معرفی شد، آن معادله تبدیل می‌شود به یک معادله ریاضی که رابطه بین سطح تولید ملی و سطح قیمت را از دید تقاضای کل نشان می‌دهد. عرضه کل نیز یک معادله ریاضی بین تولید ملی و دستمزد حقیقی از دید عرضه کل است. اگر سطح دستمزد اسمی طبق فرض چسبنده بودن دستمزد، یک کمیت داده شده‌ای باشد این دو معادله بر حسب سطح تولید و سطح قیمت قابل حل هستند. با در دست داشتن این دو کمیت، سایر متغیرها شامل مصرف خصوصی، سطح سرمایه‌گذاری، نرخ بهره، و تقاضا برای پول قابل تعیین خواهند بود. این دست‌آوردها در تکمیل نظریه کینز و ایجاد انسجام منطقی در آن کمک کرد و زمینه‌های جدیدی از پژوهش را نیز فراهم ساخت، اما کماکان توضیح مکفی در مورد این که چرا سیاست‌های کینزی از کار کرد ایستاد فراهم نکرد. به همین دلیل برخی پژوهشگران به بازخوانی مجدد کتاب کینز رجعت نمودند.

بازخوانی مجدد نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول

به همین دلیل بود که برخی اقتصاددانان شروع به تشکیک در مورد اقتصاد کینزی‌ها کردند. یک مجموعه از این اقتصاددانان به اصل کتاب نظریه عمومی مراجعه کرده و نکاتی را مورد توجه قرار دادند که با چارچوب نظریه پرورده شده توسط سه اقتصاد دان فوق (هیکس، هَنسِن، و سامولسون) مغایرت داشت.

یکی از اولین افرادی که بر این نکته انگشت گذاشت، که تفاوت‌های قابل توجهی بین الگوی آی-اس-ال ام با آنچه کینز در نظر داشته وجود دارد، آلکس لئونوفود اقتصاددان سوئدی بود. به کتاب او در زیر نویس صفحه اول همین فصل اشاره شد. لئونوفود استدلال می‌کند که فرض دستمزدهای غیر قابل انعطاف یا چسبنده یک فرض بر اساس واقعیت‌ها است و اما این فرض که در الگوهای کلان هیکس و هنسن جنبه کانونی دارد یک فرض ضروری در نظریه کینز نیست. به این معنی که حتی اگر دستمزدها کاملاً انعطاف پذیر می‌بود، یعنی در زمان رکود تنزل می‌کرد و در زمان رونق افزایش می‌یافت باز هم ممکن بود این امر در سطح کلان به یک تعادل ختم نشود و دخالت در مدیریت تقاضای کل را اجتناب ناپذیر نماید. برای مثال در مقطع زمانی بحران بزرگ ۱۹۲۹-۱۹۳۳ کاهش اساسی در سطح دستمزدها رخداد اما این کاهش منجر به رفع بیکاری و ایجاد تعادل در بازار کار نگردید. زیرا کاهش دستمزدها در سطح یک بازار یا صنعت ممکن است تعادل عرضه و تقاضا برای نیروی کار را برای آن صنعت ایجاد کند، اما هنگامی که کاهش دستمزد در سطح کلان اقتصاد رخ دهد منجر به کاهش مصرف خصوصی و کاهش تقاضا برای کالاها و خدمات و کاهش تولید زنجیره وار شده و به بیکاری بیشتر و کاهش بیشتر سطح دستمزدها می‌انجامد. برخی اقتصاددانان مثل دُن پِتِنکین نشان دادند که بالاخره سطحی از دستمزد پایین وجود دارد که در آن سطح، اقتصاد به تعادل می‌رسد و مکانیزم بازخورد زنجیره‌ای کاهش دستمزد، کاهش هزینه خانوارها، کاهش درآمد بنگاه‌ها، کاهش اشتغال و مجدداً کاهش دستمزد متوقف می‌شود. این نظر مسلماً صحیح است. اما ممکن است اقتصاد به تعادلی از تولید کم و درآمد ناچیز اما بیکاری داوطلبانه صفر برسد که اکثر جامعه فقیر باشند و بسیاری از نیروی کار،

در سطح دستمزد پایین حاضر به مشارکت در بازار کار نباشند و این امر عرضه نیروی کار را نیز کم کند و در ایجاد تعادل سطح پائین عرضه و تقاضا موثر باشد. کتاب اکسل لئونوفود گرچه شامل روش متفاوتی در بررسی نظریات کلان بود اما فقط سبب شد جنبه های جدیدی از نظریه کینز مورد توجه مجدد قرار گیرد و انتقادهای به آن نظریه در جامعه علمی مطرح شود، اما پژوهش های اقتصاد در حیطه های کاملاً متفاوتی از آنچه لئونوفود در نظر داشت جریان یافت.

روح حیوانی¹¹⁷ و پرهیز از سرنوشت الاغ بوریدن¹¹⁸

کینز در کتاب نظریه عمومی به کرات به واژه **روح حیوانی** در اتخاذ تصمیم توسط انسان ها اشاره می کند. این عبارت نباید با **حیوان صفتی اشتباه گرفته شود**، بلکه به این معنی است که نمی توان تمام رفتارهای انسان را نشان از حسابگری مشخصی دانست. زیرا بسیاری موارد تصمیم ها بر اساس غریزه یا برونتابی ذهنی¹¹⁹ اتخاذ می شود. مثل این که کسی در داخل دفتر کار خود نشسته ناگهان صدای بلند غیر عادی مانند انفجار بشنود و بدون تامل از اطاق بیرون بیورد. این یک تصمیم فکر شده ای نیست بلکه به صورت آنی و غریزی اتخاذ می شود، و برای گریز از خطر احتمالی و دوام و بقاء ضروری است. در صحنه اقتصاد، خصوصاً در زمان های فشار روحی و خطرکدهای غیر قابل ملاحظه در امر معامله، در بازارهای مالی و بورس این حالت ها قابل مشاهده است. به عنوان تمثیل، منظور از روح حیوانی حالتی است که سبب می شود فرد در کشوقوس محاسبات منطقی دچار معمای الاغ بوریدن نشود. الاغ

Animal Spirits

¹¹⁸Buridan's ass

¹¹⁹Intuition

فرضی که در فاصله مساوی از دو بافه علوفه قرار داشت و چون فاصله بین الاغ تا هر کدام از توده های علوفه مساوی بود، نتوانست تصمیم بگیرد به کدام طرف برود و در نتیجه از گرسنگی تلف شد. فرض روحیه حیوانی کینز می گوید بدون این که معلوم باشد چه محاسبه ای انجام می شود هر الاغی به طرف یکی از بافه ها متوجه شده و از مردن نجات می یابد. به عنوان مثال از کارکرد این روحیه، او استدلال می کند که در اکثر موارد یک تصمیم برای سرمایه گذاری، در حد مورد انتظار سرمایه گذار بازده کسب نمی کند و او به این نتیجه می رسد که تصمیمش اشتباه بوده اما بازهم در زمینه های دیگر به امید بازده مورد انتظار سرمایه گذاری می کند. این نوع حرکتها که بر اساس محاسبه عقلایی و سنجش انجام نمی شود یا اصولاً اطلاعات لازم برای تصمیم گیری عقلایی در اختیار عامل اقتصادی نبوده را رفتار بر اساس روح حیوانی معرفی می کند. این عبارت توسط کینز مطرح شده و رواج یافته است. در شرایطی که این نوع رفتار توسط تعداد قابل توجهی انجام شود، می تواند منشاء نوسانات و بی ثباتی های اقتصادی گردد¹²⁰.

نکته ای که کینز در نقد سیستم کلاسیک ها و نئوکلاسیک ها مورد توجه قرار داد و فقط پس از بحران مالی گسترده و مخرب سال های ۲۰۰۸-۲۰۱۰ مجدداً مورد توجه قرار گرفت بحث بی ثباتی ذاتی برخی بازارها است که ممکن است یک ساز و کار واگرا در نظام اقتصادی ایجاد کنند. این سازوکار توسط جورج اکرلاف توضیح داده شده است¹²¹. برای مثال، به بازار یک کالا مثلاً کفش توجه کنیم، در اکثر مواقع چنین است که اگر قیمت افزایش یابد، سایر عوامل مثل درآمد مردم ثابت، با افزایش

Koppl, R., 1991. Retrospectives: animal spirits. *Journal of Economic Perspectives*, 5(3), 120, pp.203-210

Akerlof, George A. "What They Were Thinking Then: The Consequences for Macroeconomics 121.during the Past 60 Years." *Journal of economic perspectives* 33.4 (2019): 171-186

قیمت مقدار تقاضا برای آن کالا کاهش می یابد. از طرف دیگر هنگامی که قیمت افزایش یابد میزان عرضه افزایش می یابد. دو طرف بازار یعنی خریداران و فروشندگان انگیزه‌هایی در جهت متفاوت دارند که به این بازار ثبات می بخشد. در مقایسه با آن به بازار یک دارایی توجه کنیم، مثل سهام. وقتی قیمت شروع به تنزل کرد و بخش قابل توجهی متوجه این امر شدند، خریداران بالقوه برای خرید دست نگه می دارند. سایر فروشندگان هم برای فروش تعجیل می کنند. کثتش و کوشش هم جهت این دو گروه قیمت را باز هم بیشتر کاهش می دهد. در نتیجه نوسان قیمت‌ها در این بازارها شدیدتر و بی ثباتی و ریسک بیشتر است. این رویکرد اثر واقعی بر سایر بخش‌های اقتصادی دارد. برای مثال در بحران سال ۲۰۰۸-۲۰۱۰ با فروریزش قیمت سهام و سایر دارایی‌ها مانند املاک، جریان اعتبار به بخش‌های اقتصادی متوقف شد چرا که دیگر ارزش وثائق قابل تقویم نبود. مثلاً بانک‌ها معمولاً با قبول سهام و ملک به عنوان وثیقه، به شرکت‌ها و افراد وام داده بودند. با ریزش قیمت دارایی‌ها ممکن بود ارزش وثائق موجود کمتر از ارزش مطالبات باشد، بدهکار انگیزه برای بازپرداخت نداشته باشد. همین عدم اطمینان، دربررسی درخواست وام جدید نیز مانع ایجاد می کرد. تنزل جریان اعتبار به کاهش فعالیت تجاری و تولیدی و کاهش اشتغال و کاهش هزینه مصرفی مردم و کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری منجر می شد که اقتصاد را در یک مارپیچ نزولی گرفتار می نمود.

از نظر اقتصاد نئوکلاسیک ویرایش اتریشی، این امر تعارضی با کانون سخت دیدمان نئوکلاسیک ندارد. زیرا بالاخره تنزل قیمت‌ها و ارزش دارایی‌ها جایی متوقف می شود و اقتصاد به تعادل می رسد. در این بین شرکت‌ها و واحدهای غیر کارآمد هم زیان می بینند و از دور خارج می شوند و اقتصاد از علف‌های هرز پاک می شود. اما در عمل چنین کاری

از نظر سیاسی و اجتماعی بسیار پرزیران است. فقط کافی است افراد دست اندر کار اقتصاد، روزهای سقوط مهیب بازارهای مالی آمریکا و فرو ریختن اقتصادها از اروپا، تا ژاپن، آسیا و چین در سالهای ۲۰۰۸-۲۰۱۰ را بیاد بیاورند و جوانان هم تاریخچه آن مقطع را برای درس آموزی بخوانند. آنگاه می‌توان دریافت که چرا جامعه و به تبع آن دولت‌ها نمی‌توانستند فقط نظاره گر باشند و نوعی ورود به میدان لازم می‌شد. در این باب در بخش‌های بعدی توضیح بیشتری ارائه خواهد شد. از لحاظ نظری، بنابراین بحث روحیه حیوانی و ضرورت توجه به بی‌ثباتی برخی بازارها که کینز مطرح کرد مجدد در کانون مباحث اقتصادی قرار گرفت.

پایان کار سیاست کینزی‌ها

تا دهه ۱۹۶۰ به نظر می‌رسید سیاست‌های کینزی‌ها در مورد مدیریت تقاضای کل و تنظیم هزینه‌ها و مخارج دولت و اجرای سیاست سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در امر مبارزه با رکود بزرگ در بر گرداندن اقتصاد به‌مسیر تحرک و کاهش نرخ بیکاری موثر بوده است. منحنی فیلیپس هم وعده می‌داد که اندکی افزایش تورم هزینه‌ای است که برای کاهش بیکاری باید پرداخت. اما از اواخر دهه ۱۹۶۰ ورق برگشت. نرخ تورم افزایش‌یافت و بیکاری نیز. این مطلب در اکثر کشورهای صنعتی نمایان بود. در دو نمودار زیر شروع افزایش نرخ تورم و بیکاری از اواخر دهه ۱۹۶۰ و ادامه آن، به عنوان نمونه برای شش کشور صنعتی ترسیم شده است. تشدید اجرای سیاست‌های انبساطی، مشکل را تشدید کرد به نحوی که در دهه ۱۹۷۰ نرخ تورم به حدود بی‌سابقه‌ای رسید، و در پاسخ سیاست‌های اقتصادی که بر مبنای پیشنهادهای کینزی‌ها انجام می‌شد، نرخ بیکاری نیز هیچ علائمی از بهبود نشان نمی‌داد.

در ماه اوت ۱۹۷۱ ریچارد نیکسون رییس جمهور آمریکا که خود را فرد مقتدری تلقی می‌کرد خواست مستقیماً وارد میدان شود و بازوی اقتصاد نافرمان را بپیچد. روز پانزدهم ماه اوت یک فرمان مقتدرانه‌ای صادر کرد با این لحن ” امروز دستور می‌دهم یک تثبیت قیمت‌ها و دستمزدها در سراسر ایالات متحده آمریکا انجام شود. ” مردم هم استقبال کردند و محبوبیت او در نظرسنجی‌ها بالا رفت، و بازار بورس هم مسیر صعودی گرفت. اما سه ماه به طول نکشید که آثار تلخ شکست این سیاست ظاهر شد و شعله‌های تورم بالا کشید چنانکه نمودار هم نشان می‌دهد. باز هم در ماه جون ۱۹۷۳ سعی دوباره انجام داد. این بار حتی زودتر عواقب شکست ظاهر شد، در قیمت‌های دستوری روستاییان محصولات خود را نمی‌فروختند، جوجه‌های یک روزه به تعداد میلیونی نابود می‌شدند، قفسه‌های فروشگاه‌ها از کالا تهی بود حتی رکود اقتصادی طولانی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۵ هم کاهشی در نرخ تورم ایجاد نکرد و سیاست نیکسون با شکست به اتمام رسید و تورم ادامه یافت و بیکاری افزایش یافت و نام نیکسون به فهرست تاریخی کم‌خردانی که می‌خواسته‌اند به اقتصاد دستور بدهند اضافه شد (آخرین شاه ایران هم در این فهرست جایگاه شایسته‌ای دارد).

یک کارتونیست مشهور روحیه آن ایام را به خوبی ترسیم کرده بود. بر روی خرابه‌های اقتصاد، دو کودک حیرت زده در مورد کیستی آن دشمنی که این خرابی را ایجاد کرده با هم صحبت می‌کنند. یکی از آنان می‌گوید، **“دشمن را یافته ایم! خودمان هستیم”**. مترادف با ضرب المثل پارسی که می‌گوید **“خودکرده را تدبیر چیست؟”**

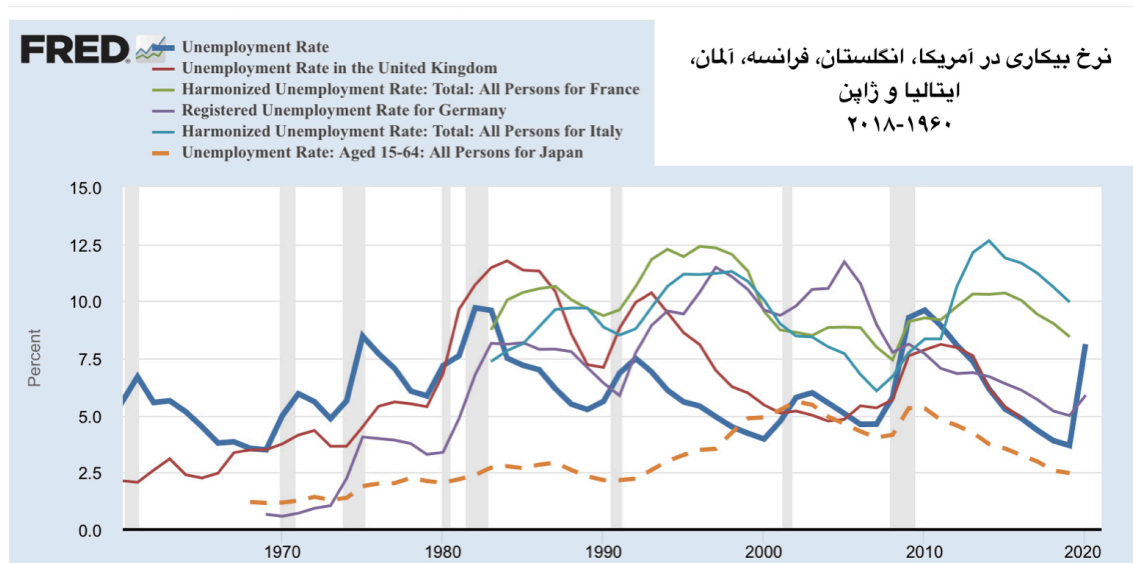
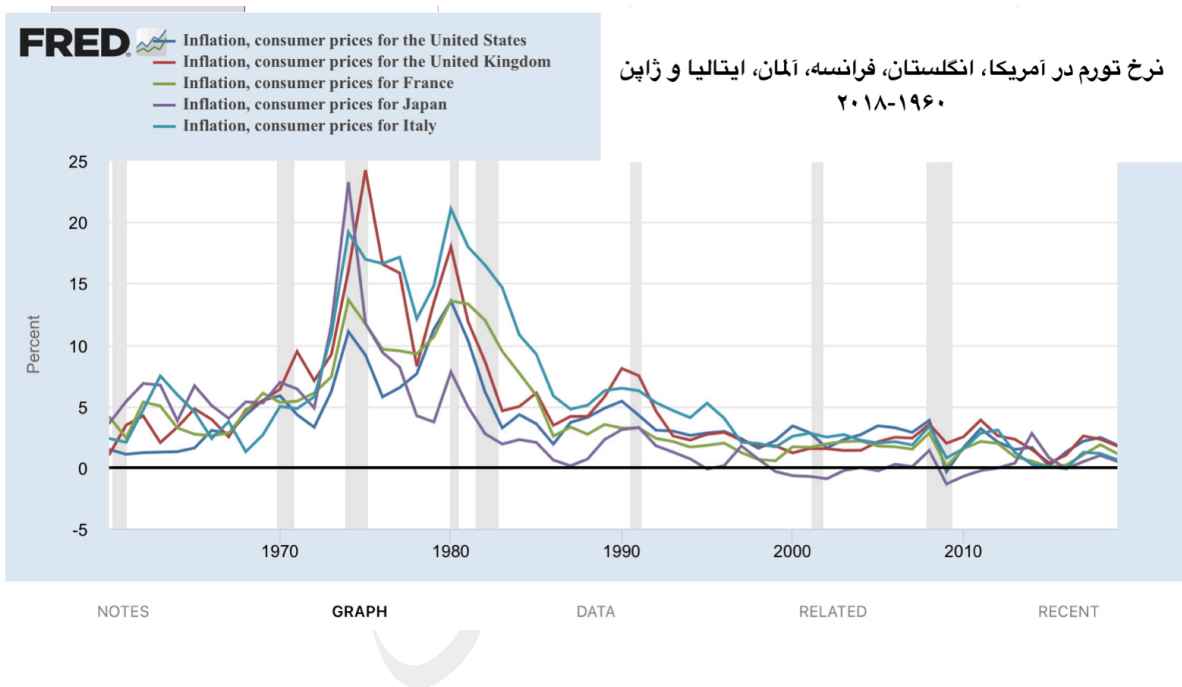


از آن پس، اقتصاددانان کینزی نیز زمزمه بی تاثیر بودن سیاست‌های دیدمان مورد سفارش خود را مطرح می‌کردند¹²². و جامعه اقتصادی گفتمان تغییر در سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر درک واقعیت‌های جدید را در دستور کار خود قرار داد. به عنوان نمونه به مقاله فلیس قبلاً اشاره شد. در فصل بعد به پژوهش‌ها و نظریه فیریدمن که تاثیر به‌سزایی در تغییر مسیر اندیشه اقتصادی داشت، همچنین دیدمان نوکینزی‌ها اشاره خواهد شد.

پس از طی یک جنبش و تلاش پژوهشی و نظری، می‌توان تاریخ شروع عملی تغییر در دیدمان اقتصادی را در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر، با انتصاب پال والکر از سال ۱۹۷۳ به ریاست بانک مرکزی فدرال، دانست. او از سیاست‌های کینزی فاصله گرفت و سیاست‌های مبتنی بر مکتب پولی را با جدیت به اجرا در آورد و سیاست‌های مشابهی هم در سایر کشورهای صنعتی که سر نوشت مشابهی از رکود تورمی را تجربه

Akerlof, G.A., 2019. What They Were Thinking Then: The Consequences for Macroeconomics during the Past 60 Years. *Journal of Economic Perspectives*, 33(4), 122 .pp.171-86

کرده بودند اتخاذ شد. چنانکه از نمودار مشخص می شود، در نتیجه اقدامت پال والکر نرخ تورم پایین آمد و ادامه یافت (در این مورد در نوشتار های بعدی بیشتر توضیح داده خواهد شد). اما توفیق کشورها در کاهش نرخ بیکاری متفاوت بود. خصوصاً برخی از دولت های اروپایی نرخ های بالای بیکاری و نوسانات اقتصادی مکرری را تجربه کرده اند.



طبيبان

فصل دوازدهم

جا بجایی تاریخی در دیدمان اقتصاد و سیاست اقتصادی کلان میلتون فیریدمن و مکتب اقتصاد پولی

Monetarist economics

جامعه ای که برابری را فرا تر از آزادی می گذارد، هیچکدام را بدست نمی آورد. جامعه ای که آزادی را بر برابری رجحان می نهد درجات بالایی از هردو را بدست می آورد.

در پشت بسیاری از مباحث در مخالفت با بازار آزاد، مخالفت با نفس آزادی است.

یکی از بزرگترین اشتباهات این است که سیاستها و برنامهها را برحسب نیت ادعایی بررسی کنیم به جای این که بر حسب نتایج ارزیابی نماییم.

نقل قول هایی از میلتون فیریدمن

شیوه کار در ارایه مطالب پیرامون آشنایی با علم اقتصاد که این نگارنده در این کتاب تا کنون پی گرفته ام تحلیل و تشریح نظریه و کاربرد در اطراف یک محور تاریخی بوده است. اندیشه های اقتصادی از دل تجربه های جوامع مختلف ریشه گرفته و بر روند کارکرد اقتصادی این جوامع تاثیر گذار بوده است. به همین دلیل نیز نکات بسیار ظریفی در این اندیشه ها هست که ما فقط از طریق تاثیر آن بر تصمیم گیری ها و عواقب آن در کشور های مربوط، به آن ظرائف پی می بریم. به همین دلیل نیز در بحث اندیشه های مختلف مختصراً به شرایط زمانی و مکانی ظهور آن اندیشه و گفتمان نیز اشاره شده است.

در این مقطع، لازم می آید که به شرح اندیشه‌ها و اثر بخشی دیدمان مهم‌ترین اقتصاددان بعد از کینز بپردازیم، یعنی میلتون فیریدمن¹²³.

دلیل اول برای طرح این مطالب کمک به فراگیری جریان‌های مهم اندیشه اقتصادی در حد کمی عمیق‌تر از مباحث سطحی و کلی بوده است. اما نکته دوم این که این اندیشه‌ها و پژوهش‌ها و چالش‌ها گرچه در کشورهای غربی تحقق یافته اما نتایج آن بسیار فراگیر بوده و تاثیر آن اقتصادهایی را در نوردیده که تصور می‌کنند از مسیر جریان‌ها دور هستند و تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند. از جمله می‌توان به رکود اقتصادی ۱۹۲۹-۱۹۳۳ که آثار نامطلوب آن بر تمام کشورهای جهان از جمله ایران ظاهر شد، سیاست‌های پولی آمریکا و غرب در زمان ریگان که از جمله منجر به کاهش قیمت نفت و مشکلات مختلف در کشورهای صادر کننده نفت گردید، بحران اقتصادی ۲۰۰۸-۲۰۱۰ و اثر فراگیر آن در جهان... توجه کرد. برای مثال بحران وام‌های مسکن و فرو ریختن قیمت املاک در آمریکا همراه و همزمان با یک بحران قیمت مسکن در تهران نیز شد اما کمتر کسی به این امر توجه کرد و شیوه انتقال این شوک‌ها نیز مورد موشکافی قرار نگرفت.

¹²³Milton Friedman (1912-2006)

معرفی میلتن فیریدمن

او مردی بود کوچک اندام لاغر با طول قد ۱۵۳ سانتیمتر. اما در کارِ اندیشه و تاثیرگذاری بر جهان، یک نیروی شگرف محسوب می‌شود.



می‌گویند اقتصاددانان معمولاً بلند قد بوده‌اند به استثنای دو نفر. یکی فی‌ریدمن و دیگری کِنِث گالبرایت، البته این یکی بلند قد نبود، بلکه بسیار بلند قد بود (گالبرایت نفر سمت راست در تصویر، نفر سمت چپ جورج استیگر، اقتصاد دان معروف که این طنز هم از او است).

فی‌ریدمن در سال ۱۹۱۲ در نیویورک از یک خانواده مهاجر یهودی دنیا آمد، که از منطقه‌ای که اکنون در اوکراین واقع است به آمریکا مهاجرت کرده بودند. مادرش در شهر کوچکی در بیست کیلومتری نیویورک یک مغازه آجیل فروشی داشت و پدرش به مشاغل موقتی و معمولاً غیر موفق اشتغال می‌ورزید. در شرح احوال خود نوشته است که گرچه خانواده فقیری بودند و بحران مالی مشکل همیشگی آنان بود اما به اندازه کافی غذا نصیبشان می‌شد که گرسنه نمانند. در عوض، کانون خانوادگی پر محبتی داشتند. با این وجود در دوره دبیرستان بود که پدرش را از دست داد و برای تامین هزینه تحصیل به کارهای نیمه وقت مختلفی مشغول شد. اما چون فرد با استعداد و سخت‌کوشی بود در دانشگاه از بورس تحصیلی برخوردار شد و اضافه بر آن با کار پاره وقت هزینه تحصیل خود را فراهم آورد. در شرح احوالش نوشته که گاهی در رستوران‌ها به گارسنی مشغول می‌شد، گاهی در مغازه‌ها منشی‌گری می‌کرد و بعضی مواقع به شغل‌هایی که تابستان در اختیار دانشجویان بود

مشغول می‌شد¹²⁴. او در دانشگاه‌های مختلفی مراحل تحصیل را گذارند. زمانی که پایان‌نامه دکترای خود را می‌گذارند جنگ جهانی دوم آغاز شد، جامعه و اقتصاد در جهت بسیج برای جنگ تجدید سازمان یافت و او به ناچار به مشاغل مختلفی که در دسترس بود مشغول شد. از جمله به عنوان کارشناس ریاضی و آمار با گروهی که در دانشگاه کلمبیا شکل گرفته بود، به ریاست هرولد هتلینگ یک ریاضی‌دان و آماردان و اقتصاددان، برای طراحی تسلیحات، تاکتیک نظامی و آزمایش‌های متالورژی همکاری کرد. مدتی در خزانه‌داری آمریکا در طراحی برنامه‌های تامین مالی جنگ با هدف اجتناب از تورم فعالیت داشت. و نهایتاً در سال‌های بعد از جنگ به دانشگاه شیکاگو پیوست و تا زمان بازنشستگی در آن دانشگاه به پژوهش و تدریس مشغول بود. فیریدمن در سال ۱۹۷۶ برنده جایزه نوبل اقتصاد شد. کمیته نوبل در تشریح دلیل انتخاب او، کار او را به این نحو خلاصه کرده است؛ “به دلیل پژوهش‌های مربوط به تحلیل مصرف، تاریخ پول و نظریه پولی و روشنگری در مورد پیچیدگی‌های مربوط به سیاست‌های تنظیم ثبات در اقتصاد”.

یک تمرین برای شما. یکی از مسائل نظامی که گروهی که فیریدمن در مقطع جنگ دوم جهانی در دانشگاه کلمبیا با آنان کار می‌کرد و باید برای آن جواب می‌یافتند در اینجا مطرح می‌شود. چنانکه فیریدمن در مصاحبه‌ای اشاره می‌کند، و البته راه حل

https://miltonfriedman.hoover.org/friedman_images/Collections/2016c21/124Stanford_01_01_1996.pdf

مربوط را مطرح نمی‌کند (شاید چون مربوط به مصاحبه او نمی شده، به همین دلیل اینجانب برداشت خود را در اینجا مطرح می‌کنم) و آن این مسئله است؛ در داخل کلاهک موشک های ضد هوایی یک فیوز هست که با نزدیک شدن به هواپیمای دشمن با یک سنسور (که قاعداً وجود یک جسم فلزی را در هوا و مجاورت خود حس می‌کند) فعال و کلاهک منفجر می‌شود. زمان بهینه فعال شدن (یا فاصله بهینه از هواپیما) برای فعال شدن این فیوز چگونه محاسبه می‌گردد؟ فرض کنید اطلاعات تجربی مربوط به میزان خسارت وارد شده به بدنه هواپیمای دشمن در حالت های گوناگونی که موشک در فاصله‌های مختلف از هدف منفجر شود، در اختیار پژوهشگر باشد. این مسئله را به صورت یک الگوی ریاضی بهینه سازی طراحی و حل کنید. خواهید دید که دست آوردهای نظری اقتصاد کاربردهای مختلف دارد.

دست آورد های پژوهشی

فیریدمن در مقطع حساسی تحصیلات دانشگاهی خود را طی کرد، یعنی دوران جنگ دوم و دوران بلا فاصله پس از آن. به همین دلیل نیز برای جستجوی کار به دفعات از شهری به شهر دیگری جابجا می شد و در هر کار نیز بر یک نوع پژوهش متمرکز می شد که متناسب با موضوع آن شغل بود. شرح مختصری از این امر در ماخذ¹²⁵ زیر آمده است. در هر زمینه هم معمولاً اثر ماندگاری از

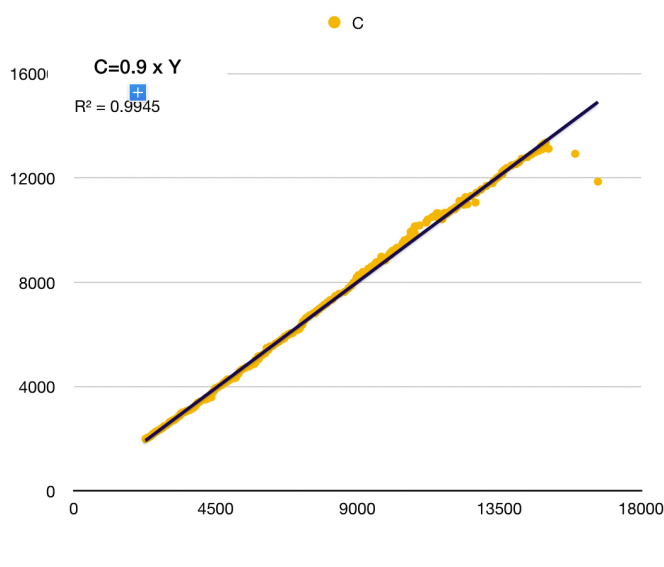
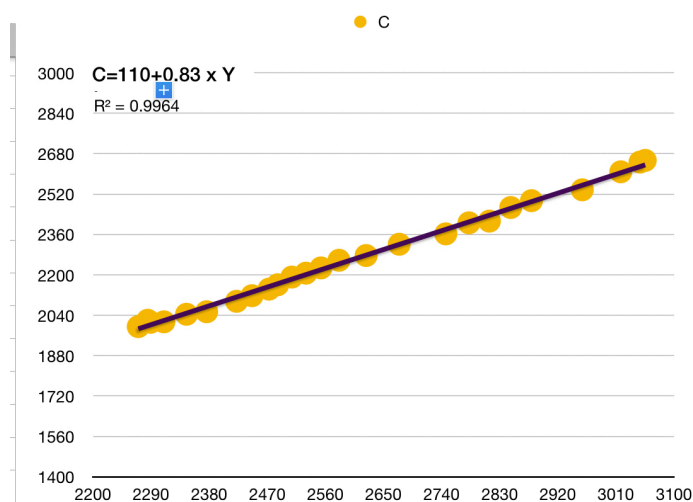
Friedman, Milton, and Rose D. Friedman. *Two lucky people: Memoirs*. University of Chicago Press, 1999

او باقی مانده است. برای مثال در زمانی که در یک بررسی آماری جهت جمع آوری بودجه خانوار مشغول شد، ایده تابع مصرف کینز که در نوشتار های قبلی معرفی شد را مورد توجه قرار داد. ایراد های آن را تشخیص داد و یک نظریه تابع مصرف بلند مدت مطرح کرد که به نظریه مصرف بر مبنای درآمد دائمی شهرت دارد. زمانی که در طرح جمع آوری آمار بودجه خانوار مشغول بود متوجه شد که اگر برای مقاطع زمانی خاص میانگین درآمد و مصرف گروه های درآمدی، که از آمار بودجه خانوار حاصل می شود، را بر روی نمودار رسم کنیم یک تابع مصرف مانند تابع مصرف کینزی که در بحث نظریه کینزی مطرح شد بدست می آید، یعنی مشابه شکل کلی؛

$$C = a + b \times y$$

که در آن C هزینه مصرف خانوار و y درآمد بعد از مالیات خانوار است. در این رابطه a یک پارامتر ثابت و b همان تمایل نهایی به مصرف یعنی مشتق این تابع است که عبارت است از تغییر در مصرف در نتیجه تغییر در سطح درآمد. این کمیت قاعدتا بین صفر و یک قرار دارد زیرا خانوار ها همه افزایش درآمد خود را مصرف نمی کنند (پس این پارامتر یک نیست) همه افزایش درآمد را نیز پس انداز نمی کنند (پس پارامتر مزبور صفر هم نیست).

همچنین اگر از داده‌های سری زمانی استفاده شود در کوتاه مدت رابطه‌ای مشابه رابطه بالا بدست می‌آید. اما اگر داده‌ها را برای بلند مدت ترسیم کنیم به نظر می‌رسد که تابع مصرف از مبداء مختصات عبور می‌کند و b نیز کمیتی نزدیک به عدد یک است. برای مثال، فیریدمن و بسیاری دیگر نیز، اطلاعاتی مانند نمودارهای زیر را مشاهده می‌کردند. در این دو نمودار، اولی با تعداد به نسبت کم مثلاً بیست فصل داده آماری ترسیم شده و یک تابع مصرف کوتاه مدت را ارائه می‌کند و دومی با استفاده از داده‌های بلندمدت ترسیم شده. این دو مشخصاً یک تعارض را نشان می‌دهند. اطلاعات آماری مقطعی (مثلاً آمار هزینه مصرفی و درآمد چند هزار خانوار مختلف در یک ماه خاص) نیز روندی مشابه اطلاعات کوتاه مدت را ترسیم می‌کند. در نمودار کوتاه مدت که معادله تخمین زده شده، معادله تخمین زده شده هم در گوشه چپ و بالای نمودار نوشته شده تمایل نهایی به مصرف را ۸۳ درصد نشان می‌دهد. یعنی در کوتاه مدت مردم آمریکا ۸۳ درصد افزایش در درآمد بعد از مالیات خود را هزینه مصرفی می‌کنند. اما نموداری که با داده‌های بلند مدت ترسیم شده به نظر می‌رسد از مبداء مختصات عبور می‌کند (در تخمین آن نیز عدد ثابت از نظر آماری متفاوت با صفر نیست). در این معادله تمایل نهایی به مصرف حدود ۹۰ درصد است. یعنی در بلند مدت مردم آمریکا ۹۰ درصد از درآمد بعد از مالیات خود را هزینه می‌کنند.



این نوع تعارض معمولاً در مورد کشور های دیگر نیز ظاهر می شود. از جمله مطالعات آماری نشان می دهد، در مورد آمار بودجه خانوار و تابع مصرف کوتاه مدت و بلند مدت در کشور ما نیز تعارض مشابهی ظاهر می شود.

این تعارض‌ها برای بسیاری اقتصاددانان موجب سر درگمی بود و بسیاری پژوهشگران تلاش برای رفع آن کردند و نظریات مختلفی مطرح شده است. با توجه به اهمیت رفتار مصرف‌کننده در کارکرد نظام اقتصادی کشورها، درک دقیق این رفتار از اهمیت خاصی بر خوردار بوده است. در نتیجه رفع این تعارض برای درک رفتار مصرفی کلان در یک نظام اقتصادی ضروری بود.

یکی از افرادی که در این مورد تلاش کرد، میلتون فیردمن بود. وی فرضیه درآمد دائمی را مطرح کرد. به این معنی که مردم یک مفهوم از درآمد دائمی خود را در ذهن دارند و بر اساس همان مفهوم نیز مصرف خود را تنظیم می‌کنند. به این معنی که در هر مقطع درآمد خانوارها از دویبخش تشکیل می‌شود. درآمد دائمی با اضافه درآمد انتقالی که این بخش می‌تواند مثبت و یا منفی باشد. یعنی افرادی درآمدهای غیر منتظره کسب می‌کنند، مانند پاداش و اضافه کار و هدیه یا در مورد کسبه، می‌توان رونق فصلی یا رونق ایام خاص و ارقام موقتی مشابه را نام برد. از طرف دیگر ممکن است چیزی از درآمد خود را به دلیل بیماری، بیکاری موقتی یا موارد دیگر مثل خشک سالی و یا رکود موردی کسب و کار موقتاً از دست بدهند. طبق نظریه فیردمن مردم تمام درآمد انتقالی خود را به ناگهان هزینه نمی‌کنند و یا اگر موقتاً درآمد از دست بدهند، مثل بیکاری موقت، هزینه مصرفی و سطح معاش خود را در همان حد تنزل نمی‌دهند. در نتیجه در کوتاه مدت تغییرات

هزینه متناسب با تغییرات درآمد نیست، بلکه درآمدها و هزینه‌های انتقالی به مرور زمان و به تدریج سبب تطبیق در هزینه خانوارها می‌شود و در طول ایام مختلف پخش و توزیع می‌گردد. یعنی در کوتاه مدت افزایش‌های درآمد چون ممکن است انتقالی تلقی شود بلافاصله تبدیل به افزایش سطح معاش نمی‌شود، و کاهش درآمد نیز در همان مقطع منجر به کاهش سطح معاش نمی‌گردد. پس تابع هزینه کوتاه مدت اثر این تغییر درآمد را به صورت کامل منعکس نمی‌کند و از شیب کوچکتری برخوردار است. اما در بلند مدت تمام اثر درآمدهای انتقالی خود را بر افزایش یا کاهش مصرف منتقل می‌کند و در نتیجه تابع مصرف شیب بزرگتری دارد.

ممکن است خواننده این متن با دیدن رقم تمایل نهایی به مصرف در آمریکا که بین ۸۰ تا ۹۰ درصد است کنجکاو شده باشد که چنین جامعه پر مصرف و کم پس‌اندازی چگونه رشد می‌کند؟ این پرسش بجایی است و پاسخ کوتاه به آن توسط اقتصاددانان رشد، از جمله سولو¹²⁶ برنده جایزه نوبل به دلیل پژوهش‌هایش در نظریه رشد اقتصادی، ارائه شده. مطالعات آماری بلند مدت نشان می‌دهد که رشد تولید ملی در آمریکا بیش از آنچه‌ای بوده است که رشد نیروی انسانی و حجم سرمایه، یعنی منابع فیزیکی ایجاب می‌کند، و اختلاف این دو مربوط به رشد مستمر فن‌آوری و افزایش سرمایه انسانی است.

¹²⁶Robert Merton Solow (1924-)

بررسی رفتار مصرف‌کننده از جمله مطالعه توابع مصرف کلان یا توابع مصرف بر حسب گروه‌های مختلف درآمدی اهمیت بسیار در امر سیاستگذاری اقتصادی و نظارت بر عملکرد اقتصاد، همچنین هدف گذاری برنامه های رفاهی و ضد رکود دارد. علاوه براین یک ابزار مفید در چارچوب ساختار الگوهای کلان برای پیشبینی و ارزیابی سناریو های سیاستگذاری است.

از جمله از دست آورد های زمان جنگ و زمانی که در امر بودجه فعالیت می کرد پیشنهاد طرح برداشت موقت و طی سال از درآمد افراد به عنوان مالیات علی الحساب و سپس رسیدگی به مالیات و تسویه حساب با مودی در پایان سال بود. قبلاً قاعدتاً رسم این بود که در پایان سال بر اساس اظهار نامه افراد درآمد و هزینه‌های قابل معافی مالیات را گزارش داده و بر اساس آن مالیات خود را پرداخت و تسویه حساب می‌کردند، پیشنهاد فریدمن این بود که در طول سال از درآمد کسبه و کارکنان مالیات های علی‌الحساب برداشت شود و در آخر سال تسویه حساب انجام گردد که معمولاً حجم بزرگی باید به مردم باز پرداخت شود، این پیشنهاد قبول و اجرایی شد و دوام آورد. فریدمن همه عمر از این پیشنهاد خود متأسف و پشیمان بود. زیرا وجوه مزبور که همه ساله در اختیار دولت ها است فرصتی برای گسترش دامنه فعالیت بوروکراسی و دخالت های فزاینده دولتی را فراهم آورد.

بررسی تاریخ پول و نهاد های پولی و آموزه های آن
از کارهای ماندگار فیریدمن یکی بررسی جامع تاریخ پول و نهادهای پولی آمریکا است بین سال های ۱۸۶۷-۱۹۶۰ که این کار را با همکاری آنا شوارتز انجام داد¹²⁷. این کتاب و نتایج حاصل از آن یک مآخذ مهم در امر شناخت پول و مکانیزم های پولی بوده است.

در این جا به طور مختصر بخشی از پژوهش فیریدمن در امر سیاست پولی، چنانکه در زیر نویس آمده را مرور می‌کنیم. مآخذ این مقاله نیز نطق سال ۱۹۶۸ فیریدمن به مناسبت انتخاب شدن به عنوان رییس انجمن اقتصاددانان آمریکا بود¹²⁸. فیریدمن در آن سخنرانی، به عنوان یک جمع‌بندی از مطالعه تاریخی خود ابتدا به بیان آنچه سیاست پولی نمی‌تواند انجام بدهد و آنچه می‌تواند انجام دهد¹²⁹ می‌پردازد.

آنچه سیاست پولی نمی‌تواند انجام دهد

از نظر او آنچه که سیاست پولی نمی‌تواند انجام دهد، و نباید از سیاست پولی انتظار داشت، شامل موارد زیر است؛

Friedman, M. and Schwartz, A.J., 2008. A monetary history of the United States, 1867-1960. 127. Princeton University Press

¹²⁸ Hall, R.E. and Sargent, T.J., 2018. Short-run and long-run effects of Milton Friedman's presidential address. *Journal of Economic Perspectives*, 32(1), pp.121-34.

¹²⁹ Mankiw, N.G. and Reis, R., 2018. Friedman's presidential address in the evolution of macroeconomic thought. *Journal of Economic Perspectives*, 32(1), pp.81-96.

به جز در کوتاه مدت بانک مرکزی نمی تواند سطح اشتغال و نرخ بهره را هدف گذاری کند. در مورد امکان پذیر نبودن هدف گذاری سطح اشتغال استدلال می کند که از منحنی فلیپس درک می کنیم که یک رابطه کوتاه مدت است و اگر انگیزه های پولی بیکاری را کاهش دهد، لیکن نرخ بیکاری نهایتاً به سطح **نرخ طبیعی بیکاری** رجعت می کند. در نتیجه هر تلاش بانک مرکزی سبب می شود که نرخ تورم به صورت فزاینده افزایش یابد. منظور از نرخ طبیعی بیکاری چیست؟ فیریدمن و بسیاری دیگر بر این باور بوده اند که کار کرد بلند مدت یک اقتصاد مانند یک نظام تعادل عمومی نئوکلاسیک است، لیکن وجود بنگاه های غیر رقابتی، گیرهای ساختاری برخی بازارها و عدم رقابت، این تعادل را از حالت یک تعادل رقابتی دور نگه می دارد.

به عنوان تمثیل یک سیستم اجتماعی را مانند یک کاسه تصور کنید که اقتصاد مانند یک گلوله در داخل آن قرار دارد. این گلوله متمایل است که در ته کاسه قرار گیرد که نقطه تعادل آن است. اما آن ظرف خود به دلیل شوک های مختلف در تکان است. برای یک سیستم اجتماعی این شوک ها شامل عوامل بیرونی مثل جنگ یا افزایش قیمت مواد اولیه، بحران های سیاسی داخلی، تغییر دولت ها، بلایای طبیعی، خشک سالی و مانند این ها است. علاوه بر این داخل بدنه ظرف دارای گیر و گره ها و دست اندازهای مختلف است که مانع می شود آن گلوله به راحتی در ته ظرف قرار یابد یا نیل به آن نقطه تعادل طولانی شود. این گره ها و گیرها در مورد نظام

اجتماعی شامل چسبندگی قیمت‌ها، بازارهای نا موجود یا ناقص، انحصارها، محدودیت‌های قانونی، عدم تقارن اطلاعات و نارسایی های سیستم سیاسی، یا جفت نشدن نیازهای بازار کار با تخصص های نیروی کار...می‌تواند باشد. فیریدمن استدلال می‌کند که به عنوان یک پایه نظری نظام اقتصادی در هر کشور متوجه و متمایل به تعادل والرا است، چنان که در چارچوب نئوکلاسیک‌ها ارائه شد. اما این نظام اقتصادی نمی‌تواند در کوتاه‌مدت در تعادل والرا قرار گیرد زیرا هر آینه بر اثر شوک های مختلف از آن دور می‌افتد. بنابراین درک او از نظام اقتصادی یک چارچوبی است که دائم در حال تطبیق با شرایط جدید است که این تطبیق به سوی تعادل والرا عمل می‌کند. به همین دلیل هم بحث تعادل و تنظیم یک چارچوب نظری فقط می‌تواند بحث بلند مدت باشد.

به دلیل شاکله خاص نارسایی ها و گیروگره‌ها، هر نظام اقتصادی از یک نرخ بیکاری برخوردار است. برای مثال در یک جامعه ممکن است جستجو برای کار مدت زمان بیشتری به طول انجامد در مقایسه با جامعه دیگر. یا نوع تخصص‌های موجود نیروی کار با تخصص‌های مورد نیاز بنگاه‌ها هماهنگ نباشد. یا سندیکاها اجازه ندهند به جز اعضاء آنان، کسان دیگر، در برخی رشته‌های صنعتی یا خدمات مشغول شوند. یا تعیین قانونی حداقل دستمزد سبب شود برخی مشاغل کم بازده که توان پرداخت آن سطح دستمزد را ندارند از ایجاد زمینه شغلی اجتناب کنند. این گیروگره ها در هر مقطع زمانی سطحی از بیکاری را ایجاد می‌کند که

مربوط به ذات و شاکله آن اقتصاد است. این میزان بیکاری را **نرخ طبیعی بیکاری** گویند. برای مثال بر اساس مطالعات متعدد نرخ بیکاری طبیعی در فرانسه حدود ۷ درصد نیروی کار در انگلستان حدود ۵ درصد در آلمان حدود ۳/۵ درصد و در ژاپن حدود ۳ درصد است.

میلتون فریدمن می‌گوید این نوع بیکاری با سیاست پولی بر طرف نمی‌شود. یعنی اگر یک افزایش حجم پول هم صورت گیرد و تورم ایجاد کند افزایش سطح قیمت‌ها موقتاً در برخی زمینه‌ها ایجاد اشتغال می‌کند اما در بلند مدت اقتصاد به همان شرایط طبیعی خود رجعت کرده نرخ بیکاری بر همان میزان قبلی قرار می‌گیرد.

مشابه نرخ طبیعی بیکاری یک مفهوم رایج دیگر **نرخ طبیعی بهره** است. این مفهوم ابتدا در قرن ۱۹ توسط کنوت ویکسل¹³⁰ اقتصاددان اتریشی مطرح شد. او نرخ طبیعی بهره را نرخ معرفی می‌کند که نسبت به قیمت کالاها و خدمات خنثی است، نه قیمت‌ها را بالا می‌برد و نه پایین می‌آورد. در نتیجه، این نرخ یک قیمت است که در حالت تعادل عمومی مثل سایر قیمت‌ها و همخوان با آنها تعیین می‌شود. به همین دلیل همخوان با بازده سرمایه هم هست و نرخ است که پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را برابر می‌کند. بنابراین یک رخداد بلند مدت محسوب می‌شود. به زبان ساده یک نرخ بهره‌ای است که از دل کارکرد بلند مدت اقتصاد حاصل

¹³⁰ Knut Wicksell (1851-1926)

می‌شود. مفهوم نرخ طبیعی بهره در تحلیل و درک بسیاری از رویکردهای اقتصادی مانند درک دلیل ادوار تجاری و نوسانات تولید و همچنین تورم مورد استفاده بوده است. در ادبیات جدید نرخ طبیعی بهره نرخ بهره‌ای است که با تولید ملی در حد ظرفیت اقتصاد و ثبات سطح قیمت‌ها همخوان باشد. چنانکه بعداً خواهیم دید این مفهوم در تدوین قواعد سیاست پولی به‌کار می‌رود.

از نظر فریدمن هدف گذاری نرخ بهره هم کاری نیست که بانک مرکزی بتواند انجام دهد. زیرا نرخ طبیعی بهره که از کارکرد نظام اقتصادی حاصل می‌شود برای سیاستگذار قابل مشاهده نیست و نمی‌توان آن را با دقت تعیین کرد. در نتیجه اگر هدف گذاری برای نرخ بهره انجام شود نیز منجر به تشدید تورم و خارج شدن تورم از کنترل می‌گردد.

البته این نتیجه گیری او امروزه منتفی شده چون بسیاری بانک‌های مرکزی قاعده سیاست گذاری خود را براساس باز خورد اطلاعات از نرخ تورم و نرخ بیکاری اتخاذ می‌کنند که به قاعده تیلور¹³¹ مشهور است.

قاعده تیلور

یک شکل اولیه این قاعده در زیر نویس آمده است. متغیر سمت چپ، i نرخ بهره کوتاه مدت اسمی است که سیاست گذار هدف گیری می‌کند (در آمریکا این نرخ، 'نرخ منابع بانک مرکزی'¹³²، نرخ

¹³¹ $i = \bar{i} + p + 0.5(p - p^*) + 0.5(y - y^*)$.

¹³²Federal Funds Rate

های وام‌دهی یک شبه بانک‌ها به یکدیگر است، از محل ذخائری که نزد بانک مرکزی نگهداری می‌کنند. بانک مرکزی این نرخ‌ها را تعیین می‌کند و ممکن است یک دامنه باشد، مثلاً بین ۰ - ۰/۲۵ درصد. کمیت مرتبط با آن 'نرخ موثر منابع بانک مرکزی' است¹³³، که یک میانگین از نرخ‌هایی است که بانک‌ها عملاً در این دامنه برای وام شبانه به یکدیگر استفاده کرده‌اند). نرخ‌های مشابهی سایر بانک‌های مرکزی به کار می‌برند. این نرخ‌ها عملاً تعیین‌کننده مسیر سیاست پولی در کشورها است.

در معادله زیر نویسنده متغیرهایی که با ستاره مشخص شده‌اند میزان‌های دلخواه یا هدف و بقیه میزان‌های قابل مشاهده واقعی کمیت‌ها هستند. برای مثال i^* برآورد از نرخ بهره طبیعی حقیقی است مثلاً ۱/۵ درصد. P نرخ تورم موجود، مثلاً ۳ درصد است. جمع این دو برآوردی از نرخ بهره طبیعی اسمی را بدست می‌دهد، مثلاً ۴/۵ درصد. از طرف دیگر یک هدف برای تورم تعریف می‌کنند مثلاً دو درصد p^* . تفاوت تورم واقعی p از این سطح هدف را در نظر می‌گیرند (برای مثال فرض کنید اختلاف تورم واقعی از تورم هدف ۱ درصد باشد). یک برداشت از سطح ظرفیت تولید ملی نیز در نظر می‌گیرند y^* و اختلاف آن از سطح واقعی تولید ملی y را محاسبه می‌کنند (کمیت‌های تولید بالقوه و تولید واقعی را به صورت لگاریتمی به حساب می‌آورند و تفاضل آن را محاسبه می‌کنند، تفاضل دو عدد لگاریتم طبیعی در واقع در صد اختلاف آن

¹³³Effective Federal Funds Rate

دو را نشان می‌دهد) به این ترتیب برای دو کمیت یعنی نرخ تورم و تولید ملی اختلاف دو کمیت هدف از کمیت واقعی قابل مشاهده را در دست دارند. اگر تولید ملی محاسبه شده از میزان ظرفیت $0/5$ درصد بزرگتر باشد، یک ترکیب خطی از این دو مقدار (ترکیب خطی مثل میانگین که در مثال بالا می‌شود $0/75$ درصد یعنی $1/5$ تقسیم بر دو) را محاسبه کرده و بر اساس آن نرخ بهره را از طریق ابزار های پولی- از جمله خرید و فروش اوراق قرضه- تغییر می‌دهند (در این مثال که هم تورم بیش از حد انتظار و هم تولید ملی بالا تر از ظرفیت است نرخ بهره هدف برابر خواهد بود با $0/75 + 4/5 = 5/25$ درصد، یعنی از طریق فروش برخی از اوراق قرضه موجود در دارایی های بانک مرکزی، پول از جامعه جمع آوری و نرخ بهره به طرف میزان هدف افزایش می‌یابد، این کار تا رسیدن به هدف ادامه می‌یابد). اگر اقتصاد در دو بعد تورم و تولید از هدف پایین‌تر بود یک سیاست انبساطی و در حالت عکس سیاست انقباضی اتخاذ می‌کنند. یعنی نرخ بهره بر اساس باز خورد از اقتصاد در مقایسه با کمیت های هدف تغییر داده می‌شود و این فراگرد مرتباً در فواصل زمانی لازم انجام می‌شود. بنابراین جمع‌بندی فریدمن در مورد عدم امکان هدف گیری نرخ بهره، امروزه به صورت اتخاذ قاعده تیلور یا مشابه آن توسط بانک های مرکزی منتفی شده است. فریدمن پیوسته استدلال می‌کرد که چون بانک های مرکزی از طریق رفتار دل‌خواه در تغییر حجم پول می‌توانند آسیب های گسترده ای ایجاد کنند در نتیجه بهتر است بر

کنترل یک کمیت مثل نقدینگی متمرکز شوند. گرچه چنین شیوه‌ای چنانکه گفته شد عملی نبوده اما همه سیاست گذاران پولی بر این ایده متفق القول هستند که بانک مرکزی نبایستی به صورت دلخواه یا استصوابی عمل کند. به همین دلیل نیز قواعدی مثل قاعده تیلور را انتخاب کرده‌اند تا به رفتار آنان نظم و شفافیت ببخشند.

کاری که سیاست پولی می تواند انجام دهد

اما در مورد کاری که سیاست پولی می‌تواند انجام دهد. او می‌گوید که مهمترین درس این است که سیاست پولی می‌تواند مانع شود که پول خود، به صورت عاملی برای ایجاد اختلال در نظام اقتصادی تبدیل گردد. فیریدمن و شوارتز در بررسی تاریخی خود نشان می‌دهند که موارد متعدد و تکراری وجود دارد که سیاست‌های اشتباه بانک مرکزی به عواقب زیان باری منتج شده‌اند. یک مورد قابل توجه تجربه رکود بزرگ است. در آن مقطع در سال ۱۹۲۹ که قیمت سهام ها فرو ریخت، بانک مرکزی نیز یک سیاست انقباضی اتخاذ کرد که به بدتر شدن شرایط، ورشکستگی‌های زنجریه‌ای و کاهش تولید و تجارت انجامید. او استدلال می‌کند که سیاست پولی را می‌توان برای خنثی کردن برخی اختلال‌های اقتصادی بکار برد به خصوص اختلال‌های ناشی از سیاست های مالی یا بودجه‌ای دولت. اما ایفای نقش فعالانه را نباید خارج از حد احتیاط بکار گرفت. زیرا شوک های اقتصادی و ابعاد آنان را به صورت بهنگام نمی توان رصد کرد.

از نظر فریدمن توجه عمده سیاست پولی بایستی این باشد که بتواند کمیت‌هایی را در بلند مدت کنترل کند. نامزد برای این کمیت‌ها عبارتند از نرخ اسمی ارز، سطح عمومی قیمت‌ها و برخی متغیرهای کلان پول. از نظر او نرخ ارز اهمیتی ندارد چون در اقتصاد آمریکا تجارت خارجی نقش جزئی دارد. گرچه سطح قیمت‌ها از همه مهمتر است اما ارتباط اقدامات بانک مرکزی و نتیجه آن بر سطح قیمت‌ها زمان‌بر و غیر قابل پیشبینی است. در نتیجه هدف گیری یک متغیر پولی اسمی تنها ابزار باقیمانده است.

منکیو و ریتز (مقاله زیر نویس از منکیو و ریس در صفحات قبل) استدلال می‌کنند این بخش از توصیه فریدمن بخشی است که بیش از همه امروز توسط اقتصاددانان مورد عدم توافق است. زیرا یک اقتصاد با شوک‌های مختلف مثل قیمت نفت، بحران‌های مالی، جابه‌جایی 'روحیه حیوانی' سرمایه‌گذاران روبرو است، در همه این شرایط فقط نرخ رشد یک کمیت پولی را ثابت نگه داشتن یک برخورد مکفی نمی‌تواند باشد. از آن گذشته با توجه به ابزارهای متنوع پولی که امروزه وجود دارند، یافتن یک کمیت ایده آل برای هدف گیری و کنترل، کاری بس مشکل است. برای مثال اگر حجم پول یا نقدینگی هدف قرار داده شود سایر ابزارها از میدان دید بانک مرکزی بیرون می‌مانند. به دلائل وجود و تنوع ابزارهای مالی و

همچنین شوک‌های مختلف به اقتصاد، در دهه‌های اخیر سرعت گردش پول بی ثبات بوده و ثابت نگه داشتن حجم پول می‌تواند به نوسان در سطح قیمت‌ها و درآمد اسمی منجر شود.

دو نتیجه پایا از نظریه فیریدمن

به عنوان یک امتیاز برای فیریدمن می‌توان گفت دو ایده کانونی نظریه فیریدمن امروزه نیز مورد توجه پژوهشگران و کارگزاران نظریه پولی هست و هنوز هم نقطه ثقل تحلیل اقتصاد کلان به شمار می‌رود. یکی در نظر گرفتن یک چارچوب بلند مدت برای تحلیل کلان اقتصاد بر مبنای نظریه نئوکلاسیک‌ها، چنان‌که قبلاً اشاره شد. و دیگری کانونی بودن نقش انتظارات مردم در تحلیل‌ها است.

تمام تحلیل‌های اقتصادی توجه خود را معطوف به بده بستان بین‌زمانی، بین حال و آینده، فعالان اقتصادی می‌کنند. چنانکه باور های مردم در مورد آینده بخش مهمی از بحث است، زیرا این باور ها و انتظارات در مورد آینده کلید تصمیم‌های زمان حال فعالان اقتصادی است. با توجه به مرور زمان و مکاتب پژوهشی مختلفی که از زمان فیریدمن ظاهر شده‌اند، منکیو و ریتس جمع‌بندی می‌کنند که امروزه بیشتر اقتصاددانان به این نتیجه رسیده‌اند که در بلند مدت سیاست پولی نمی‌تواند بر متغیرهای حقیقی تاثیر اعمال کند، برای مثال بانک مرکزی نمی‌تواند متغیرهایی مانند

مشارکت نیروی کار، نابرابری درآمد، و نرخ های بهره بلند مدت را هدف گیری کند. اما بانک های مرکزی در این چند دهه آموخته اند که با موفقیت تورم را هدف گیری کنند آن نیز با سطح دقت تعیین نرخ های مشخصی مانند دو درصد. گرچه مدت زمان نیل به این ارقام در کشورهای مختلف متفاوت است (بانک مرکزی اروپا طی هجده سال اول کار کرد خود نرخ تورمی در حدود دو درصد را حفظ کرد). فیریدمن همچنین اعتقاد داشت که بانک های مرکزی نمی توانند سطح عمومی قیمت ها را هدف گیری کنند در صورتی که بر خلاف برداشت او، بانک های مرکزی عملاً در زمینه کنترل تورم موفق بوده اند.

تغییر مسیر اقتصاد های غربی از سیاست های کینزی به سیاست های مکتب پولی

سخنرانی سال ۱۹۶۸ فیریدمن به مناسبت ریاست انجمن اقتصاددانان آمریکا را یک نقطه عطف در اجماع اقتصاددانان پیرامون ایراد های سیاست های کینزی و توجه به سیاست های جایگزین می دانند. این اجماع مقدمه ای بود بر متقاعد کردن سیاستمداران جهت اتخاذ تصمیم های سیاست اقتصادی در چارچوب نظریه اقتصاد پولی. این سخنرانی را یک دعوت از اقتصاددانان برای دقت بیشتر در مورد کوتاهی های نظری کینزی ها و تغییر پارادایم اندیشه اقتصادی می دانند. به تدریج دوران جدیدی در اقتصاد آمریکا شروع شد. شروع اجرای عملی

سیاست های مکتب پولی را می توان سال 1979 با انتصاب پال والکر¹³⁴ به ریاست بانک مرکزی آمریکا در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر دانست.

در آن زمان تورم در آمریکا در حد بی سابقه نزدیک پانزده درصد بود و نرخ بیکاری حدود هفت درصد و هردو نیز با لجاجت تمام در مقابل هر سیاست اقتصادی مقاومت می کردند و بلکه پیوسته در جهت تشدید متمایل بودند. سیاست های کینزی بُرش خود را از دست داده بودند و سیاست های آمرانه نیکسون در امر کنترل دستوری قیمت ها و دستمزدها در اوائل دهه ۱۹۷۰ کاملاً با شکست رو برو شده بود.

پال والکر نرخ رشد نقدینگی را کاهش داد و در نتیجه نرخ بهره منابع بانک مرکزی (نرخه که بانک ها مجاز بودند به یکدیگر به صورت شبانه وام دهند) به شدت بالا رفت تا حد بی سابقه بیست درصد. با این ترفند کمر تورم شکسته شد و نرخ تورم پایین آمد و همچنان تا سال های بعد از رواج کوید-۱۹ پایین ماند. این سیاست در کشور های صنعتی دیگر نیز روند مشابهی ایجاد کرد که در مبحث قبل نمودار تاریخی آن ترسیم شد. با کاهش نرخ تورم و کاهش انتظارات تورمی نرخ بهره اسمی نیز تنزل یافت. این دو روند در نمودار زیر ترسیم شده است.

¹³⁴Paul Volcker(1927-2019)

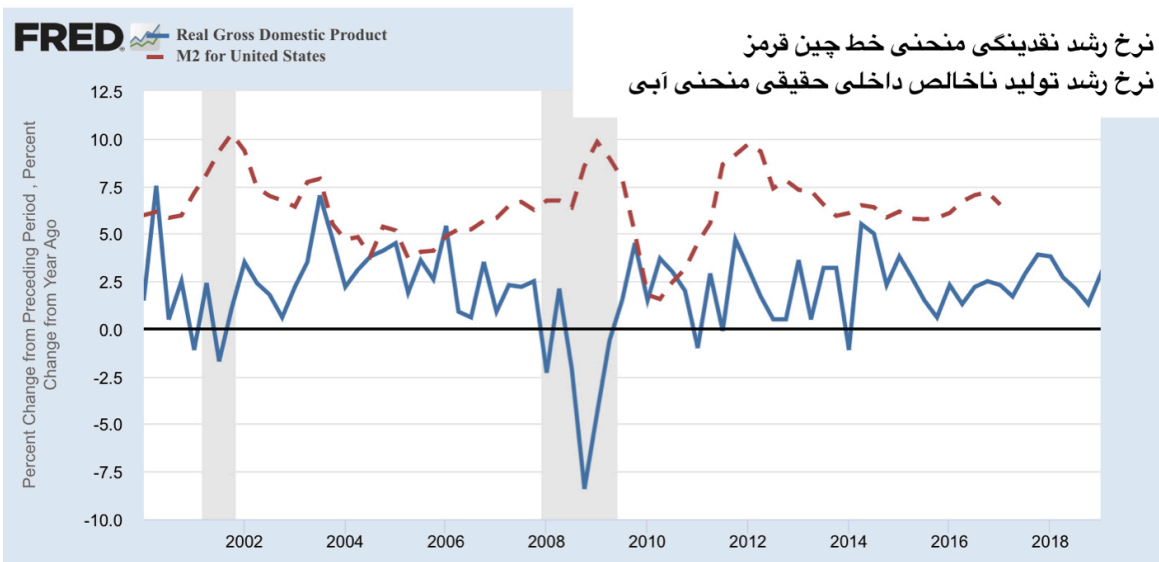


نکته قابل توجه این که برای بسیاری سالها و هنوز هم در کشور ما برخی تصور می‌کنند برای کاهش نرخ تورم بایستی نرخ بهره کاهش یابد. بر این مبنای اشتباه تصمیم‌گیری‌هایی هم شده است. در صورتی که عکس این مطلب صحیح است. وقتی سیاست‌های معتبر اتخاذ و اجرا شود نرخ بهره نیز خود همراه تورم کاهش خواهد یافت چنانکه نمودار بالا به روشنی نشان می‌دهد.

در سال ۲۰۰۲ در سخنرانی دانشگاه شیکاگو به مناسبت نودمین سال تولد فیریدمن، رییس کل بانک مرکزی آمریکا در جمع‌بندی نتایج پژوهشی او در مورد سیاست پولی گفت در مورد حوادث منجر به بحران ۱۹۲۹ حق با شما بود بانک مرکزی اشتباه کرد (که حجم پول را در زمان فرو ریزش بخش مالی کم کرد). دیگر این اشتباه را تکرار نمی‌کنیم¹³⁵. دقیقاً در سال ۲۰۰۸ که بحران مالی

¹³⁵ /https://www.federalreserve.gov/BOARDDOCS/SPEECHES/2002/20021108

دیگری رخ داد همان رییس بانک مرکزی از آن تجربه درس گرفت و با افزایش حجم نقدینگی مانع فرو ریزش تولید ملی شد. این رویکرد در نمودار زیر ترسیم شده. دوران های رکود با نوار خاکستری مشخص شده است.



جمع‌بندی دیدمان مکتب پولی

به عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت از پایان دهه ۱۹۶۰ تا پایان دهه ۱۹۷۰ یک جریان جدید بر اندیشه اقتصاد کلان حاکم شد. شامل این نکات کلی، پارادایم فراگیر در مورد کارکرد اقتصاد بر اساس نظریه تعادل عمومی نئوکلاسیکها بود، اما به صورت تمایل اقتصاد به نیل بلند مدت به سوی تعادل. نکته دیگر درک این واقعیت بود که گیرها و گره‌های اقتصاد سبب می‌شود در کوتاه مدت

اقتصاد در تعادل قرار نداشته باشد و برخی بازارها تسویه نشوند. درک این نکته که بیکاری در حد ویژگی های کارکردی اقتصاد قرار می‌گیرد و متغیرهای پولی و مالی اگر تاثیر کوتاه مدتی هم داشته باشند در بلندمدت بر نرخ بیکاری تاثیری اعمال نمی‌کنند. نتیجه دیگر این که استفاده استصوابی و مصلحت جویانه از سیاست پولی به افزایش نرخ تورم ختم می‌شود، بلکه سیاست گذار پولی لازم است از اقدامات استصوابی بپرهیزد و به روال شفاف و قاعده‌مند عمل کند. در این مورد ویرایش‌های مختلف قاعده تیلور مورد توجه بوده است. سیاست پولی در زمان های بحرانی، می‌تواند از طریق برقرار نگه داشتن جریان اعتبار مانع تشدید بحران بازارهای مالی و سقوط تولید ملی و افزایش بیکاری شود. نتیجه نهایی این که تورم هر کجا و هر زمان که ظاهر شد یک پدیده پولی بوده است.

در این چارچوب در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان به صورت سیاست های طرف عرضه اقداماتی پیگیری شد جهت رفع موانع سر راه فعالیت اقتصادی از جمله حذف مقررات زائد، بازنگری نظام مالیاتی، تسهیل ورود و خروج بنگاه‌ها به فعالیت اقتصادی، اجتناب از روندهای شوک آفرین در حیطه سیاست های بودجه‌ای چه هزینه‌ها چه مالیات‌ها و سیاست پولی. پیگیری سیاست پولی در جهت تضمین روند با ثبات نرخ بهره و نرخ تورم. در این مقطع و ادامه آن دوره رئیس جمهوری کلینتون، تاریخ آمریکا یک دوران

طولانی مدت رونق اقتصادی را همراه با ثبات سطح قیمت‌ها شاهد بود.

طیبه‌بان

طبيبان

فصل سیزدهم

ارزش کالا و ارزش پول؛ یک جمع‌بندی اجمالی

طی چند دهه اخیر در جامعه یک پدیده اقتصادی جدید با وسعت بی‌سابقه ظاهر گشته است. پدیده موردنظر که طی سال‌های مختلف و با دامنه متفاوت لکن پایدار قابل مشاهده بود، چندگانگی قیمت اکثر قریب به اتفاق کالا و خدماتی است که به طور روزمره تولید و عرضه و مصرف می‌شود. به عنوان مثال کالاهایی مانند برنج، شکر، روغن، گوشت، مرغ و تخم‌مرغ، مواد اولیه مانند سیمان، آهن، آلومینیوم، الیاف،... خودرو سواری، وانت، کامیون، لوازم خانگی با دوام چون یخچال، تلویزیون، پنکه، فرش ماشینی، موکت، بخاری و حتی طلا و ارزهای خارجی در زمانهای مختلف دارای چند قیمت همزمان بوده‌اند.

نه تنها اینکه کالاها و خدمات دارای چند قیمت بوده‌اند، بلکه عاملی که سبب اهمیت بیشتر مسئله می‌شود آن است که تفاوت موجود بین انواع قیمت‌های یک کالا، در یک زمان، در بسیاری موارد قابل ملاحظه بوده است. به عنوان مثال در مواردی بین قیمت رسمی و بازار آزاد بعضی کالاها فاصله‌ای به نسبت یک به ده یا بیشتر وجود داشته است. نکته قابل ملاحظه دیگر این است که در مورد بعضی اقلام مانند ارز خارجی در مقاطعی با گذشت زمان اختلاف بین انواع قیمت‌ها بیشتر شده. و قابل توجه این که بین قیمت‌های رسمی و قیمت بازار آزاد یا بازار سیاه حجم قابل توجهی فساد مالی، سیاسی و اخلاقی، نا کارایی و ضایعه در حد فزاینده قرار داشته است.

ملاحظه می‌شود که در سال‌هایی که دوگانگی قیمت‌ها وجود داشت و در مورد کالاهائی که این دوگانگی مطرح بود عباراتی مانند قیمت یک کیلو آهن، یک کیلو پنیر، یک کیلو گوشت، یک سکه بهار آزادی، یک یورو... در حال‌های از ابهام قرار گرفته و این‌گونه عبارتها در نوشته‌های مختلف و برای افراد متفاوت دارای معانی گوناگونی بود. به همین نحو این پرسش که هزینه ایجاد یک متر مربع بنا یا هزینه تمام شده طرح عمرانی چقدر است و قیمت تمام‌شده یک اتومبیل تا هزینه معالجه یک بیمار یا عمل جراحی یا هزینه آموزش یک دانشجو، حمل مسافر با هواپیما، یا کالا و خدمت دیگر چقدر است به طور منطقی قابل پاسخ نبود.

وجود این‌گونه ابهام برای اقتصاد یک کشور عواقب سوء گوناگون و عمیقی را به همراه دارد. چندگانگی قیمت‌ها سبب می‌شود که تصمیم‌گیری‌های اقتصادی میلیون‌ها خانوار و بنگاه تولیدی موجود در کشور و هزاران سازمان، دستگاه و نهاد خصوصی و دولتی به این دلیل که با اطلاعات مبهم روبرو هستند از بهینگی لازم برخوردار نباشد. و در نتیجه تصمیم‌های اقتصادی ناصواب اتخاذ شود. ضایعات اقتصادی زیاد شده و در طول زمان اقتصاد جامعه به جای رشد و توسعه و پیشرفت سیر قهقراپی طی کند.

ابهام در قیمت کالاها و خدمات گوناگون، سبب ایجاد ابهام در قیمت یک کالای شاخص پراهمیت دیگر نیز می‌شود. این کالای شاخص همان "ریال" واحد پول کشور است. زیرا در شرایطی که برای کالاها قیمت‌های گوناگون وجود داشته باشد، قدرت خرید یا مقدار منابعی که با مقدار خاصی از پول قابل تحصیل است، مشخص نیست. برای مثال وقتی گفته می‌شود برای اجرای فلان طرح عمرانی مثلاً 100 میلیارد

ریال تخصیص داده می‌شود منظور تخصیص چه مقدار منابع اقتصادی (مصالح، ماشین‌آلات، مواد اولیه، ارز، نیروی انسانی،...) برای اجرای طرح مورد نظر است؟ اگر با این مقدار پول بر حسب قیمت‌های رسمی منابع مورد نیاز خریداری شود، میزان منابع قابل تحصیل به شدت متفاوت خواهد بود. وقتی حقوق ماهیانه یک کارمند پنج میلیون تومان تعیین می‌شود، منظور پرداخت ماهیانه چه مقدار کالا و خدمت به این کارمند است؟ در شرایط بازارها و قیمت‌های دوگانه قدرت خرید این مبلغ بستگی به این دارد که چه مقدار کالا با نرخ رسمی و چه مقدار با نرخ غیررسمی توسط وی قابل خریداری باشد. قدرت خرید این مبلغ برای افراد مختلف، کارمندان دستگاه‌های مختلف و در مناطق مختلف می‌تواند بسیار متفاوت باشد. برای مثال اگر دو کارمند مشابه را با سطح حقوق پنج میلیون تومان در نظر بگیریم که یکی در تهران و دیگری در شعبه خارجی همان موسسه در خارج از کشور کار کند و شخص دوم حقوق خود را بر حسب دلار ۴۰۰۰ تومان دریافت کند حقوق او می‌شود مثلاً ۱۲۵۰ دلار. آنگاه اگر این افراد ماهانه فقط ۲۰۰ دلار (کمتر از بیست درصد) از حقوق خود را از طریق بازار غیررسمی به ریال ۵۰۰۰۰ تومان تبدیل کند می‌تواند حدود دو برابر حقوق همکار خود، برای خانوادهاش درآمد ریالی تامین کند.

موضوع مورد بررسی ما در این فصل بررسی پدیده تعیین قیمت کالاها و خدمات گوناگون و ارتباط آن با تعیین ارزش کالاها و ارزش پول رایج کشور است. همچنین در مورد بروز قیمت‌های چندگانه در اقتصاد کشور و اختلال‌هایی که این امر ایجاد می‌کند توضیح داده خواهد شود.

مسئله سنجش پدیده‌ها در علم اقتصاد و سایر علوم

با توجه به نکات مطرح شده در قسمت پیشین و به دلایل دیگر، مسئله تعیین ارزش کالاها و خدمات گوناگون و از جمله مسئله تعیین ارزش واحد پول کشورها از اهمیت ویژه ای در علم اقتصاد برخوردار بوده است. در حقیقت می‌توان تا بدان حد پیشرفت و گفت که اصولاً علم اقتصاد علم بررسی چگونگی تعیین ارزش کالاها و خدمات و ارزش ترتیب‌های اجتماعی بوده و امروز نیز چنین است. در ارتباط با مسئله سنجش پدیده‌ها در علوم مختلف و از جمله علم اقتصاد دو نکته اساسی درخور توجه است:

اول اینکه پیشرفت علوم مختلف همگی با افزایش در دقت سنجش پدیده‌های مورد استفاده در آن علوم انجام پذیرفته است. برای مثال در دو قرن اخیر مسئله اندازه‌گیری فاصله، جرم و زمان در علم فیزیک از دقت فزاینده‌ای برخوردار بوده است. امروزه ساعت‌های اتمی با دقت یک ثانیه در چندصدسال ساخته شده و فاصله با دقت چند میلیونیم میکرون سنجیده می‌شود. علم اقتصاد نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تلاش دامنه‌داری در افزایش دقت سنجش پدیده‌های آن در دو جهت اساسی انجام پذیرفته است. یکی در جهت توسعه روش‌های تئوری تبیین پدیده‌ها و دیگری در جهت توسعه روشهای آماری.

نکته دوم این است که در تمام علوم و از جمله علم اقتصاد معمولاً پدیده‌ها به صورت مطلق قابل سنجش نبوده و سنجش آنها به صورت نسبی انجام می‌گیرد. مثلاً ثانیه به‌طور مطلق تعریف نمی‌شود، بلکه برابر کسری از یک سال شمسی (تا اواسط قرن بیستم ستاره شناسان طول یک سال را معادل 365.24219 روز در نظر می‌گرفتند) تعریف می‌شد. برای بسیاری از محاسبه‌های علمی این سنجش به اندازه کافی دقیق نیست. اکنون موسسه بین‌المللی مقیاسات. یک ثانیه را بر حسب

نوسان اتم سزایوم محاسبه می کند، یعنی برابر طول مدت لازم برای 9,192,631,770 نوسان. بازهم تلاش هائی برای افزایش دقت سنجش ثانیه در جریان است. یعنی در تعریف زمان مدت زمان تناوب در یک پدیده فیزیکی به عنوان مبنا و ماخذ تعیین می گردد. به همین ترتیب واحد فاصله "متر" به طور مطلق تعریف نمی شود بلکه به عنوان مثال متر را برابر یک چهل هزارم طول نصف النهار زمین تعریف می کنند و یا اخیراً برحسب طول موج ساطع از اتمهای خاص مانند اتم سزایوم و با دقت بسیار زیاد تعریف می نمایند. با پیشرفت علوم و کاربرد آن در نتیجه پیشرفت در مراحل و روابط صنعتی و تولیدی و همچنین پیچیدگی جوامع، مسئله دقت در سنجش از اهمیت خاص برخوردار شده و عدم دقت همراه با هزینه ها و ضایعات فزاینده ای است. از طرف دیگر به این مسئله توجه کنیم که در علوم طبیعی نیز سنجش برحسب مقایسه و تعیین نسبت های انجام می شود. هر دو این موارد در علم اقتصاد و کاربرد در اقتصاد و رشته های مرتبط با آن مطرح بوده و از اهمیت خاص برخوردار است.

در قسمت بعد به بررسی بعضی از جنبه های نظری تعیین و سنجش قیمت و ارزش کالاها و خدمات در علم اقتصاد خواهیم پرداخت. همچنین خواهیم دید چنانکه فیزیکدانان مبانی خاصی را برای تعیین واحد سنجش پدیده ها انتخاب می کنند این امر در علم اقتصاد چگونه انجام شده و مبنای سنجش قیمت و ارزش چیست؟

در علم اقتصاد دو جریان و خط اساسی تحقیق در مورد تعریف قیمت و ارزش کالاها و بررسی عوامل تعیین کننده قیمت پیگیری شده که در نهایت هر دو به یک نتیجه مشترک دست یافته اند.

یک جریان فکری مربوط به بررسی تعیین ارزش کالاها و خدمات در چارچوب بازارهای رقابتی است. این جریان فکری از بدو شروع تفکر سازمان یافته در مورد مسائل اقتصادی و با کار افرادی مانند آدام اسمیت در قرون هجدهم شروع شد و پس از صدسال به مباحث مربوط به اثبات تعادل در یک اقتصاد رقابتی توسط آرو و دبرو و دیگران در نیمه دوم قرن بیستم منتج گردید.

در این مدت بیش از یکصد سال عده‌ای مسئله ارزش را از دید هزینه تولید شامل قیمت عواملی مانند نیروی انسانی (آدام اسمیت ریکاردو و مارکس) و یا زمین (مانند ریکاردو) و تکنولوژی تولید بررسی کرده‌اند. بعضی دیگر از نقطه نظر ارزشیابی مطلوبیت نهایی (حاشیه‌ای) ناشی از مصرف کالاها به مسئله ارزش نظر داشته‌اند (مانند نئوکلاسیک‌ها و مکتب اتریش مربوط به نیمه دوم قرن ۱۹ به بعد).

دنیای موسوم به دنیای آرو- دبرو 136

این جریان فکری با اثبات قضایایی که توسط آرو و دبرو در سال ۱۹۵۴ انجام شد به نتایج جالبی دست یافت. از آنجا که وارد شدن به جزئیات این قضایا خارج از حوصله بحث حاضر است، در اینجا نتایج کلی این مباحث به نحو غیردقیق ارائه می‌شود. این اقتصاددانان نشان دادند که در یک نظام اقتصادی مبتنی بر بازارهای رقابتی در شرایطی که تمام بازارها برای معاملات حال و آینده وجود داشته باشد و عاملین اقتصادی (تولیدکننده و عرضه‌کننده منابع و نیروی کار) اطلاعات کامل در مورد قیمت‌های بازار در اختیار داشته باشند آنگاه قیمت‌هایی که برای کالاها و خدمات تعیین می‌شود دارای چند ویژگی اساسی است: یکی

اینکه در این قیمت ها نسبت ارزشیابی نهائی هر دو کالا از نقطه نظر مصرف کننده برابر بوده و برابر نسبت قیمت آن دو کالا است. معنی غیرفنی این عبارت این است که تمام واحدهای مصرف کننده در نظام اقتصادی (خانوارها) در محدودیت بودجه خود مطلوبیت خود را بیشینه می کنند. یعنی با توجه به قیمتها و بودجه خود (درآمد یعنی ارزش مواهب و منابع در دسترس خانوار) ترکیبی از کالا و خدمات را خریداری می کنند که مطلوبیت خانوار را بیشینه کند. علاوه بر آن در نقطه تعادلی که حاصل می شود انگیزهای برای خانوارها برای مبادله کالا با یکدیگر مطرح نخواهد بود.

دیگر اینکه نسبت جایگزینی فنی هر دو کالا در تولید برای تمام تولیدکنندگان برابر بوده و برابر نسبت قیمت آن دو کالا است. معنی این عبارت نیز این است که در نقطه تعادل بنگاها و آحاد تولیدکنندگان ترکیب مناسب نهادهها را به نحوی انتخاب می کنند که سود بنگاها بیشینه باشد. علاوه بر این در نقطه تعادل انگیزه ای برای جابهجایی منابع بین استفادههای مختلف وجود نخواهد داشت.

این دو نتیجه جمع بندی سومی را مطرح می کند و آن اینکه هنگامی که در قیمت های تعادلی استفاده کنندگان از کالاها و تولیدکنندگان آن با توجه به محدودیت های خود، همه تصمیم بهینه اتخاذ میکنند، آنگاه در قیمت هایی که در بازارهای رقابتی تعیین می شود، تمام بازارها تسویه شده و برای هیچ کالایی نه تقاضای اضافی و نه عرضه اضافی وجود خواهد داشت.

طبق این نظریه ارزش یک کالا همان قیمت تعادلی آن کالا است. زیرا در این قیمت ها است که ارزشیابی های ذهنی مصرف کنندگان کالا با قیمت

مبادلاتی و ملاحظات مربوط به هزینه تولید (تکنولوژی و قیمت نهاده‌ها) هماهنگ و منطبق می‌شود.

جریان فکری دوم مربوط به سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی بوده و از کار افرادی مانند دانتزیک¹³⁷ و دیگران در زمینه برنامه‌ریزی ریاضی شروع شد و به نتایجی که توسط کانترویچ¹³⁸ اهل شوروی سابق ارائه شد، منتج گردید. کانترویچ همراه با یک اقتصاددان آمریکائی به نام تجلینک کوپمنز¹³⁹ جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۷۵ را به‌دست آوردند. دانتزیک و کانترویچ که هر دو از ریاضیدانان برجسته بودند یکی در نیروی هوایی آمریکا در جنگ جهانی دوم و دیگری در شوروی در همان زمان در مورد مسئله برنامه‌ریزی تخصیص منابع فیزیکی فعالیت می‌کردند. دانتزیک در مورد برنامه‌ریزی تخصیص بهینه ظرفیت هواپیماهای حمل و نقل برای تدارک جبهه‌های اروپا فعالیت می‌کرد. کانترویچ در امر تخصیص بهینه منابع در برنامه‌های شوروی و همچنین مواردی در ارتباط با امور جنگی مشغول بود. هر دوی این افراد به اضافه یک اقتصاددان دیگر به نام کوپمنز مستقلاً به این نتیجه بسیار مهم دست یافتند که در پس هر نوع تصمیم‌گیری بهینه‌ای برای تخصیص منابع نوعی قیمت سایه‌ای ظاهر می‌شود (مشابه حل دوگان یک برنامه بهینه). یعنی بروز و ظهور قیمت جزء جدانشدنی از مراحل تصمیم‌گیری بهینه است، حتی در شرایطی که این تصمیم‌گیری‌ها فقط جنبه فیزیکی دارد. نتیجه این بحث نیز این است که حتی اگر در یک نظام اقتصادی بازار وجود نداشته باشد، لکن عاملین

¹³⁷George Dantzig (1914-2005)

¹³⁸ Leonid Kantorovich (1912-1986)

¹³⁹ Tjalling Koopmans (1910-1985)

اقتصادی سعی کنند تخصیص منابع به صورت بهینه انجام شود، از دل این بهینه سازی کمیتهائی تعیین می‌شود که در اصطلاح به آنها قیمت سایه‌ای گفته می‌شود. به سادگی نشان داده می‌شود که تحت فروض بسیار عام، مجموعه قیمت های تعادلی و مجموعه قیمت‌های سایه‌ای برای یک نظام اقتصادی رقابتی برخوردار از بازار های رقابتی و بازارهای کامل (وجود بازار برای تمام کالا ها و خدمات از جمله بازار برای خدمات بیمه ای و ریسک و بازار های آتی) مجموعه مشابهی از قیمت‌ها است.

با توجه به نتایج فوق‌الذکر در این نوشته هر جا صحبت از ارزش کالاها و خدمات است منظور " قیمت تعادلی" است. در اینجا به ارائه ویژگیهای "قیمتهای تعادلی" می‌پردازیم. قیمت تعادلی یک کالا دارای سه ویژگی اساسی است:

الف- قیمت تعادلی قیمتی است که در آن مبادله کالا میبایستی داوطلبانه بوده و هیچگونه اجبار و یا تشویقی برای انجام مبادله وجود نداشته باشد. برای مثال اگر برای یک کالا قیمتی تعیین شود و در آن قیمت قسمتی از محصول یک تولیدکننده تحت نوعی اجبار دریافت شود این قیمت یک قیمت تعادلی محسوب نمی‌شود.

ب- قیمت تعادلی دربرگیرنده است. به این معنی که برای دریافت یک واحد از کالای مورد نظر تنها می‌باید قیمت مزبور پرداخت شده و شرایط دیگری برای انجام معامله وجود نداشته باشد. یعنی در صورتی که برای دریافت یک واحد کالا بایستی مقدار خاصی پول پرداخت شده و علاوه بر آن در قرعه‌کشی نیز شرکت نمود و یا همراه با پول یک کوپن هم پرداخت نمود، یا در نوبت برای مدتی معطل ماند، در این صورت پول

پرداخت‌شده برای یک واحد کالا را نمیتوان قیمت تعادلی آن کالا به حساب آورد.

ج- در قیمت تعادلی، عرضه کل کالا با تقاضای کل برای آن کالا برابر است. بنابراین اگر در یک قیمت اعلام شده، برای یک کالا تقاضای اضافی وجود داشته باشد (ایجاد صف و عدم امکان دستیابی به کالا) و یا عرضه اضافی وجود داشته باشد (انباشت کالا و عدم فروش آن) در هر دو صورت قیمت تعیین شده را نمیتوان قیمت تعادلی دانست. پرسشی که در این باره مطرح می‌شود این است که قیمت‌های تعادلی را چه عواملی تعیین می‌کنند؟ عوامل زیر را در تعیین قیمت‌های تعادلی برای کالاها موثر میدانند؛ رجحان‌های مصرفکنندگان در مورد کالاها و انتظارات آنان از آینده، میزان مواهب اولیه جامعه از کالاها و مواد اولیه یا عوامل تولید از جمله زمین، کار، موجودی ظرفیت تولید یا سرمایه، نحوه توزیع این مواهب بین اقشار مختلف جامعه و تکنولوژی تولید. بنابراین در صورتی که هر یک از عوامل مذکور تغییر یابد قیمت‌های تعادلی کالاها و خدمات نیز تغییر می‌کند. هرگونه سیاستگذاری که بر عوامل فوق‌الذکر تاثیر گذارد نیز بر قیمت‌های تعادلی تاثیر می‌گذارد. به‌غیر از طریق تاثیر بر عوامل ذکر شده راه دیگری برای تاثیر گذاردن بر قیمت‌های تعادلی وجود ندارد. یعنی تلاش‌هایی از قبیل تعیین قیمت اداری، رسمی، ارشادی، دستوری و مانند آن به جز ایجاد اختلال در قیمت‌ها و تخصیص منابع نتیجه دیگری به همراه ندارد. پرسش دیگری که ضروری است در این قسمت پاسخ داده شود این است که پدیده ارزش یا قیمت تعادلی کالاها براساس چه مبنایی سنجیده می‌شود؟

علیرغم نسبی بودن تعریف کمیتها در علمی مانند فیزیک بایستی پذیرفت که در طبیعت پدیده‌های متعددی را میتوان مشاهده کرد که دارای طول و یا وزن و یا زمان ثابتی هستند. مثلاً به نظر میرسد سرعت حرکت نور در خلاء کمیتی است ثابت، همچنین مدت زمان تناوب ارتعاش اتمهای مختلف و یا پدیده‌های مشخصتری مانند مدت زمان حرکت زمین به دور خورشید، کمیت‌هایی هستند با ثبات قابل ملاحظه.

لکن در ارتباط با ارزش کالاها، در علم اقتصاد کمیت‌هایی که در زمان و مکان از ثبات برخوردار باشند وجود ندارد. با توجه به اینکه ارزش و قیمت کالاها را نمیتوان بر اساس کمیت‌های دارای ثبات سنجید، بنابراین در بررسی‌های اقتصادی (و در تجربه روزمره مردم) کالاها دارای یک قیمت مطلق نیستند. **تنها چیزی که در اقتصاد تعریف می‌شود، قیمت (و یا ارزش) نسبی کالاها و خدمات است.** به عبارت دیگر در تعریف ارزش و یا قیمت یک کالا همیشه می باید یک کالای دیگر را به عنوان مبنا انتخاب نمود. و ارزش کالای مورد نظر را به نسبت ارزش کالای مبنا بیان کرد. مثلاً اگر هدف بیان قیمت یک کیلو گوشت باشد، ضروری است قیمت کالای دیگری مانند برنج را به عنوان مبنا انتخاب کرد. در آن صورت است که میتوان گفت قیمت یک کیلو گوشت مثلاً بابر با ۴ کیلو برنج است.

این نکته ساده و بدیهی حائز اهمیت است و بی‌توجهی به آن سبب بروز سوءتفاهم‌های بسیاری شده است. وقتی معلوم شد که قیمت‌ها همیشه ماهیت نسبی دارند، در آن صورت میتوان نتیجه گرفت که قیمت یک کالا (مثلاً یک کیلو گوشت) همیشه به دو دلیل ممکن است دستخوش تحول شود. دلیل اول بروز تحول و دگرگونی در عرضه و تقاضای همان کالا (مثلاً گوشت) و دلیل دوم بروز تحول در عرضه و تقاضای کالای مبنا

در اینجا برنج)، یعنی علیرغم اینکه ممکن است هیچگونه تغییری در بازار گوشت اتفاق نیفتاده باشد، لیکن تغییر در بازار برنج میتواند قیمت نسبی گوشت را تغییر دهد.

نکته بسیار مهم این است که ما همیشه در عمل قیمت نسبی دو کالا را مشاهده خواهیم کرد و هرگز نمیتوانیم قیمت مطلق دو کالا را مشاهده کنیم. این نسبت و این ابهام همیشه با ما خواهد بود و در ارائه تعریف ارزش و قیمت کالاها و یا پول، ضروری است این نکته را به خاطر داشته باشیم.

جمعبندی مطالب فوق به این شرح است: اگر در جامعه n کالا تولید و مصرف شود و اگر قیمت این کالاها، که برای ما قابل مشاهده نیست، را با p_1, p_2, \dots, p_n نشان دهیم. در آن صورت آنچه با توجه به عملکرد بازارهای n گانه تعیین میشود، $n-1$ کمیت نسبت این قیمت ها است. اگر کالای آخر را مبنا قرار دهیم نسبت قیمت های قابل مشاهده عبارتند از:

$$p_1/p_n, p_2/p_n, \dots, p_{n-1}/p_n$$

هرکدام از کالا های دیگر هم می توانست نقش کالای مبنا را داشته باشد.

سنجش قیمت ها برحسب واحد وزن طلا

در قسمت قبل ملاحظه شد که قیمت‌ها فقط به صورت نسبی تعیین می‌شوند و با این وجود، در صورتی که به دلایلی بتوان مطمئن بود که در بازار کالای مبنا تغییری حاصل نمی‌شود قیمت کالای مبنا (p_n) ثابت است. در آن صورت (و فقط در آن صورت) میتوان تغییرات در قیمت نسبی را مترادف تغییرات در قیمت مطلق کالاها دانست. برای همین است که از زمان های باستان در جوامع گوناگون به‌طور ناخودآگاه کالایی را بعنوان مبنا انتخاب می‌کرده‌اند که عرضه و تقاضای آن در طول زمان دستخوش کمترین تحولات باشد، طلا کالایی است که در جوامع گوناگون بیش از سایر کالا از این ویژگی برخوردار بوده است. تا قبل از ایجاد پول‌های کاغذی و اعتباری در بسیاری جوامع معمولاً قیمت سایر کالاها برحسب واحد وزن طلا سنجیده می‌شده یا به زبان دیگر قیمت واحد وزن طلا (مثلاً یک گرم طلا) که قیمت مبنا محسوب می‌شده برابر با عدد یک بکار می‌رفته است و بر این اساس قیمت سایر کالاها براساس واحد وزن طلا بیان می‌شده. مادام که تحول اساسی در عرضه طلا (کشف معادن و منابع جدید) حاصل نمی‌شد، تغییر قیمت سایر کالاها مربوط به بروز تغییرات در عرضه و تقاضای خود آن کالا بوده است. در چنین شرایطی تغییر در قیمت نسبی کالاها همسو و متناسب با تغییرات در قیمت مطلق این کالاها بوده است. بی دلیل نیست که ارزش برخی پول‌ها در ابتدا بر حسب واحد وزن بوده مانند پاند انگلستان، دینار، مینا، فلورین، دریک و بسیاری پول های دیگر، این واژه‌ها واحد وزن بوده که به عنوان واحد پول مطرح شده است.

ثبات نسبی عرضه و تقاضا برای طلا در طی زمان‌های گذشته سبب شده است که مردم تفاوت بین قیمت نسبی و قیمت مطلق کالاها را فراموش کنند و درباره قیمت‌های نسبی چنان صحبت کنند که گویی

درباره قیمت‌های مطلق صحبت می‌کنند. این سوءتفاهم در بسیاری موارد نتایج نامطلوبی ببار نیاورده. لکن مواردی در تاریخ ثبت شده است که در بعضی جوامع عرضه طلا، در مدت زمان نسبتاً کوتاه تغییر قابل ملاحظه‌ای کرده است. برای مثال غارت مهاجمین خارجی موجب کاهش موجودی طلای یک جامعه می‌شده و در نتیجه قیمت کالای پایه افزایش یافته و سبب می‌شده که قیمت نسبی تمام کالاها کاهش یابد و کشور غارت شده با رکود اقتصادی نیز روبرو گردد.

خروج مسکوک طلا و نقره از ایران در اواخر دوره ساسانیان و خروج مسکوک نقره از ایران در دوره ناصرالدین‌شاه نمونه‌های دیگر شرایط ایجاد رکود و مشکلات تولید در نتیجه کاهش پول در جریان است. نمونه کلاسیک دیگر مربوط است به کشف قاره آمریکا و غارت مردم بومی به‌وسیله مهاجمین اروپایی و انتقال مقادیر عظیمی طلا به اروپا. در این مورد افزایش عرضه طلا در اروپا باعث کاهش قیمت کالای پایه شده و در نتیجه قیمت سایر کالاها افزایش یافت. این افزایش دامنه‌دار در سطح عمومی قیمت‌ها در اروپا سبب بروز تحولات سیاسی و اجتماعی وسیعی شد که تحت عنوان "انقلاب قیمت" مشهور است (۱۴۵۰-۱۶۵۰).

رابطه بین قیمت و ارزش

در قسمت‌های پیشین گاهی اوقات از 'قیمت' کالاها و گاهی اوقات از 'ارزش' آن صحبت کرده‌ایم. بدون آنکه رابطه بین کلمه ارزش و قیمت را به دقت بیان کرده باشیم. آیا منظور از ارزش کالا همان قیمت آن است و یا بین قیمت و ارزش تفاوت وجود دارد؟ در این قسمت به بررسی ارتباط بین ارزش و قیمت کالا می‌پردازیم.

کلمه ارزش در نوشته‌های بشری برای بیان معانی گوناگونی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. علاوه بر اقتصاد، در نوشته‌های فلسفی، عرفانی و اخلاقی نیز به کرات کلمه ارزش مورد استفاده قرار می‌گیرد و باید توجه داشت که بسیاری از نویسندگان گوناگون در به‌کارگیری این کلمه القای معنی منحصر بفردی را دنبال نمی‌کنند. حتی در نوشته‌های اقتصادی، خصوصاً نوشته‌های متقدمین، کلمه ارزش را برای بیان مفاهیم متفاوتی به کار گرفته‌اند. به اعتقاد کارل مارکس چند نوع ارزش برای کالا میتوان تعریف کرد (مانند ارزش استفاده و ارزش مبادلاتی) و البته از نظر مارکس بین ارزش کالا و قیمتی که برای آن کالا در بازار پرداخت میشود تفاوت وجود دارد. از نظر اقتصاددانان کلاسیک (اقتصاددانان قرن ۱۸ و ۱۹ از جمله آدام اسمیت و ریکاردو) ارزش هر کالا متناسب با ارزش میزان کاری است که صرف آن شده. از نظر مارکس ارزش هر کالا برابر است با میزان کاری که مستقیم (سرمایه جاری یعنی نیروی کار فعال در تولید) و غیر مستقیم (نیروی کار منسجم در تولیدات قبلی و ابزار) در کالا متجسم شده که ارزش همان را هم بر اساس نیروی کار لازم اجتماعی باید سنجید. این نظریات مبهم و سردرگم به سادگی مورد انتقاد نئوکلاسیک‌ها قرار گرفت. به این معنی که اگر وقت و کار بسیار صرف کالای بی فایده ای بشود این کالا فاقد ارزش خواهد بود. مثلاً اگر همه کتاب هومر بر روی یک سوزن نوشته شود ممکن است متناسب با سال‌های کار لازم ارزشی نداشته باشد و کسی در مقابل آن چیزی پرداخت نکند. از طرفی ممکن است کالاهایی که کار انجام شده برای آن ناچیز است در شرایط کمیابی بسیار با ارزش باشند. نئوکلاسیک‌ها مفهوم ارزش ذهنی را اضافه کردند، یعنی ارزش بر مبنای مطلوبیت نهایی حاصل از مصرف کالا.

همه این نظریات در طی نیمه اول قرن بیستم به کمک ریاضیدان‌ها و اقتصاددانان منجر به استنتاج نتایج جالبی شد که از جمله می‌توان در کتاب 'نظریه ارزش' جرارد دبرو مطالعه کرد¹⁴⁰. این کتاب در سال ۱۹۵۹ منتشر شده یکصد و نه صفحه است و از معدود کتاب‌های بی‌غلط. از نظر نویسندگان متن حاضر، هر کس بتواند این کتاب را از رو بخواند و بفهمد شرایط لازم (و نه کافی) برای اقتصاددان تلقی شدن را دارد. به برخی از نتایج این پژوهش‌ها قبلاً اشاره شد.

به زبان ساده این رشته فکری بیان می‌کند که تحت شرایط خاصی در یک اقتصاد همه بازارها می‌توانند در تعادل قرار گیرند، چنان که در فصول قبل دیدیم به این تعادل، تعادل والرا گفته می‌شود. این شرایط عبارتند از این که رجحان مصرف‌کنندگان از ویژگی‌هایی برخوردار باشد که این مصرف‌کنندگان از نظر توان فکری نوعی منطق و سازگاری را بتوانند حفظ کنند. این شرایط را به صورت فروض اولیه دقیق بیان می‌کنند. برای مثال اگر رجحان‌های مردم مانند ذهن افراد مبهوت باشد و نتوانند بین سبدهای کالا انتخاب کنند یا کند باشند به نحوی که نتوانند سبدهای کالا را برحسب رجحان خودشان ردیف کنند. یا مثل معتادان جسمی و روانی باشند که مهمترین رجحان آنان همان ماده یا فکر و شرایط تخدیر کننده باشد. یا در انتخاب‌ها زیاده‌روی و حالت‌های حدی را به میانه‌روی و حالت‌های معتدل ترجیح دهند. اگر این شرایط بر رجحان‌های افراد غالب بود، برای آن اقتصاد نمی‌توان وجود تعادل را اثبات کرد. همچنین فرض بر این است که همه افراد نصیبی از مواهب جامعه داشته باشند یعنی مهارت یا چیزی داشته

Debreu, Gerard. Theory of value: An axiomatic analysis of economic equilibrium. Vol. 17. 140. Yale University Press, 1959

باشند که کسی خریدار آن باشد. این تضمین کننده وجود تقاضای مؤثر از طرف خانوارها یا افراد است. اقتصاد در یک چنین جامعه‌ای که فروض مزبور صادق نیست ممکن است به تعادل نرسد و در نتیجه قاعده‌ای برای تعیین قیمت‌ها و ارزش کالاها نمی‌توان معرفی کرد. زیرا در این شرایط توابع مطلوبیت قابل تعریف نیستند و در نتیجه توابع تقاضا را نمی‌توان تعریف کرد.

فروض پایه‌ای مشابهی را نیز برای بنگاه‌های تولیدی برمی‌شمرند. این که هر بنگاه از مقداری نهاده برای تولید استفاده کند. بدون نهاده، ستانده مقدور نیست. تکنولوژی تولید تمام بنگاه‌ها از بازده نزولی یا ثابت برخوردار باشد. اگر تکنولوژی بنگاه‌ها از بازده صعودی برخوردار باشد حدی برای توقف تولید قابل تصور نیست. و مجموعه برنامه‌های تولید هر بنگاه بایستی یک مجموعه بسته و کراندار باشد (در این صورت توابع عرضه توابع متصل هستند). برای انکان تولید وجود برخی نهاده‌های تولید نشده لازم است، یعنی بنگاه‌ها نمی‌توانند صرفاً از محصول یکدیگر برای تولید استفاده کنند. همچنین مجموعه تولید کلیه بنگاه‌ها باید مولد باشند یعنی، بنگاه‌ها علاوه بر تامین نیاز یکدیگر برای کالای واسطه‌ای و اولیه بایستی مازادی در اختیار مصرف کننده نهائی قرار دهند. همچنین آزادی ورود و خروج بنگاه‌ها به فعالیت‌های اقتصادی مقدور باشد... اگر این شرایط برقرار نبود توابع تقاضا و توابع عرضه قابل تعریف نخواهد بود. هر کدام از این دو دسته شرایط در طرف تقاضا و عرضه صدق نکرد اقتصاد نمی‌تواند در تعادل قرار گیرد و در نتیجه ارزش کالا و خدمات هم قابل تعیین نیست. در بسیاری مآخذ از جمله کتاب جرارد دبرو که به آن اشاره شد این شرایط به دقت ریاضی بیان و نتایج اثبات شده است.

در نتیجه ارزش کالاها بر مبنای رجحان‌های مصرف‌کنندگان، در صورتی که فروض اولیه در مورد آنان صدق کند، میزان مواهب اولیه جامعه (مواد اولیه، کالاهای تولید شده دوران قبل، سرمایه‌های فیزیکی که از دوره قبل باقی مانده، نیروی کار، تخصص، فرهنگ-یعنی آنچه به صورت فیزیکی، علمی هنری، فکری یا غیر آن از قبل تولید شده و در اختیار همگان است و قابل استفاده در تولید بعدی) و چگونگی توزیع این مواهب در جامعه، تکنولوژی تولید و شرایط وجود رقابت. این عوامل تعیین کننده قیمت و ارزش کالاها هستند. در این شرایط قیمت بازار رقابتی ارزش کالاها را نیز نشان می‌دهد.

مسئله ارزش کالاها و قیمت آن در اقتصاد موضوع مباحث و مجادلات نظری طولانی مدتی بوده است. خصوصاً در نظریه مارکس اهمیت مسئله از آنچه فزونی می‌یابد که ارزش کالا و روابط تولید بر روابط اجتماعی و دینامیک تحول اجتماعی و سیاسی جوامع نیز سایه می‌افکند و بلکه تعیین کننده است. در بحث حاضر خواهیم دید که این ابهام‌ها در تئوری اقتصاد چگونه توسط اقتصاددانان قرون اخیر توضیح داده شده است.

شرایطی که ارزش با قیمت متفاوت است

با این توصیف آیا می‌توان شرایطی را بر شمرد که قیمت و ارزش کالاها یکسان نباشد؟ بله موارد زیر قابل توجه هستند؛

وجود انحصار

یک مصداق بارز، وجود انواع انحصارها است. در شرایط انحصاری قیمت کالا بالاتر از ارزش کالا است. زیرا ارزش را می‌توان در نقطه برابری هزینه نهایی و درآمد نهایی بنگاه تعیین کرد. قیمت انحصارگر بالا تر از آن قرار می‌گیرد.

اجازه دهید برای توضیح مطلب در اینجا یک پُرانتز باز کنیم. یک انحصارگر بنگاه یا فروشنده ای است که، با تصمیم خود در تغییر عرضه، بر قیمت تاثیر اعمال می‌کند. در واقع همین شرط برای تعیین انحصارگر کافی است، اگر عاملی با رفتار خود در ارائه کالا بتواند بر قیمت تاثیر بگذارد، با کاهش عرضه قیمت را بالا ببرد و با افزایش آن قیمت را پائین بیاورد از قدرت انحصاری برخوردار است. در مقایسه، یک تولید کننده رقابتی با تغییر در رفتار خود نمی‌تواند بر قیمت بازار تاثیر اعمال کند مثل یک کشاورز تولید کننده گندم. اگر کم یا زیاد یا صفر واحد تولید کند در قیمت بازار گندم تاثیری ندارد. قیمت برای هر بنگاه رقابتی در بازار کلی تعیین می‌شود (بازاری که شامل تعداد بسیار زیادی عرضه کننده و یا تقاضا کننده تعیین باشد، هیچ تولید کننده و خریدار منفرد نمی‌تواند بر قیمت ها تاثیر داشته باشد.) در بازار رقابتی قیمت برای هر بنگاه منفرد، کمیت داده شده‌ای است. یعنی تابع تقاضائی که هر بنگاه با آن روبرو است خط افقی است. اما در شرایط انحصار، قیمت تابعی است از مقداری که بنگاه وارد بازار می‌کند. قیمت را با p و مقدار را با y نشان می‌دهیم. رابطه زیر به سادگی می‌گوید که قیمت تابعی است از مقداری که انحصار گر وارد بازار می‌کند.

(۱)

$$p = f(y)$$

درآمد بنگاه را به صورت حاصل ضرب قیمت در مقدار می‌نویسیم.

$$p \times y = f(y) \times y$$

هزینه بنگاه C هم که منطقاً تابعی از سطح تولید است به صورت یک رابطه می‌نویسیم.

$$c = g(y)$$

سود این بنگاه S به صورت اختلاف درآمد و هزینه به شکل زیر نوشته می‌شود.

$$s = f(y) \times y - c(y)$$

برخی تصور می‌کنند که استراتژی بهینه انحصارگر بیشینه کردن قیمت است و می‌خواهد هرچه ممکن قیمت را بالا ببرد. این تصور اشتباه است. استراتژی بهینه انحصارگر این است که سود را بیشینه کند. برای این کار هم تابع سود بالا را بیشینه می‌کنیم یعنی مشتق آن را برابر صفر قرار می‌دهیم. قاعده مشتق یک حاصل ضرب را بیاد داریم مشتق اول در دوم به اضافه مشتق دوم در اول. از حرف d هم به عنوان بیان کننده تغییرات استفاده می‌کنیم. یعنی علامت مشتق.

$$ds/dy = (df(y)/dy) \times y + f(y) - dc(y)/dy = 0$$

رابطه اول سمت راست مساوی همان درآمد نهایی است و رابطه دوم همان هزینه نهایی. با جابه‌جائی عبارت دوم به سمت راست خواهیم داشت؛

(۲)

$$(df(y)/dy) \times y + f(y) = dc(y)/dy$$

یا به صورت خلاصه¹⁴¹

$$MR = MC$$

یعنی شرط بهینه انتخاب سطح سود انحصارگر، برابری درآمد نهایی با هزینه نهایی است. از رابطه (۱) می‌دانیم که قیمت را به صورت تابعی از مقدار نوشته ایم. پس رابطه (۲) به صورت زیر نوشته می‌شود.

(۳)

$$(df(y)/dy) \times y + p = dc(y)/dy$$

(۲) مشخص است که سمت چپ برابری، علاوه بر قیمت یک عبارت اضافی وجود دارد که منفی است، زیرا مشتق تابع تقاضا است و با توجه به نزولی بودن تابع تقاضا مشتق آن منفی است. پس رابطه بالا را می‌توان به صورت زیر نوشت؛

$$p > MC$$

¹⁴¹MC, Marginal Cost MR. Marginal Revenue

یعنی در مورد یک انحصارگر، قیمت بالاتر از هزینه نهایی تولید (هزینه منابع و تکنولوژی که صرف آن کالا شده) است و این هم یک وجه از اجحاف به مصرف کننده است. مشاهده کردیم که در حالت وجود بازار انحصاری قیمت و ارزش کالا یکسان نیست.

به دلیل اهمیت درک مفاهیم پایه‌ای از یک مثال هم استفاده می‌کنیم، برای توجه خوانندگانی که علاقه‌ای به ریاضیات ندارند.

اطلاعات فرضی یک انحصارگر در جدول شماره یک آمده است. ایجاد این جدول به آن نحو است. اعداد ستون اول را به عنوان سطوح مختلف تولید وارد کرده‌ایم و اعداد دلخواه هستند، در ستون دوم از یک تابع تقاضای نزولی استفاده کرده‌ایم که قیمت‌های متناظر با هر سطح تولید را بدست می‌دهد. با ضرب این دو عدد درآمد بنگاه حاصل می‌شود، که

جدول ۱- اطلاعات تولید و هزینه یک بنگاه انحصاری فرضی

1	2	3	4	5	6	7
مقدار تولید انحصارگر	قیمت (براساس تقاضا)	درآمد بنگاه	هزینه بنگاه (براساس تابع هزینه)	سود	درآمد نهایی MR	هزینه نهایی MC
1	99.4	99.4	181.3	-81.9		
2	98.8	197.6	238.8	-41.2	98.2	57.5
3	98.2	294.6	308.5	-13.9	97.0	69.7
4	97.6	390.4	387.5	2.9	95.8	79.0
5	97	485	474.2	10.8	94.6	86.7
6	96.4	578.4	567.6	10.8	93.4	93.4
7	95.8	670.6	667.0	3.6	92.2	99.4
8	95.2	761.6	771.8	-10.2	91.0	104.8
9	94.6	851.4	881.6	-30.2	89.8	109.8

در ستون شماره سه آمده است. در ستون چهارم هزینه تولید بنگاه

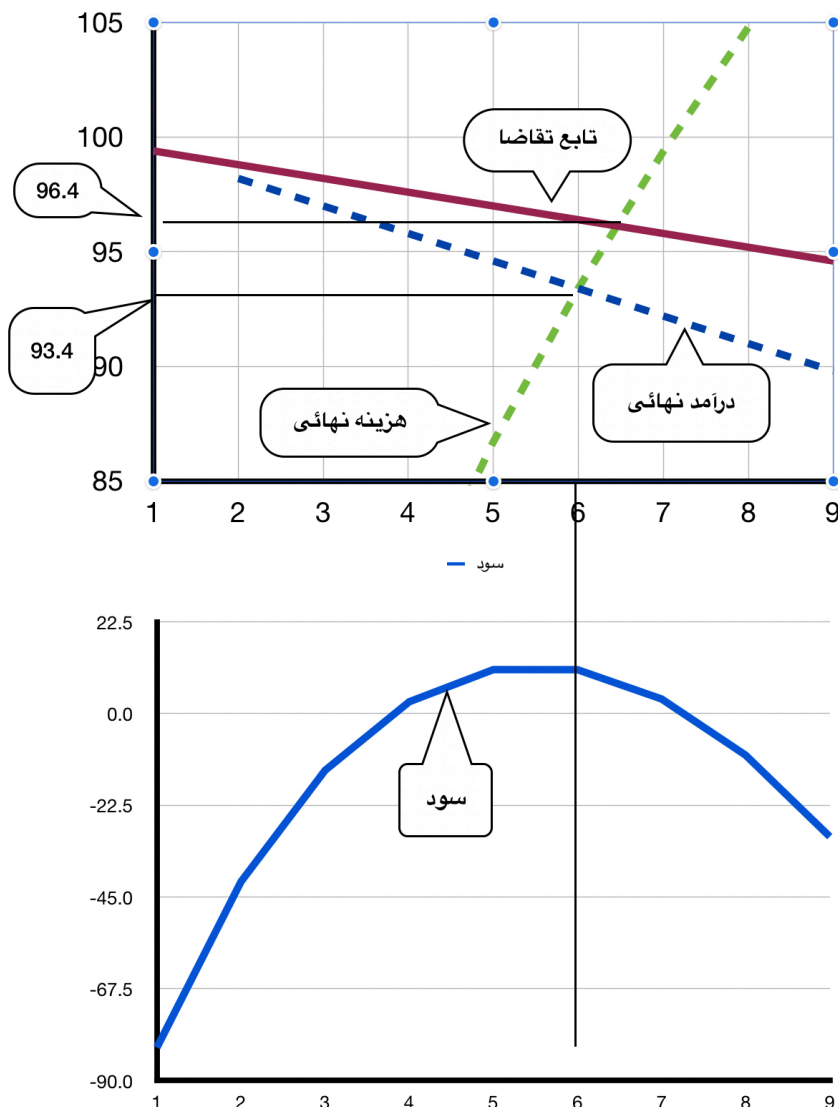
آمده. این اعداد با یک تابع هزینه که در مقدار تولید صعودی و نرخ صعود هم فزاینده است ایجاد شده. ستون پنجم سود بنگاه از تفاوت ستون درآمد و هزینه بدست آمده است. ستون های ششم و هفتم تعیین کننده هستند. درآمد نهائی و هزینه نهایی از اختلاف هر کدام از ارقام از ارقام مشابه ردیف قبلی حاصل می شوند. نقطه بهینه نقطه برابری این دو کمیت است. این نکته با مشاهده میزان سود در ستون پنجم تأیید می شود. سطح بهینه تولید که سود را ماکزیمم می کند برابر ۶ واحد است.

همین اطلاعات در نمودار شماره ۱ نیز ارائه شده است. می توان نقطه بهینه تولید انحصارگر را در قسمت پائین نمودار مشاهده کرد که در سطح تولید ۶ رخ می دهد. در این سطح تولید است که درآمد نهائی و هزینه نهائی برابر است و این شرطی است که حل ریاضی مسئله هم بدست داد و معمولاً در تصمیم گیری بهینه ظاهر می شود. از نمودار نیز می توان تأیید کرد که قیمت محصول (۹۶/۴) که از تابع تقاضا بدست می آید از هزینه نهائی (۹۳/۴) بزرگتر است. این نتیجه قبلی را تأیید می کند که در شرایط انحصاری قیمت بزرگتر از ارزش کالا است که توسط برابری هزینه نهائی و درآمد نهائی تعیین می شود. هزینه نهائی چنانکه قبلاً نیز گفته شد ارزش منابع و تکنولوژی که در واحد نهائی کالا به کار رفته را نشان می دهد.

وجود انحصار یک مورد از مواردی است که تصمیم بهینه بنگاه با تصمیم بهینه اجتماعی همخوان نیست. یک راه قطعی رفع این مشکل هم منتفی کردند انحصار و ایجاد شرایط رقابت است. اما در مواردی که این شیوه عملی نیست، روش مناسب این است که قیمت محصول انحصارگر در نقطه تقاطع هزینه نهائی او با منحنی تقاضا تعیین شود، یعنی در

نمودار ۱ محل تقاطع خط نقطه چین سبز که هزینه نهائی را نشان می‌دهد با خط قرمز رنگ که منحنی تقاضا را نشان می‌دهد. به این روش **قیمتگذاری بر مبنای هزینه نهائی** گفته می‌شود و روش رایج در کنترل انحصار های طبیعی است. انحصار طبیعی بنگاه هایی هستند مانند شرکت های توزیع برق و مخابرات که وجود یک شرکت از لحاظ امکان کاهش هزینه متوسط، از طریق خدمت رسانی به مشتریان

نمودار ۱- شرایط اتخاذ تصمیم بهینه یک انحصارگر بر اساس اطلاعات جدول ۱



زیاد، مقدور است.

وجود برون ریزها یا آثار بیرونی

این نیز مجموعه شرایط دیگری است که قیمت و ارزش دچار تفاوت می شوند. این شرایط از مجموعه شرایط شکست بازار هستند. برون ریزها یا آثار بیرونی مربوط به **تاثیر ناخواسته** فعالیت یک عامل اقتصادی بر عامل اقتصادی دیگر است. یعنی سازمان بازار ایجاب نمی‌کند که یک فرد یا نهاد اقتصادی تمام هزینه‌ای که کارکرد آن به دیگران تحمیل می‌کند را جبران کند، و یا به او اجازه نمی‌دهد پاداش منافی که برای دیگران ایجاد می‌کند را دریافت کند. برای مثال کارخانه‌ای که دود ایجاد می‌کند و بر تولید واحد مجاور که یک مزرعه است تاثیر منفی اعمال می‌کند. در این مورد کارخانه از یک نهاد استفاده می‌کند که هوای تمیز است اما هزینه آن را پرداخت نمی‌کند. تولید مزرعه نیز آسیب می‌بیند بدون این که جبرانی دریافت کند. در چنین شرایطی کارخانه بیش از حد بهینه اجتماعی تولید می‌کند و مزرعه کمتر از حد بهینه اجتماعی. قیمت محصول هر دو نیز هزینه نهایی تولید را نشان نمی‌دهد. در مورد کارخانه کمتر از مقدار واقعی است (چون عامل محیط زیست را محسوب نکرده) و در مورد مزرعه بیشتر از میزان واقعی است چون هزینه ناخواسته‌ای به آن تحمیل شده. همین مطلب در مورد فولاد سازهایی که از آب رودخانه استفاده می‌کنند و پس آب آنان منابع زیر زمینی آب را آلوده می‌کند، نیز صادق است. برون ریزها گروه‌های وسیعی را تشکیل می‌دهند مانند آثار بیرونی مصرف بر مصرف

(اثر مهمانی پر سر و صدای همسایه بر رفاه همسایه دیگر) تولید بر مصرف (آلودگی آب و هوا توسط کارخانه و کاهش رفاه ساکنین اطراف، آلودگی صوتی توسط رانندگان کامیون‌های پر سروصدا در شب و آلودگی صوتی فرودگاه‌ها و ایجاد ناراحتی برای ساکنین اطراف). اثر بیرونی تولید بر تولید که قبلاً مثال زده شد. اثر بیرونی مصرف بر تولید (مانند آلودگی فاضلاب شهری بر مناطق روستائی و آلوده سازی محیط، آلوده سازی هوا توسط اتومبیل‌های شخصی و تاثیر آن بر واحدهای تولیدی مواد غذائی و یا مزارع، آلوده سازی رودخانه‌ها از زباله رستوران‌های حاشیه و آسیب به صید ماهی در رودخانه). برخی برون ریزها ممکن است کاملاً مختلط باشند. مثلاً آلودگی هوای شهرها، هم مصرف کنندگان و خانوارها آلودگی ایجاد می‌کنند (استفاده از اتومبیل و یا استفاده از آلاینده‌ها، مانند گازوئیل، در گرمایش ساختمان‌ها) هم بنگاه‌ها مانند کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی داخل شهر یا حواشی و زیان نیز متوجه مصرف کنندگان (خانوارهای ساکن شهرها) و تولید کنندگان (بنگاه‌هایی که آلودگی بر عملکرد آنان تاثیر می‌گذارد) مثل بیمارستان‌ها و مدارس، تولید کنندگان وسائل بهداشتی، دارو و غذا...).

برون ریزها ممکن است مثبت هم باشند. مثال کلاسیک اثر مثبت زنبور عسل یک زنبوردار بر گرده افشانی باغ میوه یک باغدار محل است. یا اثر یک پارک تحقیقاتی یا دانشگاه در تربیت نیروی انسانی و نوآوری در یک منطقه. یا اثر گل‌کاری و فضای سبز یک منزل بر مطبوع شدن هوای محل و بهرمندی همسایه.

به طور خلاصه در تمام زمینه‌های وجود اثرات بیرونی منفی، رفع زمینه این اثرات، و در حواشی باقیمانده نیز ایجاد بازار راه حلی است که

مطرح می‌شود. مانند تعیین سقف آلاینده‌گی نیروگاه‌ها و ایجاد بازار برای معامله حق آلاینده‌گی. نیروگاه‌هایی که کارآمد هستند و زیر سقف تعیین شده آلاینده ایجاد می‌کنند حق خود را در بازار مربوط به نیروگاه‌هایی که بیش از سقف آلودگی ایجاد می‌کنند می‌فروشند. این شیوه‌ای است که در کشور های پیشرفته در مواردی، از جمله جهت کنترل ایجاد آلودگی توسط نیروگاه‌های برق، به‌کار می‌رود. ایجاد بازار برای اثر بیرونی مثبت نیز به‌بهبود کارائی (به مفهوم کارائی پارتو) می‌انجامد.

در نظریه اقتصاد یک قضیه در این مورد وجود دارد تحت عنوان قضیه کوز¹⁴²، او نشان داده است که اگر حقوق مالکیت بر منابع و فرصت‌ها تعریف شده باشد بازار برای اثرات بیرونی ایجاد و بهبود کارائی عملی می‌شود، این که حق مالکیت به کدام طرف واگذار شود هم، در دست‌آورد مورد نظر یعنی ایجاد کارائی در تخصیص منابع، تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

این نتیجه جالبی است. در پاراگراف های قبلی شیوه‌ای که برای مقابله با آلوده سازی نیروگاه‌ها انجام می‌شود بیان شد. آن در واقع نوعی تعریف حق مالکیت برای حدی از آلوده سازی بود. چون آلوده سازی در حد صفر هم مطلوب نیست، زیرا نیازمند تعطیل بسیاری فعالیت‌ها است. اما، برخلاف مورد نیروگاه‌ها، تعریف حقوق مالکیت بر بسیار عوامل ناممکن یا پر هزینه است. برای مثال موتورسواری را تصور کنید که بعد از نیمه شب با صدای ناهنجار موتورسیکلت به منزل مراجعه می‌کند و خواب همسایگان را آشفته می‌سازد. اگر ممکن بود که حق مالکیت

¹⁴²Coase Theorem

برخورداری از سکوت به ساکنین واگذار می‌شود، در این صورت ساکنین با موتورسوار وارد مذاکره می‌شدند، یا این‌که حق خود را به او می‌فروختند و یا اگر هزینه برای موتور سوار غیر قابل تحمل می‌بود شیوه حمل و نقل دیگری انتخاب می‌کرد. از طرف دیگر ممکن بود حق مالکیت ایجاد سروصدا به موتور سوار واگذار گردد. در اینصورت ساکنین باید حق او را می‌خریدند و مانع ایجاد سر و صدا می‌شدند یا راه دیگری مثل قرار دادن پنجره ضد صدا بر روی منازل خود اتخاذ می‌کردند. هر دو حالت منجر به ایجاد کارائی در تخصیص منابع می‌شود اما توجه می‌کنیم که اثر بازتوزیعی ثروت در تعیین حق مالکیت در دو مورد متفاوت است، در مورد اول به نفع ساکنین در مورد دوم به نفع موتور سوار. به وضوح چنین شیوه ای اگر عملی می‌بود موجب افزایش رفاه می‌شد اما در بسیاری موارد عملی نیست و یا اعمال آن بسیار پرهزینه است و تمهیدهای دیگری ضروری است.

توجه می‌کنیم که در جوامع کوچک و اقتصادهای محدود ایام گذشته، تمایزی بین هزینه و فایده فردی و هزینه و فایده اجتماعی موجود نبود. یک نفر داوطلب خرید کالائی مثل کفش یا نان می‌بود هزینه آن را پرداخته و از فایده آن بهره‌مند می‌شد و به جز دو طرف معامله فرد دیگری درگیر هزینه و فایده معامله بین این دو نفر نبود. اما در جهان امروز با تنوع بسیار معاملات و شدت فعالیت‌ها در بسیاری موارد بین هزینه فایده فردی و هزینه فایده اجتماعی فاصله قرار دارد، مثلاً هنگامی که در خیابان رانندگی می‌کنیم برای سایرین دود تولید می‌کنیم و یا ازدحام ایجاد می‌کنیم این هزینه‌ای است که برای آن پرداختی انجام نمی‌دهیم، گروه آسیب دیده نیز جبرانی دریافت نمی‌کند، اگر تولید کننده فولاد آب و هوا و محیط زیست را مجانی استفاده کند، چنانکه

دیدیم، بیم‌هن را ارزانتر می‌فروشد در مقایسه با زمانی که تمام هزینه منابع را تحمل کند. خریدار بیم آهن، مدیران و کارکنان شرکت از منافع آلوده‌سازی بهرمنند می‌شوند و عموم مردم زیان می‌بینند بدون این که جبرانی در میان باشد. این شرایط آثار باز توزیع ثروت گسترده‌ای به همراه دارد، در مثال بیم‌هن یک برجساز بیش از دیگران از آلودگی که برای عموم ایجاد شده بهره شخصی می‌برد، در مقایسه با فردی که اصولاً مشتری بیم‌هن نیست. همچنین کسی که بیشتر رانندگی می‌کند و آلودگی بیشتری تولید می‌کند با تحمیل هزینه اجتماعی به دیگران منتفع می‌شود.

این نمونه شرایطی است که بازار آزاد نمی‌تواند هزینه و فایده شخصی و اجتماعی را نزدیک کند و تمهیدهای متعددی لازم می‌شود. این حیطة در جوامع امروزی از اهمیت بسیار برخوردار است و در جلد دوم کتاب مورد کنکاش بیشتری قرار خواهد گرفت.

بازارهای ناقص

تاکنون متوجه شده ایم که آنچه مورد نظر است کارائی است و مبنای بحث هم دو قضیه رفاه است که به دفعات در مورد آن صحبت شده. دیدیم که هر گونه فاصله از بازارهای رقابتی به هر دلیلی که شرایط این بازارها را نقض کند ما را از نقطه بهینه دور می‌کند. بخشی از عواقب دور شدن از شروط بازار رقابتی را در مباحث قبل بر حسب دور شدن 'قیمت' از 'ارزش' بررسی کردیم. یک مصداق مهم از این دور شدن، شرایط انحصاری و دیگری مروادهایی بود که یک طرف داوطلب بوده و طرف دیگر داوطلب مراوده نبوده اما مراوده بر رفاه او تاثیر می‌گذارد، مانند مورد برون ریزها.

گروه وسیعی از نا کارائی‌ها هم هستند که مربوط به نبود بازار و یا بازار های ناقص است. برای مثال نبود بازار برای خرید بیمه درمان ممکن است سبب شود که ناگهان یک بیماری خطر ناک عارض شود و فرد بیمار منابع مالی کافی برای پرداخت هزینه معالجه را نداشته باشد. همچنین نبود بازارهای آتی از این دست است. مثلاً فرد با استعدادی می تواند به دانشگاه برود و نیروی انسانی قابلی شود و برای خود و جامعه مفید باشد. اما منابع لازم برای تامین هزینه دانشگاهی را نداشته باشد. اگر یک بازار آتی وجود داشت که در آن به پشتوانه درآمد آتی وام می‌گرفت و یک بازار آتی وجود داشت که از هم‌کنون وارد قرار دادی می‌شد که پس از فارغ التحصیل شدن مشغول کار شود، در این صورت یک بهبود پارتو اتفاق می‌افتاد یعنی وضع همه شرکت کنندگان در این ترتیبها بهتر می‌شد. نبود این بازارها سبب می‌شود که یک استعداد عاطل بماند و دیگران هم از ثمرات آن بی‌بهره بمانند. جنبه‌ای از آلاینده‌ها را نیز می توان از دیدگاه نبود بازار بررسی کرد. موارد نبود بازار در کشور های توسعه نیافته متعدد و اثر آن نیز قابل ملاحظه است.

در جوامع امروزی بسیاری از کالاها و خدمات برخلاف اقلامی همچون کفش و کلاه و همبرگر و نوشابه، استاندارد و تعریف شده نیستند. برای مثال یک شرکت حمل و نقل هوایی معمولاً نمی‌تواند به بازار مراجعه کرده و هواپیمای مورد نظر خود را خریداری کند. بلکه بایستی هواپیما را با مختصات و مشخصات دقیقی که مورد نظر استفاده او است مثل حمل مسافر، ظرفیت خدمات موجود در داخل هواپیما، یا حمل محموله و مانند آن به شرکت سازنده سفارش دهد. شرکت تولید کننده بایستی بر اساس قرار داد کالا را تحویل دهد. در صورتی که شرکت های تولید

کننده پس از دریافت پیش پرداخت بتوانند کالای نامرغوب، غیر استاندارد و یا متفاوت با مشخصه های تعیین شده تحویل دهند، به تدریج سفارش دهندگان از این بازارها خارج شده و با شرکت های دیگری در کشور های دیگر قرار داد می بندند. در این گونه موارد وجود یک نظام حقوقی اعمال قراردادها، به صورت کموبیش کم هزینه، می تواند کارساز باشد. بنابراین عدم وجود سیستم اعمال قرارداد ممکن است یک مانع شکل گیری بازارها باشد. به این هزینه ها **هزینه مبادله** گویند. **هزینه مبادله یعنی هزینه عقد قرارداد و اعمال آن.** در مواردی به دلیل ضعف های نهادی و سازمانی در یک جامعه هزینه مبادله بسیار بالا است و ایجاد بازار را منتفی می کند.

برای مثال اگر شرکت بیمه ای بیمه باز نشستگی بفروشد که فرد طی مدت سی سال ماهانه مبلغی به شرکت پرداخت کند و پس از سی سال رقمی یکجا در یافت نماید، اما متقاضی مطمئن نباشد که چند سال دیگر این شرکت برقرار است یا نه و یا منابع مالی مردم را ضایع کرده است یا نه، اگر اعمال و اجرای این قرار داد ممکن نباشد. در این صورت متقاضی چندانی برای این خدمات وجود نخواهد داشت و در واقع بازار بیمه بازنشستگی تشکیل نخواهد شد.

اقتصاد اطلاعات

منظور از اقتصاد اطلاعات تولید آمار و اطلاعات یا خرید و فروش آن نیست. منظور آثار اقتصادی است که از عدم تقارن اطلاعات بین عاملین اقتصادی حاصل می شود. در بخش های قبل صحبت از کارائی بازارهای رقابتی به صورت مراوده داوطلبانه دو طرف، و بهینگی پارتو در تخصیص منابع، تحت فروض آن

بازارها مطرح شد. اما در شرایطی ممکن است مراوده داوطلبانه اصولاً کارآمد نباشد. برای مثال اولین بار اقتصاددان مشهور و برنده جایزه نوبل، کنث آرو متوجه شد که بازار آزاد برای خدمات درمانی بر خلاف بازار آزاد بسیار کالاها و خدمات، کار آمد نیست. او نتایج بررسی خود را در یک مقاله¹⁴³ در سال ۱۹۶۳ تحت عنوان 'عدم اطمینان و اقتصاد رفاه مراقبت درمانی'¹⁴⁴ منتشر کرد. این مقاله مبنای بسیاری از طراحی‌های بیمه درمان یا برنامه های خدمات درمانی قرار گرفته است. او در این مقاله برای اولین بار به بحث عدم تقارن اطلاعات و نتایج آن پرداخت. این که بیمار و پزشک از نظر بیماری و درمان دارای اطلاعات متقارن نیستند. بلکه پزشک بیش از بیمار در مورد بیماری و نحوه معالجه اطلاعات دارد. اگر بیمار نیز همان میزان اطلاعات را که پزشک در اختیار دارد در اختیار داشت در واقع لزوم بازار برای این خدمت پزشک منتفی می‌بود. ذات بسیاری از خدمات پزشکی در واقع خرید اطلاعات از طرف بیمار از پزشک است. اگر خریدار به اندازه کافی اطلاعات از آن اطلاعاتی که می خواهد خریداری کند داشته باشد مثل این است که همان اطلاعات را دارد و بنابراین خرید بی مورد می بود. اگر پزشک تشخیص دهد که سر درد بیمار یک عارضه ساده است و با چند آسپرین بر طرف می‌شود و یا سردرد به دلیل وجود یک غده است و جراحی لازم دارد، دقیقاً این اطلاعاتی است که بیمار لازم دارد. اگر این اطلاعات را می دانست نیازی به مرحله تشخیص پزشک نمی بود و پرداخت به پزشک لازم نمی‌شد. در نتیجه بیمار که فاقد این اطلاعات

Arrow, Kenneth J. "Uncertainty and the welfare economics of medical care: reply (the implications of transaction costs and adjustment lags)." *The American economic review* 143..55.1/2 (1965): 154-158

¹⁴⁴<https://assets.aeaweb.org/asset-server/files/9442.pdf>

است باید خدمتی را خریداری کند که چپستی آن برایش مشخص نیست. مانند کسی که قرار است برای کفش پول پرداخت کند بدون این که دقیقاً بداند چه دریافت می‌کند. ذات این مشکل نشان می‌دهد که یکی از فروض اقتصاد رقابتی یعنی اطلاعات کامل در مورد بسیاری از خدمات پزشکی منتفی است.

قبل از ادامه مطلب لازم است دو مفهوم اقتصادی که در این قسمت و قسمت بعدی مطرح می‌شوند را معرفی کنیم این دو مفهوم عبارتند از 'کژمنشی¹⁴⁵' و 'کژگزینی¹⁴⁶'. به طور خلاصه اولی اشاره دارد به موارد عمل پنهان (یک طرف معامله عملی انجام می‌دهد که از چشم طرف دیگر پنهان است و بر رفاه او تاثیر میگذارد، مانند فردی که اتومبیل را در مقابل دزدی بیمه می‌کند و بی خیال قفل کردن در اتومبیل می‌شود. این عمل از چشم بیمه گر پوشیده است، اما هزینه سرقت قابل اجتناب به عهده او می‌افتد، یا مدیران صندوق بازنشستگی که منابع را به جای سرمایه‌گذاری درآمدزا خرج زندگی لوکس برای خود و خریداری قدرت سیاسی می‌کنند و این عمل از چشم صاحبان اصلی منابع پوشیده است، یا تعمیرکاری که شب اتومبیل شما را مورد استفاده قرار می‌دهد و از چشم شما پوشیده است یا شاگرد تعمیر کار که برخی قطعات گران را به دست دوم معاوضه می‌کند...). و کژگزینی به موارد اطلاعات پنهان یا وجود اطلاعات نامتقارن بین دو طرف معامله اشاره دارد (که از دو طرف معامله یک طرف اطلاعاتی در اختیار دارد که طرف دیگر فاقد آن اطلاعات است و بر رفاه او تاثیر می‌گذارد، مانند فروشنده اتومبیل دست دوم). وجود هر دو شرایط سبب می‌شود بازارها

¹⁴⁵Moral hazard

¹⁴⁶Adverse selection

از حالت رقابتی فاصله بگیرند و شرایط بهینگی مخدوش شود. برای 'کژ منشی' در فارسی واژه 'مخاطرات اخلاقی' نیز به کار رفته است. نمونه از این دو حالت در کشور ما بسیار زیاد است.

بازار خدمات درمانی جنبه یگانه ای دارد و کمتر نمونه مشابه آن قابل ذکر است. با توجه به اهمیتی که این زمینه دارد لازم است این ویژگیها مورد توجه قرار گیرد. یک وجه مهم این زمینه این است که تقاضا برای کالاهائی مثل خوراک و پوشک و سایر اقلام به صورت مستمر ظاهر میشود و خانوارها تدارک لازم برای اینگونه کالاها را به صورت روزمره انجام میدهند. تقاضا برای خدمات درمانی به ناگهان و معمولاً غیر منتظره ظاهر میشود، مانند آسیب ناشی از سانحه و بسیاری از بیماریها که حتی تعیین احتمال وقوع آن در سطح فرد مقدور نیست. یک خریدار کالای متعارف می تواند کالای مورد نیاز خود را امتحان کند یا اگر مثلاً از غذای یک رستوران یا لبنیات یک فروشگاه راضی نبود دفعه بعد از او خرید نکند. اما در مورد بسیاری از خدمات درمانی از جمله عمل جراحی یک چنین کسب اطلاعات و تجربه ای مقدور نیست. از طرف دیگر فروشنده این خدمات نمیتواند مطمئن باشد که بیمار در زمان نیاز منابع لازم برای خرید خدمات را دارد، زیرا معمولاً خدمات درمانی بسیار گران هستند. یک فروشنده کالا مانند لباس و وسائل منزل به فکر ماکزیم کردن سود خود است و ماورای تحویل کالا و خدمات مربوط و دریافت قیمت ملاحظه ای ندارد. اما در مورد خدمات درمانی معمولاً به دلیل ذات حرفه، بایستی رفاه بیمار و آنچه برای او رخ میدهد هم مورد توجه باشد و به همین دلیل در جوامع مختلف ضوابط خاص

اخلاقی برای این حرفه تعیین شده. البته این که آیا این ضوابط کاملاً اجرا می‌شود یا نه مطلب دیگری است.

از آنجا که اطلاعات بیمار و پزشک متقارن نیست و در مورد بیماری و چگونگی معالجه، پزشک اطلاعات بیشتری دارد همیشه امکان تحمیل مراحل درمانی زائد، آزمایش‌ها و پرتو برداری غیر ضرور، عمل جراحی غیر ضروری، طولانی شدن درمان و مانند آن که منجر به تحمیل هزینه اضافی می‌گردد وجود دارد. نه تنها ظهور بیماری همراه با ریسک است بلکه نتیجه معالجه نیز همراه با ریسک است چه بسا عمل جراحی متعارفی که در مواردی منجر به مرگ می‌گردد.

یک تمایز دیگر این بازار با بازارهای دیگر در این است که مثلاً اگر درآمد ما کم بود می‌توانیم لباس ارزانتری خریداری کنیم یا در رستوران ارزانتری غذا بخوریم. در مورد خدمات درمانی چنین اختیاری موجود نیست. نوع خدمات اصلی معالجه برای غنی و فقیر یکسان است. برای مثال استخوان شکسته دست و پا به یک نحو باید معالجه شود و امکان نوع ارزان و گران موجود نیست و معمولاً اطبای با اخلاق در اطاق عمل تمایزی بین فقیر و غنی قائل نمی‌شوند. ممکن است در خدمات پذیرائی و بستری تمایز مقدور باشد و اعمال گردد اما در خدمات اصلی چنین تمایزی مقدور نیست. چه این که در کشورهای مختلف امکان شکایت از پزشک و بیمارستان برای قصور در معالجه هم مطرح است.

به دلائل بالا بازار خدمات درمانی مانند بازار کالاهای متعارف نیست و معمولاً ذات کالا بسیار متنوع و بنابر این قیمت استاندارد دقیق قابل تعریف نیست و مشخص نیست قیمت‌های تعیین شده نشان دهنده ارزش خدمات باشد. وسعت نیاز به این خدمات توجه به تمام زوایای مطرح شده را ایجاب می‌کند.

در این بازار، با مشخصاتی که بعضاً مطرح شد، شیوه کارکرد مشابه بازار کالاهای متعارف، یعنی روش پرداخت در مقابل دریافت خدمت¹⁴⁷، بهینه پارتو نیست. فرضاً اگر دست یک نفر به دلیل سُرخوردن در برف بشکند، بیمارستان هزینه قابل ملاحظه ای برای پرتو نگاری خدمات تشخیص پزشکی، عمل جراحی و خدمات بعد از عمل و بستری شدن طلب می‌کند. بسیاری مردم در آن لحظه آمادگی پرداخت این وجوه را ندارند. یا اگر مشخص شود یک نفر دچار سرطان است و نیازمند درمان و عمل جراحی عاجل، اگر منابع مالی موجود نباشد در نتیجه بیمار با رنج و گرفتاری و آسیب رو برو می‌شود و بیمارستان هم از درآمد بالقوه محروم می‌گردد. اگر فرضاً نظام بیمه‌ای کارآمدی موجود می‌بود این یک بهبود پارتو به حساب می‌آمد چون هم وضع بیمار بهبود می‌یافت و هم وضع بیمارستان.

آیا در مورد خدمات درمانی وجود نهادهای خیریه درمان مجانی می‌تواند تدرک بهینه باشد؟ جواب منفی است چون معمولاً اینگونه نهادها در حد منابع خیرین تامین می‌شوند و تضمینی موجود نیست که خدمات را با کیفیت و کمیتی که بهینه اجتماعی است ارائه کنند.

آیا اگر این خدمات دولتی باشند ارائه این خدمات بهینه خواهد بود؟ طبق همان تعریف بهینگی پارتو جواب منفی است. چون دولت هم محدود به بودجه است و معلوم نیست بودجه دولت متناسب با نیازهای درمانی جامعه باشد و از طرف دیگر خدمات دولتی معمولاً نا کارآمد است و در بسیاری کشورها مدیران برحسب شایستگی تعیین نمی‌شوند و کادر درمان نیز.

¹⁴⁷Pay-as-you-go

نهایتاً و در حاشیه به این شیوه پردازیم که در کشور ما همان طور که سعی در کنترل اداری قیمت تخم مرغ و گوشت و لبنیات و غیره می‌شده در مورد خدمات درمانی نیز چنین تلاش هائی شده است. آیا می‌توان بیمارستان و پزشکان را مجبور کرد خدمات ارزان در اختیار مردم قرار دهند؟ این شیوه در مورد هیچ کالا و خدمت، کارکردی به جز ضایعه نداشته است و در این زمینه هم. آیا می‌توان وظیفه رسیدگی به برخی بیماران نیازمند را به صورت مجانی به عهده بیمارستان یا پزشک قرار داد؟ خارج از مورد خیریه داوطلبانه پاسخ منفی است. **هیچ نوع تولید کالا یا خدمت بدون این که یک جریان مالی مکفی آن را حمایت کند قابل تداوم نیست.**

اگر یک نظام بیمه‌ای ایده آل قابل تصور بود، یعنی بازار ریسک به دقت تعریف می‌شد و این ریسک بین افراد سالم و افراد بیمار تقسیم می‌گردید و نرخ‌های بیمه بر حسب ضوابط 'بیمه‌گری منصفانه'¹⁴⁸ تعیین می‌گردید و تعرفه‌های بیمارستان و درمان متناسب با هزینه نهایی می‌بود در آن صورت ممکن بود تصور کنیم که چنین سیستمی به بهینگی پارتو منجر می‌گردید. اما سازوکار بیمه نیز چه از طرف بیمه شونده و چه از طرف نهاد بیمه‌گر دچار گرفتاری کژمنشی است. بحث این رشته در اقتصاد درمان سر دراز دارد و پرداختن مکفی به آن نیازمند فرصت دیگری است.

در عمل و در کشورهای مختلف ترکیب‌های مختلفی از هر چهار نوع ترتیب ذکر شده، یعنی پرداخت مستقیم، خدمات خیریه، خدمات دولتی و بیمه استفاده می‌شود و سازمان دهی این خدمات نیازمند مهارت‌های

¹⁴⁸Actuarially fair

ویژه و انواع تخصص‌ها و نهادهائی است که باید در این امر درگیر باشند.

باز هم آنجا که بازار قصور می‌کند، 'بازار لیموها'¹⁴⁹
سال‌ها پیش جورج اکرلاف، برنده جایزه نوبل اقتصاد، در مورد دلائل عدم پیشرفت هند مطالعه می‌کرد و متوجه نکته‌ای شد که آن را در مقاله‌ای تحت عنوان بازار لیموها منتشر کرد¹⁵⁰. البته منظور از لیمو هم میوه مرکبات نیست. در آمریکا فروشندگان اتومبیل دست دوم در صحبت رمزی بین خودشان به اتومبیل‌های دست دوم کم کیفیت لیمو و به اتومبیل‌های دست دوم با کیفیت هلو می‌گویند. این زمینه هم مصداق نوعی عدم تقارن اطلاعات است که به آن 'کژگزینی' گویند که این مفهوم در بالا اجمالاً معرفی شد. اتومبیل دست دوم مصداق بارز عدم تقارن اطلاعات است. فروشنده از ذات اتومبیل اطلاعات بیشتری دارد تا خریدار و خریدار برای کسب همان اطلاعات بایستی هزینه کند. اکرلاف متوجه شد که اگر درصد تعداد اتومبیل‌های دست دوم کم‌کیفیت در بازار زیاد باشد بازار برای اتومبیل دست دوم با کیفیت تشکیل نمی‌شود. به این معنی که اگر درصد اتومبیل‌های با کیفیت پائین در بازار زیاد باشد یک خریدار بالقوه احتمال روبرو شدن با اتومبیل بد را بالا در نظر می‌گیرد. او حاضر است برای خرید اتومبیل بد قیمت اتومبیل بد و برای خرید اتومبیل خوب قیمت اتومبیل خوب را

¹⁴⁹Market for Lemons

Akerlof, George A., "The Market for 'Lemons': Quality Uncertainty and the Market Mechanism," Quarterly Journal of Economics, August 1970, 84, 488-500

پرداخت کند. اما حاضر نیست اتومبیل بد را به قیمت اتومبیل خوب خریداری کند. اگر احتمال وجود اتومبیل کم کیفیت در بازار زیاد بود تصمیم منطقی خریدار که از ذات کالا مطلع نیست این است که حاضر است هنگام رو برو شدن با یک پیشنهاد فروش، فقط قیمت اتومبیل با کیفیت بد را پرداخت کند. از طرف دیگر فروشنده اتومبیل با کیفیت خوب، که از کیفیت آن مطلع است، هم حاضر به فروش در آن قیمت اتومبیل بد کیفیت نیست و در نتیجه بازار برای اتومبیل دست دوم خوب شکل نمی گیرد... این مثال مصداق بسیار دارد مثلاً اگر در بازار کار درصد فارغ التحصیلان دانشگاهی کم کیفیت بسیار بالا باشد دیگر بازار برای فارغ التحصیلان با کیفیت شکل نمی گیرد. یعنی استخدام کننده حاضر است با هر داوطلب که روبرو می شود دستمزد فارغ التحصیل کم کیفیت را پرداخت کند. فارغ التحصیل با کیفیت با آن قیمت حاضر به کار نیست و بازار برای آن تخصص شکل نمی گیرد و فارغ التحصیل با کیفیت بایستی در خارج از کشور به دنبال شغل باشد. یا اگر بازار پر از کارکنان خدماتی ضعیف باشد مانند رنگکار ساختمان سرهم بند و کم کیفیت، مردم در موارد کمتری به رنگ مجدد داخل منزل می پردازند، زیرا بازار برای کارگر با کیفیت تشکیل نمی شود. این شرایط در مورد بازار خدمات درمانی در کشور ما هم قابل مشاهده است. تعدادی معدود پزشکان شناخته شده هستند که اکثر بیماران به دنبال دریافت نوبت از آن ها بوده که ماهها به طول می انجامد، از طرف دیگر تعداد بسیار پزشکان هستند که مراجع چندانی ندارند و برخی تغییر حرفه می دهند. از میان این گروه هم برخی از پزشکان از کیفیت تحصیلی مناسب برخوردار هستند. لیکن بیماران به دلیل عدم امکان تشخیص کیفیت قوی و ضعیف، و درصد بالای فارغ التحصیلانی که ضعیف تلقی می شوند و

ارزیابی میانگین مردم از کیفیت، فقط متوجه معدود پزشکان شناخته شده هستند و بازار برای آن دسته با کیفیت که کمتر شناخته شده هستند تشکیل نمی‌شود.

ملاحظه می‌شود که این موارد مصداق دور شدن بازارها از بهینگی است. یعنی اگر به هر شکل کارآمد این عدم تقارن‌ها قابل رفع شدن می‌بود، در شرایط رفاهی جامعه بهبود پارتو ایجاد می‌شد. در نظریه اقتصاد مباحث مفصلی در مورد چگونگی توجه به این مسائل مطرح است از جمله مبحث نظریه انگیزه، سرند و نظارت بهینه، و تنظیم قرار داد بهینه.

شرایط غیر عادی و نیاز به وجود اقتصاد و سیاست به سامان

برخی مواقع شکست بازارها مربوط به ذات بازار و شرایطی مشابه آنچه که در بالا ذکر شد نبوده، بلکه مربوط به مواردی است که به شکست دولت موسوم هستند. از جمله مواردی که ممکن است قیمت کالاها از ارزش آنان فاصله بگیرد ظهور بحران‌های اجتماعی، بحران‌های سیاسی و بین‌المللی است که حرکت‌های بزرگ و غیرمنتظره از طرف مردم به یک یا چند بازار را موجب می‌شود و ناگهان تقاضا به صورت غیر عادی جهش می‌کند. همچنین شرایطی که بحران‌هایی مانند زلزله و سیل انتظارات مردم را تغییر می‌دهد و یا زنجیره عرضه را مختل می‌کند، نیز همین نتایج را دارند. در این مواقع هم قیمت‌ها نشانگر ارزش کالا نبوده و تغییرات شدید آن، کاهش در میزان رفاه خانوارها را ایجاد می‌کند. شرایط دیگر ایجاد تشکل انحصاری بورس‌بازها یا گروه‌های ذی‌نفع و ایجاد تنگنا برای مردم از روش‌های مختلف از جمله گذراندن قوانین و اعمال تعرفه‌های حمایتی است. در تمام موارد فوق

مدیریت روان نظم سیاسی و اجتماعی یک عامل مهم تنظیم نظم اقتصادی خواهد بود.

آیا ریکاردو و مارکس در مورد ارزش کلاً در اشتباه بودند؟
دیدیم که بحث ریکاردو و مارکس که هرکدام به نوعی ارزش کالاها را به نیروی کار صرف شده برای تولید آن کالا مرتبط میدانستند با ایرادهای مختلفی روبرو شد. اما آیا شرایطی را میتوان یافت که این نظریه را تحت آن شرایط صحیح بدانیم؟ آیا چون اکنون بیش از یک قرن از زمان آن متفکرین گذشته و با دست‌آوردهای نظری این مدت میتوان از سردرگمی مباحث آن زمان بیرون آمد؟ جواب نیز مثبت است. قضیه موسوم به 'قضیه عدم جایگزینی'¹⁵¹ به این پرسش پاسخ میدهد. اگر:

- الف- تمام بنگاه‌ها از تکنولوژی بازده ثابت برخوردار باشند.
 - ب- فقط یک نهاد تولید نشده در اقتصاد وجود داشته باشد.
 - ج- آن نهاد تولید نشده توسط تمام بنگاه‌ها به کار رود.
 - د- تولید توأمان در بنگاه‌ها یا بین بنگاه‌ها رخ ندهد.
- در این صورت قیمت تمام کالاهای تولید شده تابع قیمت آن نهاد تولید نشده است. اگر آن نهاد تولید نشده را نیروی کار تلقی کنیم تمام قیمت‌ها را قیمت کار و اگر زمین تلقی کنیم تمام قیمت‌ها را قیمت زمین تعیین می‌کند.

¹⁵¹Non-substitution theorem

این قضیه به سادگی می‌گوید تحت شرایط ذکر شده، توابع عرضه تمام بنگاه‌ها افقی است و تقاضا نقشی در تعیین قیمت ندارد و فقط قیمت نهاده تولید نشده (کار و یا زمین) است که سایر قیمت‌ها را تعیین می‌کند و تغییر آن موجب جابه‌جائی توابع عرضه می‌شود.

توسعه پولهای کاغذی و اعتباری و مسئله تعریف ارزش پول یک کشور

این واقعیت که طی قرون و اعصار عرضه طلا به طور نسبی ثابت مانده است در تثبیت ارزش نسبی آن بعنوان واحد پول، یک امتیاز محسوب می‌شده. لکن همین امر از یک دیدگاه دیگر یک نقطه ضعف نیز به حساب می‌آمده است. به این معنی که در بسیاری موارد رشد تولید و تجارت به علت عدم وجود وسیله مبادله مناسب با اختلال و رکود مواجه می‌شده است. از قرن هیجدهم به بعد که حجم تولید و تجارت در اروپا گسترش یافت نیاز بیشتری نسبت به یافتن یک وسیله مبادله قابل انعطاف که بتواند نیازهای فزاینده تولید و تجارت را برآورده کند احساس شد، و از این نظر ابتدا صرافان و تجار و سپس بانکهای مرکزی دولتی پولهای جدید را ابداع کردند که از ویژگی خاصی برخوردار بود. این پولهای جدید همان پول کاغذی و پول بانکی است. ویژگی خاص این پولها نیز در این است که برخلاف طلا ذاتاً دارای ارزش نیستند. برای مثال پول کاغذی بر روی تکه کاغذی چاپ می‌شود که ارزش پولی آن هیچگونه ارتباطی با ارزش کاغذ و رنگ به کاررفته در آن ندارد. از آن مهمتر اینکه پولهای بانکی اصولاً و فقط به صورت ارقام و اعداد در دفاتر ثبت می‌شوند و غیر از اینکه با اندکی جوهر نوشته

شده‌اند یا در مدار های کامپیوتر ثبت هستند ماهیت دیگری ندارند. لکن جابه‌جایی همین نوشته‌ها در دفتر یک صراف یا بانک انتقال منابع و کالاها را در دست‌تجار، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و انتقال مالکیت دارایی‌ها را عملی می‌سازد.

برای درک دلیل ارزش پول‌های صرافان و بانک‌های اولیه بد نیست یک مورد تاریخی مرور شود. اولین نهادهای بانکی در هلند در اواخر قرن شانزدهم ایجاد شدند. این نهادها سکه طلا و نقره را می‌پذیرفتند و در مقابل آن پول کاغذی می‌دادند، نکته جالب این‌که ارزش این پول‌های کاغذی در بازار کمی بیش از معادل همان تعداد سکه‌ای بود که بر روی آن ثبت شده بود. برای این‌که مازاد ارزش نامی به کار می‌رفت به معنی صرفه‌بانک. دلیل این‌که امر چه بود؟ یکی این‌که در آن زمان بسیاری سکه‌های رایج معیوب و یا با درجات خلوص متفاوت در جریان بود. بنابراین معامله با سکه همیشه برای دریافت‌کننده با مقادیری شک و تردید روبرو بود. اما بانک این سکه‌ها را در ضرابخانه خود استاندارد می‌کرد و در مقابل پول کاغذی خود، پول استاندارد پرداخت می‌نمود.

گرچه در همین شرایط نیز پول بانک در بازار درصدی صرفه داشت. دیگر این‌که جابجائی پول‌های بانک به دلیل حجم کم با ریسک و خطر کرد کمتری رو برو بود در مقابل سکه. یعنی تاجر هلندی با پرداخت حواله یا پول بانک در شهرها و سرزمین‌های دیگر هم می‌توانست کالا خریداری کند. سوم این‌که بانک نهاد معتبری بود و به قول خود در مورد پول و دادوستد آن و در صورت لزوم مبادله با طلا عمل می‌کرد. این شرایط بود که پول‌های کاغذی را از ارزش برخوردار می‌کرد. بمحض این‌که اعتبار بانک در دیدگاه مردم منتفی می‌شد به دلیل عمل نکردن به تعهدات خود، ارزش پول این بانک‌ها هم به صفر تنزل می‌کرد. بنابراین

ضروری است توجه کنیم نهاد تولید کننده پول نیز بایستی ارزش افزوده تولید کند تا پول آن از ارزش برخوردار باشد.

نباید تصور شود که دلیل ارزش پول های کاغذی و اعتباری این است که دولت‌ها برای آن قیمتگذاری کرده و بر روی آنها مثلاً عدد 2000 یا 10000 را ثبت کرده و آن را مهر و امضاء می‌کنند. بررسی تاریخ پول و بانکداری عکس این را نشان می‌دهد. یعنی در حقیقت پول کاغذی و پول اعتباری بدواً بوسیله صرافان و تجار بوجود آمد و مورد استفاده قرار گرفت. در مواقع متعددی که تاریخ این امر نشان می‌دهد، هنگامی که دولت‌ها وارد این فعالیت شدند، ارزش پول ایجاد شده را تا حد صفر تنزل دادند (سقوط ارزش پول در سال ۱۷۲۰ در فرانسه). بانکهای مرکزی و دولت‌ها نیز هنگامی توانستند پول های کاغذی و اعتباری قابل قبول عمومی ایجاد کنند که از همان قواعد و اصولی تبعیت کردند که بدواً صرافان خصوصی از آنها تبعیت می‌کردند. گرچه امروزه عمدتاً حق انحصاری ایجاد پول را دولت‌ها در اختیار دارند، لکن بایستی توجه شود که پول‌های مزبور الزاماً به دلیل تایید و قبول و امضاء و مهر دولت‌ها دارای ارزش نیستند.

در علم اقتصاد نظریه پولی سعی در ارائه پاسخ به این پرسش نموده است که پول کاغذی و بانکی چگونه دارای ارزش می‌شود؟ با توجه به این نکته که هدف ما در این متن ارائه مباحث فنی نیست از ارائه ریزه‌کاری‌ها و جنبه‌های فنی مطلب خودداری کرده و فقط جمع‌بندی ساده‌ای از نتایج بحث مزبور را مطرح می‌کنیم:

قیمت و یا ارزش پول نیز مانند قیمت هرکالای دیگر توسط عرضه و تقاضا برای آن تعیین می‌شود. مفاهیم عرضه و تقاضا برای کالاهای مختلف برای بسیاری از افراد مفاهیمی آشنا است. لکن مفهوم عرضه و

تقاضا برای پول به آن اندازه شناخت عمومی ندارد. عرضه پول یک کشور عمدتاً در اختیار سیستم بانکی آن کشور، شامل بانک مرکزی که در این ارتباط نقش اساسی را دارد و بانکهای تجاری که نقش فرعی دارند، است. مفهوم تقاضا برای پول احتیاج به توضیح بیشتری دارد. پول اساساً یک دارایی است با خواص ویژه. خواصی که پول دربردارد عبارتند از اینکه نقش یک وسیله مبادله را ایفا می‌کند، واحد سنجش ارزش سایر کالاها و دارایی‌ها است، و برای انتقال قدرت خرید زمان حال به زمان آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد. چون پول اساساً یک دارایی محسوب می‌شود، تقاضا برای آن نیز مانند تقاضا برای هر دارایی دیگر به عواملی چون قیمت و نرخ بازدهی دارایی‌های مولد و غیرمولد دیگر، تولید و درآمد جامعه و انتظارات مربوط به تغییرات آتی قیمت انواع دارایی بستگی دارد. به این معنی که اگر تولید و درآمد جامعه افزایش یابد تقاضا برای پول به عنوان یک دارایی دارای میعان افزایش می‌یابد. اگر قیمت بعضی از دارایی‌های دیگر (مانند خانه، فرش، اتومبیل، سکه ...) افزایش یابد مردم تمایل کمتری نسبت به جایگزینی قسمتی از درآمد خود با اینگونه کالاها نشان داده و قسمت بیشتری از آن را به صورت پول نگهداری می‌کنند. همچنین در صورتی که نرخ بازدهی دارایی‌های مولد (مزرعه، کارگاه، کارخانه...) کاهش یابد به دلیل ریسک بیشتری که نگهداری اینگونه دارایی‌ها در مقایسه با نگهداری پول به همراه دارد مردم تمایل بیشتری نسبت به نگهداری پول از خود بروز خواهند داد. یا در صورتی که مردم انتظار افزایش نرخ تورم و بالا رفتن قیمت سایر دارایی‌ها را داشته باشند، تمایل بیشتری نسبت به جایگزینی پول با سایر دارایی‌ها از خود نشان می‌دهند. بنابراین تقاضا برای پول از رجحان مردم نسبت به نگهداری پول در مقابل سایر کالاها

ریشه می‌گیرد. در صورتی که به هر دلیل از دلایل ذکر شده (مثلاً انتظار بروز یا تشدید کمیابی کالاها، یا انتظار افزایش قیمت سایر دارایی‌ها و کالاها) افراد جامعه اقدام به جایگزینی پول با سایر کالاها نمایند افزایش تقاضا برای کالا مانند کاهش تقاضا برای پول محسوب می‌شود. از آنجا که افزایش تقاضا برای کالاها، در شرایطی که عرضه آن ثابت بماند، قیمت کالاها را افزایش می‌دهد این امر مانند این است که قیمت پول کاهش یافته باشد. یا در صورتی که به هر دلیل مردم ترجیح دهند سایر دارایی‌ها (مثلاً سکه طلا، فرش ...) و یا کالاها را با پول جایگزین کنند به دلیل افزایش عرضه این کالاها، قیمت آنها کاهش یافته، مانند این است که قیمت پول افزایش یافته باشد.

نحوه و نوع اثر حاصل از افزایش عرضه پول توسط دولت‌ها بر نظام اقتصادی یک کشور نیز دقیقاً به شرایط مربوط به تقاضا برای پول بستگی دارد. برای مثال اگر دولتی تصمیم بگیرد مقداری پول جدید چاپ کرده بین مردم تقسیم کند نوع اثر این اقدام بستگی به نحوه برخورد مردم نسبت به نگهداری یا عدم نگهداری حجم پول جدید داشت. به این معنی که اگر آحاد جامعه تمام این مبلغ پول جدید را مانند فرش، طلا، عتیقه ... نزد خود نگهداری نمایند طبعاً اثر اقتصادی خاصی از این عمل دولت بروز نمی‌کند. لکن اگر مردم اقدام به جایگزینی قسمتی از این پول جدید با سایر کالاها و دارایی بنمایند، در شرایطی که عرضه این داراییها ثابت باشد، قیمت آنها افزایش یافته و در نتیجه قیمت پول تنزل می‌یابد. درجه این تنزل بستگی دارد به اینکه دولت چه مقدار پول جدید ایجاد کرده و اینکه مردم چه سهمی از آن را نگهداری کرده و چه سهم را با سایر کالاها و داراییها جایگزین نمایند.

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که ارزش پول بستگی به شرایط عرضه و تقاضای آن دارد. در جوامع امروز عرضه آن عمدتاً توسط دولت، بانک مرکزی و بانک‌ها تعیین شده و تقاضای آن توسط درجه تمایل مردم به نگهداری یا جایگزینی آن با سایر دارایی‌ها، تعیین می‌شود. به همین دلیل است که معمولاً قیمت پول را معادل عکس سطح عمومی قیمت‌ها تعریف می‌کنند.

از آنجا که رفتارهای اجتماعی مردم معمولاً با ثبات بوده و دستخوش نوسانات شدید نیست بنابراین تقاضا برای پول در شرایط متعارف و غیر بحرانی جامعه از ثبات قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. مطالعات متعددی که در کشورهای مختلف انجام شده است نیز موید ثبات برای تقاضا برای پول در صورت ثبات شرایط اجتماعی رفتار و انتخاب‌های مردم بوده است. لکن عرضه پول که در دست دولت‌ها قرار دارد در مواردی از ثبات برخوردار نبوده و از قابلیت تغییر شدید برخوردار بوده است. این امر را میتوان دلیل عمده کاهش ارزش پول دانست. برای مثال مورد کشورهای اروپای مرکزی و مخصوصاً آلمان را در سالهای بعد از جنگ اول جهانی میتوان ذکر کرد. با وجود اینکه در طی دوره جنگ اول حجم پول در جریان در آلمان پنج برابر شده بود و سطح قیمت‌ها تقریباً دو برابر افزایش یافته بود. لکن در سال‌های بعد از جنگ افزایش حجم پول با چنان سرعتی انجام گرفت که در نوامبر سال ۱۹۲۳ سیستم پولی کشور مزبور کلاً فرو پاشید و پول رایج کشور نقش خود را از دست داد. مسئله به این ترتیب ایجاد شد که به دلایل مختلف چاپ و ایجاد پول از سرعت فزاینده برخوردار گشت به نحوی که در مقاطعی اکثر چاپخانه‌های عمده به چاپ پول برای دولت مشغول شدند. نه تنها تعداد اسکناس منتشره زیاد شد بلکه ارقام اسمی اسکناس‌ها نیز به سرعت

افزایش یافت بنحوی که اسکناس های دومیلیارد مارکی نیز چاپ می‌شد. در نتیجه این امر شاخص بهای عمده فروشی در آلمان که در ژانویه ۱۹۲۰ برابر با ۶/۱۲ بود در ژوئیه همان سال به ۷۴۷۸۷ و ۵ ماه بعد به ۱۹۲۳ میلارد رسید. یعنی قیمت یک کالای متوسط که در ژانویه سال ۱۹۲۰ معادل یک مارک بود در نوامبر سال ۱۹۲۳ از قیمتی معادل ۶۰ میلیارد مارک برخوردار بود. به همین ترتیب نرخ برابری مارک با دلار که در سال ۱۹۱۴ (سال شروع جنگ اول جهانی) معادل ۴ مارک برای هر دلار بود، در سال ۱۹۲۱ به ۸/۱۴ مارک برای هر دلار تنزل کرده و همین نرخ برابری در آخر اکتبر سال ۱۹۲۳ به ۶۲ میلیارد مارک در مقابل هر دلار سقوط کرد.

نکته قابل ملاحظه این است که در زمانهایی هم که ارزش پول رایج به خاطر افزایش سریع حجم آن کاهش یافته، هنوز پول نقش خود را به عنوان وسیله مبادله حفظ می‌کرده است. فقط بروز دو حادثه سبب فروپاشیدن سیستم‌های پول شده است. یکی اینکه افزایش سطح قیمت‌ها و کاهش ارزش پول از چنان سرعتی برخوردار شود که اصولاً اعتماد عمومی نسبت به نگهداری هر مقدار پول از دست برود و مردم احساس کنند هزینه انجام معاملات با پول بیش از انجام معاملات با وسایل مبادله دیگر و از جمله مبادله پایاپای است. دوم اینکه سقوط ارزش پول با اقدامات اداری و اجباری برای تحمیل قیمت‌های غیرواقع‌بینانه به حدی برسد که در امر استفاده از پول به عنوان واحد مبادله و واحد ارزش اختلال اساسی ایجاد کند و در نتیجه مردم استفاده از پول رایج را رها کرده به سایر ابزار مبادله، نگهداری ذخیره، ارزش و معیار سنجش ارزش که بیشتر قابل اعتماد است دست بیاویزند. نمونه این موارد در کشورهای مختلف قابل ذکر است برای نمونه در کشورهای کمونیستی

سابق استفاده از دلار و ارزهای بین‌المللی و مسکوک طلا رایج بود. در کشور ما نیز در سال‌های انتهایی جنگ بسیاری از معاملات بین موسسات و شرکت‌ها بر مبنای بکارگیری واحد دلار یا پولهای خارجی انجام می‌شد زیرا وجود قیمت‌های اداری نامربوط با شرایط اقتصادی و تورمی کشور بکارگیری ریال را با ابهام روبه‌رو می‌ساخت.

ارزش خارجی پول یک کشور

در این قسمت به مسئله تعیین چگونگی ارتباط بین ارزش خارجی پول یک کشور در مقابل پول یک کشور دوم خواهیم پرداخت. به‌منظور روشن شدن مطالب بعضی از ترتیب‌های تاریخی مربوط به تعیین ارزش بین پولهای کشورها در اینجا به اجمال مرور می‌شود. در این قسمت خواهیم دید که ارزش خارجی پول یک کشور در مقایسه با پول یک کشور دیگر از ارزش داخلی پول آن دو کشور جدا نیست.

در اواخر قرن نوزدهم با توسعه بی‌سابقه تجارت در اروپا ترتیب‌های پولی خاصی نیز بوجود آمد که در ادبیات اقتصاد به نظام "استانداردطلا" مشهور گشت. هر کشوری که در چارچوب این رژیم پولی قرار می‌گرفت بایستی سه شرط اصلی آن را قبول نموده و مطابق آن عمل می‌نمود.

اول اینکه پول‌های داخلی آن کشور بایستی در نرخهای ثابت اعلام شده‌ای با طلا قابل معاوضه متقابل باشد. یعنی اگر کسی یک لیره استرلینگ به بانک مرکزی انگلستان می‌داد در مقابل آن مقدار معین از پیش تعیین شده‌ای طلا دریافت می‌کرد و بالعکس. تثبیت نرخ تبدیل و آمادگی بانک مرکزی کشور برای انجام تبدیل پول به طلا یا طلا به پول طبق نرخ اعلام شده سبب می‌شد که ارزش پول به واحد وزن طلا پیوند یابد. شرط دوم عضویت در نظام استاندارد طلا این بود که ورود و

خروج طلا و کالاهای دیگر از کشور آزاد باشد. و بالاخره شرط سوم این بود که بانک مرکزی کشور مورد نظر می‌بایستی همراه با افزایش ذخایر طلای خود حجم پول در گردش را افزایش داده و همراه با کاهش ذخایر طلای خود آن را کاهش دهد.

به سادگی می‌توان دریافت که نرخ مبادله پول‌های کشورهایایی که در چارچوب نظام استاندارد طلا قرار می‌گرفتند براساس قیمت داخلی طلا در هر دو کشور تعیین می‌شد. یعنی اگر ارزش لیره در انگلستان مثلاً معادل ده گرم طلا بود و ارزش فرانک در فرانسه معادل پنج گرم طلا. به این ترتیب ارزش هر لیره معادل دو فرانک تعیین می‌شد. قیمت داخلی طلا در هر کشور برحسب پول داخلی آن کشور نیز بستگی نزدیک به حجم تولید و حجم پول و طلا در داخل کشور داشت. به این معنی که اگر در یک کشور خاص شرایط تولید کالاها و موجودی طلا به نحوی بود که مثلاً هر ده گرم طلا با یک سبد خاص کالا قابل تعویض داوطلبانه می‌بود و همان سبد کالا با توجه به حجم پول در گردش با یک واحد پول قابل مبادله می‌بود به این ترتیب قیمت ده گرم طلا برابر با یک واحد پول تعیین می‌شد.

لازم به تذکر است که نرخهای تبدیلی که به این ترتیب براساس ارزش داخلی پول هر کشور برحسب طلا تعیین می‌شد، به سادگی قابل اعمال و از نظر اقتصادی موجه بود. عاملی که نرخهای مزبور را نرخهای قابل قبول توسط مردم می‌نمود نیز از یک طرف ارتباط آن نرخها با شرایط اقتصادی داخلی و از طرف دیگر تعهد عملی بانکهای مرکزی دو کشور به مبادله پول داخلی با مقدار خاصی از طلا بود. میتوان تصور کرد که وجود استاندارد طلا خود به خود نوعی مکانیزم انطباق خودکار نظامهای اقتصادی را در مقابل مسائل مربوط به

صادرات و واردات دربرداشته است. برای مثال اگر یک کشور با مازاد صادرات روبرو می‌شد این امر سبب افزایش واردات طلا به کشور شده و ذخایر طلای بانک مرکزی آن کشور را افزایش می‌داد. این امر بانک مرکزی را به افزایش حجم پول واداشته و این اقدام نیز خود سطح قیمت‌ها را افزایش می‌داد. گرانت‌تر شدن محصول داخلی به سبب بالا رفتن سطح قیمت‌ها سبب می‌شد که واردات افزایش یابد و صادرات کاهش یابد و در نتیجه مجدداً به دلیل افزایش نسبی واردات کالا، در مقابل آن طلا از کشور مورد نظر خارج شود. عکس همین اتفاق نیز در کشوری که با مازاد واردات روبرو بود صورت می‌پذیرفت. به این ترتیب استاندارد طلا علاوه بر تعیین نرخ مبادله پول‌های کشورهای مختلف، نوعی مکانیزم خودکار تصحیح عدم تعادل (کسری یا مازاد) در تجارت خارجی را نیز دربرداشت.

ترتیبات مربوط به استاندارد طلا حدود سی سال در بین کشورهای اروپایی دوام آورد و با شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ ملغی شد. پس از آن تا سال ۱۹۴۴ نظام پولی بین‌المللی دچار اغتشاش بود و ترتیبات خاصی مورد عمل قرار نداشت، تلاش برای احیای استاندارد طلا نیز ناموفق بود. تا اینکه در سال مزبور در محلی به نام **برتون وودز**¹⁵² و با شرکت چهل و چهار کشور جهان موافقت‌نامه‌ای تنظیم شد که به همان نام مشهور است. و پیرو آن ترتیب‌های جدید پولی که ناظر بر مبادله پول‌های مختلف با یکدیگر و تعیین نرخ آنها بود بوجود آمد. در نتیجه همین موافقت‌نامه صندوق بین‌المللی پول ایجاد و وظیفه اصلی اجرای ترتیب‌های پولی جدید بعهده آن واگذار شد.

¹⁵²Bretton Woods

تحت ترتیب‌های جدید ارزی برابری واحد پول هرکشور با ارز سایر کشورها بایستی براساس نرخ تبدیل اعلام شده‌ای با طلا علی‌الوصول تثبیت می‌شد (طبق منشور اولیه، هرکشور حق داشت فقط حدود یک درصد نرخ اعلام شده نرخ برابری پول خود را تغییر دهد) مثلاً نرخ ریال برابر با حدود ۰.۲۸ / گرم طلا تعیین شد (که بعداً در قانون پولی و بانکی سال ۱۳۵۱ تغییر کرد). این نوع برابری برای پول کشورهای مختلف تعیین گردید. نرخ طلا نیز براساس نرخ دلار آمریکا تعیین شده و برای ایجاد امکان اعمال این نرخ دولت آمریکا تقبل نمود دلار و طلا را به طور متقابل و با نرخ ۳۵ دلار برای هر انس طلا معامله نماید. بانک‌های مرکزی نیز باید قبول می‌کردند پول‌های داخلی خود را با ارزهای خارجی براساس نرخ اعلام شده مبادله نمایند. مثلاً دولت ایران بایستی حاضر می‌بود براساس نرخهای تبدیل فوق‌الذکر به خرید و فروش دلار با نرخ هر دلار معادل ۳۲ ریال مبادرت ورزد. همانگونه که مشخص است ترتیب جدید فاقد مکانیزم تصحیح خودکار، مشابه آنچه که در نظام استاندارد طلا وجود داشت، بود. به همین دلیل نیز دو مکانیزم مختلف برای ایجاد تصحیح در عدم تعادل‌های کوتاه‌مدت تاکید داشت و شامل اخذ نوعی وام و اعتبار کوتاه‌مدت توسط بانک مرکزی کشور از صندوق بین‌المللی پول می‌شد. یعنی اگر در یک کشور عضو صندوق واردات بیش از صادرات می‌گردید، بانک مرکزی آن کشور با استفاده از تسهیلات صندوق بین‌المللی پول می‌توانست به نوعی وام دریافت کند و کسری تراز بازرگانی خود را تامین نماید و یا از طریق خریداری واحد پول داخلی خود از بانکهای خارجی (بانکهای کشورهای صادرکننده) ارزش برابری پول خود را حفظ نماید. دومین ترتیب مربوط بود به زمانی که یک کشور با "عدم تعادل بنیادی" روبرو بود. این مفهوم

در منشور صندوق بین‌المللی پول ذکر شده اما تعریف نشده است. لکن با توجه به تجارب عملکرد صندوق می‌توان مفهوم این عبارت را توضیح داد. در شرایطی که به علل مختلف یک کشور با کسری مزمن در ترازپرداخت‌های خارجی خود روبرو می‌شد و ترتیب‌های کوتاهمدت نیز نمی‌توانست مشکل را مرتفع نماید و کشور مورد نظر نمی‌توانست مقامات صندوق را نسبت به این امر متقاعد سازد، در چنین صورتی قبول می‌شد که کشور مزبور با عدم تعادل بنیادی روبرو است. در این حالت آن کشور نمی‌توانست با کسب موافقت صندوق بین‌المللی پول، نرخ برابری پول خود را تنزل دهد و در نتیجه زمینه را برای افزایش صادرات و یا کاهش واردات و رفع کسری تراز بازرگانی خارجی خود فراهم سازد. ملاحظه می‌شود که در چارچوب موافقت‌نامه برتون وودز و عملکرد صندوق بین‌المللی پول نیز، نیروهای اصلی مربوط به تعیین ارزش خارجی پول یک کشور همان شرایط اقتصادی درونی کشور مزبور در مقایسه با شرایط درونی سایر کشورهای عضو صندوق بود. یعنی اگر در یک کشور خاص تناسب بین تولید و حجم پول بهم می‌خورد و بازرگانی خارجی کشور مزبور نیز برای مدت طولانی از توازن خارج می‌شد آن کشور راهی به جز انعکاس این امر بر ارزش خارجی پول خود از طریق کاهش نرخ پول داخلی نداشت و در حقیقت این امر مقدمه تصحیح عدم تعادل می‌بود. لکن برخلاف استاندارد طلا این تصحیح خودبه‌خود و آنی نبوده بلکه از یک طرف بایستی عدم تعادل به صورت حاد درآمده و از طرف دیگر کشورها خود اختیار تغییر قابل ملاحظه در ارزش پول خود را نداشته و صندوق بین‌المللی پول می‌باید با تغییر در ارزش پول یک کشور موافقت می‌کرد. ترتیبات مربوط به موافقت‌نامه برتون وودز تا سال‌های ۱۹۷۳ برقرار بود. لکن در نتیجه جنگ ویتنام و تورم داخلی آمریکا و

کاهش ارزش دلار و عدم آمادگی آمریکا به معاوضه دلار و طلا طبق نرخ‌های اعلام شده، ترتیبات مزبور فروپاشید.

پس از آن بسیاری از کشورها نرخ‌های برابری ارز خود را به صورت شناور و یا نرخ‌های شناور تحت مدیریت بانکهای مرکزی درآوردند. به این معنی که نرخ برابری پول‌های کشورهای مختلف به وسیله عرضه و تقاضای نسبی برای آنها تعیین می‌شود. عرضه پول هر کشور تحت کنترل سیاست‌های داخلی کشور مزبور است. تقاضا برای آن نیز از دو ماخذ ناشی می‌شود. یکی تقاضای مردم کشورهای دیگر برای کالاها و خدمات تولید شده در کشور مورد نظر و دیگری مطلوبیت پول آن کشور به عنوان یک واحد ارزش و یک دارایی قابل اطمینان و باثبات که البته در بلندمدت هردوی این عوامل از شرایط اقتصادی داخلی و وضعیت سیاسی داخلی و بین‌المللی کشور مورد نظر متاثر می‌شود.

این واقعیت که قدرت خرید داخلی پول هر کشور در مقایسه با قدرت خرید داخلی پول یک کشور دیگر، ارزش خارجی پول کشور اول را در مقابل پول کشور دوم تعیین می‌کند به توسعه مفهومی انجامیده که در اصطلاح "برابری قدرت خرید"¹⁵³ نامیده می‌شود. به این ترتیب که اگر مثلاً یک سبد کالای خاص در ژاپن با 100 ین قابل خریداری باشد و همان سبد کالا در آمریکا با یک دلار خریداری شود. براساس نظریه برابری قدرت خرید ارزش هر دلار معادل 100 ین تعیین می‌شود. گرچه ممکن است در عمل نرخ مورد مبادله مثلاً حدود 105 ین باشد. یعنی عملاً اختلاف ناچیزی بین این دو نرخ وجود داشته باشد. در برخی موارد هم این اختلاف قابل ملاحظه است. این اختلاف نیز مربوط به ارزیابی خریداران دلار و ین در مورد ثبات نسبی و یا قدرت خرید آتی

¹⁵³Purchasing Power Parity

پول‌های مزبور و عواملی از این نوع بوده و یا به تدابیر بانک مرکزی ژاپن و آمریکا نسبت به تثبیت ارزش واحد پول هر یک از دو کشور بستگی دارد.

نگاهی به تجربه سال‌های گذشته کشور با توجه به مباحث نظری تعیین قیمت

چنانکه در بخش‌های قبلی مطرح شد، از نظر تئوری اقتصاد ارزش کالاها همان قیمت نسبی کالاها است که در بازار رقابتی تعیین شده باشد. قیمت‌های سایه‌ای نیز در حقیقت مترادف همان قیمت‌های بازار رقابتی است لکن برای شرایطی که نظام‌ها و شرایط بازار رقابتی وجود نداشته باشد لیکن تخصیص منابع به نحو کارآمد و بهینه انجام گردد. به طور کلی می‌توان گفت که قیمت‌های رقابتی و یا سایه‌ای همزاد متغیرهای فیزیکی و کمی یا حقیقی در نظام اقتصادی بوده و منعکس کننده واقعیت‌هایی عینی از نظام اقتصادی هستند. همانگونه که قبلاً اشاره شد، این قیمت‌ها دقیقاً بستگی به میزان مواهب جامعه از مواد اولیه کالاها، توزیع این گونه مواهب بین اقشار مختلف، تکنولوژی تولید و سلیقه و ارجحیت‌های مصرفی جامعه دارد. لازم به تأکید است که در ارزش پول داخلی و بین‌المللی پول یک کشور، هیچ چیز جایگزین حسن مدیریت اقتصاد و سیاست در داخل آن کشور نیست. میلتون فریدمن گفته بود که ظهور تورم پایدار و تنزل مداوم ارزش پول در یک کشور فقط مربوط به سوء مدیریت سیستم پولی و بانکی نبوده و نشان از ضعف مدیریت گسترده‌تر نظام اقتصادی است.